



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مجموعه سخنرانی های سید مغربوسی شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف دینی : مجموعه سخنرانی های سید جعفر حسینی شیرازی

نویسنده:

سید جعفر حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

دار العلم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	معارف دینی : مجموعه سخنرانی های سیدجعفر حسینی شیرازی
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۲۳	فهرست مطالب
۴۹	(۱) اسلام، آیین آسان گیری
۴۹	اشاره
۴۹	اسلام، دین آسان گیری
۵۲	دشواری قوانین بشری
۵۳	القائات غربی ها
۵۷	(۲) آراستگی به اخلاق اسلامی
۵۷	اشاره
۵۷	دعوت اسلام به سه اصل مهم
۵۸	زبان آشکارکننده چهره باطنی
۵۸	بالا رفتن درجات بهشتی با پاک سازی باطن در این دنیا
۶۱	(۳) هدف از باید و نبایدهای الهی
۶۱	اشاره
۶۱	بی نیازی خدا از مخلوقاتش
۶۲	هدف از باید و نبایدهای الهی
۶۳	آیا دانستن حکمت همه احکام لازم است؟
۶۴	خسران ناپذیری خدا باوران
۶۴	شرط صحت عبادت
۶۶	فرجام مخترعان و مکتشفان غیر مسلمان در قیامت
۶۷	اسلام برگزیده الهی

۶۸ (۴) دعوت به سرای سلامت
۶۸ اشاره
۶۸ دعوت خدا از انسان
۶۹ خانه آرامش در دنیا
۷۱ خانه آرامش در آخرت
۷۳ (۵) اهمیت دانش
۷۳ اشاره
۷۳ اهمیت دانش در اسلام
۷۴ کتاب، ابزار مهم دانش
۷۶ (۶) راهکارهای حفظ و گسترش دین
۷۶ اشاره
۷۷ نیاز عقل به وحی
۷۸ بهره‌گیری از راهکارهای تربیتی، برای هدایت مردم
۸۲ مقابله با گسترش فرهنگ اسلامی
۸۳ راهکارهای حفظ و گسترش تشیع
۸۷ از عوامل حفظ تشیع
۸۸ رابطه نمادها و حفظ دین
۸۸ انگیزه اصلی برگزاری مجالس امام حسین (علیه السلام)
۹۰ برگزاری مراسم شکوهمند اربعین حسینی
۹۰ پرچمی که هرگز زمین نمی‌ماند
۹۱ پیروزی یاران خدا
۹۲ (۷) حقایق ثابت دین
۹۲ اشاره
۹۲ معنای مستقلات عقلیه
۹۳ حقایق ثابت دین در عقاید، احکام و اخلاق
۹۶ دین یا ادیان الهی

- ۹۷ مراتب عبادت
- ۱۰۰ ناتوانی انسان در سپاسگزاری خدا
- ۱۰۲ اجباری نبودن ایمان به خدا
- ۱۰۳ نقش خوف و رجا در اصلاح نفس
- ۱۰۴ زیانکارترین مردم در قیامت
- ۱۰۶ (۸) ضرورت برنامه ریزی برای زندگی
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ به فکر خویشتن باشیم
- ۱۰۷ عمر، ارزشمندترین سرمایه انسان
- ۱۱۰ برنامه ریزی برای اصلاح نفس
- ۱۱۳ خاستگاه های نسیم های الهی
- ۱۱۴ دعا زیر گنبد امام حسین (علیه السلام)
- ۱۱۶ آبادانی دنیا و آخرت
- ۱۱۸ چکیده سخن
- ۱۲۰ (۹) سنت گذاری در اجتماع
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۱ شیوه های سنت گذاری
- ۱۲۱ الف) با گفتار
- ۱۲۲ ب) با عمل
- ۱۲۳ ج) به واسطه نزدیکان اشخاص برجسته
- ۱۲۴ (۱۰) بهای بهشت
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ نابرده رنج گنج میسر نمی شود
- ۱۲۵ بهشت، نعمت بی پایان
- ۱۲۶ بهای بهشت
- ۱۲۷ رابطه رحمت و حکمت خدا

- ۱۲۸ ----- دستیابی به درجات عالی بهشت
- ۱۳۰ ----- حفظ آمادگی برای امتحان
- ۱۳۱ ----- حکمت خدا در اجابت دعا
- ۱۳۳ ----- (۱۱) هدفمند کردن زندگی
- ۱۳۳ ----- اشاره
- ۱۳۴ ----- شرط رسیدن به هدف
- ۱۳۵ ----- راز موفقیت
- ۱۳۷ ----- نه‌راسیدن از سختی‌ها
- ۱۳۹ ----- در جستجوی بهترین‌ها
- ۱۴۱ ----- تفاوت طمع با خواهان بهترین‌ها بودن
- ۱۴۲ ----- زمینه‌های موفقیت
- ۱۴۲ ----- الف) بنده خالص خدا بودن
- ۱۴۳ ----- ب) احسان به پدر و مادر
- ۱۴۴ ----- ج) احترام به آموزگار
- ۱۴۵ ----- (۱۲) تکلیف آور بودن قدرت و موقعیت اجتماعی
- ۱۴۵ ----- اشاره
- ۱۴۶ ----- هر که بامش بیش، برفش بیشتر
- ۱۴۷ ----- چکیده سخن
- ۱۴۹ ----- (۱۳) توفیق الهی
- ۱۴۹ ----- اشاره
- ۱۴۹ ----- حکیمانه بودن تقدیرات الهی
- ۱۵۱ ----- عامل عنایت، توفیق از جانب خدا
- ۱۵۱ ----- اشاره
- ۱۵۲ ----- الف) کوچک شمردن کار خوب و بد
- ۱۵۳ ----- ب) توجه نداشتن به کارهای غیر واجب
- ۱۵۵ ----- (۱۴) رضایت الهی

- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ حقیقت گویی خدا، پیامبر و ائمه (علیهم السلام)
- ۱۵۷ ارزشمندی کسب رضایت خدا، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)
- ۱۶۰ (۱۵) پیامد پیمان شکنی با خدا
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ تحقق همه پدیده ها با اراده خدا
- ۱۶۱ آیا هدایت و گمراهی با اراده خداست؟!
- ۱۶۳ نتیجه پیمان شکنی با خدا
- ۱۶۹ (۱۶) پاسداشت نعمت های الهی
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ تفاوت انسان با سایر موجودات
- ۱۷۱ اولیای خدا، نمونه ای از امداد الهی در امتحان ها
- ۱۷۳ هر نعمتی زکاتی دارد
- ۱۷۴ نعمت از افرادی سلب و به دیگری داده می شود
- ۱۷۵ راه کسب رضایت خدا
- ۱۷۷ (۱۷) یاد خدا
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۹ شناخت خدا
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۲ ۱- یاد خدا
- ۱۸۴ ۲- اقامه نماز
- ۱۸۶ ۳- دادن زکات
- ۱۸۷ ۴- ترس از آخرت
- ۱۸۷ چکیده سخن
- ۱۸۸ (۱۸) امانت الهی
- ۱۸۸ اشاره

- ۱۸۸ دلیل متمایز بودن انسان از دیگر جانداران
- ۱۹۰ مقصود از امانت الهی
- ۱۹۱ بی نیازی خدا از عبادت بشر
- ۱۹۲ مقصود از عصمت معصومان (علیهم السلام)
- ۱۹۳ سبک مغزی گناهکاران
- ۱۹۵ گستره احکام اسلامی
- ۱۹۶ عامل مشکلات مسلمانان
- ۱۹۷ عامل مستجاب نشدن دعا
- ۱۹۸ دلیل سخت کوشی معصومان (علیهم السلام) در عبادت
- ۲۰۰ (۱۹) مسئولیت و تفضل الهی
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۲ مسئولیت آور بودن تفضل الهی
- ۲۰۶ (۲۰) ویژگی های اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دیدگاه قرآن
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۷ ۱- خوش برخورد و مهربان
- ۲۰۹ ۲- بخشنده
- ۲۱۲ ۳- آمرزش خواه
- ۲۱۳ ۴- با آنها مشورت کن
- ۲۱۷ (۲۱) پیامدهای مخالفت با امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۲۲ چکیده سخن
- ۲۲۴ (۲۲) برکت محبت امام حسین (علیه السلام)
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۸ برکت محبت امام حسین (علیه السلام)
- ۲۲۹ نقش معرفت امام حسین (علیه السلام) در پاداش الهی
- ۲۳۴ (۲۳) دریافت شفاعت با نیت پاک و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام)

- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۵ ۱. نیت پاک
- ۲۳۷ ۲. عمل صالح
- ۲۴۰ شفاعت مشروط
- ۲۴۱ اعلام نظر بهشتیان و دوزخیان
- ۲۴۳ (۲۴) برائت از دشمنان خدا
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ یکی از موانع گسترش اسلام
- ۲۴۶ چگونه باید تبری جست؟
- ۲۴۹ (۲۵) استعمار نرم
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ تخلف ناپذیری قانون علت و معلول
- ۲۵۱ بهره گیری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از اسباب ظاهری
- ۲۵۲ تبلیغات صحیح
- ۲۵۴ استعمار نرم
- ۲۵۵ همت بلنددار
- ۲۵۷ (۲۶) قرآن، کتاب زندگی
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ دو میراث گرانسنگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۲۵۸ مرحله اول: شناخت
- ۲۶۲ مرحله دوم: عمل کردن
- ۲۶۷ نتیجه پایداری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۲۶۹ تلاوت قرآن
- ۲۷۲ (۲۷) پیامدهای دوری از قرآن
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۶ هم‌رنگ حقیقت باش

- ۲۷۷ کمرنگ شدن اخلاقیات اسلام
- ۲۷۸ زمان شفاعت
- ۲۸۰ احترام بایسته قرآن
- ۲۸۲ (۲۸) دعا به درگاه باری تعالی
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۳ دعا، غذای روح
- ۲۸۶ شرایط استجاب دعا
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۷ الف) همراه بودن دعا با عمل
- ۲۸۷ ب) مبارزه با فساد
- ۲۸۸ ج) دوری از گناه
- ۲۸۹ د) پاکی اموال
- ۲۸۹ ه) سازگار بودن خواسته با سنن تکوین و تشریح
- ۲۹۰ و) وجود مصلحت
- ۲۹۱ ز) اجابت برخی دعاها در درازمدت
- ۲۹۳ (۲۹) علت تأخیر در اجابت دعا
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ علت حقیقی پدیده ها
- ۲۹۵ متقارن بودن اسباب ظاهری و حقیقی
- ۲۹۷ درس بزرگ امیدواری به خدا
- ۲۹۸ توکل به خدا
- ۳۰۰ چرایی درنگ در اجابت دعا
- ۳۰۲ دین ورزی واقعی، عامل سعادت
- ۳۰۲ جاهل قاصر و مقصر
- ۳۰۶ تأثیر صدای آشنا در اجابت دعا
- ۳۰۸ (۳۰) خیر و برکت

- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۸ زمان ها و مکان های مبارک
- ۳۰۹ شخصیت های مبارک
- ۳۱۴ (۳۱) رمضان، ماه ضیافت الهی
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۵ رمضان، اوج رحمت الهی بر بندگان
- ۳۱۶ رمضان، بهار قرآن
- ۳۲۱ ماه رمضان، بهترین زمان برای دعا
- ۳۲۳ تأثیر دعا بر روح
- ۳۲۵ (۳۲) معنای عید
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۷ شادی کردن
- ۳۲۸ تشریفات از نظر اسلام
- ۳۳۰ علت عقب ماندگی مسلمانان
- ۳۳۳ (۳۳) ویژگی افراد حق پذیر
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۳ مقیاس سنجش حق
- ۳۳۶ انتظار کشیدن یهود برای پیامبر جدید
- ۳۳۷ گواهان اعمال بشر
- ۳۳۸ درک حقیقت، سبب پیروی از آن
- ۳۴۲ فایده پیروی از حق
- ۳۴۴ (۳۴) صبر و پایداری
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۴ شکست ناپذیری
- ۳۴۶ گرفتاری های سخت
- ۳۴۹ شیوه برخورد در جوّی دینی

- ۳۵۳ صبر در مقابل معصیت، طاعت و مصیبت
- ۳۵۷ (۳۵) علم و قدرت
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۶۱ ۱. وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت
- ۳۶۲ ۲. امور اعتباری و حقیقی
- ۳۶۳ ۳. تبدیل امور اعتباری به ارزش های ماندگار
- ۳۶۷ ۴. کسب و تقویت قابلیت های انسانی
- ۳۶۹ (۳۶) حسن ظن
- ۳۶۹ اشاره
- ۳۷۰ راهکار رهایی از گمان بد
- ۳۷۴ پیامدهای تجسس در حریم شخصی افراد
- ۳۷۵ تفاوت حسن ظن و اعتماد به دیگران
- ۳۷۷ فواید حسن ظن
- ۳۷۸ حسن ظن به پروردگار
- ۳۸۰ سوء ظن به خود
- ۳۸۳ (۳۷) پرهیز از ظاهربینی
- ۳۸۳ اشاره
- ۳۸۳ زیبایی ظاهری و باطنی
- ۳۸۴ فریب ظاهر را نخوردن
- ۳۸۶ نقش ظاهربینی در سوء ظن
- ۳۸۷ نمونه های قضاوت ظاهری
- ۳۸۷ الف) توجه به ظاهر متمول افراد
- ۳۸۸ ب) بی توجهی به ظاهرهای ناآراسته
- ۳۸۹ ج) توجه به عبادت های ظاهری افراد
- ۳۹۰ (۳۸) جهالت، عامل انکار حقیقت
- ۳۹۰ اشاره

- ۳۹۱ الف) انکار مسائل علمی -
- ۳۹۲ ب) تکذیب روایات و اعتقادات -
- ۳۹۶ چکیده سخن
- ۳۹۷ (۳۹) توکل -
- ۳۹۷ اشاره -
- ۳۹۷ عوامل لازم برای رسیدن به فرجام نیک -
- ۴۰۰ با عواملی که در اختیار بشر نیست، چه باید کرد؟ -
- ۴۰۱ وابستگی موفقیت به توکل -
- ۴۰۵ (۴۰) صداقت، سبب رستگاری -
- ۴۰۵ اشاره -
- ۴۰۵ صادق بودن با خود -
- ۴۰۶ صادق بودن با خدا -
- ۴۰۸ صادق بودن با مردم -
- ۴۱۱ (۴۱) حبّ ذات -
- ۴۱۱ اشاره -
- ۴۱۲ پیامد حبّ ذات جاهلانه -
- ۴۱۸ (۴۲) ضرورت حفظ تعادل اخلاقی -
- ۴۱۸ اشاره -
- ۴۱۸ بایستگی های مؤمن در نوسان ها -
- ۴۲۴ چکیده سخن
- ۴۲۵ (۴۳) کوچک نپنداشتن گناهان -
- ۴۲۵ اشاره -
- ۴۲۹ دروغ، کلید ورود به جایگاه گناهان -
- ۴۳۰ طاعت کوچک، طاعت بزرگ را به دنبال دارد -
- ۴۳۰ چکیده سخن
- ۴۳۲ (۴۴) تأثیر سخن -

- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۴ تأثیر سخن
- ۴۳۷ علت ممنوعیت شدید گسترش فحشا
- ۴۳۹ کلمه توحید
- ۴۴۲ فرجام ناسنجیده گویی
- ۴۴۴ (۴۵) حرکت در مسیر حق
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴ نقش اصول شرعی و اجتماعی در زندگی
- ۴۴۷ امتحان نیک
- ۴۵۲ یاری امام حسین (علیه السلام) در رؤیا
- ۴۵۳ چکیده سخن
- ۴۵۴ (۴۶) صلہ رحم
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۵ اهمیت پیوند خویشاوندی
- ۴۶۰ (۴۷) راه پذیرش صدقات
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۰ نیاز به عبادت
- ۴۶۱ انواع عبادت
- ۴۶۴ صدقه
- ۴۶۵ صدقه باطل
- ۴۶۹ چکیده سخن
- ۴۷۰ (۴۸) نصیحت دیگران
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۰ شرایط نصیحت دیگران
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۱ الف) واقعی بودن نقص و عیب

- ب) اخلاص داشتن نصیحت کننده ۴۷۲
- ج) امین بودن نصیحت کننده ۴۷۲
- نصیحت فرزند بی مبالا ۴۷۳
- (۴۹) انصاف ۴۷۶
- اشاره ۴۷۶
۱. انصاف در خرید و فروش ۴۷۷
۲. انصاف در مشورت ۴۷۸
۳. انصاف در مستحبات ۴۷۹
- اجتماع سالم، اجتماع با انصاف ۴۷۹
- (۵۰) نقش نیت در عمل ۴۸۱
- اشاره ۴۸۱
- نقش نیت در فداکاری ۴۸۴
- چکیده سخن ۴۸۵
- (۵۱) بازتاب باورها در عمل ۴۸۸
- اشاره ۴۸۸
- ۱- عقاید ۴۸۹
- ۲- احکام ۴۹۰
- ۳- اخلاق ۴۹۱
- عامل رستگاری و هدایت ۴۹۲
- (۵۲) ناکارآمدی آرزوی بدون عمل ۴۹۳
- اشاره ۴۹۳
- سعادت، همسویی با سنن الهی است ۴۹۳
- سنت کار و تلاش ۴۹۵
- بهره مندان از شفاعت ۴۹۸
- (۵۳) به عمل کار برآید ۵۰۳
- اشاره ۵۰۳

- حاکم بودن قانون علت و معلول بر هستی ۵۰۳
- سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در رسیدن به هدف ۵۰۴
- سخت کوشی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ۵۰۶
- تردید، تباه کننده سرمایه ها ۵۰۶
- راهکار رفع تردید ۵۰۷
- پیامدهای ناگوار دو دلی ۵۰۸
- آغاز فتح قله ها با برداشتن گام اول ۵۰۸
- دستیابی تدریجی به پیشرفت ۵۰۹
- ویژگی اهداف درازمدت ۵۱۱
- کار امروز را به فردا وا نگذاشتن ۵۱۳
- (۵۴) اتقان در عمل ۵۱۶
- اشاره ۵۱۶
- اتقان در تکوین و تشریح ۵۱۶
- اتقان در امور دنیا ۵۱۷
- اتقان در امور آخرت ۵۱۸
- چکیده سخن ۵۱۹
- کتابنامه ۵۲۱
- درباره مرکز ۵۲۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی، سید جعفر، 1349 -

عنوان و نام پدید آور : معارف دینی : مجموعه سخنرانی های سید جعفر حسینی شیرازی / [مولف سید جعفر حسینی شیرازی]؛ [برای] الشجره الطیبه.

مشخصات نشر : قم : انتشارات دارالعلم، 1400.

مشخصات ظاهری : 496ص.

شابک : 0-627-204-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: [491]-496.

عنوان دیگر : مجموعه سخنرانی های سید جعفر حسینی شیرازی.

موضوع : حسینی شیرازی، سید جعفر، 1349 - -- پیام ها و سخنرانی ها

موضوع : اسلام -- مطالب گونه گون

Islam -- Miscellanea

شناسه افزوده : موسسه شجره طیبه (قم)

رده بندی کنگره : BP11

رده بندی دیویی : 297/02

شماره کتابشناسی ملی : 8437314

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

معارف دینی

مجموعه سخنرانی های سید جعفر حسینی شیرازی

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين

ص: 3

- (1) اسلام، آیین آسان گیری... 19
- اسلام، دین آسان گیری... 19
- دشواری قوانین بشری... 22
- القائات غربی ها... 23
- (2) آراستگی به اخلاق اسلامی... 27
- دعوت اسلام به سه اصل مهم... 27
- زبان آشکارکننده چهره باطنی... 28
- بالا رفتن درجات بهشتی با پاک سازی باطن در این دنیا... 28
- (3) هدف از باید و نبایدهای الهی... 31
- بی نیازی خدا از مخلوقاتش... 31
- هدف از باید و نبایدهای الهی... 32
- آیا دانستن حکمت همه احکام لازم است؟... 33
- خسران ناپذیری خدا باوران... 34
- شرط صحت عبادت... 34
- فرجام مخترعان و مکتشفان غیر مسلمان در قیامت... 36
- اسلام برگزیده الهی... 37

(4) دعوت به سرای سلامت... 38

دعوت خدا از انسان... 38

خانه آرامش در دنیا... 39

خانه آرامش در آخرت... 41

(5) اهمیت دانش... 43

اهمیت دانش در اسلام... 43

کتاب، ابزار مهم دانش... 44

(6) راهکارهای حفظ و گسترش دین... 46

نیاز عقل به وحی... 47

بهره‌گیری از راهکارهای تربیتی، برای هدایت مردم... 48

مقابله با گسترش فرهنگ اسلامی... 52

راهکارهای حفظ و گسترش تشیع... 53

از عوامل حفظ تشیع... 57

رابطه نمادها و حفظ دین... 58

انگیزه اصلی برگزاری مجالس امام حسین (علیه السلام)... 58

برگزاری مراسم شکوهمند اربعین حسینی... 60

پرچمی که هرگز زمین نمی‌ماند... 60

پیروزی یاران خدا... 61

(7) حقایق ثابت دین... 62

معنای مستقلات عقلیه... 62

حقایق ثابت دین در عقاید، احکام و اخلاق... 63

مراتب عبادت... 67

70 ناتوانی انسان در سپاسگزاری خدا...

72 اجباری نبودن ایمان به خدا...

73 نقش خوف و رجا در اصلاح نفس...

74 زیانکارترین مردم در قیامت...

76 (8) ضرورت برنامه ریزی برای زندگی...

76 به فکر خویشتن باشیم...

77 عمر، ارزشمندترین سرمایه انسان...

80 برنامه ریزی برای اصلاح نفس...

83 خاستگاه های نسیم های الهی...

84 دعا زیر گنبد امام حسین (علیه السلام)...

86 آبادانی دنیا و آخرت...

90 (9) سنت گذاری در اجتماع...

91 شیوه های سنت گذاری...

91 الف) با گفتار...

92 ب) با عمل...

93 ج) به واسطه نزدیکان اشخاص برجسته...

94 (10) بهای بهشت...

94 نابرده رنج گنج میسر نمی شود...

95 بهشت، نعمت بی پایان...

96 بهای بهشت...

رابطه رحمت و حکمت خدا... 97

دستیابی به درجات عالی بهشت... 98

ص: 7

- حفظ آمادگی برای امتحان... 100
- حکمت خدا در اجابت دعا... 101
- (11) هدفمند کردن زندگی... 103
- شرط رسیدن به هدف... 104
- راز موفقیت... 105
- نهراسیدن از سختی ها... 107
- در جستجوی بهترین ها... 109
- تفاوت طمع با خواهان بهترین ها بودن... 111
- زمینه های موفقیت... 112
- الف) بنده خالص خدا بودن... 112
- ب) احسان به پدر و مادر... 113
- ج) احترام به آموزگار... 114
- (12) تکلیف آور بودن قدرت و موقعیت اجتماعی... 115
- هر که بامش بیش، برفش بیشتر... 116
- (13) توفیق الهی... 119
- حکیمانه بودن تقدیرات الهی... 119
- عامل عنایت، توفیق از جانب خدا... 121
- الف) کوچک شمردن کار خوب و بد... 122
- ب) توجه نداشتن به کارهای غیر واجب... 123
- (14) رضایت الهی... 125
- حقیقت گویی خدا، پیامبر و ائمه (علیهم السلام) ... 125

ارزشمندی کسب رضایت خدا، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) ... 127

ص: 8

(15) پیامد پیمان شکنی با خدا... 130

تحقق همه پدیده ها با اراده خدا... 130

آیا هدایت و گمراهی با اراده خداست؟!... 131

نتیجه پیمان شکنی با خدا... 133

(16) پاسداشت نعمت های الهی... 139

تفاوت انسان با سایر موجودات... 139

اولیای خدا، نمونه ای از امداد الهی در امتحان ها... 141

هر نعمتی زکاتی دارد... 143

نعمت از افرادی سلب و به دیگری داده می شود... 144

راه کسب رضایت خدا... 145

(17) یاد خدا... 147

شناخت خدا... 149

1- یاد خدا... 152

2- اقامه نماز... 154

3- دادن زکات... 156

4- ترس از آخرت... 157

(18) امانت الهی... 158

دلیل متمایز بودن انسان از دیگر جانداران... 158

مقصود از امانت الهی... 160

بی نیازی خدا از عبادت بشر... 161

مقصود از عصمت معصومان (علیهم السلام)... 162

گستره احکام اسلامی... 165

عامل مشکلات مسلمانان... 166

عامل مستجاب نشدن دعا... 167

دلیل سخت کوشی معصومان (علیهم السلام) در عبادت... 168

(19) مسئولیت و تفضل الهی... 170

مسئولیت آور بودن تفضل الهی... 172

(20) ویژگی های اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)... 176

از دیدگاه قرآن... 176

1- خوش برخورد و مهربان... 177

2- بخشنده... 179

3- آمرزش خواه... 182

4- با آنها مشورت کن... 183

(21) پیامدهای مخالفت با امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)... 187

(22) برکت محبت امام حسین (علیه السلام)... 194

برکت محبت امام حسین (علیه السلام)... 198

نقش معرفت امام حسین (علیه السلام) در پاداش الهی... 199

(23) دریافت شفاعت با نیت پاک و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام)... 204

1. نیت پاک... 205

2. عمل صالح... 207

شفاعت مشروط... 210

اعلام نظر بهشتیان و دوزخیان... 211

- (24) براءت از دشمنان خدا... 213
- یکی از موانع گسترش اسلام... 214
- چگونه باید تبری جست؟... 216
- (25) استعمار نرم... 219
- تخلف ناپذیری قانون علت و معلول... 219
- بهره گیری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از اسباب ظاهری... 221
- تبلیغات صحیح... 222
- استعمار نرم... 224
- همت بلنددار... 225
- (26) قرآن، کتاب زندگی... 227
- دو میراث گرانبگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)... 227
- مرحله اول: شناخت... 228
- مرحله دوم: عمل کردن... 232
- نتیجه پایداری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)... 237
- تلاوت قرآن... 239
- (27) پیامدهای دوری از قرآن... 242
- همرنگ حقیقت باش... 246
- کمرنگ شدن اخلاقیات اسلام... 247
- زمان شفاعت... 248
- احترام بایسته قرآن... 250
- (28) دعا به درگاه باری تعالی... 252

شرایط استجابت دعا... 256

الف) همراه بودن دعا با عمل... 257

ب) مبارزه با فساد... 257

ج) دوری از گناه... 258

د) پاکی اموال... 259

ه) سازگار بودن خواسته با سنن تکوین و تشریح... 259

و) وجود مصلحت... 260

ز) اجابت برخی دعاها در درازمدت... 261

(29) علت تأخیر در اجابت دعا... 263

علت حقیقی پدیده ها... 263

متمارن بودن اسباب ظاهری و حقیقی... 265

درس بزرگ امیدواری به خدا... 267

توکل به خدا... 268

چرایی درنگ در اجابت دعا... 270

دین ورزی واقعی، عامل سعادت... 272

جاهل قاصر و مقصر... 272

تأثیر صدای آشنا در اجابت دعا... 276

(30) خیر و برکت... 278

زمان ها و مکان های مبارک... 278

شخصیت های مبارک... 279

(31) رمضان، ماه ضیافت الهی... 284

رمضان، اوج رحمت الہی بر بندگان... 285

رمضان، بہار قرآن... 286

ص: 12

ماه رمضان، بهترین زمان برای دعا... 291

تأثیر دعا بر روح... 293

(32) معنای عید... 295

شادی کردن... 297

تشریفات از نظر اسلام... 298

علت عقب ماندگی مسلمانان... 300

(33) ویژگی افراد حق پذیر... 303

مقیاس سنجش حق... 303

انتظار کشیدن یهود برای پیامبر جدید... 306

گواهان اعمال بشر... 307

درک حقیقت، سبب پیروی از آن... 308

فایده پیروی از حق... 312

(34) صبر و پایداری... 314

شکست ناپذیری... 314

گرفتاری های سخت... 316

شیوه برخورد در جوّی دینی... 319

صبر در مقابل معصیت، طاعت و مصیبت... 323

(35) علم و قدرت... 327

1. وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت... 331

2. امور اعتباری و حقیقی... 332

3. تبدیل امور اعتباری به ارزش های ماندگار... 333

4. کسب و تقویت قابلیت های انسانی ... 337

ص: 13

(36) حسن ظن... 339

راهکار رهایی از گمان بد... 340

پیامدهای تجسس در حریم شخصی افراد... 344

تفاوت حسن ظن و اعتماد به دیگران... 345

فواید حسن ظن... 347

حسن ظن به پروردگار... 348

سوء ظن به خود... 350

(37) پرهیز از ظاهر بینی... 353

زیبایی ظاهری و باطنی... 353

فریب ظاهر را نخوردن... 354

نقش ظاهر بینی در سوء ظن... 356

نمونه های قضاوت ظاهری... 357

الف) توجه به ظاهر متمول افراد... 357

ب) بی توجهی به ظاهرهای ناآراسته... 358

ج) توجه به عبادت های ظاهری افراد... 359

(38) جهالت، عامل انکار حقیقت... 360

الف) انکار مسائل علمی... 361

ب) تکذیب روایات و اعتقادات... 362

(39) توکل... 367

عوامل لازم برای رسیدن به فرجام نیک... 367

با عواملی که در اختیار بشر نیست، چه باید کرد؟... 370

(40) صداقت، سبب رستگاری... 375

صداق بودن با خود... 375

صداق بودن با خدا... 376

صداق بودن با مردم... 378

(41) حبّ ذات... 381

پیامد حب ذات جاهلانه... 382

(42) ضرورت حفظ تعادل اخلاقی... 388

بایستگی های مؤمن در نوسان ها... 388

(43) کوچک نپنداشتن گناهان... 395

دروغ، کلید ورود به جایگاه گناهان... 399

طاعت کوچک، طاعت بزرگ را به دنبال دارد... 400

(44) تأثیر سخن... 402

تأثیر سخن... 404

علت ممنوعیت شدید گسترش فحشا... 407

کلمة توحید... 409

فرجام ناسنجیده گویی... 412

(45) حرکت در مسیر حق... 414

نقش اصول شرعی و اجتماعی در زندگی... 414

امتحان نیک... 417

یاری امام حسین (علیه السلام) در رؤیا... 422

(46) صله رحم... 424

اهمیت پیوند خویشاوندی... 425

(47) راه پذیرش صدقات... 430

نیاز به عبادت... 430

انواع عبادت... 431

صدقه... 434

صدقه باطل... 435

(48) نصیحت دیگران... 440

شرایط نصیحت دیگران... 440

الف) واقعی بودن نقص و عیب... 441

ب) اخلاص داشتن نصیحت کننده... 442

ج) امین بودن نصیحت کننده... 442

نصیحت فرزند بی مبالا... 443

(49) انصاف... 446

1. انصاف در خرید و فروش... 447

2. انصاف در مشورت... 448

3. انصاف در مستحبات... 449

اجتماع سالم، اجتماع با انصاف... 449

(50) نقش نیت در عمل... 451

نقش نیت در فداکاری... 454

(51) بازتاب باورها در عمل... 458

1- عقاید... 459

عامل رستگاری و هدایت... 462

(52) ناکارآمدی آرزوی بدون عمل... 463

سعادت، همسویی با سنن الهی است... 463

سنت کار و تلاش... 465

بهره مندان از شفاعت... 468

(53) به عمل کار برآید... 473

حاکم بودن قانون علت و معلول بر هستی... 473

سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در رسیدن به هدف... 474

سخت کوشی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 476

تردید، تباه کننده سرمایه ها... 476

راهکار رفع تردید... 477

پیامدهای ناگوار دو دلی... 478

آغاز فتح قله ها با برداشتن گام اول... 478

دستیابی تدریجی به پیشرفت... 479

ویژگی اهداف درازمدت... 481

کار امروز را به فردا وا نگذاشتن... 483

(54) اتقان در عمل... 486

اتقان در تکوین و تشریح... 486

اتقان در امور دنیا... 487

اتقان در امور آخرت... 488

خدای متعال می فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ }؛ (1)

«خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد».

اسلام، دین آسان گیری

یکی از خصوصیات دین اسلام که در دیگر ادیان دیده نمی شود، این است که دین اسلام به گفته رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم): «بِعَثِّي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»؛ (2) من به آیین سهل و آسانی مبعوث شده ام». از این رو تمام احکام و قوانینش آسان و در حد توان است.

پروردگار در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره کرده است؛ از جمله می فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ }؛ «خدا، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را». درست است که در اینجا این مطلب ناظر به مسأله روزه است؛ ولی با توجه به کلی بودنش، از آن یک قاعده عمومی درباره تمام احکام اسلامی استفاده می شود و آن قاعده معروف «لا حرج» است.

بر اساس این قاعده، اساس قوانین اسلامی بر سهل گیری است و اگر در

ص: 19

1- . سورة بقره، آية 185.

2- . کافی، ج 5، ص 494؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 106 و

جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، به طور موقت برداشته می شود؛ چنان که فقها فرموده اند: هرگاه وضو گرفتن یا ایستادن در هنگام نماز و مانند اینها انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، به تیمم و نماز نشسته تبدیل می شود.

در آیه دیگری نیز می خوانیم: {هُوَ اجْتَبَيْكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ}؛ (1) «او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد».

با وجود این، چرا برخی از مردم تصور می کنند که بعضی از احکام، مشکل و پرزحمت است و گاهی اوقات به سختی و با بی میلی آن را انجام می دهند یا خدای ناکرده از انجام فرمان های الهی سر باز می زنند؟! این تصور غلط چند علت دارد:

1. چنین افرادی درک نکرده اند که انجام دادن فرمان های الهی برای سعادت دین و دنیا است. آیا غذا خوردن سخت نیست؟! باید با زحمت، مواد اولیه غذا را تهیه و طبخ نمود. خوردن غذا نیز زحمت دارد و نیازمند صرف وقت و انرژی است؛ اما هیچ گاه کسی نمی گوید: وای چه کار سختی! تازه از خوردنش لذت هم می برند؛ زیرا خدا در وجود انسان، حسی را به نام «گرسنگی» قرار داده و زحمت غذا خوردن برای رفع نیاز گرسنگی و در راستای مصلحت بدن است؛ از این رو همه، سختی آن را به جان خریدارند.

احکام شرع نیز به همین صورت است. اگر انسان فهمید که این احکام برای رفع نیاز مادی و معنوی و در راستای مصلحت اوست؛ آن گاه برای رفع این نیاز لذت هم خواهد برد؛ اما تفاوت این دو مطلب آن است که خدا از ابتدای تولد،

ص: 20

احساس نیاز به غذا را در شخص قرار داده و از نیازهای اولیه بشری است؛ اما احساس نیاز به عبادت و بندگی، هنگام رشد عقلی ایجاد می شود و از نیازهای برتر وجود است؛ به همین دلیل انسان از روی نادانی و افتادن پرده بر عقلش از این نیاز غفلت می کند؛ مانند پدر و مادری که فرزند خود را هر روز به مدرسه می برند؛ حتی اگر به زور باشد؛ ولی شاید کودک غافل باشد که مدرسه به مصلحت اوست و گریان و غمگین شود و روزهای تعطیل خوشحالی کند؛ اما او از درک و فهم بالایی برخوردار نیست و عقلش کامل نشده است و تنها زمانی که عقلش کامل تر شود و قدرت درکش بالا رود خودش این سختی را به جان می خرد و با اشتیاق به درس خواندن روی می آورد.

نقل شده است یکی از علما برای حل مسائل علمی بسیار زحمت می کشید و از خواب و خوراکش می کاست؛ حتی در بیماری از کار دست نمی کشید، از لذت ها و تفریحات دنیوی چشم می پوشید و هنگامی که به حل مسئله ای موفق می شد، می گفت: لذتی را که من از حل این مسئله می برم، سلاطین کجا درک خواهند کرد و من حاضریم از همه لذت های دیگر بگذرم و به این کار پردازم.

مسئله بندگی خدا نیز به همین صورت است و اعتراض و بی میلی افراد، ناشی از جهل آنان به این مسئله است؛ از این رو وقتی ائمه (علیهم السلام) یا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مشغول عبادت می شدند، آن قدر در عمق ارتباط با خالق فرو می رفتند که دیگر به زمان و مکان توجه نمی کردند و ساعت ها به این ارتباط معنوی ادامه می دادند و این امر برای آنان، آسان می نمود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ساعت ها بر پا می ایستادند و نماز می خواندند؛ به حدی که پای مبارکشان ورم می کرد که در این باره آیه نازل شد: { طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ

الْقُرْآنَ لِيَشْقَىٰ؛ (1) «طه، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی» یا کسی که فهمید دین مایه سعادت اوست، هر عملی را با جان و دل انجام می دهد، خدا می فرماید: {إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا؛ (2) «ما این کتاب (آسمانی) را برای مردم به حق بر تو نازل کردیم هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد». یعنی این دین و این هدایت به نفع خود بشر است.

2. علت دیگری که ممکن است باعث شود احکام، سخت به نظر آید، ناشی از این است که یا شخص، مسئله را درست نفهمیده یا تلقینات دشمنان سبب شده که مسائل آسان، سخت به نظر آید. در ادامه، این بحث روشن تر می شود:

دشواری قوانین بشری

درباره عدم فهم درست برخی مسلمانان از قوانین اسلام باید توجه داشت که متأسفانه برخی از مردم دنیا، دین را مایه سختی و ضرر دانسته اند؛ از این روراه هایی را که زاینده فکر خودشان است، برای حل معضلات بشری مقرر کرده اند؛ در حالی که اکثر این قوانین خلاف فطرت بشری می باشد و باعث سختی در زندگی می شود و اکثر اوقات انسان ها را دچار چالش می کند.

برای مثال در قرآن به اصل مهم «امت واحده» بودن مسلمانان یا حاکم بودن اصل «اخوت» میان آنان توصیه شده است. طبق این قانون، مسلمانان در

ص: 22

1- . سورة طه، آية 1-2.

2- . سورة زمر، آية 41.

کشورهای اسلامی آزادند که از کشوری به کشور دیگر سفر کنند و در هر جا می خواهند ساکن شوند، کار کنند و خرید و فروش آزاد داشته باشند. بعداً فکر ناقص بشری چیزی به نام گذرنامه یا ویزا را مقرر کرد.

اروپا این قانون را وضع کرد و مسلمانان نیز از آنان پیروی کردند؛ در حالی که خود اروپایی ها بعد از مدتی اذعان داشتند که قانون پسندیده ای نیست و بین خودشان، این قانون را حذف کردند و هم اکنون مرزی بین کشورهای اروپایی نیست؛ برای مثال اگر یک اروپایی به فرانسه رفت، از آنجا می تواند به راحتی به آلمان سفر کند و هیچ کس از او نمی پرسد چرا به این کشور سفر کرده ای؟ اما مسلمانان، نسنجیده از باطل پیروی می کنند با وجود اینکه اهل باطل، آن را ترک کرده اند.

القائات غربی ها

درباره القائات دشمن نیز باید توجه داشت که وقتی غربی ها می خواهند کاری را به سود خودشان انجام دهند، با تبلیغات گسترده، آن را در ذهن مردم جا می اندازند؛ به گونه ای که مسلمان جاهل، فریب می خورد و در کمال و درستی دینش شک می کند؛ برای مثال در زمان استعمار فرانسه، فرانسوی ها ملت الجزایر را مجبور به کشت انگور کردند و مزارعی را که غیر از انگور بود از بین بردند و چون همه آن انگورها مورد نیاز الجزایر نبود خریدار انگورها کارخانه های شراب سازی فرانسه بودند. معنای این عمل آن است که رزق کشاورز مسلمان را به شراب وابسته کردند. اگر شراب خوب فروش می رفت، این کشاورز مسلمان، نان شبش تأمین می شد و هرگاه بازار شراب کساد می شد، رزق او نیز کساد می شد.

مسلمانی که رزقش به شراب وابسته شد، شاید به زبان بگوید: خدا شراب را حرام کرد؛ اما در واقع، خواهان رونق بازار شراب است تا هزینه زندگی اش تأمین شود. در موارد بسیاری این گونه جا انداختند که دین مانع رزق مردم است. یا این گونه تلقین کردند که دین مزاحم پیشرفت مردم است؛ برای مثال فرانسه رعایت حجاب را در مدارس دولتی ممنوع کرد؛ یعنی اجازه نمی دهند که یک دختر مسلمان با حجاب وارد مدرسه شود، مسلمانانی هم که اصرار داشتند با حجاب وارد مدرسه شوند، دادگاه حکم بر اخراج آنها داد؛ یعنی با این کار یک دختر مسلمان این گونه فکر می کند که پیشرفت علمی در گرو ملتزم نبودن به دین است.

بنابراین گاهی تلقین غربی ها دین را مشکل جلوه می دهد و گاهی نیز مسلمانان مسئله را بد می فهمند؛ برای مثال خدای متعال در حکم روزه که به نظر بعضی ها سخت جلوه می کند، می فرماید: {يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ}؛⁽¹⁾ «خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد».

زیرا اولاً: بر اثر روزه گرفتن، روح و جسم سالم می شود؛ زیرا روزه برای روح و جسم مفید است، روح را در برابر خواسته ها و امیال نفسانی قوی می کند. همچنین باعث سلامت جسم می شود؛ از این رو آمده است: «صُومُوا تَصِحُّوا»؛⁽²⁾ روزه بگیرید تا سالم شوید». زمانی که انسان غذا می خورد، قسمتی از آن نیاز بدن را رفع می کند؛ اما اگر بیش از نیاز بدن باشد به شکل چربی در بدن ذخیره می شود و با گرفتن روزه این مواد اضافی پاک سازی می شود. پس

ص: 24

1- . سورة بقره، آية 185.

2- . بحار الأنوار، ج 93، ص 255.

حکم خدای حکیم برای حفظ مصلحت فرد بوده است.

ثانیاً: در جایی که مغایر مصلحت باشد و مشکل و سختی ایجاد کند، همین حکم به طور موقت، برداشته می شود؛ برای مثال برای شخص مسافر یا مریض روزه مشکل است. پس به طور موقت، برداشته می شود. آیا دینی راحت تر از دین اسلام وجود دارد؟ بنابراین هر جا خیال کردیم حکمی سخت است، مسئله را نفهمیده یا تحت تأثیر تلقینات دشمنان قرار گرفته ایم.

خدای متعال می فرماید: {هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ}؛ (1) «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

خدا پیامبر را با چه چیزی فرستاد؟ «بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» یعنی با روشی که آن روش صحیح است، هدف چیست؟ «اظهار» در لغت عربی یعنی چیره شدن، تا اینکه این دین بر تمام ادیان چیره شود؛ هر چند مشرکان اکراه دارند. حال چه زمانی این اظهار به طور کامل اتفاق می افتد؟ در زمان ظهور حضرت حجت در روایت آمده است که حضرت حجت بر سر مردم دست می کشد تا عقولشان کامل شود (2) و درست را از نادرست تشخیص دهند.

هم اکنون دنیا زیر سلطه قوانین بشری است و این سلطه نه تنها جهان سوم، بلکه دنیا را تهدید می کند؛ به طوری که عقلا از حل آن عاجز شده اند. منشأ این مشکلات، قوانین ساخته بشر است؛ قوانینی که خلاف فطرت انسان و

ص: 25

1- . سورة صف، آية 9.

2- . کافی، ج 1، ص 25.

سنت های حاکم بر هستی است. بنابراین بشر به قوانین الهی احتیاج دارد تا از این مشکل ها نجات یابد.

در روایت آمده است: از مراتب شرک این است که انسان در دلش خطور کند: چرا خدا این گونه دستور فرموده است: اگر این گونه نمی گفت بهتر بود؛ (1) برای مثال اگر نماز صبح نبود بهتر بود، اگر روزه ماه رمضان نبود بهتر بود. اگر سهم ارث زن و مرد یکسان بود بهتر بود. اگر اینها به قلب خطور کند، البته عقاب ندارد؛ چون خدا از سر لطف و کرمش بر نیت انسان عقاب نمی کند؛ اما این از نزدیک ترین مراتب شرک است.

ص: 26

1- . کافی، ج 1، ص 390، قال أبو عبدالله (عليه السلام) : «لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَيْشِي ۖ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: {فَلَا وَرَبِّكَ...}».

خدای متعال می فرماید: { وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ }؛ (1)

«و به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خدای شایسته ستایش، راهنمایی می گردند».

دعوت اسلام به سه اصل مهم

دین اسلام مردم را به سه اصل مهم دعوت می کند:

یکم: باور به عقیده ای راسخ که بر اساس حقایق هستی استوار باشد. انسان باید با تحقیق، بررسی و خضوع قلب در مقابل حقایق به عقیده ای سالم برسد و زندگی خود را بر اساس ایمان قلبی به آن حقایق استوار سازد.

دوم: اطاعت اوامر و نواهی الهی در بایدها و نبایدها. در اوامر تعبدی مثل نماز، روزه، خمس، زکات، حج، معاملات و... و نیز اطاعت نواهی الهی در سایر احکام شرع.

سوم: داشتن اخلاق اسلامی.

در این گفتار درباره اخلاق اسلامی بحث خواهد شد. انسان یک صورت ظاهر دارد که آن را خَلْق می نامند و زیبایی و زشتی ظاهری مربوط به خَلْق

ص: 27

است. همچنین شخص، یک صورت باطنی به نام خُلُق یا اخلاق دارد؛ همچنان که چهره، زیبا و نازیبا دارد، اخلاق انسان نیز ممکن است، زیبا یا زشت باشد؛ اما تفاوتشان این است که ظاهر زیبا یا نازیبا برای همگان واضح است؛ ولی باطن، مخفی است و از رفتار آشکار می شود.

زبان آشکارکننده چهره باطنی

یکی از ابزارهای شناخت چهره باطنی، زبان است. زبان نشان می دهد که چهره باطنی فرد زیباست یا نازیبا. بنابراین در اسلام اهمیت زیادی به زبان داده شده، در روایت آمده است: زبان غالباً انسان را جهنمی می کند؛⁽¹⁾

زیرا غیبت، تهمت، دروغ، شماتت، مسخره کردن، فحش و... همه از آفات زبان است؛ از این رو اخبار بسیاری درباره حفظ زبان و مراقبت احوال آن وارد شده است.

بالا رفتن درجات بهشتی با پاک سازی باطن در این دنیا

بهشت عاری از پلیدی و پستی است. در بهشت ظاهر و باطن انسان ها اصلاح شده است؛ برای مثال کسی که در این دنیا از لحاظ ظاهر نازیباست یا نقص عضوی دارد؛ اما باطنی آراسته و پاک دارد، در روز قیامت به بهترین صورت وارد بهشت می شود. بهشتیان در نهایت زیبایی به سر می برند. همچنین اگر به دلیلی چیزی در باطن مانده باشد، آن نیز پاک می شود؛ برای مثال اگر کسی مؤمن است و وظایف دینی اش را انجام می دهد؛ ولی به جهتی نسبت به مؤمن دیگری، کینه ای در دلش مانده و اظهار نکند و در ظاهر رفتارشان با همدیگر خوب باشد؛ اما در قلب او کینه ای موجود باشد، روز قیامت اگر اینها اهل

ص: 28

1- . کافی، ج 2، ص 115: «وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَىٰ مَنَآخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ».

بهشت باشند، از آنجایی که کینه مناسب بهشت نیست و درون اهل بهشت باید مانند بیرون پاک و زیبا باشد، این کینه باید از دلش برداشته شود؛ از این رو پروردگار می فرماید: {وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ}؛ (1) «و آنچه در دل ها از کینه دارند، برمی کنیم» گویا که به دلشان چسبیده است، پس باید کنده شود و از آنجایی که زبان نشانگر درون زشت یا زیباست، در بهشت تمام سخنان پیام آور صلح، آرامش و زیبایی است و قلب را آرام و روشن می سازد. خدا می فرماید: {وَتَجِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ}؛ (2) «تحت آنها در آنجا سلام است» و خدا بهشتیان را به سوی سخن زیبا و شیرین هدایت می کند: {وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ}؛ (3) «و به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند».

پس هر چه نفس، پاکیزه تر باشد، سنخیت او با بهشت رضوان بیشتر می شود و در درجات بالای بهشتی قرار می گیرد، همان خواسته ای که مؤمن از پروردگار، طلب می کند: «وَفِي عِلِّيِّينَ فَازَعُنَا»؛ (4) و در بهشت علیین مقام بلندمان بخش» و هر پلیدی و مشکل اخلاقی که درجه نفس را پایین می آورد و انسان را از درجه علیین به پایین نزول می دهد؛ مانند حسد ورزیدن در قلب، به گونه ای که تنها در قلب باشد و با زبان یا در عمل اظهار نشود، گناه حساب نمی شود؛ ولی سبب می شود درجه اش در بهشت پایین رود؛ از این رو اگر اهل بهشت هم باشد، در درجات پایین بهشت قرار می گیرد.

ص: 29

1- . سورة اعراف، آية 43.

2- . سورة يونس، آية 10.

3- . سورة حج، آية 24.

4- . بلد الأمين، ص 14.

کسی که درونش را تزکیه کند و متخلق به اخلاق اسلامی شود، در کنار علو درجات، پروردگار نیز حسابش را آسان می گیرد؛ برای مثال اگر کسی به شما بدی کرد و شما با وجود قدرت بر پاسخ، از او گذشتید، خدا این حالت را دوست می دارد؛ از این رو می فرماید: حالا که توبه بنده ام آسان گرفتی و او را بخشیدی، من نیز به تو آسان می گیرم و از خطاهایت می گذرم؛ اما اگر عفو نکردید، شاید هم حق داشتید که عفو نکنید؛ ولی چون سخت گرفته اید، پروردگار نیز در قیامت شاید به شما سخت بگیرد؛ پس بر ماست که در تزکیه باطن بکوشیم و از خدا بخواهیم در این راه، ما را یاری فرماید.

خدا می فرماید: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}؛ (1) «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم».

بی نیازی خدا از مخلوقاتش

خدای تبارک و تعالی هیچ نیازی به مخلوقاتش ندارد. غرض خدا از آفرینش انسان، ارزانی داشتن رحمتش بر اوست، نه اینکه پروردگار، نیازی به آفرینش انسان داشته است. خدای متعال می فرماید: {وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءآخَرِينَ}؛ (2) «و پروردگار تویی نیاز و رحمتگر است، اگر بخواهد شما را می برد و پس از شما، هر که را بخواهد جانشین [شما] می کند؛ همچنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است».

همان گونه که زمانی ما نبودیم و پدران ما وجود نداشتند؛ اما خدا آنان را آفرید و اکنون ما هستیم، روزی نیز ما نیست می شویم و فرزندان و نوه های ما

ص: 31

1- . سورة مائده، آية 3.

2- . سورة انعام، آية 133.

زنده خواهند بود و همه به پروردگار، نیاز دارند؛ اما او هیچ نیازی به بشر ندارد.

هدف از باید و نبایدهای الهی

باید و نبایدهای الهی برای مصلحت و منفعت ماست؛ مانند پدر و مادری که کودک بیماری دارند و دوست دارد غذای خوشمزه ای را بخورد و با خوردن آن به طور موقت، لذت می برد؛ اما برای سلامتی اش مضر است؛ از این رو پدر و مادر که دلسوز اویند، وی را از خوردن آن غذا باز می دارند و هرچقدر هم گریه و زاری کند اجازه خوردن آن غذا را به او نمی دهند و وادارش می کنند تا غذای مورد نظر آنان را میل نکند. فرض کنید پزشک داروی تلخی را برای درمان کودک تجویز کرده است و کودک که درک نمی کند آن دارو به مصلحت اوست، از خوردن آن دارو خودداری می کند؛ اما پدر و مادر وی به زور آن دارو را در دهانش می ریزند و به گریه و زاری او اعتنا نمی کنند.

همان گونه که بر خورد سخت گیرانه پدر و مادر برای آن فرزند، رحمت و عطف است، خدای متعال نیز اگر انسان را از انجام دادن برخی اعمال به ظاهر لذت بخش بازداشته و بر انسان حرام کرده است، به خیر و مصلحت حقیقی اوست؛ زیرا آن عمل یا ضرر شخصی یا ضرر نوعی دارد یا اگر انجام دادن عملی را بر بندگانش واجب کرده، ممکن است این واجب سخت باشد؛ برای مثال کسی که دیر خوابیده اگر بخواهد برای نماز صبح بلند شود، به ویژه اگر در سرمای زمستان باشد، برایش بسیار سخت است؛ ولی این سختی که خدا برایش واجب کرده، به نفع اوست.

انسان حکمت بسیاری از احکام الهی را نمی تواند درک کند؛ اما همین مقدار که قبول داشته باشد خدا حکیم، رحیم و آگاه است و باید‌ها و نبایدهای الهی را پیروی کند؛ حتی اگر حکمت آن را نفهمد، کافی و مأجور است.

هنگامی که ما به پزشک مراجعه می کنیم و دارو و یا عملی را برای ما تجویز می کند، هرچند ندانیم چه اثری بر جسم و روان ما دارد و شاید اسم آن دارو را نیز ندانیم؛ اما همین که به آن عمل کنیم نتیجه آن یعنی تندرستی، حاصل خواهد شد؛ چون تأثیر دارو نیازمند آگاهی بیمار از نحوه ساخت و تأثیر دارو نیست؛ بلکه آنچه مهم است استفاده درست از آن داروست.

البته بدون تردید بیمار باید به طبابت حکیمانه پزشک اعتماد داشته باشد؛ به گونه ای که اگر تشخیص داد، بیمار به عمل پرهزینه ای نیاز دارد، نظرش را بپذیرد و به هر صورت هزینه آن را تأمین کند؛ زیرا اگر پزشک را قبول نداشته باشد، نظرش را نمی پذیرد و به متخصص دوم و سوم مراجعه می کند که اگر همان تشخیص را داشتند به آن عمل کند؛ ولی وقتی به تخصص و کاردانی پزشکی باور داشته باشد، باید به تشخیص عمل کند؛ زیرا خیر و صلاحش در آن است.

همچنین شخصی که باور داشته باشد خدای تبارک و تعالی از سر حکمت، رحمت و رأفتش همه عوامل سعادت و رستگاری را در قالب احکام الهی برای ما آماده کرده است؛ هرچند حکمت همه آنها را نداند؛ ولی به آن عمل کند، قطعاً رستگار و سعادت‌مند خواهد شد.

خسران ناپذیری خدا باوران

روزی شخصی مادی گرا و ملحد که به خدا معتقد نبود، نزد امام صادق (علیه السلام) رفت تا با آن حضرت درباره وجود پروردگار مناظره کند، حضرت دلایل خود را درباره اثبات وجود خدا برایش بیان کردند؛ اما وی نپذیرفت.

حضرت در پایان آن گفتگو به او فرمودند: فرض کنیم که خدایی در کار نیست. در این صورت در زندگی دنیا هیچ کدام ضرر نخواهیم کرد؛ زیرا خدا باوران زندگی خود را دارند، می خورند و می آشامند و زندگی خوبی دارند و شما خدا ناباوران نیز زندگی خود را دارید، اگر در میان خدا باوران فقیر و بیچاره هست در میان خدا ناباوران نیز فقیر و بیچاره فراوان است، پس از این جهت با هم فرقی ندارند؛ اما اگر خدایی در کار باشد - که حتماً چنین است - ما قطعاً سود خواهیم برد و تو ضرر خواهی کرد. (1)

در روایت آمده است: ابلیس خطاب به خدا عرض کرد: تکلیف یک لحظه سجده بر حضرت آدم را از عهده من بردار، من در عوض آن، تو را عبادتی خواهم کرد که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی مانند آن را انجام نداده باشد، خدا خطاب به او فرمود: عبادت من باید مطابق خواسته من باشد، نه آن گونه که خودت می خواهی. (2)

شرط صحت عبادت

فرضاً اگر کسی با خضوع و خشوع، چهار ساعت سوره بقره را در قرائت

ص: 34

1- . کافی، ج 1، ص 78.

2- . تفسیر قمی، ج 1، ص 42.

نمازش بخواند، ولی عمداً بدون وضو باشد، خدا این نماز را نمی پذیرد؛ زیرا محتاج چهار ساعت نماز نیست؛ بلکه فرموده است: نماز باید با وضو باشد، خواه دو دقیقه خوانده شود، خواه چهار ساعت. همچنین پروردگار فرموده است: نماز باید طرف قبله باشد، حالا اگر کسی عمداً پشت به قبله نماز بخواند، هر چند با توجه بسیار باشد نمازش پذیرفته نمی شود؛ زیرا آن گونه که خدا فرموده نیست. انسان باید به فرموده خدا عمل کند، نه بر اساس خواسته های نفسانی اش.

نقل شده که ابلیس نزد حضرت موسی (علیه السلام) آمد و به او عرض کرد: من یک گناهی کردم که بر آدم سجده نکردم، اکنون می خواهم توبه کنم، خدا هم که توبه پذیر است. حضرت موسی (علیه السلام) به پروردگار عرض کرد: خدایا! او آمده به درگاہت توبه کند و تو نیز توابع و رحیم هستی، پس توبه او را بپذیر. خدا فرمود: اگر حقیقتاً توبه کند می پذیرم؛ اما تنها شرط پذیرش توبه اش سجده بر قبر حضرت آدم است. حضرت موسی شرط قبولی توبه اش را برایش بیان کرد. ابلیس گفت: وقتی آدم زنده بود من برایش سجده نکردم، حالا که مرده است، سجده کنم؟ [\(1\)](#)

پروردگار فرموده است: شرط صحت و پذیرش عبادات اعتقاد به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. اگر کسی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را نداشته باشد، هزار سال هم که برای خدا سجده کند، پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا همان گونه که نماز بدون وضو باطل است، هر چند با خشوع و خشوع باشد، نماز بدون ولایت اهل بیت (علیهم السلام) نیز باطل است و خدای عزوجل نمی پذیرد.

ص: 35

برخی سؤال می کنند کفاری که به بشریت خدمت کرده اند آیا به بهشت می روند؟ جواب این است که آنها کار را برای خدا انجام نداده اند، ولذا توقع پاداش از خدا بی جا است؛ ضمن آنکه پاداش دنیایی خود را به شکل پول و نام نیک گرفته اند. ولذا خدا فرموده است: بهشت از آن کسی است که به احکام اسلام عمل کند و هرکس به احکام اسلام عمل نکند، استحقاق هیچ پاداشی را ندارد و خدا عملش را نمی پذیرد. پروردگار می فرماید: {وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ}؛ (1) «و هرکه جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است».

مثلاً اگر کسی قطعه زمینی دارد و با معمار قرارداد کند، آن را طبق فلان نقشه بسازد و در این نقشه هیچ تغییری ایجاد نکند. اگر معمار زمین او را با نقشه دیگری بسازد، او حق دارد بگوید: من این نقشه را نمی خواستم. شما با چه مجوزی خلاف قرارداد عمل کردی؟ اگر معمار بگوید: این نقشه بهتر از نقشه شماست، حق دارد به او بگوید: من این نقشه را نمی خواستم. آیا معمار حق دارد از کارفرما مطالبه پول کند؟ نه؛ زیرا می گوید: قرارداد این نبوده است؛ بلکه می تواند علیه او شکایت کند تا مجبور شود آنچه را در زمین وی ساخته خراب کند و تمام خسارت هایی را که به او وارد شده بپردازد.

بنابراین ما باید این نکته را در نظر داشته باشیم که آنچه را پروردگار از ما خواسته است، بدون هیچ کاستی انجام دهیم؛ وگرنه مستحق هیچ پاداشی نخواهیم بود.

ص: 36

به هر حال با توجه به مناسبت خجسته عید سعید غدیر، فرصت مناسبی است که مسلمانان تصمیم بگیرند برای همیشه در راه خدا و اهل بیت (علیهم السلام) حرکت کنند. خدا به مقتضای لطف و رحمتش با ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) نعمتش را بر بندگانش کامل کرد و اسلام را به عنوان آیین پسندیده اش برای سعادت بندگانی که بدان عمل کنند برگزید؛ اما اسلام برگزیده الهی، اسلام پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) است. بنابراین خدای متعال در برابر عمل بندگان به اسلام به شرط اعتقاد به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بهشت را به آنان ارزانی می دارد.

اشاره

خدای متعال می فرماید: {وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ}؛ (1)

«و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

دعوت خدا از انسان

بزرگ ترین دعوت کننده ای که انسان را دعوت کرده، خدای متعال است اگر دعوت کننده خدای تبارک و تعالی و دعوت شونده اشرف مخلوقات باشد، باید آن شخص به جایگاه ویژه و یا به چیزی که خصوصیت ویژه ای دارد، دعوت شده باشد. فرض کنید اگر پادشاه حکیم و قدرتمندی، عزیزی را دعوت کند، حتماً جایی که او را دعوت می کند و آنچه برای پذیرایی از وی می آورد، مناسب شأن دعوت کننده و دعوت شونده است. خدای متعال ما را به کجا فرا خوانده است؟ آیه می فرماید: {وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ} دارالسلام به معنای خانه آرامش است. در تفسیر این آیه گفته اند: خانه آرامش که انسان بدان دعوت شده هم شامل دنیا و هم شامل آخرت می شود.

ص: 38

خدا، خانه سلم و آرامش را در همین دنیا برای بشر مهیا کرده، هرچند انسان ها شمع در دست گرفته به دنبال این خانه می گردند و هزینه زیادی صرف رسیدن به آن می کنند؛ اما تفاوت خانه آرامش دنیا با آخرت در این است که خدا در این دنیا آدمی را مختار گذاشته و انسان با اختیار خود می تواند وارد این خانه شود یا نشود.

اما در صورت ورود با وجود طوفان ها و نوسان ها، انسانی آرام، قوی و مقاوم در مقابل طوفان ها می سازد. حال شرط ورود به این خانه چیست؟ چه کنیم تا این خانه را در دنیا، قبل از آخرت به دست آوریم؟ شرط ورود به این خانه آرامش، اجرای احکام و اوامر الهی و در یک کلام بنده خدا شدن است. بنده و مطیع خدا شدن، ضامن سعادت دنیوی و اخروی است. پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید! آن گاه که خدا و رسولش شما را به چیزی که حیات ابدی بخشد خوانند، اجابت نمایید».

اگر پروردگار متعال بر رعایت عدالت و دوری از ظلم، احسان و نیکی، صداقت، وفای به عهد و امانتداری، دوری از زنا و فحشا، تأکید بر مراقبت از حق یتیم، پرداخت خمس و زکات و صدقات برای رفع نیازهای جامعه و رعایت حجاب و پوشش برای زن و مرد، امر فرموده و به برگزاری نماز که بالاترین یاد خداست و رعایت حقوق انسان ها و گرفتن روزه برای غلبه بر هوای نفس، جوانمردی کردن و... دستور داده است. همه به نفع خود انسان و

ص: 39

سازنده جهان بشریت و تزریق کننده حیات ابدی به دین باوران است.

برای نمونه به این آیه، توجه و خود قضاوت کنید: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ}؛ (1) «در حقیقت خدا به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد، به شما اندرز می دهد؛ باشد که پند گیرید».

اگر در جامعه ای به عدالت رفتار شود و مردم آن جامعه نیکوکار باشند و خویشاوند به فکر خویشاوندش باشد و جامعه عاری از فحشا و منکرات شود. همچنین از ظلم، خبری نباشد، آیا در این صورت جامعه ای آرام و بدون التهاب خواهیم داشت؟ دنیای امروز در کنار پیشرفت های علمی و صنعتی که رفاه مادی به ارمغان آورده، بیش از پیش نیازمند آرامش و امنیت روانی است.

چنان که جسم بشر، نیازمند غذای مادی است و در صورت رعایت نکردن بهداشت و تغذیه مناسب به تدریج ضعیف می شود و حیات انسان را به خطر می اندازد.

روان نیز به غذای معنوی احتیاج دارد و در صورت مراقبت نکردن و نرسیدن غذای سالم به آن دچار بیماری و نابودی خواهد شد؛ در حالی که مرگ روح، ضررش برای انسان بسیار بیشتر از مرگ جسم است.

در دنیای امروز، آمار مبتلایان به اختلالات روحی، بیشتر می شود. شمار پزشکان متخصص روان رو به افزایش است، افسردگی و اضطراب بیداد می کند، نسبت طلاق و از هم پاشیدن خانواده، افزایش یافته است. چرا با وجود روزافزونی امکانات رفاهی، سرگردانی ها و نابسامانی های روحی رو به افزایش

ص: 40

است؟ پاسخ روشن است؛ همان طور که گفتیم، مردم از غذای معنوی سالم دور افتاده اند. پروردگار می فرماید: {وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا}؛ (1)

«و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت».

قلب، نیازمند نیرویی برای مبارزه با مشکلات و نیرویی برای آرامش است. این قدرت را یاد و ذکر خدا ارزانی می دارد و انسان متدین با وجود سختی ها زندگی آرام و سالمی خواهد داشت. این است خانه آرامش دنیایی که در پرتو بندگی پروردگار به دست می آید.

خانه آرامش در آخرت

یکی از اسامی بهشت دارالسلام است؛ یعنی خانه ای که بدون خشونت و بدبختی و محل صلح و سلامت است. این خانه ای است که مؤمن با بندگی و اطاعت خدا در دنیا اختیار و انتخاب کرده است؛ از این رو هم در دنیا از آن بهره مند می شود و هم در آخرت به شکل تمام و کمال آن را درک و لمس می کند. پروردگار می فرماید: {وَسَيَقُ الَّذِينَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ}؛ (2) «و کسانی که تقوای الهی پیشه کرده اند، گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند و وقتی به آن می رسند، درهای بهشت گشوده می شود و نگهبانان به آنان می گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمت ها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!»

به چند نکته از این آیه توجه کنید:

1. می فرماید: آنان را به سوی بهشت می برند؛ یعنی آنجا دیگر نیاز نیست،

ص: 41

1- . سورة طه، آية 124.

2- . سورة زمر، آية 73.

کسی برای رسیدن به مکانی زحمتی بکشد؛ بلکه بهشتیان به درجه ای می رسند که همه چیز برایشان آماده است.

2. نگهبانان بر آنها سلام و تهنیت می دهند؛ یعنی از همان ابتدا به آنها خبر می دهند که اینجا خانه سلم و آرامش است. در آیات دیگر داریم که خدا به بهشتیان سلام می فرستد: {سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ}؛ (1) «از جانب پروردگار مهربان (به آنان) سلام گفته می شود».

3. برای همیشه در آن خانه، آرامش باقی می ماند. آیا آرزویی از این بالاتر برای یک انسان متصور است که او را وارد خانه ای کنند و مزده امنیت، آرامش و جاودانگی در کنار پروردگاری مقتدر و مهربان به وی دهند.

از خصوصیات این خانه پر آرامش آن گونه که در قرآن ذکر شده، این است که فکر و روح نیز باید کاملاً از هرگونه ناراحتی، پاک باشد؛ از این رو تا جایی پیش می رود که اگر برادر دینی از برادر خود ناراحتی در دل داشته باشد، خدای مهربان آن را از دل های آنها می زداید و در نهایت صفا و صمیمیت در کنار هم می مانند: {وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ}؛ (2) «آنچه کینه [و شائبه های نفسانی] در سینه های آنان است، برکنیم و برادرانه بر تخت هایی روی یکدیگر نشسته اند» و خصوصیات وصف ناپذیر دیگر.

پس: پروردگار انسان را به سوی خانه آرامش دعوت می کند که نیازمند آن است. این خانه زیربنایش در دنیا به اختیار، انتخاب و تلاش فرد ریخته می شود و در آخرت برای همیشه به وی تحویل داده می شود.

ص: 42

1- . سورة يس، آية 58.

2- . سورة حجر، آية 47.

خدای متعال می فرماید: {قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}؛ (1)

«بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسان اند؟»

اهمیت دانش در اسلام

امروزه بشر بیشتر از همه نسل های گذشته می داند با ارزش ترین عامل رشد انسان ها دانش و ابزار گسترش آن، یعنی کتاب و قلم است. قرآن حکیم برای دانش، اهمیت بسزایی قائل شده است و هرگز کسانی را که دارای علم هستند، با افراد نادان مساوی نمی داند.

یکی از سوره های قرآن به نام «قلم» است و خدا به قلم به عنوان یک موجود با ارزش سوگند خورده است. در اولین آیاتی که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده، پروردگار دو بار دستور خواندن به ایشان داده و از آموختن به انسان همراه قلم سخن به میان آورده و فرموده است: {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ}؛ (2)

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو

ص: 43

1- . سورة زمر، آية 9.

2- . سورة علق، آيات 1-5.

کریم ترین [کریمان] است. همان که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت».

معجزه پیامبر آخر الزمان، کتاب است. کتابی که با پیشرفت زمان روزبه روز بر اهمیت و عظمتش افزوده می شود. با ظهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان با دانش و کتاب آشنا شدند و علوم مختلف در میان مسلمانان رواج یافت؛ به طوری که جهان نیز از این پیشرفت بهره فراوان برد.

کتاب، ابزار مهم دانش

کتاب یکی از وسایل مهم کسب و پیشرفت دانش است. بر ما لازم است که کتاب خوانی جزء ضروریات زندگی مان شود. همان گونه که برق، جزء ضروریات زندگی ماست و فقیرترین افراد پول انشعاب برق را می پردازند تا از نعمت برق بهره مند شوند و اگر یک روز برق در خانه کسی قطع شود، فوراً کارهایش را رها می کند تا اشکال ایجاد شده در قطع برق را برطرف کند؛ زیرا درک کرده اند که برق از ضروریات زندگی است، همه باید ضرورت کتاب خوانی را احساس کنند.

کتاب مقدمه لازم برای کسب دانش است و باید ضرورت کتاب خوانی احساس شود. امروزه بسیار شنیده می شود که کتاب مهم است؛ ولی در عمل اهمیت لازم به آن داده نمی شود. سعی کنیم در منزلمان یک کتابخانه تشکیل و خودمان را به مطالعه کردن عادت دهیم.

پروردگار، جسم و روان را به گونه ای آفریده که کارهای سخت برایش آسان می شود. اگر کسی بخواهد شخص موفقی باشد، باید خود را به مطالعه کردن عادت دهد و از کودکی به فرزندش بیاموزد که مقداری از پول تو

جیبی اش را صرف خرید کتاب کند و خود را به گونه ای به خواندن عادت دهد، که اگر یک روز مطالعه نکرد، احساس کند گمشده ای دارد. زمانی که انسان کتاب خوان شد، کم کم سطح معلومات و فرهنگش بالا می رود، همچنان که جسم با غذای مادی رشد می یابد، عقل نیز با فراگرفتن مطالب، رشد می کند؛ از این روی یکی از نشانه های صدق ادعای گستردگی فرهنگ اسلامی در صدر اسلام، وجود کتابخانه های بی شمار در شهرهای اسلامی است.

ص: 45

خدای متعال مخلوقات بی شماری را آفریده است که بنا بر آمارهای منتشر شده تاکنون دانشمندان حدود شش میلیون نوع از انواع موجودات زنده را شناسایی کرده اند. البته شمار همه انواع موجودات زنده در هستی بیش از این است؛ چرا که این آمار درباره مخلوقات روی کره زمین است.

در میان همه آفریده های الهی در نظام آفرینش، تنها موجودی که خدا به او عقل و اختیار عطا فرموده انسان است؛ از این رو در انتخاب کار، رفتار و برنامه هایش آزاد است؛ برعکس دیگر جانداران که معمولاً غریزه، آنها را به عمل وا می دارد.

خدا انسان را بر خلاف دیگر جانداران به دلیل برخورداری از نعمت والای عقل و اختیار مکلف قرار داده است و هراندازه عقل بشر بیشتر باشد تکلیف او هم بیشتر خواهد بود و این یک امر بسیار بدیهی است؛ زیرا انتظاری که انسان از یک کودک دوساله دارد کمتر از انتظاری است که از یک کودک پنج ساله، ده ساله یا از یک جوان دارد؛ چون آن کودک عقلش کمتر از بقیه است و به میزان عقلش تکلیف دارد.

به همین سبب، مکلف ترین مردم، پیامبر و امامان (علیهم السلام) می باشند؛ زیرا عقل

کل هستند و به تناسب عقلشان وظیفه و تکلیف آنان نیز سنگین تر است.

نکته قابل توجه در اینجا آن است که خدای متعال، انسان را به دلیل عاقل بودنش مکلف کرده است؛ اما در موارد بسیاری، انسان در زندگی، نیازهایی دارد که برطرف کردنش نیازمند دانش است و عقل تنها کفایت نمی کند؛ بلکه دانش به بارور ساختن عقل او برای بهتر کردن زندگی کمک می کند. شخص عاقل اگر دانش اداره زندگی را نداشته باشد گرفتار سختی های بسیاری می شود؛ برای مثال اگر عاقل ترین مردم بخواهد سفر کند؛ اما شناخت درست از راه رسیدن به مقصد را نداشته باشد یا از وضعیت جاده بی خبر باشد، با اینکه عاقل است، چون از آگاهی لازم درباره راه رسیدن به مقصدش برخوردار نیست، عقلش مانع از سفرش خواهد شد یا هنگامی که به مشکلی برمی خورد با وجود عاقل بودن می گوید: بر اثر ناآگاهی، خود را گرفتار مشکل کردم؛ بنابراین، خدا عقل را به انسان عطا کرده است و عقل مسائلی را برای وی نمایان می کند؛ اما بشر افزون بر عقل به دانش نیز نیاز دارد.

نیاز عقل به وحی

اکنون پرسش این است: علمی را که در کنار عقل ضامن موفقیت معنوی انسان است از کجا باید فرا گرفت؟ پاسخ آنکه، این علم معنوی نیز باید همانند عقل از جانب خدا به مردم عطا شود؛ چون مردم بسیاری از مسائل مورد نیاز زندگی را از راه تجربه کسب می کنند تا کم کم دانش پیدا کنند؛ ولی بسیاری از مسائل مورد نیاز بشر، تجربی نیست یا فراتر از تجربه یک شخص یا یک نسل است؛ از این رو باید آن را از خدای تبارک و تعالی که علم مطلق است فرا گرفت. خدا از سر لطفش، پیامبران را فرستاد تا همه بایدها و نبایدهای زندگی

را بیان کنند و دانش انسان بالا برود و نیز او را تزکیه کنند؛ زیرا عقل و دانش تنها برای سعادت، کافی نیست و به عوامل دیگری نیاز دارد؛ چرا که بسیاری از اوقات انسان می داند - برای مثال - غذایی برایش ضرر دارد؛ اما چون خوشمزه است و نفس می خواهد می خورد و با وجود آگاهی از پیامدهای ناگوار آن به علمش عمل نمی کند. پس پیامبران و ائمه (علیهم السلام) آمدند تا هم به مردم آموزش دهند، هم آنان را تزکیه کنند تا به بایدهای الهی عمل کنند و از نبایدهایش دوری گزینند.

البته آموزش دادن و تزکیه کردن به برخی مسائل مقدماتی احتیاج دارد؛ برای مثال اگر کسی بخواهد پزشک شود باید سال های متمادی درس بخواند و از بسیاری لذایذ چشم پوشی کند تا به آن درجه برسد. بی تردید پیشرفت با تنبلی سازگاری ندارد؛ بلکه تنها با تحمل زحمت فراوان می توان به پیشرفت نایل شد؛ زیرا از یک طرف جنود شیطان و از طرف دیگر جنود جهل مانع هر رشدی هستند. بنابراین خدا از سر لطف و رحمت، همه آنچه را که برای هدایت لازم است، در اختیارش قرار داده است. خدا از سر لطف ما را آفریده و راه صحیح زندگی را نیز به ما نشان داده است. اکنون اگر کسی بر اثر شوربختی به این لطف الهی پشت کند، مشکل از خود اوست؛ وگرنه خدا حجت را بر انسان تمام کرده است. اگر پزشک برای درمان بیمار به صورت رایگان دارویی تجویز کند؛ اما بیمار از مصرف دارو دریغ ورزد و بیماری اش شدت یابد، مشکل پزشک نیست؛ بلکه مشکل بیمار است که به نسخه پزشک عمل نکرده است.

بهره گیری از راهکارهای تربیتی، برای هدایت مردم

دین افزون بر آموزش های نظری از راهکارهای کاربردی، عملی و تربیتی

بهره گرفته تا زمینه پرورش انسان ها فراهم شود که در زیر به چند مورد شاخص اشاره خواهد شد:

1. معرفی الگوهای اخلاقی: در تربیت افراد نمی توان تنها به آموزش های نظری بسنده کرد؛ بلکه باید از نمونه های عملی نیز بهره گرفت؛ زیرا اگر ساعت ها درباره درستی راستگویی و زشتی دروغگویی سخنرانی شود، آن گونه که بیان یک داستان کوتاه درباره خوشبختی یک فرد راستگو و شوربختی یک نفر دروغگو در دل و جان مردم نفوذ می کند، آن مباحث نظری و علمی در دل مردم نفوذ نخواهد کرد.

بنابراین معرفی الگو برای تربیت انسان ها بسیار اهمیت دارد؛ از این رو قرآن که کتاب هدایت است، پر از قصه است. قصه پیامبران، صالحان، فراعنه، قارون، شیطان و قصه های مختلف دیگر در آن وجود دارد. اساساً هر سوره ای از سوره های قرآن، قصه ای در آن هست، برخی سوره ها از آغاز تا پایانش قصه می گوید، آیا قرآن کتاب قصه است؟ خیر. قرآن کتاب هدایت است؛ اما در هر جمله آن قصه ها مفاهیم والای اخلاقی و تربیتی فراوانی نهفته است که اگر برای آموختن آنها تنها به جنبه نظری بسنده می کرد و بر بدفرجامی سرنوشت بدسیرتان تأکید می کرد، چندان تأثیر نداشت؛ اما بیان یک قصه مانند قصه حضرت یوسف (علیه السلام) از ابتدا تا انتهایش تأثیرگذار است. اساساً ساختار فکری و ذهنی بشر به گونه ای است که گرایشش به خواندن قصه بیشتر از خواندن مطالب نظری است. چرا مردم این اندازه فیلم، سریال های تلویزیونی و تئاتر را دوست دارند؛ چون در قالب یک قصه تصویری است؛ از این رو، مردم اینها را بیشتر دوست دارند.

بنابراین، یکی از ابزارهای هدایت انسان‌ها ارائه الگوهای اخلاقی مثبت یا منفی است تا شنونده از سرنوشت آنان پند گیرد. خدای تبارک و تعالی قصه حضرت آدم (علیه السلام) و ابلیس، حضرت نوح (علیه السلام) حضرت ایوب (علیه السلام)، حضرت یوسف (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون را در صدها آیه قرآن ذکر کرده است تا مردم با درک عمیق تر فرجام افراد صالح و ناصالح، راه رستگاری را پیشه کنند.

قرآن برای معرفی خوبی‌ها الگو معرفی کرده است تا مردم با شناخت شخصیت‌های داستان از آن پند گیرند و رفته رفته آموزه‌های تربیتی اسلام در وجودشان نهادینه شود.

2. ترویج و گسترش نمادهای دینی و فرهنگی: یکی از ابزارهای بسیار مؤثر در هدایت افراد، ترویج و معرفی نمادهای دینی و فرهنگی است. در آیه شریفه آمده است: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ}؛⁽¹⁾ «در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد».

آیا احسان واجب است که خدا به آن امر کرده است؟

پاسخ: درست است که تک تک مصادیق احسان واجب نیست؛ اما فی الجمله احسان واجب است؛ برای مثال اگر شخصی وارد شهری شود که در آن شهر هیچ مسجدی نباشد، احسان کردن جهت ساخت مسجد برای او واجب می‌شود، نه مستحب.

آیا اگر در شهری هیچ مسجد، حسینیه، اذان و نماد دینی نباشد، این یک شهر دینی است؟ خیر. آیا مردم آن شهر متدین هستند؟ خیر. باید نمادهایی در

ص: 50

معرض دید همگان باشد و احسان کردن برای ساخت مسجد بر مردم آن شهر واجب می شود. نکته قابل توجه در مساجد وجود مناره ها است. چیزی که نماد اسلامی بودن یک شهر است باید از دور قابل مشاهده باشد. اگر در شهری مسجدی مناره نداشته باشد، نماد اسلامی آن شهر کم رنگ است و باید برای ایجاد نماد اسلامی در آن شهر احسان کرد. پس یکی از ابزارهای بسیار مؤثر هدایت، معرفی و ترویج نمادهای دینی است.

3. معرفی شعارهای برآمده از روح دین و فرهنگ: شعارهای حاوی ارزش های الهی از دیگر ابزارهای مهم هدایت است؛ از این رو اسلام برای هدایت مردم از ابزار شعار، نهایت بهره را برده است؛ برای مثال اذان یک شعار است. یک فرد مسلمان هر روز چند نوبت این شعار را در اوقات مختلف، صبح، ظهر و شب می شنود. محتوای این شعار چیست؟ در این شعار تمام اصول کلی اسلام مانند توحید، نبوت، امامت، نماز و امر به رستگاری جمع شده است.

4. مقرر داشتن اعمال و مناسک: یکی دیگر از راهکارهای بسیار مؤثر در هدایت بشر مقرر داشتن اعمال و مناسک خاص دینی است؛ به ویژه اعمال و مناسکی که باید مرتب و همه روزه انجام گیرد؛ مانند خواندن نماز. خدا فرموده است: {وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي}؛ (1) «و به یاد من نماز برپا دار».

برخی از بی خبران می گویند: اگر هر روز هنگام اذان به یاد خدا باشید، کافی است؛ اما این دیدگاه نادرست است و حتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز باید نماز بخواند. پروردگار می فرماید: {وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ}؛ (2) «و پروردگارت را

ص: 51

1- . سورة طه، آية 14.

2- . سورة حجر، آية 99.

پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرارسد». یعنی تا لحظه مرگ همه مسلمانان حتی پیامبر نیز باید نماز بخواند؛ چون با انجام دادن این عمل، ارتباط دائمی با خدا حفظ می شود.

مقابله با گسترش فرهنگ اسلامی

به هر حال چهار راهکاری که به اختصار بیان شد، همه برای گسترش فرهنگ اسلامی کارآیی دارند؛ از این رو دشمنان اسلام همواره برای ناکارآمد کردن این راهکارها تلاش می کنند و چون در هدف خود کاملاً موفق نبوده اند، می کوشند این راهکارها را کم رنگ کنند. به همین سبب با ایجاد شبهه می پرسند: چرا نماز می خوانید، روزه می گیرید و... یا از راه جایگزین کردن اعمال با آن مبارزه می کنند؛ از این رو می گویند: حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی تواند الگوی شما باشد. البته ممکن است در قالب گفتار چنین القا نکنند؛ اما عملاً الگوهای خودشان را با شیوه های گوناگون معرفی می کنند.

وقتی خدای تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم (علیه السلام) دستور داد به مکه بیاید و دین حنیف و شریعت نهایی خدا را در زمین پایه گذاری کند - زیرا آیین حنیف الهی از حضرت ابراهیم (علیه السلام) منتشر شد - تمام راهکارهای پیش گفته در برنامه حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود داشت. اولین عامل ترویج دین حنیف الهی، انتخاب شخصیت برجسته حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که به منزله الگوی تمام نمای بنده صالح خدا شناخته می شد و در طول تاریخ شخصیت او تأثیر شگرفی در هدایت انسان ها داشته است. دومین راهکار ساختن کعبه بود که نماد توحید است و شعارش نیز دعوت به توحید بود و حج را کانون اعمال و مناسک

توحیدی قرار داد. خدا در این باره می فرماید: {وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ}؛ (1) «و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآر». از طرف دیگر حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای ذریه اش دعا کرد. در قرآن دعاهای بسیاری ذکر شده است؛ زیرا دین به این راهکارهای هدایت نیاز دارد.

راهکارهای حفظ و گسترش تشیع

نکته قابل توجه این است که راهکارهایی که برای ترویج دین و تعمیق ایمان و ارزش های دینی در روح مسلمانان کاربرد دارد، باید در تشیع نیز متناسب با آموزه هایش به کار رود. ما مسلمانیم، نماز می خوانیم، روزه می گیریم، حج می رویم و امثال اینها؛ اما پیامبر به ما امر نمودند که پیرو حضرت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) باشیم. خدای تبارک، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ}؛ (2) «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را ابلاغ کن و اگر نکنی پیام او [خدا] را نرسانده ای».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اساس همین آیه، حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) را به امامت نصب کردند. خدا فرمود: اگر حکم امامت علی (علیه السلام) را به مردم ابلاغ نکنی، گویا رسالت الهی را انجام نداده ای. البته رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کوتاهی نمی کرد؛ اما این سخن برای نشان دادن اهمیت این مسئله است. خدا پس از نصب حضرت علی (علیه السلام) به امامت فرمود: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}؛ (3) «امروز دین شما را

ص: 53

1- . سورة حج، آية 27.

2- . سورة مائدة، آية 67.

3- . سورة مائدة، آية 3.

در طول تاریخ، جنگ های شدیدی علیه تشیع برپا شده است، از زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از علت های نفاق مخالفت با جانشینی حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است. در روایت آمده است: روزی که حضرت علی (علیه السلام) به ولایت منصوب شدند: «فَوَقَعْتُ حَسَكَةَ النَّفَاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ؛ (1) خار نفاق در قلب آنان جا گرفت»؛ یعنی نمایان یا بیشتر شد و برخی از کسانی که در ظاهر منافق نبودند، نفاقشان آشکار شد. خدا می فرماید: {وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ... فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ}؛ (2) «و چون سوره ای نازل شود... اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده شود». آیه می فرماید: گاهی که آیه ای نازل می شود آنهایی که مؤمن هستند ایمانشان محکم تر می شود و آنهایی که منافق هستند نفاقشان بیشتر می شود و چون آیه ای از آیات دیگر خدا را تکذیب می کنند، بر تکذیب های قبلی آنان اضافه و نفاقشان آشکار تر می شود. در طول تاریخ، تشیع به صورت های مختلف مانند ترور افراد، ترور شخصیت افراد، ترور فکر، محاصره اقتصادی و... با جنگ و کینه توزی دشمنان مواجه بوده است.

نقل شده است: روزی که معاویه به قدرت رسید، دستور قتل بسیاری از شیعیان مانند حجر بن عدی، عمرو خزاعی و... و سب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به

ص: 54

1- . کافي، ج 1، ص 295.

2- . سورة توبه، آیات 124-125.

صورت علنی از منابر و در همه مجالس صادر کرد و افزون بر آن به والیانش نوشت که هرکس علی بن ابی طالب را دوست بدارد، اسمش را از دیوان حقوق حذف کنید و در طول تاریخ مرتب شیعیان قتل عام شده اند. (1)

پرسش این است که چه عاملی باعث حفظ تشیع شده است؟ پاسخ این است: خدا در تدبیر این جهان اسباب و مسببات قرار داده است، اراده الهی، این است که امور این جهان از راه این اسباب اداره شود.

خدا غالباً بنای معجزه ندارد. اگر بنای معجزه داشت از روز اول معجزه می کرد. حمran بن اعین از حضرت باقر (علیه السلام) سؤال می کند:

«فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (عليهم السلام) وَخُرُوجِهِمْ وَقِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاعِيَةِ إِيَّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَعُغِبُوا؟ فَقَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَا حُمْرَانُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ، وَأَمْضَاهُ، وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ... وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهَارِ الطَّوَاعِيَةِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَالْحُجُوعِ عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاعِيَةِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذَا لَاجَبَهُمْ وَدَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مَدَّةِ الطَّوَاعِيَةِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِيَةِ مُلْكِ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فُتَبَدَّدَ؛ (2) عرض کرد: فدایت شوم نظر شما درباره ماجراهایی که بر امام علی، حسن و حسین (علیهم السلام) گذشت و قیامشان برای برپا داشتن دین خدای عزوجل که به گرفتار شدنشان به بلاهایی مانند کشته شدن به دست طاغوتیان و پیروزی ستمگران بر آنان انجامید و سرانجام نیز همه آنان مغلوب و کشته شدند چیست؟ فرمود: ای حمran قطعاً

ص: 55

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44-46.

2- . کافی، ج 1، ص 262.

خدای تبارک و تعالی این امور را برای آنان مقدر، قضا و امضا کرده و با اختیارشان وقوع آن را بی چون و چرا قرار داده بود و سپس آنها را به اجرا درآورد. آن زمان که خدای عزوجل امرش را درباره آنان نازل کرد و ستمگران را بر آنان پیروز گرداند. اگر از پروردگار، می خواستند که حکمش (قضا و قدرش) را از آنان برطرف کند و بر آن پافشاری می کردند که خدا حکومت ستمگران را نابود کند، خدا خواسته آنان را اجابت می کرد و این حکم را از آنان برمی داشت، آن گاه مدت حکومت ستمگران و پایان حکومتشان سریع تر از پاره شدن تسبیح اتفاق می افتاد و حکومتشان برباد می رفت».

پروردگار در قرآن می فرماید: {وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ}؛ (1) «و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش؛ پس [فوراً موجود] می شود».

آنان این را از خدا درخواست نکردند؛ زیرا بنای معجزه نبود؛ بلکه بنای امتحان بود و بناست که امور از راه طبیعی اداره شود. اکنون نیز پروردگار، بنای معجزه ندارد؛ از این رو خدای تبارک و تعالی برای حفظ اسلام و تشیع شماری از مسائل طبیعی را تدبیر کرده است. اگر این بلاهایی که در طول تاریخ بر سر شیعیان نازل شد، بر هر گروه توانمندی نازل شده بود تا به حال چند باره از بین رفته بود. در کتاب های تاریخی آمده است که در طول تاریخ، ادیان و مذاهب بسیاری از بین رفته اند. تا کنون چقدر مذاهب به ظاهر اسلامی وجود داشته که از بین رفته اند، با وجود اینکه درصد کمی از بلاهایی که بر سر شیعیان آمد سر آنها نیامده بود. چه چیزی تشیع را حفظ کرد؟

ص: 56

1. الگو بودن حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام): از مهم ترین عامل حفظ تشیع الگو قرار گرفتن شخصیت کامل امام حسین (علیه السلام) برای شیعیان است. اگر وجود الگوها را یکی از عوامل حفظ تشیع بدانیم، امام حسین (علیه السلام) از بهترین الگوها است. همچنین در میان مردان، زنان و کودکان در حادثه کربلا الگوهای تأثیرگذاری هستند. برخی می پرسند: چرا امام حسین (علیه السلام) زن و فرزندانش را با خود به کربلا برد؟ پاسخ آن است که امر خدا بوده است و امر خدا بی حکمت نیست؛ زیرا تمام اوامر پروردگار، طبق مصلحت است.

در روایت آمده است: «شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ (1) خدا می خواهد آنان را اسیر ببیند» یا «شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَانِي قَتِيلًا؛ (2) خدا می خواهد مرا کشته ببیند». امام حسین (علیه السلام) می خواست حادثه کربلا الگوی کامل زندگی خدایی برای زن، مرد، پیر، جوان، نوجوان و کودکان باشد.

2. شعارهای تشیع: در تاریخ زندگی امام حسین (علیه السلام) شعارهایی هست که برآمده از گفتار، کردار، روش و منش آن حضرت در زندگی است. بخشی نیز برگرفته از آیات و روایات و همه در حفظ تشیع مؤثر است. هر یا حسینی که گفته می شود در حفظ دین کارساز است و نباید آن را کوچک شمرد. پروردگار فرموده است: نماز بخوانید یا روزه بگیرید تا همواره ارتباط شما با خدا برقرار باشد، اعمال و مناسک بسیاری در دین وجود دارد که همه باعث حفظ دین است. شعائر امام حسین (علیه السلام) نیز همین گونه است. شعائر حسینی، تشیع

ص: 57

1- . بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

2- . مقرّم، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص 60.

را حفظ کرده است. شاید رابطه این شعائر با حفظ دین برای برخی روشن نباشد؛ ولی بدون تردید اینها در حفظ تشیع کارساز بوده و خواهد بود.

رابطه نمادها و حفظ دین

خدای تبارک و تعالی در مناسک حج فرموده است: به جمرات سه گانه سنگ بزنید، قطعاً همین عمل یکی از شعائر دین است که اسلام را حفظ کرده است. چرا سنگ زدن به یک ستون، اسلام را حفظ کرده است؟ زیرا یک عمل نمادین است. نماد مبارزه با شیطان است. یا با وجود سختی فراوان دستور می دهد که گرد کعبه طواف کنید؛ زیرا این یک عمل نمادین است و دین را در جان مردم نهادینه و ریشه دار می کند. شعائر امام حسین (علیه السلام) نیز همین طور است تشیع را در جان و دل مردم استوار می کند.

به هر حال همه راهکارهای حفظ اسلام در ماندگاری و گسترش راه امام حسین (علیه السلام) جمع شده است؛ زیرا راه امام حسین الگو، نماد، شعار، اعمال و مناسک دارد.

انگیزه اصلی برگزاری مجالس امام حسین (علیه السلام)

برخی خرده می گیرند که بعضی روضه خوانان یا مداحان مطلب جدیدی برای گفتن ندارند، البته خوب است که مداحان اشعار سازنده و پربراری بخوانند و سخنرانان مذهبی نیز باید سخنرانی هایشان مفیدتر بشود؛ اما اساساً برگزاری مجالس امام حسین (علیه السلام) برای ذکر مصیبت و گریستن و عزاداری بر آن حضرت است. این یک اصل است و بقیه موارد مهم است، اما فرع است. ذکر مطالب مفید در سخنرانی، پربار کردن مداحی ها و اطعام عزاداران نیز مهم است؛ اما

همه آنها فرع است. یک روایت نقل نشده است که در مجلس امام حسین (علیه السلام) کارهای دیگر انجام دهید. کارهای دیگر غیر از عزاداری که در این مجالس انجام داده می شود بر اساس ادله عامه است؛ برای مثال اینکه در آغاز این مجالس قرآن یا دعا خوانده شود خوب است و اینکه سعی شود از این مجالس به نحو احسن استفاده شود عمل بسیار پسندیده ای است؛ اما اصل مطلب روضه خواندن و گریستن بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام) است.

بله اگر در یک مجلس چند ساعته نیم ساعت روضه خوانده شود، دو ساعت هم سخنرانی و کارهای دیگر انجام گیرد، بسیار پسندیده و باعث کسب ثواب بیشتر است.

فقها می گویند: هر عملی که مزاحم برگزاری نماز در مسجد شود نماز بر آن مقدم است؛ یعنی اگر کسی در مسجد بنشیند، موعظه می کند یا مسئله شرعی می گوید یا حتی قرآن می خواند و وقت اذان شد باید همه را تعطیل کند. هرچند حضور در مسجد و انجام دادن اعمال خداپسندانه در آن پسندیده است؛ اما مسجد جای برگزاری نماز است. البته پس از برگزاری نماز - برای مثال - بعد از نماز عصر تا مغرب می توان در مسجد ماند و قرآن خواند، ذکر گفت و عزاداری کرد.

همچنین فقها می گویند: حرم معصومین (علیهم السلام) برای زیارت است و زیارت اصل است. انجام دادن دیگر اعمال پسندیده در آنجا خوب است؛ اما اگر مزاحم زیارت شود، زیارت مقدم است. اگر نماز مزاحم زیارت شود، نماز را باید در مسجد خواند. حرم جای زیارت است. بله بهتر است که طوری برنامه ریزی شود که هم نماز خوانده شود و هم زیارت. چون حرم جای زیارت

و مسجد جای نماز است. غرض اصلی از برگزاری مجلس امام حسین (علیه السلام) نیز روضه خواندن و گریستن بر مظلومیت آن حضرت است و انجام دادن دیگر فعالیت های دینی و فرهنگی در آن فرع است.

برگزاری مراسم شکوهمند اربعین حسینی

یکی از علمای بزرگ نقل می کرد: سال اول سقوط صدام به عراق رفتیم و با توجه به اینکه صدام نزدیک اربعین سقوط کرد، بین سقوطش تا اربعین حدود ده روز مانده بود؛ ولی در همان سال، شاهد حضور جمعیت بسیاری در مراسم اربعین برای زیارت امام حسین (علیه السلام) بودیم که حیرت زده شدیم؛ چون سی سال رژیم بعث همه چیز را کوبیده و چهار هزار نفر از علما و خطبا را کشته بود. به هر حال، وی گفت: من آن جمعیت انبوه را دیدم و به نجف رفتم و خطاب به حضرت علی (علیه السلام) عرض کردم: یا امیر المؤمنین شما امام واجب الاطاعه ای هستید و جمعیت انبوهی که به ولایت تو هدایت شده اند از برکات فرزندت امام حسین (علیه السلام) است.

پرچمی که هرگز زمین نمی ماند

شیعیان در تعظیم شعائر حسینی کوشا باشند یا نباشند پرچم امام حسین (علیه السلام) صاحب دارد، خدمتگزاری در مجالس حسینی بهانه ای است که چند نفری ثواب ببرند؛ وگرنه با نیامدن آشپز و سخنران، برنامه تجلیل از مکتب آن حضرت در حسینیه ها و مجالس عزاداری، تعطیل نخواهد شد و دیگران جای خالی آنان را پر می کنند. این فقط یک بهانه است که خدمتگزاران این مجالس ثوابی ببرند؛ از این رو اگر کسی پشت پا به ثواب خودش زد خدا دیگری را

برای انجام دادن وظیفه مأمور می کند.

بنابراین غرض اصلی از شعائر امام حسین (علیه السلام) حفظ دین است و از این روستمگران با آن مبارزه می کنند؛ چون ضد دین و خواهان نابودی آن هستند یا می خواهند دین طبق مرام خودشان باشد و هنگامی که دین را در راستای منافع خود نمی بینند با آن مبارزه می کنند.

پیروزی یاران خدا

اولیای خدا نیز در مقابل ستمگران برای حفظ دین تلاش می کنند و پیروزی با یاران خدای تبارک و تعالی است: {إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ}؛ (1) «در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می ایستند قطعاً یاری می کنیم». مقصود از آن روز، قیامت است.

ص: 61

خدا می فرماید: {إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ}؛ (1) «در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آنکه علم [به حقایق اسلام] برای آنان [حاصل] آمد. از جهت ستمی که میان آنان وجود داشت».

معنای مستقلات عقلیه

علمای کلام همواره تأکید داشته اند که برخی حقایق، قابل فهم است؛ یعنی کسی که عقل داشته باشد، آن حقایق را درک می کند حتی اگر دیندار هم نباشد. این گونه مسائل را اصطلاحاً مستقلات عقلی می گویند؛ یعنی چیزهایی که عقل مستقلاً و بدون کمک گرفتن درک می کند. مانند زشتی ظلم، که قبح ظلم برای تمام انسان ها واضح است، یا هر عاقلی زشتی خیانت را درک می کند.

مسائلی نیز وجود دارد که عقلیات غیر مستقلة نامیده می شود؛ یعنی عقل به تنهایی نمی تواند آنها را درک کند؛ برای مثال اگر از شخص عاقلی پرسند

ص: 62

حکم فلان پدیده چیست؟ می‌گویید: نمی‌دانم؛ زیرا پاسخ دادن به این گونه مسائل نیازمند دانش است. دانش نیز باید از جانب شرع به کمک عقل بیاید تا عقل بر اساس آن حکم کند. آن‌گاه حکم عقل را بفهمیم.

حقایق ثابت دین در عقاید، احکام و اخلاق

اکنون با توجه به این مقدمه، به مقوله دین می‌پردازیم. دین خدا بایدها و نبایدهایی دارد که عقل حسن و قبح آنها را می‌فهمد. حقایق در دین پروردگار هست که تغییرناپذیرند؛ از این رو از روز اول جزء مبانی دین خدا است و همچنان نیز وجود دارد؛ زیرا این حقایق تغییرناپذیرند و چون تغییر نمی‌کنند عقل همواره آنها را درک می‌کند. این حقایق جزء مبانی و اصول دین است؛ از این رو اگر پیام و دعوت تمام پیامبران را بررسی کنیم، همه آنان به حقایق و اصول ثابتی دعوت کرده‌اند و هیچ فرقی میان دعوت پیامبران وجود ندارد؛ مگر تفاوت‌های جزئی در برخی احکام که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

1. مهم‌ترین حقیقتی که همه پیامبران به آن دعوت کرده‌اند، این است که خدایی یکتا و بی‌همتا وجود دارد. این حقیقت هرگز قابل تغییر نیست. این گونه نیست که زمانی خدا نبوده یا دو تا بوده است؛ از این رو از حضرت آدم (علیه السلام) تا حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) همه پیامبران مردم را به این حقیقت دعوت کرده‌اند. هرگز پیامبری به رسالت مبعوث نشده است که به دو خدا دعوت کرده باشد.

خدا چون به بندگانش لطف دارد و مقتضای رحمت و لطف این است که آنها را هدایت کند، فرستادگانی را مبعوث فرموده است تا پیام هدایتش را به مردم ابلاغ کنند. این حقیقت را که باید فرستاده‌ای از طرف خدا باشد که مردم را هدایت کند، هر عاقلی آن را درک می‌کند؛ از این رو از حضرت آدم تا

خاتم همه پیامبران (علیهم السلام) مردم را به اعتقاد به نبوت دعوت کرده اند. هر پیامبری اعلام می کرد که من پیامبر خدایم و پیامبران قبل و بعد از من نیز همه فرستادگان خدایند و همه باید به این حقیقت معقول ایمان آورند.

معاد حقیقتی است که در آینده برای تمام بشر؛ بلکه برای غیر بشر اتفاق خواهد افتاد. این حقیقتی است که تمام پیامبران آن را اعلام کرده اند. بنابراین در مسائل اعتقادی بین پیامبران هیچ تفاوتی وجود ندارد و چارچوب کلی دین خدا همان اصولی است که از روز نخست در دعوت حضرت آدم وجود داشته است؛ یعنی توحید، نبوت و معاد. از نظر اصول اعتقادی هیچ فرقی میان دعوت پیامبران نیست.

2. اصول و ارزش های اخلاقی نیز که در دعوت پیامبران آمده ثابت است و همه پیامبران بشر را به ارزش های یکسانی فرا خوانده و والایی های اخلاقی را ستوده و زشتی های اخلاقی را نکوهش کرده اند. بنابراین اصول و ارزش های اخلاقی یکسان است.

3. چارچوب و اصول کلی احکام الهی نیز در دعوت همه پیامبران یکسان است.

الف: در بخش عبادات، مبنا حکم عقل است؛ زیرا عقل حکم می کند که شکر صاحب نعمت، واجب است و شکر خدا که منعم مطلق و حقیقی است، به عبادت اوست؛ از این رو همه پیامبران بشر را به عبادت پروردگار دعوت کرده اند و در اصل دعوت به عبادت خدا با هم تفاوتی ندارند؛ هرچند در مصادیق احکام اختلافات جزئی وجود دارد که غالباً به علت شرایط متغیر است؛ مثلاً نماز همواره عبادت بوده است؛ اما زمانی مردم مکلف بودند به

طرف بیت المقدس و زمانی مکلف شدند به سوی کعبه نماز بخوانند.⁽¹⁾ یا اصل روزه همواره عبادت بوده است؛ اما در برخی شرایع روزه ای به نام روزه «صمت» بود که در آن روزه دار افزون بر رعایت دیگر شرایط می باید از سخن گفتن نیز خودداری می کرده است. بنابراین اصل عبادت و مصادیقش مانند نماز، روزه، انفاق و... در همه شرایع بوده است؛ اما متناسب با شرایط تفاوت هایی داشته است.

ب: همه شرایع در حرمت پلیدی ها و حلال بودن پاکیزه ها و طیبات با هم مشترک بوده اند؛ اما گاهی برخی طیبات به جهت ممنوع می شد.

برای مثال خدای متعال در شریعت حضرت موسی برای گوشمالی بنی اسرائیل که ستم می کردند، احکام سخت گیرانه تری بر آنان وضع کرد تا عقوبتشان کند.

پروردگار متعال در این باره می فرماید: {فَيُظْلَمُ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ}؛⁽²⁾ «پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم».

ص: 65

-
- 1- در شریعت حضرت عیسی (علیه السلام) نماز پنج گانه به کیفیت اسلام نبوده و در شریعت حضرت موسی (علیه السلام) نماز بدون رکوع بوده و قبله در آن شرایع، بیت المقدس بوده است؛ حتی در اسلام نیز ابتدا قبله بیت المقدس بود؛ اما پس از چهارده سال از گذشت بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دوم هجرت از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. البته وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مکه بودند، به طرف بیت المقدس نماز می خواندند؛ ولی به گونه ای می ایستادند که کعبه نیز روبه روی ایشان بود. بدین صورت که در جنوب کعبه می ایستادند و به طرف بیت المقدس نماز می خواندند؛ ولی وقتی به مدینه هجرت کردند، بیت المقدس شمال و کعبه، جنوب مدینه بود و آشکار بود که به طرف بیت المقدس نماز می خوانند تا اینکه قبله پس از هفده یا نوزده ماه تغییر کرد.
 - 2- . سورة نساء، آية 160.

آیه آشکارا بیان می‌کند: خدا برخی طیبات و پاکیزه‌ها را که در همه شرایع حلال بوده است، به سزای ستمگیشان بر آنان حرام گردانید. خدای متعال با مبعوث شدن حضرت عیسی (علیه السلام) سخت‌گیری در شریعت حضرت موسی بر بنی اسرائیل را کاهش داد؛ از این رو حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: {وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ}؛ (1) «تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم».

حتی در شریعت اسلام برخی از چیزهایی که در آغاز اسلام حلال بود بعداً حرام شد و نیز برخی از محرمات حلال شد. این تفاوت‌ها و تغییرات در جزئیات است؛ وگرنه اصول کلی دین پروردگار، ثابت است.

دین یا ادیان الهی

با توجه به اینکه اصول کلی دین خدا در همه زمان‌ها ثابت بوده است، ادیان الهی، معنا ندارد؛ زیرا دین خدا، یکی بیشتر نیست. حتی اصول شریعت و احکام نیز ثابت بوده است؛ اما در جزئیات برخی احکام تفاوت‌هایی وجود داشته است.

نکته قابل توجه درباره لزوم عبادت در همه شرایع این است که خدا به عبادت بشر نیاز ندارد؛ بلکه بشر، برای کسب رضایت و لطف و رحمت خدا به این عبادت و بندگی نیازمند است.

خدای متعال، غنی مطلق و از همه بشری نیاز است و اگر همه به وی کفر ورزند، ذره‌ای از عظمت و کبریایی اش کاسته نخواهد شد.

ص: 66

پروردگار می فرماید: {إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ}؛ (1) «ای مردم، اگر [خدا] بخواهد، شما را [از میان] می برد و خلق تازه ای می آورد». سپس خدا می فرماید: {وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِيزٌ}؛ (2) «و این [کار] بر خدا دشوار نیست».

مراتب عبادت

نکته مهم در عبادت خدای متعال، این است که عبادت، مراتب دارد؛ زیرا برخی برای شوق به بهشت یا ترس از دوزخ خدا را عبادت می کنند و اگر از آنان سؤال کنید: چرا نماز می خوانی؟ می گویند: برای ترس از جهنم یا شوق به بهشت. پس اگر بهشت و جهنمی نبود، نماز نمی خواندند. شاید اکثر مردم این گونه خدا را عبادت کنند، به دلیل اینکه با وجود ثواب فراوان برای نماز شب کمتر کسی نماز شب می خواند؛ زیرا جهنم ندارد و درباره ثواب آن نیز می گویند: کار ثواب فراوان است. این نوع عبادت کردن، صحیح است و رفع تکلیف می کند؛ اما پایین ترین درجه عبادت است؛ مثلاً اگر کسی پدر یا مادر پیری دارد که از ترس سخن مردم یا از ترس اینکه مبادا از ارث محروم شود به آنان کمک کند و در صورت نبود این نگرانی ها انگیزه دیگری برای خدمت به آنان ندارد، ارزش عملش بسیار ناچیز است.

عبادت پروردگار نیز اگر از ترس، طمع یا نیاز باشد، هر روزی که شخص گرفتاری دارد، عبادتش خالصانه تر و طولانی تر خواهد بود و روزی که گرفتاری نداشته باشد، سریع و کوتاه آن را انجام می دهد.

نوع دیگری از عبادت خدا وجود دارد که دلیلش ترس از جهنم و طمع در

ص: 67

1- . سورة ابراهيم، آية 19.

2- . سورة ابراهيم، آية 20.

بهشت نیست؛ بلکه شخص به دلیل شرم و حیا از خداوندگار نعمت‌ها او را عبادت می‌کند؛ مانند فرزندی که به علت خجالت از پدر و مادر به پدرش کمک کند، نه برای ترس از حرف مردم یا طمع در ارث آنان که چنین عبادتی نیز ارزش اندکی دارد.

نوع دیگری از عبادت بر اساس محبت خداست؛ مانند فرزندی که برای ترس، طمع یا خجالت به پدر و مادرش کمک نمی‌کند؛ بلکه به دلیل عشق به پدر و مادرش به آنان کمک کند. در این نوع عبادت، بنده چون به خدا عشق می‌ورزد، او را عبادت می‌کند:

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (1) من از ترس دوزخ و به طمع بهشتت تو را عبادت نمی‌کنم؛ بلکه چون تو را شایسته عبادت یافتم عبادت می‌کنم».

عبادت این گروه عاشقانه است؛ از این رو هرچند دوست دارند در بهشت الهی سکنی گزینند؛ اما خدا را به طمع بهشت یا ترس از دوزخ عبادت نمی‌کنند؛ زیرا عبادتی که از ترس باشد همانند بندگی بردگان است. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ (2) پس آن عبادت بردگان است». برده، صبح تا شب از ترس عقوبت برای مالکش تلاش می‌کند؛ ولی غیر از تأمین لباس، مسکن و اندکی غذا انگیزه دیگری ندارد. پروردگار می‌فرماید: {ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ}؛ (3) «خدا مثلی می‌زند: بنده ای است

ص: 68

1- . بحار الأنوار، ج 67، ص 186.

2- . نهج البلاغه، حکمت 237.

3- . سورة نحل، آية 75.

زر خرید که هیچ کاری از او بر نمی آید» و نیز می فرماید: { وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلِيهِ }؛ (1) «و او سربار مولای خویش است».

همچنین کسانی که به طمع بهشت، خدا را عبادت می کنند، عبادتشان واقعی نیست؛ بلکه تجارت است. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ (2) چنان عبادتی عبادت تاجران است». مانند تاجری که با سفر به نقاط دوردست تلاش می کند؛ اما هدفش کسب سود است. بنده ای نیز که به طمع بهشت، خدا را عبادت می کند، تاجر است. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «لَكِنَّ وَجْدُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (3) ولی من چون تو را شایسته عبادت دانستم تو را عبادت می کنم».

بنده در برابر این همه نعمتی که پروردگار به او عطا کرده است، با عیادتش از وی تشکر می کند؛ مثلاً اگر کسی محکوم به اعدامی را از مرگ حتمی نجات دهد و به او کمک مالی کند و هزینه مداوای بیماری وی را نیز بپردازد. شکر و سپاسگزاری شخص نجات یافته در برابر نعمت بزرگ او بسیار ناچیز است و بر خود واجب می بیند که بدون طمع از کسی که به وی حیات، مال و سلامتی بخشیده، تشکر کند و او را شایسته برترین ستایش ها می بیند.

ارزش نعمت های الهی را با هیچ نعمتی نمی توان مقایسه کرد؛ زیرا هرکس نیز نعمتی عطا می کند، از خزانه الهی می بخشد. خدا که ما را آفرید و به ما نعمت حیات بخشید و پس از آن نعمت های بی شماری را همراه با نعمت

ص: 69

1- . سورة نحل، آية 76.

2- . نهج البلاغه، حکمت 237.

3- . بحار الأنوار، ج 67، ص 186.

زندگی ارزانی داشت، شایسته هرگونه ستایش است. پروردگار می فرماید: {وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا}؛ (1) «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید».

پروردگار درباره آفرینش انسان می فرماید: {وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا}؛ (2) «و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی دانستید - بیرون آورد». پروردگار در حالی که ما هیچ توان و فهمی نداشتیم، ما را به وجود آورد و به پدر و مادر ما سلامتی، عاطفه و نعمت های فراوان دیگری عطا کرد تا توان پرورش و تربیت ما را داشته باشند.

ناتوانی انسان در سپاسگزاری خدا

امام حسین (علیه السلام) در زیارت روز عرفه می فرماید: اگر تمام عمرم را در عبادت تو سپری کنم، نخواهم توانست حق یکی از نعمت های او را ادا کنم.

آیا خدایی که این همه نعمت به ما عطا فرموده است، شایسته یک تشکر نیست؟ مگر نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و دیگر عبادات بیش از یک تشکر کوچک در برابر نعمت های بی پایان الهی است؟ آیا دوری کردن از محرمات به نفع بشر نیست؟ زیرا محرمات همه پلیدی و خباثت هستند.

هیچ کس، حتی پیامبران توان بجا آوردن عبادت شایسته خدا را ندارند. بنابراین باید از فرصت ها مانند ماه رمضان، حسن استفاده را برد و عبادت را بدون منت برای خدا انجام داد. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برخی نزد آن حضرت می رفتند و بابت اسلام آوردنشان بر آن حضرت منت می گذاشتند. پروردگار

ص: 70

1- . سورة ابراهيم، آية 34.

2- . سورة نحل، آية 78.

خطاب به رسولش (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: {يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ}؛ (1) «از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می نهند؛ بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید؛ بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می گذارد، اگر راستگو باشید».

یعنی اگر در ادعای اسلام آوردن راستگو باشید و نفاق نداشته باشید، منت شما بیجاست؛ زیرا خدا بر شما منت دارد که به ایمان، هدایتتان کرد تا خوش فرجام شوید.

یا برخی برای دادن خمس و زکات منت می گذارند در حالیکه فلسفه وجوب زکات، ایجاد پاکیزگی در نفس خود انسان و رشد آن است. پروردگار درباره گرفتن زکات می فرماید: {خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاةَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ}؛ (2) «از اموال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزشان سازی و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست».

همان گونه که نظافت بدن، آلودگی ها را دور می کند، پرداخت زکات نیز روح را پاک می کند و درود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آنان باعث سربلندی و آرامش آنان خواهد شد. مقصود از صدقه در این آیه، زکات است؛ زیرا صدقه در آغاز برای زکات به کار می رفت و سپس عمومیت یافت و هر کار خیری را فرا گرفت؛ زیرا انسان با هر عمل خیری خدا را تصدیق می کند؛ از این رو اگر

ص: 71

1- . سورة حجرات، آية 17.

2- . سورة توبه، آية 103.

شخصی هنگام عبور از خیابان، سنگ یا خاری را از راه مردم بردارد که پایعابران یا چرخ وسایل نقلیه آسیب نبیند، خودش تصدیق به خدای متعال است.

باید توجه داشت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان پروردگار، زکات را برای کمک به تهیدستان از ثروتمندان دریافت می کرد؛ از این رو در روایت آمده است که اگر مردم خمس و زکاتشان را پرداخت می کردند، فقیری روی زمین باقی نمی ماند و اگر خمس و زکات پاسخگوی نیاز فقرا نبود، خدا مقدار آن را افزایش می داد. پیامبر فرمود: «أَخْذَهَا مِنْ أَغْنِيَائِكُمْ وَأَرْدَهَا فِي فُقَرَائِكُمْ؛ (1) [من مأمورم] که زکات را از ثروتمندان دریافت و به فقرا بپردازم».

اموالی که مشمول حکم خمس و زکات می شود و حد نصاب آن اموال و مقدار واجب که باید پرداخت شود و مورد مصرف هر یک از آنها در رساله های عملیه آمده است.

هیچ کس نباید در انجام دادن عبادات متنی بر خدا و رسول و اولیای خدا داشته باشد؛ زیرا این کمترین وظیفه هر مسلمانی است که در برابر نعمت های بی پایان خدا باید انجام دهد و نفعش به خود شخص باز خواهد گشت.

اجباری نبودن ایمان به خدا

پروردگار در آیات متعددی به پیامبر یادآوری فرموده است که اگر همه مردم ایمان نیاوردند، نگران مباش؛ زیرا خدا نخواسته است که همه مردم اجباراً ایمان آورند؛ بلکه خدا، مردم را مختار آفریده تا به اختیار خود راه خیر یا شر را انتخاب کنند و تو وظیفه نداری که همه مردم ایمان آورند؛ بلکه تو تنها باید

ص: 72

پیام مرا به آنان ابلاغ کنی. پروردگار می فرماید: {فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيَ رَسُولُنَا الْبَلْغَالْمُبِينُ}؛ (1) «بدانید که برعهده پیامبر ما، فقط رساندن [پیام] آشکار است».

خدای توانا، قدرت داشت که همه مردم را به ایمان وادار کند. به دیگر سخن می توانست قلب مردم را به گونه ای منقلب کند که همه ایمان آورند؛ ولی خدا چنین اراده نکرده است تا مردم امتحان شوند.

خدا خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: {وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ}؛ (2) «و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند، پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند؟»

پیامبر نیز به بهترین صورت پیام الهی را به مردم ابلاغ کرد و اگر کسانی ایمان نیاوردند، چیزی بر عهده پیغمبر نیست، کسانی که قابلیت نداشتند ایمان نیاوردند. هدایت ناپذیری آنان ضرری به پیامبر نرزه است. همچنین اگر شخصی عبادتی بجا آورد و با شب زنده داری و خواندن دعای ابوحزمه یا جوشن کبیر اشکش جاری شد، کار بزرگی نکرده است و نباید مغرور شود؛ زیرا وظیفه اش را انجام داده است و نباید بر خدا و رسول منت بگذارد.

نقش خوف و رجا در اصلاح نفس

اساساً عجب و خودپسندی از مبطلات عمل است؛ از این روی یکی از ویژگی های مؤمن این است که همواره در خوف و رجا به سر برد، رجا یعنی امیدواری که خدا عمل او را قبول کند، زیرا ناامیدی باعث ترک عمل

ص: 73

1- . سورة مائده، آية 92.

2- . سورة يونس، آية 99.

می شود، و خوف یعنی در ترس باشد که مبادا عمل من ناقص بوده یا مبادا اینعمل صحیح در آینده بر اثر ارتکاب گناهی باطل و تباه شود؟ زیرا گاهی عملی پذیرفته می شود؛ اما پس از آن بر اثر ارتکاب گناهی عمل صحیح نابود می شود که در آیات و روایات از آن به «حبط» تعبیر شده است؛ مثلاً کسی صدقه ای را با اخلاص می پردازد؛ اما پس از آن با منت گذاشتن و آزار، ثوابش را تباه می کند. پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ}؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید صدقه های خود را با منت و آزار، باطل نکنید». بنابراین مؤمن باید همواره در ترس و امید باشد و در همان حال که عملش را به درستی انجام می دهد و به رحمت خدا امیدوار است از کمبودهای احتمالی و حبط آن با دیگر گناهان در ترس باشد.

زیانکارترین مردم در قیامت

پروردگار می فرماید: {وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنشُورًا}؛ (2)

«و به هرگونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می سازیم». «هباء منشوراً» یعنی ذرات غبار پراکنده در هوا که هنگام تابیده شدن نور خورشید از روزنه یا پنجره ای به درون اتاق یا فضای بسته ای دیده می شود و هیچ ارزشی ندارد. خدا در این آیه می فرماید: در روز قیامت پس از بررسی اعمال برخی از مردم روشن می شود که اعمال صالح آنان مانند ذرات غبار پراکنده در هواست.

غم انگیزتر از این آن است که در روز قیامت برخی از مردم پس از مطالعه

ص: 74

1- . سورة بقره، آية 264.

2- . سورة فرقان، آية 23.

پرونده اعمالشان باخبر می شوند که اعمال صالح و حسنات آنان به نامه اعمالدیگران منتقل شده است.

در روایت آمده است: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ أُدْخِلَ اللَّهُ هَذَا بِهِ الْجَنَّةَ وَ أُدْخِلَ هَذَا بِهِ النَّارَ؛ (1)»
بیشترین حسرت روز قیامت از کسی است که مالش را در نامه عمل دیگری می بیند که خدا او را به واسطه آن مال به بهشت می برد و وی را به واسطه آن مال به جهنم می برد».

واقعاً جای تأسف دارد که شخص ثروت اندوزد و حقوق واجب آن را ادا نکند و پس از مرگش وارث او که خبر ندارد آن اموال چگونه اندوخته شده آن را در راه خیر و ساختن مسجد و حسینیه و مدرسه و انفاق به فقرا و مانند آن هزینه کند و باعث شود به بهشت رود؛ اما کسی که آن اموال را با زحمت اندوخته است، چون حقوق واجبش را ادا نکرده و مال حرام به ارث گذاشته، راهی جهنم شود.

یا کسی که عمل صالحی انجام داده، پس از آن بر اثر غیبت دیگری ثواب عملش به پرونده او منتقل شود و شخص غیبت شده از آن عمل صالح، بهره مند و روانه بهشت شود.

شبهه این مجازات در کیفرهای دنیوی وجود دارد؛ مثلاً کسی که جنایتی مرتکب شود، باید جریمه آن را از دسترنج خود بردارد.

ص: 75

پروردگار می فرماید: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْعَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ}؛ (1) «همانان [پرهیزگاران] که در فراخی و تنگی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

به فکر خویشتن باشیم

هیچ کس نباید انتظار داشته باشد که دیگران برای بهبود زندگی او برنامه ریزی کنند؛ بلکه باید دادرس خویشتن باشد و برای پیشرفت تلاش کند. در روایتی آمده است: «كُنْ وَصِيِّي نَفْسِكَ»؛ (2) خودت وصی نفست باش». چرا شخص وصیت کند که بعد از خودش ورثه او وصیتش را اجرا کنند؟ اگر کسی در زمان حیاتش دلسوز خویش نیست، چگونه انتظار دارد که بازماندگانش برایش دل بسوزانند؟ موارد بسیاری از وصیت های افراد را می دانم که پس از مرگ وصیت کننده، با وجود اینکه ورثه او توان اجرای وصیت وی را داشته اند؛ اما وصیتش را زیرپا گذاشته اند.

ص: 76

1- . سورة آل عمران، آية 134.

2- . کافی، ج 7، ص 65.

اگر کسی خواهان انجام دادن کار خیر است، باید در زمان حیاتش آن را انجام دهد که ثواب و برکتش نیز بیشتر خواهد بود. مقصود این است که انسان به جای اینکه انتظار داشته باشد دیگران برای پیشرفت زندگی او برنامه ریزی کنند و کاری انجام دهند، باید خودش برنامه زندگی اش را مرتب و منظم کند.

این مسئله در آیات و روایات به شکل مختلف بیان شده است که پیام همه آنها این است که انسان باید خود دادرس خویشتن باشد و از هیچ کس، حتی عزیزترین خویشاوندانش انتظار یاری نداشته باشد.

عمر، ارزشمندترین سرمایه انسان

برای استفاده بهینه از عمر، توجه به چند نکته ضروری است:

اولاً: شرط موفقیت انسان در زندگی، برنامه ریزی برای استفاده بهینه از زندگی کوتاه دنیاست. ما چند صباحی در این دنیاییم که حدود پانزده سالش دوران کودکی و نوجوانی است. این دوران، دوره شکل گیری توانمندی های بنیادین جسمی و روحی آدمی است که او را آماده بهره وری از آینده زندگی اش می کند. این دوره، دوران پیش از بلوغ و رشد قوای جسمی و عقلی بشر است که در آن مرحله، هنوز به بهره وری نرسیده است. از آن پس حدود نیمی از عمر آدمی صرف خوردن و خوابیدن و دوران فراغت و استراحت برای تجدید قوای جسمی و روحی می شود. بنابراین اگر همه شرایط و زمینه های بهره مندی از عمر فراهم باشد، باید برای استفاده بهینه و بهنگام از این دوران کوتاه، اما پرقیمت، برنامه ریزی داشته باشیم؛ وگرنه مانند برق می گذرد و هرگز باز نمی گردد.

برنامه ریزی در هر کاری، مهم ترین عامل پیروزی است. اگر در کارها

برنامه ریزی وجود نداشته باشد، هیچ کاری به سرانجام مطلوب نخواهد رسید. برای ساختن یک ساختمان پیش از هر چیز باید نقشه آن آماده شود تا مصالح مورد نیاز به اندازه کافی تهیه گردد و نیروی کار لازم برای هر بخش به کار رود و هر کار به موقع و صحیح انجام گیرد تا ساختمان به وقت و مطلوب نظر کارفرما ساخته شود.

در زندگی نیز اگر انسان برنامه صحیح نداشته باشد عمرش تباه خواهد شد. عمر، سرمایه ای است که از هر چیزی در این جهان ارزشمندتر است و بهایی جز قرب به خدا، سعادت ابدی و بهشت برین با آن برابر نیست.

باید توجه داشت که این سرمایه پربها در صورت نداشتن برنامه ریزی نه تنها سودآور نخواهد بود؛ بلکه می تواند آدمی را به خسران ابدی گرفتار کند.

ثانیاً: اگر برنامه ای کاملاً صحیح باشد؛ اما خوب اجرا نشود، چندان فایده ای نخواهد داشت و خسران و افسوس بی حساب در پی خواهد داشت. درست مانند قرآن که کتاب آسمانی و برنامه زندگی سعادت بخش است؛ اما چون اکثر مسلمانان به آن عمل نمی کنند، از آثار و پیامدهای سعادت آفرینش بی بهره اند.

خدای عزوجل در قرآن می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید». تا وقتی مسلمانان به این کتاب حیات بخش عمل نمی کنند از نتایج پرسودش بی بهره خواهند بود.

ص: 78

همچنین درباره قرآن می فرماید: {وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا}؛ (1) «و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، و [الی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید». همین قرآنی که رحمت است برای ستمگران خسران است. اگر بیماری نزد پزشک برود و پزشک هم برایش نسخه ای شفابخش بپیچد؛ اما او نسخه را بگیرد و ببوسد و در قاب طلا بگذارد و به آن عمل نکند آیا درمان خواهد شد؟ نه. اگر بیماری او ادامه یافت نمی تواند اعتراض کند که من به نسخه پزشک احترام کردم و آن را بوسیدم و قاب طلا کردم و در اتاقم آویزانم پس چرا درمان نشدم؟ زیرا باید به آن عمل کند، اگر به آن عمل نکند نتیجه مطلوب را نخواهد گرفت. بنابراین بعد از برنامه ریزی، انسان باید برنامه اش را به درستی اجرا کند.

ثالثاً: نظارت دقیق، یعنی اگر کسی برنامه ای دقیق و سنجیده، تنظیم و به آن نیز عمل کند، چون معصوم نیست و دانش او محدود است و شاید در برنامه ریزی یا در اجرایش اشتباه کرده باشد یا در طول عمل به برنامه به راهکارهای بهتری دست یافته باشد و بتواند با اعمال آن راهکارها به نتایج بهتری نایل شود، یا با گذشت زمان شیوه های بهتری کشف شده باشد که بتوان از فرصت ها بهتر استفاده کرد؛ از این رو، باید بر اجرا و حتی محتوای برنامه نظارت دقیق داشته باشد تا به موفقیت مورد نظر دست یابد.

بنابراین مرحله سوم مرحله نظارت دقیق بر حسن اجرای برنامه و اصلاح کمبودهای احتمالی برنامه است؛ زیرا اگر زمانی برنامه ای صحیح بود، معنایش

ص: 79

این نیست که تا آخر صحیح باشد. اگر روزی فردی درستکار بود، بدین معنا نیست که تا آخر عمر درستکار باقی خواهد ماند. کسانی بوده اند که صبح انسان های شایسته ای بوده و شب افراد ناشایستی شده اند یا شب اشخاص بدسیرتی بوده اند که در طول شب توفیق توبه و رستگاری یافته اند. همیشه دنیا در حال تغییر و تغیر است.

برنامه ریزی برای اصلاح نفس

درباره اصلاح نفس توجه به چند موضوع ضروری است:

اول: انسان باید برای اصلاح نفسش نیز یک برنامه ریزی صحیح داشته باشد و منتظر نباشد که دیگران برایش این کار را انجام دهند. بسیاری از مردم سعی می کنند، گناه کوتاهی ها و خطاهای خویش را به گردن بقیه بیندازند. آیا تا کنون دیده یا شنیده اید کسانی که مسئولیتی دارند درباره حوادث ناگواری که در حوزه مسئولیت آنان اتفاق افتاده است، کوتاهی خود را بپذیرند؟ غالباً آنها گناه را گردن دیگران می اندازند. البته ممکن است در موارد بسیاری، دیگران نیز مقصر باشند؛ اما نسبت به نفس انسان، همواره گناه، گردن خود انسان است. خدا می فرماید: {وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْآمُرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي}؛ (1) «و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می گوید: در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید».

ص: 80

وقتی حسابرسی روز قیامت تمام می شود و اهل بهشت به بهشت می روند و اهل جهنم به جهنم و ابلیس هم با آنان در جهنم است، آنجا اهل جهنم به یکدیگر ناسزا می گویند و از هم تبری می جویند. ابلیس در مقام دفاع از خود بر می آید و در حالی که خود نیز در آتش جهنم و معذب است، به بقیه می گوید: خدا به شما وعده داد من هم به شما وعده دادم؛ اما وعده خدا وعده حق بود و وعده من وعده باطل و با شما خلف وعده کردم؛ همه گناهان را برای شما زیبا جلوه دادم و شما را به ارتکاب گناهان تشویق و ترغیب کردم، بعد می گوید: نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من هستید، پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید. من که بر شما سلطه ای نداشتم، که به زور شما را به کار ناپسند وادار کنم. من تنها شما را دعوت کردم شما هم فریب خوردید و دعوت مرا پذیرفتید. مقصود این است که انسان پیش از هر عملی ابتدا برای نفس خود یک برنامه صحیح، طبق فرمان های پروردگار، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) تنظیم و نفس خویش را تزکیه کند.

معنای تزکیه چیست؟ ماده زکی در لغت عربی به معنای رشد و نمو است. زکات مال را هم از آن جهت زکات می گویند که وقتی مسلمان، حق خدا را در اموالش می پردازد یا وقتی زکات فطره را در اول ماه شوال می پردازد، در واقع مالش را رشد داده است؛ مانند باغبانی که در زمستان شاخه های زاید را می چیند و نتیجه آن پر بار شدن درختان است؛ هرچند وقتی کسی نگاه کند می بیند که درخت خیلی کوچک تر و شاخه هایش کمتر شده است؛ اما در تابستان پر بارتر خواهد شد.

تزکیه نفس یعنی اینکه انسان نفس خود را رشد دهد؛ چرا؟ چون خدای

تبارک و تعالی در نهاد هر شخصی بذر درستکاری قرار داده است. فقط لازم است که انسان برای رشد و پرورش این بذر که در وجود او نهفته است، شرایط مناسب ایجاد کند تا به کمال برسد؛ مانند دانه گندم که در زمان و زمین مناسب کشت می کنند و با آبیاری به موقع و مراقبت لازم از آن در دوران کاشت و داشت، هنگام برداشت یک دانه گندم 100 تا 200 دانه و گاهی 700 دانه می شود.

در آیه شریفه آمده است: { مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ }؛ (1) «مثل [صدقات] کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد». همان دانه است که رشد و نمو پیدا می کند».

نفس انسان نیز قابلیت رشد و نمو را دارد، تفاوت افراد نیکوکار با افراد زشت کردار در این است که افراد نیکوکار آن بذر خوبی را که در نهادشان بوده است رشد داده اند و در نتیجه به رشد و کمال رسیده اند و افراد زشت کردار بذر زشتی در نهاد خود کاشته اند؛ وگرنه خدای متعال در نهاد هیچ کسی زشتی قرار نداده است؛ زیرا در حدیث شریف آمده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ؛ (2) هر نوزادی که به دنیا می آید بر فطرت خدایی به دنیا می آید». تفاوت حال امروز شخص با نوزادی او را باید در عللی جستجو کرد که در جای خود ذکر شده و باعث شده است تا او بذر زشتی در نفسش بکارد؛ مانند علف خودرو که رشد می کند؛ به گونه ای که کنترل آن سخت می شود.

ص: 82

1- . سورة بقره، آية 261.

2- . کافی، ج 2، ص 13.

دوم: تزکیه نفس به مراقبت دائم احتیاج دارد. باغبان همیشه مواظب است، چه وقت باغش را آبیاری کند، چقدر به آن آب بدهد و مراقب باشد که پرندگان، حشرات یا جانوران محصولات او را از بین نبرند و دچار آفت نشود تا پس از سال ها به مرحله باروری برسد و هنگامی که به مرحله باروری برسد باز نیازمند مراقبت است و این مراقبت تا پایان عمر مفید درخت باید ادامه یابد.

نفس نیز همین گونه است. انسان شاید اکنون فردی وارسته باشد؛ اما معلوم نیست که تا ساعتی دیگر نیز همین گونه باشد، ممکن است نفسش او را گرفتار آفت اخلاقی کند و به گمراهی اش بکشانند.

شخصی می پرسید: چرا خدای تبارک و تعالی، نماز را هفته ای یک روز قرار نداده و دستور داده است که فرد هر روز پنج نوبت نماز بخواند؟

پاسخ این است که نفس باید همواره تغذیه بشود. بدن و روح به تغذیه نیاز دارد که باید هر لحظه تغذیه و تقویت شود و این حداقل عبادت است؛ زیرا خدا آن را تسهیل کرده است؛ وگرنه حداکثرش نمازهای نافله همراه با دیگر مستحبات را شامل می شود، هرچه انسان به عبادت بیشتر التفات داشته باشد، به کمال نزدیک تر خواهد شد و رشد نفسش بیشتر می شود.

خاستگاه های نسیم های الهی

پروردگار، مکان های مقدسی را برای زیارت قرار داده است و زمان های مقدسی نیز وجود دارد. (1) به تعبیر روایات، نفحات الهی وجود دارد: «نفح» یعنی نسیم. بعضی اوقات در تابستان نسیم صبحگاهی می وزد و جان تازه ای به انسان

ص: 83

می بخشد. به این پدیده در زبان عربی، نفع گفته می شود. به هر حال خدا زمان هایی دارد که در آن زمان ها نفعات قدسی می وزد و نیز مکان هایی دارد که در آنها نفعات قدسی وجود دارد و افراد باید برای جان تازه گرفتن در آن مکان ها حضور یابند.

دعا زیر گنبد امام حسین (علیه السلام)

وقتی حضرت هادی (علیه السلام) در سامرا تشریف داشتند، بیمار شدند. سپس مبلغی پول در اختیار یکی از اصحاب گذاشتند و فرمودند: هزینه سفر یکی از شیعیان را برای سفر به کربلا پرداخت کن تا با حضور در حرم امام حسین (علیه السلام) برای شفای من دعا کند. پس از خروج از منزل شخصی گفت: خیلی عجیب است که حضرت هادی بخواهند به کسی هزینه پرداخت کنند تا برود در حرم امام حسین (علیه السلام) برایش دعا کند: «وَهُوَ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ فِي الْحَائِرِ؛ (1) در حالی که خود حضرت هادی به منزله امام حسین هستند»؛ چون ایشان امام معصوم و مفترض الطاعة هستند و منزلتشان مانند منزلت امام حسین (علیه السلام) است. او برگشت و سخن آن شخص را خدمت حضرت هادی عرض کرد. حضرت فرمود: [درست است که من امام مفترض الطاعة هستم و اگر دعا کنم پروردگار، دعایم را مستجاب می کند؛ اما] مکان هایی هست که خدا دوست دارد که در آن مکان ها دعا شود از برترین آن مکان ها زیر گنبد امام حسین (علیه السلام) است.

زمان هایی هست که انسان باید مراقب نفس خویش باشد و با هوشیاری کامل مواظب خواسته های باطل نفس باشد؛ زیرا خواهش های نفس، بی شمار

ص: 84

است و شخص را به این سو و آن سو می کشاند. بنابراین، تزکیه نفس به مراقبت مستمر بر نفس نیاز دارد.

سوم: حسابرسی؛ بدین معنا که شب انسان فکر کند از امروز صبح تا به حال چه کارهایی انجام داده ام؟ اگر کارها پسندیده بوده است، خدا را شکر کنم و اگر بر خلاف خواست الهی بوده، استغفار کند و اگر بر خلاف حق مردم بوده است، اگر جای جبران دارد جبران کند و اگر جبران کردنی نیست، از آنان حلالیت بطلبد. انسان باید مانند یک تاجر که درباره اموال و خرید و فروش خود حسابرسی دارد، از نفسش حسابرسی کند، اگر یک تاجر حسابرسی نداشته باشد، ناگهان ورشکست می شود؛ چون نمی داند درآمد و هزینه اش چقدر و از چه کسی طلبکار و به چه کسی بدهکار است. اگر انسان از نفسش حسابرسی نداشته باشد، ناگهان متوجه می شود که از نظر روحی و معنوی ورشکست شده و در روز قیامت دستش خالی است؛ آن گاه با خود می گوید: اعمال پسندیده من چه شد و از فرجامش متحیر می ماند.

خدا درباره چنین افرادی می فرماید: {قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا}؛ (1) «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟» {الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا}؛ (2) «[آنان] کسانی اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند». او می پندارد اعمال پسندیده ای انجام می دهد؛ اما روز قیامت درمی یابد قضاوتش درباره اعمالش خیالی بیش نیست و هیچ عمل پسندیده ای در نامه عملش ندارد.

ص: 85

1- . سورة كهف، آية 103.

2- . همان، آية 104.

انسان اگر اولاً: مرحله برنامه ریزی دقیق برای همه امور زندگی اش را طبق دستور خدای تبارک و تعالی انجام دهد؛ ثانیاً: مراقبت مستمر بر نفسش داشته باشد و هیچ گاه از تزکیه نفس غافل نباشد؛ ثالثاً: پیوسته از نفسش حسابرسی کند، در خواهد یافت که بسیار بهتر می تواند فرمانبردار خدا باشد و از زندگی این دنیا بهتر توشه بگیرد. آن گاه هم دنیایش و هم آخرتش آباد خواهد شد؛ چون پروردگار می خواهد هر دو جایگاه بشر آباد باشد؛ اما برخی تنها خواهان آبادانی دنیای خویش هستند؛ خدا می فرماید: {فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ}؛ (1) «و از مردم کسی است که می گوید: (پروردگارا به ما در همین دنیا عطا کن) و حال آنکه برای او در آخرت نصیبی نیست». {وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ}؛ (2) «و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار».

اگر انسان طبق دستور خدا عمل کند، هم دنیایش آباد خواهد شد و هم آخرتش. کسی که طبق دستور پروردگار عمل نمی کند، اگر هم ظاهر آراسته و خوبی داشته باشد و از راه حرام به دارایی هنگفت و منصبی رسیده باشد این در واقع برای او نعمت است، نه نعمت. پول حرام و کسب خلاف شرع برکت ندارد. کاری که در آن رضایت خدا نباشد، باعث از هم پاشیدگی زندگی شخص خلافکار خواهد شد.

ص: 86

1- . سورة بقره، آية 200.

2- . همان، آية 201.

زندگی کردن در چارچوب شریعت الهی، سعادت دنیا و آخرت را به همراه خواهد داشت و گرچه رسیدن به این آرمان، آسان نیست؛ اما اگر انسان بر نفسش مسلط باشد، چندان هم سخت نیست؛ زیرا اگر فرد نفس خود را به درستکاری عادت دهد، پیمودن راه سعادت برایش هموار خواهد شد.

خدا این قابلیت را در نهاد بشر قرار داده است که بر اثر تکرار اعمال به آنها عادت می‌کند؛ مثلاً اگر کسی بدون تمرین قبلی ناگهان ده کیلومتر راه برود، ماهیچه پاهایش درد می‌گیرد؛ اما اگر هر روز پیاده روی داشته باشد، ممکن است در یک روز صد کیلومتر هم راه برود و هیچ دردی هم در بدن و پاهایش احساس نکند؛ زیرا بدن وقتی تمرین داشته باشد و به کاری عادت کند انجام دادن آن عمل برایش سخت نیست.

نفس انسان نیز همین گونه است؛ از این رو اگر کسی مثلاً بخواهد درس بخواند در آغاز برایش سخت است و باید خود را به درس خواندن وادار کند و قطعاً روزهای اول سخت است؛ ولی رفته رفته عادت می‌کند.

به هر حال، نفس انسان بر اثر تمرین و تکرار کاری به آن عادت می‌کند. بنابراین کسی خیال نکند پیمودن راه سعادت ماهیتاً بسیار سخت است؛ زیرا فطرتاً و ذاتاً شیفته زیبایی‌ها و کمالات است و به دیگر سخن در وجود انسان مقتضی برای نیل به سعادت و کمال موجود است؛ اما گاهی نفس مانع حرکت او در راه سعادت می‌شود. بنابراین بشر همواره باید با تمرین دادن خود به انجام دادن اعمال پسندیده و مراقبت بر آن، زمام نفس را در دست داشته باشد تا نفس به حرکت کردن در راه سعادت عادت کند و درستکاری، ملکه نفس شود؛ به گونه ای که حرکت در غیر راه مستقیم برایش غیر عادی جلوه کند.

در این صورت انسان هم از نظر روانی آسوده و خرسند است که گامی به سوی زندگی خردمندانه نزدیک شده است و هم از آن جهت که از خدا اطاعت کرده و دنیا و آخرتش را آباد کرده است، خرسند است.

در روایت آمده است: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ؛ (1) روزه دار دو خوشحالی دارد». یکی در وقت افطار و دیگری در روز قیامت. در روز قیامت که معلوم است وقتی ثوابش را می بیند و به پاداش عملش می رسد خوشحال می شود؛ اما خوشحالی وی در وقت افطار چگونه است؟ آیا مقصود این است که گرسنگی و محدودیت هایش پایان یافته است، خیر. مقصود این است که خوشحال می شود که روز را با طاعت خدا گذرانده و موفق شده است از آثار سازنده جسمی و روحی روزه برخوردار شود. کسی که روزه نگرفته روزه گذشته و کسی که روزه گرفته است نیز روزه گذشته است؛ اما روزه خوار روزه با معصیت الهی گذشته و روزه دار با طاعت خدا و برخوردار از آثار فردی و اجتماعی روزه که در بهتر شدن زندگی دنیا و آخرت او مؤثر است.

چکیده سخن

بنابراین سعی کنیم که از این زمان ها و مکان های مقدس برای بهتر شدن زندگی مان بهره گیریم. انسان خواه طلبه، دانشجو، کاسب، تاجر یا کارگر باشد و خواه از طبقه برخوردار یا تهیدست باشد، اگر برنامه ریزی صحیح برای زندگی خود داشته باشد پیشرفت خواهد کرد.

کسی که خواهان زندگی سعادت‌مند برای دنیا و آخرت است، نباید هیچ گاه از محاسبه، تزکیه و مراقبت نفس غفلت کند و باور داشته باشد که خدای

ص: 88

تبارک و تعالی نیز به او توفیق خواهد داد و هر کس در راه خدا گام بردارد، در دنیا قبل از آخرت یاری اش خواهد کرد تا با ساختن دنیایی خداپسندانه، آخرتی آباد و سعادت‌مندانه برای خود رقم زند. پروردگار می فرماید: {إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ}؛ (1) «در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم».

ص: 89

1- . سورة غافر، آية 51.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «مَنْ اسْتَنَّ سُنَّةَ حَقِّكَ كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اسْتَنَّ سُنَّةَ بَاطِلٍ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (1)

کسی که روش پسندیده ای را پایه گذاری کند پاداش آن عمل و پاداش هرکس که تا روز قیامت به آن عمل کند برای او خواهد بود و هرکس که روش باطلی را پایه گذاری کند گناه آن و گناه هرکس که تا قیامت مرتکب آن می شود بر او خواهد بود».

با بررسی تاریخ درباره رفتارهای اجتماعی مردم می توان دریافت که اکثر مردم از دیگران پیروی می کنند و از خود ابداع و ابتکاری ندارند، کمتر دیده شده کسی پیدا شود و به کار جدیدی اقدام کند، معمولاً آیندگان همان راهی را می پیمایند که گذشتگان رفته اند. پیامبران همیشه گرفتار مشرکان بودند، هرگاه پیامبری از سوی خدا برای مردم پیام جدیدی می آورد، معمولاً مردم نمی پذیرفتند و می گفتند: ما همان راهی را می رویم که پدرانمان رفته اند. قرآن می فرماید: {وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانِ

ص: 90

ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ}؛ (1) «و وقتی به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آنان پیروی خواهند کرد؟]».

چرا این گونه است؟! زیرا طبیعت اکثر مردم چنین است، مردم روش جدید یا ابداع و ابتکار جدید را دوست ندارند؛ بلکه غالباً ممکن است با آن مبارزه کنند، حالا چه خوب باشد چه بد؛ زیرا دوست دارند همان راهی را بروند که همه رفته اند؛ برای مثال زمانی که اختراعی می شود، معمولاً مردم در ابتدای کار با آن مخالفت می کنند؛ حتی اگر به نفعشان باشد، تا رفته رفته در میان اجتماع پذیرفته شود. پس مردم معمولاً پیروند و کمتر دیده شده که آغازگر کاری باشند. در اینجا نقش و اهمیت کسانی که پایه گذار روش و سنتی در اجتماع هستند، روشن می شود. چنین افرادی اگر بنیانگذار سنت های پسندیده باشند، مردم تابع آنها می شوند، راه پسندیده را می روند و نتیجه خوب می گیرند و اگر راهی را که برگزیده اند نادرست باشد، بسیاری از مردم از آنان تبعیت می کنند و پیامدهای ناگواری برای آنان دربرخواهد داشت.

شیوه های سنت گذاری

الف) با گفتار

گاهی سنتی که انسان در بین اجتماع پایه گذاری می کند، چه پسندیده چه ناپسند، به وسیله گفتار است؛ مانند بنیانگذاران ادیان حق یا باطل که با سخن

ص: 91

خود میلیون ها نفر را هدایت یا گمراه کردند.

(ب) با عمل

گاهی ممکن است انسان درباره رسمی سخن نگوید؛ ولی با عملش راه و رسمی را پایه گذاری کند و به دیگران نشان دهد و دیگران از او پیروی کنند. بنابراین، گاهی یک سنت، خواه خوب، خواه بد، با کردار است؛ یعنی شخصی کاری را انجام می دهد و دیگران به هر دلیلی از او پیروی می کنند.

یک روحانی برای تبلیغ به روستایی رفته بود و از آنجا که در خانه ها حمام نبود، برای شستشو به حمام عمومی می رفت. سابقاً آب لوله کشی نبود؛ از این رو هر حمام به جای دوش، یک خزینه داشت. وی یک روز متوجه شد مردم که می خواهند وارد خزینه شوند، با پای چپ وارد می شوند، نفر اول، دوم، سوم، چهارم، تعجب کرد؛ زیرا معمولاً افرادی که می خواستند وارد خزینه شوند گاهی با پای چپ، گاهی با پای راست وارد می شدند؛ ولی او مشاهده کرد، همه با پای چپ وارد می شوند. علت را جویا شد. گفتند: ما مراقب رفتار شما بودیم و می دیدیم چند بار که وارد خزینه شدی، با پای چپ وارد شدی، ما نیز با خود فکر کردیم که حتماً این عمل مستحب است؛ پس همه سعی کردیم این گونه عمل کنیم؛ در حالی که او هر بار از روی عادت با پای چپ وارد شده بود.

بنابراین باید بیش از پیش مراقب رفتارمان باشیم؛ زیرا این داستان نشان می دهد که هر کس در حوزه کاری خودش می تواند بر اطرافیانش تأثیرگذار باشد؛ برای مثال پدر و مادر در حوزه خانواده، معلم بر شاگردان، روحانی بر متدینان و... پس نگوییم: من کاره ای نیستم و مسئولیتی در قبال عملکردم ندارم.

گاهی اوقات منشأ انتشار یک سنت خوب یا بد، نه با گفتار یک شخص است نه با رفتار؛ بلکه از این فراتر می روند و مردم به سبب ارتباط عده ای با شخص بزرگ یا مهم، از این عده پیروی می کنند؛ برای مثال در یک اداره وقتی کارمندانی که بیشتر با رئیس اداره در ارتباط هستند، کاری را انجام می دهند، دیگران به گمان اینکه این کار نزد مدیر پسندیده است، از این عده پیروی می کنند؛ هر چند رفتار اطرافیان غالباً دلیل بر تأیید نیست؛ ولی از آنجایی که این حالت در مردم موجود است، چنین افرادی بیش از دیگران باید مراقب رفتار خود باشند.

بنابراین، در همه حالات، مراقب رفتارمان باشیم و سعی کنیم منشأ یک سنت پسندیده در اجتماع خودمان شویم. همین سبب می شود زمانی که سال ها در زیر خاک آرامیده ایم و دیگران در حال عمل به این سنت هستند، پرونده عمل ما همچنان باز باشد و اجر عاملان برای ما نوشته شود.

خدا می فرماید: { أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ }؛ (1) «آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد، بر [سر] شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد آمد؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است».

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

هر اندازه هدف مورد نظر انسان، خواه امور مادی باشد، خواه معنوی، ارزشمندتر و مهم تر باشد، رسیدن به آن سخت تر و نیازمند تلاش بیشتر خواهد بود. هر اندازه هدف کم اهمیت تر باشد، رسیدن به آن آسان تر خواهد بود.

اگر کسی فرصتاً بخواهد پزشکی شود، باید دوره دبیرستان را به پایان برساند و از سد کنکور رد شود و پس از پذیرفته شدن در دانشگاه سال ها درس بخواند و پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه، سال ها زیر نظر پزشکان با تجربه کار

کند تا پزشک توانمندی شود و اگر بخواهد تخصص بگیرد زحمت بیشتری دارد؛ زیرا هدف برتر تلاش بیشتر می‌طلبد.

در فصل امتحانات، دانشجویان و دانش‌آموزان با کاستن از خواب، خوراک و تفریحات خود مطالعاتشان را افزایش می‌دهند؛ زیرا رسیدن به هدف مهم با تنبلی امکان‌پذیر نیست. این قاعده نه تنها در مسائل علمی جاری است؛ بلکه در مسائل مادی و معنوی نیز همین‌گونه است.

بهشت، نعمت بی پایان

در امور معنوی، هدفی والاتر از بهشت وجود ندارد؛ زیرا رسیدن به رضوان الهی و نعمت بی پایان برترین آرزو و آرمان انسانی است. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: هدفی بالاتر و ارزشمندتر از بهشت وجود ندارد؛ اما این هدف والا جز با تلاش مستمر به دست نخواهد آمد. مسائل دنیا خواه لذتش خواه مصائبش چند روزی بیش نیست، فرض کنید کسی از آغاز تا پایان عمر فقیر و بدبخت باشد، حداکثر 100 سال طول می‌کشد که در مقایسه با زندگی ابدی آخرت بسیار ناچیز است.

نقل شده است نوجوانی در سن پانزده سالگی محکوم به حبس ابد و روانه زندان شد و در صد و چند سالگی در زندان مُرد، بیش از هشتاد و پنج سال در زندان بود؛ ولی سرانجام رنج او پایان یافت؛ اما زندگی آخرت پایان‌ناپذیر است؛ از این رو دوزخیان یکی از خواسته‌هایشان مرگ است. پروردگار می‌فرماید: {وَنَادُوا يُمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكْتُوبُونَ}؛ (1) «و فریاد کشند: ای

ص: 95

مالک، [بگو:] (پروردگارت جان ما را ستاند) پاسخ دهد: (شما ماندگارید)». چون در این جهان هرکس در سختی باشد، امیدوار است که این سختی روزی پایان یابد، هرچند دردآورترین سختی ها باشد؛ اما دوزخیان هیچ امیدی به پایان یافتن عذاب ندارند.

نکته شایان دقت درباره بهشت، این است که بهشت آسان به دست نمی آید. همچنین درجات بهشت با یکدیگر متفاوت است. در روایت آمده است که هر درجه ای از بهشت با درجه دیگرش بین زمین تا آسمان فرق دارد. (1) برترین درجه بهشت که به پیامبر اختصاص دارد، با پایین ترین درجه بهشت بسیار متفاوت است.

به هر حال، بهشتی که درک نعمت ها و فاصله بین درجاتش برای ما قابل تصور نیست، آسان به دست نمی آید و رسیدن به آن سخت است؛ از این رو در روایت آمده است: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» (2) بهشت با ناملازمات احاطه شده است».

بهای بهشت

در این دنیا انسان برای رسیدن به بهشت باید با ناملازمات دست و پنجه نرم کند. مکاره یعنی چیزی های که انسان از آن بدش می آید و کراهت دارد. در مسائل مادی نیز همین گونه است اگر کسی بخواهد از دانشگاه فارغ التحصیل شود باید مدت طولانی درس بخواند با کاستن از ساعات خواب و استراحت خود به مطالعه پردازد. در روایت نیز آمده است: «هَيْهَاتَ لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ» (3)

ص: 96

1- . بحار الأنوار، ج 6، ص 196.

2- . بحار الأنوار، ج 68، ص 72.

3- . نهج البلاغه، خطبه 129.

ممکن است کسی دیگری را فریب دهد؛ اما نمی توان خدا را فریب داد. پروردگار به تمام امور حتی نیت های ما آگاه است. گاهی شخص، خیال می کند که کار پسندیده ای انجام می دهد؛ اما در واقع این چنین نیست؛ زیرا در نیتش، صادق نیست. نفس انسان فریبنده است. گاهی شخص کاری را ظاهراً به عنوان وظیفه انجام می دهد؛ اما در واقع برای مشهور شدن آن کار را انجام می دهد و خود را فریب می دهد که برای پروردگار، انجام وظیفه می کند، باید هوشیار باشیم که در دام خودفریبی گرفتار نشویم.

رابطه رحمت و حکمت خدا

پروردگار، رحیم است و رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؛ اما حکیم نیز هست. حکمت خدا از صفات ذات خدا و رحمت خدا از صفات فعل اوست. صفات فعل خدا با صفات ذاتش در تناقض نیست و منشأ رحمتش حکمت اوست. پس چیزی که خلاف حکمت باشد با رحمت او سازگار نیست؛ مثلاً اگر کسی از دیگری درخواست پول کند که با آن نانی برای زن و بچه اش تهیه کند، اقتضای رحمت این است که آن پول را به وی بپردازد؛ اما اگر قصدش از درخواست پول از او خرید چاقو برای آدم کشی باشد، آیا به وی پول می دهد؟ نه؛ زیرا هرچند وی رحیم باشد؛ اما باید حکیم هم باشد و حکمت ایجاب می کند که به او پول نپردازد تا توان ارتکاب جنایت پیدا کند و اگر به وی پول بپردازد، عقلاً او را مذمت می کنند و می گویند: وی لایق رحمت نبود، به قول سعدی:

ترحم بر پلنگ تیز دندان *** ستمکاری بود بر گوسفندان

بنابراین پروردگار، رحیم است؛ اما به شرطی که بنده قابل دریافت رحمت

باشد. اگر قابل آن رحمت نباشد از باب حکمت شایسته دریافت رحمت نخواهد بود. اگر کسی توقع رفتن به بهشت را دارد، باید سختی هایش را تحمل کند و هرچقدر درجه بالاتری می خواهد، باید سختی های بیشتری را تحمل کند؛ از این رو در روایت آمده است: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ؛ (1) به راستی شدیدترین بلاها از آن پیامبران و سپس پیروانشان و آن گاه از آن شبیه ترین مردم به آنان می باشد».

کسی از انبیا و ائمه (علیهم السلام) برای خدا عزیزتر نیست؛ اما چرا رنج های آنان بیشتر از همه است؟ چون پاداشی که پروردگار می خواهد به آنان عطا کند، بالاترین است؛ از این رو باید شدیدترین سختی ها را تحمل کنند.

دستیابی به درجات عالی بهشت

هرچند ما نمی توانیم به درجه والای پیامبران و ائمه (علیهم السلام) در بهشت نایل شویم؛ اما می دانیم کسانی که نه پیامبر بودند و نه امام توفیق یافتند، به درجات بالایی دست یابند و ما نیز می توانیم همانند آنان شویم. اگر هر کدام از ما گناهکار باشیم، گناهمان بیشتر از گناه حر نیست؛ اما وقتی خواست توبه کند راه برایش باز بود و توبه اش پذیرفته شد. ابوذر قبل از اسلام، مشرک بود؛ اما بعد از اسلام که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آورد، به آن درجه بالای معنوی رسید.

بنابراین در نظر داشته باشیم که راه رسیدن به بهشت، سخت است؛ اما انسان جوئی کمال باید بهای آن را پردازد.

این نکته را در نظر بگیریم که هرگز از تحمل مشکلات، هراسی به خود راه ندهیم. اگر چنین باشیم از نظر روانی، آمادگی تحمل آن مشکلات را خواهیم

ص: 98

داشت. وقتی انسان، آمادگی تحمل یک مشکل را نداشته باشد، راحت تر آن را می پذیرد و با آن سازگار می شود و اگر آمادگی روانی آن را نداشته باشد، تحمل مشکل برایش سخت خواهد بود و نمی تواند با آن سازگار شود و خود را می بازد.

کسی که آمادگی روانی پذیرش این واقعیت را دارد که دنیا برای مؤمن، جای گرفتاری و تحمل مشکلات است، آن را رحمت خدا برای مؤمنان می داند و بر این باور است که آنچه از دوست رسد شیرین است؛ چون اگر انسان مشکلات نداشته باشد، از خدای متعال غافل می شود. بارها تجربه کرده ایم که هرگاه مشکلی نداشته باشیم کمتر در خانه خدا می رویم؛ اما اگر مشکل پیدا کنیم در خانه خدا می رویم؛ از این رو انسان وقتی باور کند که ایجاد مشکلات نیز از رحمت خداست، با مشکلات برخورد سازنده ای خواهد داشت؛ مثلاً اگر کودکی بر اثر تزریق واکسن تب کند و شب تا صبح نخوابد، در ظاهر تلخ است؛ اما در باطن شیرین است؛ از این رو پدر صلاح فرزندش را در تحمل این رنج کوتاه مدت می بیند و هرگز قصد اذیت او را ندارد. این رنج برای کودک رحمت است؛ ولی کودک بر اثر ناآگاهی گله مند است؛ اما پدر که می داند آن رنج کوتاه برای کودک رحمت است، این کار را انجام می دهد و کسی نیز پدر را ملامت نمی کند که چرا فرزندت را اذیت می کنی و همه قدردان او نیز خواهند بود. اگر پدر این وظیفه را چند روز تأخیر بیندازد یا به آن بی توجهی کند، همه مذمت و ملامتش می کنند.

بنابراین اگر مؤمنی گرفتار شود، این از رحمت خدا در حق آن مؤمن است تا به یاد پروردگار بیفتد و کمی از تعلقات دنیایی دور شود و به درگاه الهی،

دعا کند. همین دعا و توسل درجه انسان را بالا می برد. خدای متعال می فرماید: {فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا}؛ (1) «پس چرا هنگامی که عذاب ما بر آنان رسید تضرع نکردند؟» اگر آنان در درگاه خدا گریه و زاری می کردند، پروردگار به ایشان رحم می کرد و درجه آنان نزد خدا بالاتر می رفت. خدای تبارک می خواهد رفتاری باشد تا صبر کنیم، آن گاه اجر صابران را به ما عطا کند. در بهشت یک درجه ای است که تنها کسی به آن نایل خواهد شد که بدنش در دنیا گرفتار بیماری یا نقص عضو شده باشد؛ از این رو در روایت آمده است در روز قیامت شخص برای دریافت پاداش صابران آرزو می کند: «ای کاش باقیچی تکه تکه می شدم». (2) البته باید مؤمن باشد؛ چون شرط رسیدن به بهشت ایمان است.

انسان وقتی آمادگی تحمل رفتاری را داشته باشد، هنگام رفتاری، صبر برایش آسان خواهد بود و ایمانش را بر باد نمی دهد.

از این رو همواره اولیای الهی با رفتاری های فراوانی امتحان شده اند. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيَتْ؛ (3) هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد». پیامبر افضل پیامبران است، در نتیجه باید رفتاری آن حضرت از سایر پیامبران بیشتر باشد.

حفظ آمادگی برای امتحان

ممکن است انسان ادعاهای فراوانی داشته باشد؛ اما اگر آمادگی نداشته باشد،

ص: 100

1- . سورة انعام، آية 43.

2- . بحار الأنوار، ج 64، ص 236.

3- . بحار الأنوار، ج 39، ص 56.

در امتحان های سخت، شکست خواهد خورد. در آیه شریفه می فرماید: {أُولَٰئِكَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ}؛ (1)

«آیا نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند». اگر شخص آماده باشد می تواند در امتحان پیروز شود؛ زیرا بسیاری از کسانی که پیروز شده اند، مانند ما بوده اند؛ اما اگر آماده نباشد در امتحان مردود خواهد شد و اگر بعداً نیز توبه کند و با شفاعت وارد بهشت شود، در پایین ترین درجات بهشت خواهد بود. کسی که می تواند در درجه بالاتر و در جوار انبیا و اولیا قرار داشته باشد، چرا به درجه پایین قانع شود؟!

پروردگار می فرماید: {وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ}؛ (2) «و آنان را از روز حسرت بیم ده. آن گاه که کار از کار گذشته است». در روز قیامت هرکس در هر درجه ای باشد، حسرت می خورد که چرا درجه اش را بهتر نکرده است؛ حتی کسانی که در درجات عالی هستند، باز هم حسرت می خورند که چرا درجه شان بالاتر نیست؛ اما حسرت فایده ای ندارد؛ زیرا انسان تنها یک بار شانس بر خورداری از نعمت زندگی در این جهان را دارد و این شانس هرگز تکرار نخواهد شد.

حکمت خدا در اجابت دعا

یکی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) خدمت آن حضرت عرض کرد: در حالی که پروردگار در قرآن وعده اجابت دعا را داده است؛ ولی دعای مرا اجابت نمی کند؛ از این رو در دلم شک افتاده است. حضرت فرمود: مواظب باش شیطان وارد قلبت نشود، خدا وعده اجابت داده است؛ اما نفرموده چه زمانی.

ص: 101

1- . سورة توبه، آية 126.

2- . سورة مريم، آية 39.

خدای متعال نفرموده است تا برای دعا دست بلند کردید، فوراً دعایت مستجاب می شود. پروردگار، دعا را اجابت می کند؛ اما گاهی انسان چیزی را از خدا می خواهد که به مصلحتش نیست؛ از این رو خدای تبارک در زمان مناسب، بهترش را به وی عطا می کند.

حضرت فرمودند: خدا بنده ای را می بیند که وقتی مشکل ندارد به درگاه الهی دعا نمی کند و از فیض قرب الهی محروم می شود؛ اما خدا دوست دارد که صدای بنده اش را بشنود. (1)

پروردگار، دوست ندارد بنده اش او را فراموش کند؛ از این رو وقتی دعا می کند فوراً دعایش را مستجاب نمی کند تا بنده به درگاه الهی، ناله کند و درجه اش بالاتر برود. هرچه ارتباط بنده با خدایش بیشتر باشد، درجه اش بالاتر می رود؛ از این رو هنگامی که دعایش مستجاب شد، به گونه ای دیگر گرفتارش می کند تا از خدای متعال غافل نشود.

انسان هیچ گاه نباید از رحمت و یاری پروردگار، مأیوس شود؛ بلکه در دعا بسیار اصرار کند؛ زیرا خدا دوست دارد بنده اش دعا نماید و باور کند که دعایش مستجاب خواهد شد. با وجود اینکه کسی بالاتر از اولیای الهی نیست؛ اما آنان نیز گرفتار بیشترین مصائب شده اند. بنابراین گرفتاری، لازمه زندگی در این جهان است؛ از این رو باید بندگان خدا حضور خود را در حرم ها، مساجد و حسینیه ها که در آنها زمینه قرب به خدا بیش از دیگر اماکن است، بیشتر کنند و در همه جا در چارچوب شرع عمل کنند تا قابلیت کسب مقام های بالاتر را پیدا کنند.

ص: 102

خدای متعال می فرماید: { أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا }؛ (1) «آیا می پندارید شما را بیهوده آفریدیم؟»

بر اساس قانون کلی حاکم بر نظام هستی، مجموعه ای موفق است که هدفمند باشد؛ برای مثال ساعت، یک مجموعه موفق است، دوربین عکاسی یک مجموعه موفق است، اجزای بدن انسان در کنار هم یک مجموعه موفق و از همه بالاتر نظام هستی یک مجموعه موفق است؛ زیرا هدفمند است.

انسان برای هدفمند کردن صحیح زندگی نیازمند تفکر است؛ از این رو فرد مؤمن با درک این مطلب در خلقت زمین و آسمان می اندیشد، پروردگار می فرماید: { وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سَدِّ بَحْنِكَ فَمِنَّا عَذَابُ النَّارِ }؛ (2) «و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

حضرت علی (علیه السلام) که مفسر قرآن است، در این زمینه می فرماید: «فَمَا خُلِقَ

ص: 103

1- . سورة مؤمنون، آية 115.

2- . سورة آل عمران، آية 191.

هیچ کس بیهوده آفریده نشده تا به بازی پردازد و او را به حال خود وانگذاشته اند تا خود را سرگرم کارهای بی ارزش نماید».

پس هر لحظه از عمر، حساب و کتاب دارد و بسیار پر ارزش است. انسان تنها با هدفمند کردن زندگی به موفقیت دست می یابد. تحقیقات نشان می دهد انسان هر چه زودتر هدفش را در زندگی تعیین کند موفقیتش، بیشتر خواهد بود و از عمرش بهتر و بهینه تر بهره می گیرد. گروهی از روان شناسان به دبیرستانی رفتند و از دانش آموزان دبیرستان خواستند که هدف آینده شان را تعیین نمایند و بگویند در آینده می خواهند چه کاره شوند؟ دانش آموزان به دو گروه تقسیم شدند: گروهی که درباره شغل آینده شان هدف قطعی و روشن داشتند و گروه دیگری که هنوز تصمیم نگرفته بودند. بعد از سال ها که این دانش آموزان به سن کار رسیده بودند، به سراغشان آمدند. آنها دریافتند که گروه اول مردانی موفق و تأثیرگذار در اجتماع می باشند و گروه دوم گروهی ناموفق و سرگردان که همچنان از این شاخه به آن شاخه می پرند.

البته یک مسئله مهم در تعریف موفقیت، این است: موفقیت زمانی معنا می یابد که انسان افزون بر هدف شخصی، هدف نوعی نیز داشته باشد؛ یعنی آنچه با تلاش آموخته و به دست آورده در اختیار هموعانش قرار دهد و شخص مفیدی در اجتماع گردد.

شرط رسیدن به هدف

تنها با کار و کوشش بایسته می توان به نتیجه دست یافت؛ برای مثال گاهی

ص: 104

از دانش آموزی می پرسند: هدف چیست؟ می گوید: قبولی در کنکور؛ ولی هیچ گاه درس نمی خواند و تلاش نمی کند. این شیوه نشان دهنده آن است که این شخص به هدف نخواهد رسید یا شخصی که می گوید: من منتظر امام زمان هستم، هدفی بسیار ارزشمند دارد؛ ولی آیا در این راه تلاش می کند؟ تزکیه نفس می کند؟ بندگی خدا را می کند؟ از محرمات دوری می کند؟ به خلق خدمت می کند؟ اگر پاسخ ها مثبت باشد، او را منتظر حقیقی گویند. بنابراین کسی تنها با شعار و گفتار به هدف نمی رسد، هر چند هدفش مقدس باشد؛ بلکه به دنبال آن عمل صحیح لازم است. پس در زندگی هدفمند باشیم و در راه رسیدن به آن کار صحیح انجام دهیم و بهترین کار برای جوانان، کسب علم مفید است.

بنابراین با تعیین هدف در زندگی و تلاش و همت می توان به هدف دست یافت و از عمر، استفاده بهینه کرد.

راز موفقیت

گاهی برخی افراد برای توجیه عقب ماندگی خویش اظهار می کنند که فلان شخص هوش و استعداد بالایی دارد و همین سبب موفقیتش شده است؛ ولی این استدلال، درست نیست؛ زیرا همان گونه که شخص، هر اندازه قابلیت انجام کاری را داشته باشد، تا اراده و تلاش جدی نکند، کاری از پیش نخواهد برد، هر اندازه نیز انسان صاحب ذوق و هوش و استعداد بالایی باشد تا آن ذوق و هوش مقرون به پشتکار و سعی و عمل نباشد، مثمر ثمر نخواهد بود.

خدا می فرماید: {وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى}؛ (1) «و برای

ص: 105

آدمی جز نتیجه کوشش نباشد و البته نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد». این قانون کلی حاکم بر هستی است که قانون های الهی تغییرناپذیر است. نکته قابل توجه در این آیه وجود کلمه انسان است؛ یعنی فرق نمی کند که شخص بر حق باشد یا بر باطل، فردی که تلاش می کند نتیجه آن را می بیند.

داستان همت و پشتکار یکی از علمای بزرگ در لغت عرب معروف است. او تا سی سالگی بیسواد بود؛ ولی در این سن، اراده کرد علم بیاموزد؛ از این رو به مکتب رفت و از استاد تقاضا کرد به وی درس دهد. معلم جمله ای را به او تعلیم داد و از او خواست آن را حفظ کند و بعد از چند روز بیاید و آن را ارائه دهد؛ ولی او جمله را اشتباه حفظ کرد و همین موجب شد که مورد تمسخر قرار گیرد. از این جهت ناراحت شد و از شهر خارج و راهی صحرا شد تا کنار چشمه آبی رسید. دید آب چشمه بر اثر ریزش مداوم بر سنگ زیرین توانسته در سنگ حفره ای ایجاد کند و حوض آبی تشکیل دهد که با خود گفت: قلب و مغز من از این سنگ سخت تر نیست، شاید قطره و دو قطره آب اثر نداشته باشد؛ ولی ریزش مداوم آب پس از سال ها تأثیرگذار بوده، پس من هم می توانم با کوشش مستمر و مداوم به نتیجه برسم. سرانجام بر اثر کوشش و زحمت بسیار از بزرگان ادبیات عرب شد.

باید بدانیم که به جز پیامبران و امامان (علیهم السلام) و بندگان برگزیده خدا بقیه افراد بشر تقریباً در یک سطح اند و آنچه سبب تمایز آنها می شود، نتیجه تلاش، همت و خواست آنهاست.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: «الْمَرْءُ بِهَمَّتِهِ؛⁽¹⁾ شخص با همتش است». همچنان که

ص: 106

1- . عیون الحکم و المواعظ، ص 61.

یک پرنده هر چند جثه کوچک و ناچیز داشته باشد دو بالش سبب اوج گرفتنش می شود، یک انسان نیز هر چند در نظرها کوچک یا بی استعداد بیاید؛ ولی پشتکارش سبب پروازش خواهد شد.

نهراسیدن از سختی ها

در بعضی شرایط سخت، فرد می پندارد نمی تواند به خواسته اش برسد؛ از این رو خود را با دلایل گوناگون توجیه می کند که امکان موفقیت وجود ندارد؛ در حالی که خدا انسان را قوی ترین موجود آفریده و می تواند در سخت ترین شرایط نیز بهترین و موفق ترین باشد.

نمونه بارز این موفقیت چهارمین اسوه بشریت، امام زین العابدین (علیه السلام) می باشند. شاید کسانی که در شرایط زمانی ایشان بودند فکر می کردند امام (علیه السلام) نمی توانند هیچ فعالیتی انجام دهند؛ زیرا حادثه هولناک عاشورا و پس از آن «فاجعه حرّه» که در آن یزید به سرکوب شدید و بی رحمانه نهضت مردم مدینه پرداخت، این حوادث رعب و وحشت بسیاری در میان شیعیان ایجاد کرد. در منطقه نفوذ خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ویژه مدینه و کوفه اختناق شدیدی حاکم شد، شیعیان و پیروان امامان دستخوش ضعف و سستی گردیدند و انسجامشان از هم پاشید.

امام سجاد (علیه السلام) با اشاره به این وضع ناگوار می فرمود: در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدانند. (1) مسعودی، مورخ نامدار تصریح می کند: علی بن الحسین امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی

ص: 107

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 104.

یکی از ستمکارترین و خونریزترین حکام بنی امیه، عبدالملک بن مروان می باشد. بیشترین دوران امامت حضرت سجاد (علیه السلام) یعنی مدت بیست و یک سال، مصادف با حکومت او شد. مسعودی می نویسد: عبدالملک فردی خونریز و کارگزاران او مانند حجاج حاکم عراق، مهلب حاکم خراسان و هشام بن اسماعیل حاکم مدینه نیز همچون وی سفاک و بی رحم بودند. (2)

امام سجاد (علیه السلام) در چنین شرایطی امامت را عهده دار شدند و به گونه ای کار کردند که زمینه برای دو امام بعد از ایشان فراهم شد؛ از جمله فعالیت های ایشان این بود که بردگان را خریداری کرده، مدتی تحت تعلیم و تربیت قرار می دادند و پس از آنکه آنها را آزاد می کردند، هر کدام یک فرد تربیت شده و الگو برای دیگران بودند. آنان پس از آزادی نیز پیوند معنوی خود را با امام قطع نمی کردند و به سهم خود دیگران را تحت پوشش تربیتی قرار می دادند. این برنامه امام با توجه به محدودیت هایی که ایشان در ارشاد و هدایت مستقیم جامعه با آن روبه رو بودند، بسیار در خور توجه و بررسی است.

دیگر اینکه امام بسیاری از اهداف و مقاصد خودشان را در قالب دعا و مناجات بیان می کردند. مجموعه دعا های ایشان به نام «صحیفه سجادیه» معروف است. این صحیفه پس از قرآن مجید و نهج البلاغه، بزرگ ترین و مهم ترین گنجینه گرانبهای حقایق و معارف الهی به شمار می رود. همچنین نمونه ای از آموزه های تربیتی و اخلاقی که از امام چهارم به یادگار مانده،

ص: 108

1- . مسعودی، اثبات الوصیة، ص 167.

2- . مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 3، ص 91.

مجموعه ای به نام «رسالة الحقوق» است. امام خواسته خود را به بهترین روش و در بدترین شرایط اعمال کردند. آنچه از ایشان به یادگار مانده تا به امروز مورد استفاده جویندگان راه سعادت قرار می گیرد. بنابراین آن حضرت از سختی ها نهراسید:

آسان کشد به ساحل مقصود، رخت و بخت *** آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

در جستجوی بهترین ها

انسان باید همواره خواهان بهترین ها باشد؛ برای مثال اگر کسی خواهان پزشک شدن است، هدفش این باشد که بهترین پزشک شود، در غیر این صورت ممکن است یک پزشک معمولی نیز نخواهد شد. گاهی شخصی پزشک می شود؛ ولی همین که امورش می گذرد، برایش کافی است و دیگر سعی نمی کند تا به مدارج بالاتر برسد. از وقتی این منش در میان مسلمانان رواج یافت که به اندک اکتفا کنند عقب ماندگی آنان آغاز شد.

یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) مغازه ای داشت. مدتی حضرت از آن مغازه گذر می کردند و می دیدند بسته است. سراغ صاحب مغازه را گرفتند، گفتند: در خانه عبادت می کند. حضرت به دیدارش رفتند و علت را جویا شدند. گفت: سنم بالا رفته و از لحاظ مادی بی نیازم. آن قدر ثروت دارم که خرج خودم کنم و برای ورثه نیز مبلغی باقی بگذارم. حضرت فرمودند: این شیوه را رها کن و فردا صبح به سوی عزت خود برو.

عرض کرد: یابن رسول الله! من از صبح تا شب عبادت خدا را می کنم،

حضرت فرمودند: عبادت به جای خود، کار هم به جای خود. (1)

کار کردن یک ارزش است، آن گاه اگر کسی ثروتمند است، آن را افزایش دهد. سپس ثروتش که بیشتر شد، در راه خدا انفاق کند، مسجد بسازد، حسینیه بسازد، کار خیر انجام دهد، کتاب چاپ کند. مؤسسات دینی چگونه بنا شده است؟ مگر نه این است که با پول مردم بنا شده است؟ اگر پول نبود، حسینیه ها چگونه بنا می شد؟

همچنین در کسب علم اگر کسی به درجه ای از علم رسید، احساس نکند که بی نیاز شده است. در روایت آمده است: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ» (2)

هر کس دو روزش مساوی باشد، مغبون است؛ زیرا عمرش را از دست داده و استفاده نکرده است.

همیشه در نظر داشته باشیم کسانی که موفق شده اند بر دنیا تأثیر بگذارند، افراد عادی مثل من و شما بوده و حتی از نظر شرایط زمانی و مکانی شاید از ما پایین تر بوده اند؛ اما با دید بلند و همت عالی توانسته اند نام خود را در تاریخ به عنوان افراد تأثیرگذار ثبت کنند.

حتی زمانی که انسان دعا می کند، بهترین ها را از پروردگار بخواهد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از اسلام مهمان شخصی از طائف شدند، او بعد از اسلام خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد، حضرت به او گفتند: که حاجتت را بخواه، گفت: دوستان گوسفند حاجت من است. هنگامی که خارج شد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: چه می شد که همچون آن پیرزن بنی اسرائیل که خواسته های بزرگی از موسی (علیه السلام)

ص: 110

1- . ر.ک: کافی، ج 5، ص 148؛ تهذیب الأحکام، ج 7، ص 4.

2- . امالی، شیخ صدوق، ص 668.

داشت؛ از جمله درخواست هایش از موسی این بود که ای موسی! از خدای متعال بخواه که من در بهشت همسایه ات باشم. (1)

وقتی شخص می تواند با ارزش ترین را بخواهد، چرا به کمترین اکتفا کند؟! برای اوج گرفتن، همیشه بهترین ها را بخواهیم و برای رسیدن به آن همت عالی داشته باشیم.

همت بلند دار که مردان روزگار *** از همت بلند به جایی رسیده اند

تفاوت طمع با خواهان بهترین ها بودن

برخی می گویند: یک لقمه نان برای سیر شدن شکم کافی است. خدا کریم است و رزق و روزی ما را می رساند. انسان باید در زندگی قانع باشد.

بله، طمع، صفت ناپسندی است؛ اما طمع غیر از همت بلند است. طمع یعنی شخص بیش از کثش و میزان ظرفیت و توانایی اش بخواهد چیزی را به دست آورد؛ وگرنه اگر کسی تلاش کند و سود بیشتری به دست آورد، این طمع نیست؛ زیرا به اندازه توانایی اش تلاش کرده، سود هم خواهد برد. آن گاه اگر

ص: 111

1- . کافی، ج 8، ص 155: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ نَزَلَ عَلَى رَجُلٍ بِالطَّائِفِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ فَأَكْرَمَهُ فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) إِلَى النَّاسِ قِيلَ لِلرَّجُلِ أَ تَدْرِي مَنْ الَّذِي أُرْسِلَ لَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّاسِ قَالَ لَا قَالُوا لَهُ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَتِيمٌ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ الَّذِي كَانَ نَزَلَ بِكَ بِالطَّائِفِ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فَأَكْرَمْتَهُ. قَالَ فَقَدِمَ الرَّجُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَأَسْلَمَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أ تَعْرِفُنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَبُّ الْمَنْزِلِ الَّذِي نَزَلَتْ بِهِ بِالطَّائِفِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا. فَأَكْرَمْتُكَ! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَرَحَبًا بِكَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ مَا تَنْتَبِهُ شَأْنًا بُرِعَتْهَا فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِمَا سَأَلَ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَا كَانَ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ أَنْ يَسْأَلَنِي سُؤَالَ عَجُوزِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى (عليه السلام) ... قَالَتْ فَإِنَّ حُكْمِي أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِي دَرَجَتِكَ الَّتِي تَكُونُ فِيهَا - يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَا كَانَ عَلَى هَذَا لَوْ سَأَلَنِي مَا سَأَلَتْ عَجُوزُ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

او این پول را بهینه هزینه کند، بهترین کار را انجام داده است. طمع غیر از همت بلند است. طمع انسان را نابود می کند؛ در حالی که همت بلند، شخص را در اوج قرار می دهد.

زمینه های موفقیت

در کنار خواست انسان و اراده و همت بلند، شرط دیگری نیز لازم است که تا آن نباشد شخص به موفقیت نمی رسد و آن توفیق از سوی خدای متعال است. اوست که باید موانع غیر ارادی مانند ناتوانی ها، نقص ها و کمبودها را برطرف کند تا شخص به هدفش برسد؛ برای مثال گاهی دو نفر مغازه دار هر دو می خواهند کسب و کار خوبی داشته باشند و در این زمینه تلاش فراوان می کنند؛ ولی یکی به هدف می رسد و دیگری به هدف نمی رسد؛ حتی ممکن است ورشکست شود؛ زیرا در این مورد شرایط مهم و تأثیرگذار برای یکی فراهم شده و برای دیگری فراهم نشده است. در اینجا به سه عامل مهم ایجاد توفیق اشاره خواهد شد:

الف) بنده خالص خدا بودن

شخصی که بنده خالص خدا باشد، توفیق الهی شامل حالش می شود. پروردگار می فرماید: {فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ}؛ (1) «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم». البته روشن است که خدا محتاج بندگانش نیست. خدا می فرماید: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ}؛ (2) «ای مردم، شما به خدا نیازمندید و

ص: 112

1- . سورة بقره، آية 152.

2- . سورة فاطر، آية 15.

اوست که بی نیاز ستوده است». این ماییم که فقیر درگاه رحمت اویم؛ اما پروردگار از ما خواسته، بنده خوبی برایش باشیم و بازتاب آن خوبی نیز در وجود خود ما خواهد بود؛ همچنان که بازتاب بدی نیز در وجود خود انسان خواهد بود. وقتی پدری کودکش را از دست زدن به چاقو منع می کند، شاید آن بچه دلیلش را نفهمد؛ ولی عمل به این دستور به سود کودک است. بنده خوب نیز سر به طاعت و بندگی معبودش می سپارد و نتیجه آن را در زندگی می بیند.

(ب) احسان به پدر و مادر

در بسیاری از آیات قرآن، خدا بعد از سفارش به بندگی خود، احسان به پدر و مادر را توصیه کرده است. پروردگار می فرماید: {وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا}؛ (1) «و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید». هر کس به پدر و مادرش احسان کند، نتیجه آن را در همین دنیا قبل از آخرت خواهد دید و این مسئله استثنا ندارد و مسلمان و غیر مسلمان را در بر می گیرد.

کسی که پدر و مادرش را خدای ناخواسته آزار دهد، حتی اگر آنها نفرینش نکنند، از دید پروردگار پنهان نمی نماند. ممکن است حتی سال ها پس از فوت آنها به هر دری بزند و همه وسایل موفقیت را هم فراهم کند، به نتیجه نمی رسد و همه درها بر او بسته می شود؛ اما او خود بوده که توفیق را از خودش سلب کرده است؛ زیرا همه کارهای خدا سنجیده است. خدای متعال

ص: 113

می فرماید: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...}؛ (1) «پس هرکس هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

ج) احترام به آموزگار

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا، فَقَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا؛» (2)

کسی که یک حرف به من بیاموزد، مانند آن است که مرا بنده خویش گردانده است» یعنی چه؟! یعنی من آن شخص را همچنان که بنده مولایش را احترام می کند و اطاعت می کند، همان طور احترام و اطاعتش می کنم. ادب و تواضع شاگرد و فراموش نکردن زحمات استاد از نظر خدا دور نمی ماند و باعث توفیق و سعادت شاگرد در زندگی می شود.

ص: 114

1- . سورة زلزال، آية 7.

2- . جامع السعادات، ج 3، ص 141.

خدای متعال می فرماید: {يُسَاءَلُ النَّبِيُّ لَسَّ ثَنٌ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ}؛ (1) «ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید، اگر تقوا داشته باشید».

انسان در هر موقعیتی قرار بگیرد، همین که به سن بلوغ رسیده باشد، از سوی خدا دارای تکلیف می شود. این تکلیف شعاع های فراوانی می یابد. پیش از همه نسبت به خدا تکلیف می یابد، بعد نوبت به خلق خدا می رسد؛ برای مثال فرزند در برابر پدر و مادر و بر عکس تکلیف دارند. همچنین هرکس نسبت به دوست، همسر، بستگان و دیگر افراد جامعه تکلیف دارد. حاکم نیز در برابر زیردستان و... مسئولیت دارد. بنابراین شخص هر مسئولیتی پیدا کند، حتی اگر ناخواسته دارای عنوان و درجه ای شود، بنا به حکم انسان بودنش، از لحاظ شرع و عرف، دارای تکلیف است.

چرا اگر کسی ناخواسته در موقعیتی قرار گیرد، باز هم دارای تکلیف می شود؟ بعضی امور این گونه است؛ برای مثال در جریان حرکت امام حسین (علیه السلام) به سمت کربلا، افرادی بودند که وقتی خبر نزدیک شدن امام

ص: 115

حسین (علیه السلام) به کوفه را شنیدند از کوفه خارج شدند تا با امام حسین (علیه السلام) رویه رو نشوند؛ اما اتفاقاً در راه با امام حسین (علیه السلام) رویه رو شدند، امام نیز از آنها یاری طلبیدند. آیا آنان چون نخواستند با حضرت رویه رو شوند، تکلیفی ندارند؟ چرا تکلیف دارند. گاهی شخص از مکانی عبور می کند، می بیند جان انسانی در خطر است. در اینجا اگر بتواند نجاتش دهد، بر وی واجب است، به او کمک کند. با وجود اینکه به صورت ناگهانی با این صحنه رویه رو شده است؛ ولی این حالت تکلیف را ساقط نمی کند. پس خدای متعال از بشر خواسته در هر موقعیتی قرار گرفت، خواسته یا ناخواسته آن را قدر بداند و ادای تکلیف کند.

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

هر قدر انسان از نظر علمی، دینی، اجتماعی، خانوادگی و... توانا تر باشد، مسئولیت و وظیفه اش سنگین تر می شود؛ برای مثال کسانی که منتسب به رسول الله هستند (سادات)، بنا بر موقعیتی که دارند مسئولیتشان سنگین تر است. در روایاتی آمده است: اگر سید مرتکب گناهی شود، در نامه اعمالش دو برابر نوشته می شود؛ یعنی اگر یک غیر سید دروغ بگوید و یک سید نیز همان دروغ را بگوید، گناه آن سید بیشتر است. (1) ممکن است بگویید: سید شدن که دست من نبوده است، من که پدر و مادر خود را انتخاب نکرده ام، پاسخ این است که فرقی نمی کند حالا که در این موقعیت قرار گرفته و نوه پیغمبر شده ای، باید احترام جدّت را داشته باشی و بیش از دیگران مراقب رفتارت باشی یا برای مثال زنی که همسر پیامبر شده چه به اختیار خودش بوده یا راضی به اختیار

ص: 116

دیگران - برای مثال پدر - شده فرقی نمی کند. حالا که او در این موقعیت است، مسئولیتش از دیگران سنگین تر است. خدا می فرماید: {يُسَاءَلُ النَّبِيُّ لَسْتَنْ كَأَحَدٍ مِّنَ النَّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ}. (1)

حالا اگر این جایگاه را مراقبت نکند و گناه آشکاری از او سرزند، در اینجا خدا می فرماید: {يُسَاءَلُ النَّبِيُّ مَن يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ}; (2) «ای همسران پیامبر، هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دوچندان خواهد بود». اگر گناه بزرگی از آنها سرزند، پروردگار او را دو برابر زنان دیگر عذاب می کند؛ زیرا عذاب به میزان تأثیر این گناه بستگی دارد.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه: 1. اگر انسان در موقعیت ویژه ای قرار گرفت، باید طبق آن موقعیت عمل کند و وظیفه اش را انجام دهد؛ برای مثال جوان تا وقتی ازدواج نکرده، تنها مسئول خودش است؛ ولی زمانی که ازدواج کرد و دارای فرزند شد، مسئولیتش توسعه می یابد. هم از لحاظ برآوردن نیازهای مادی و تأمین رفاه خانواده و هم در بُعد نیازهای معنوی؛ از این رو خدا می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ}; (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید». هم خودت را از آتش جهنم حفظ کن و هم اهل

ص: 117

1- . سورة احزاب، آية 32.

2- . همان، آية 30.

3- . سورة تحريم، آية 6.

خودت را؛ زیرا تو در محیط خانواده، مسئولیت داری.

2. هرکس در موقعیت بزرگ تری قرار گرفت، بداند که در اسلام این موقعیت، تنها تکلیف او را بیشتر می کند، و نباید از موقعیت ها سوء استفاده کرد؛ برای مثال اگر کسی پدر شوهر، مادر شوهر یا بزرگ خاندان شد یا مسئولیت سیاسی پیدا کرد، خواه به اختیار خودش، خواه بی اختیار مدیر یک اداره یا یک کارخانه شد و عده ای زیردستش شدند یا ثروتمند شد و یک کارگر زیر دست او قرار گرفتند، در این زمان ها مسئولیتش بزرگ تر می شود، فکر نکند که همان شخص سابق است؛ زیرا شخص سابق یک شخص بود، گناهی هم به اندازه یک نفر بود؛ اما وقتی مسئولیتش توسعه یافت، تأثیر عملش نیز بیشتر می شود. اگر خدای ناکرده گناهی هم مرتکب شود، عذابش مضاعف می شود. پس باید بفهمد که در این شرایط، تکلیفش چیست و خدا از او چه خواسته است؟ باید همان گونه عمل کند تا موجب سعادت خود و اجتماع شود.

ص: 118

خدای متعال می فرماید: { وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ }؛ (1) «و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست، بر او توکل کرده ام و به سویش باز می گردم».

حکیمانه بودن تقدیرات الهی

خدای تبارک و تعالی تمام کارها و تقدیراتش حکیمانه و بر پایه مصلحت است. گاهی برخی خیال می کنند چیزهایی بدون دلیل و مصلحت اندیشی آفریده شده است؛ اما این پندار به علت عدم اطلاع آنان از حقیقت آفریده ها و تقدیرات الهی است. پروردگار می فرماید: { وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا }؛ (2) «و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است». انسان مقدار علمی که دارد، در مقابل مجهولاتش بسیار اندک است. شخصی از علما بر منبر نشست، از او سؤال کردند. گفت: پاسخش را نمی دانم؛ زیرا در روایت آمده است: اگر از شما سؤال پرسیدند که پاسخش را نمی دانید، از اینکه بگویید نمی دانم، خجالت نکشید. (3) سؤال دوم را پرسیدند، گفت: نمی دانم. سؤال سوم، گفت: نمی دانم. شخصی به او گفت: تو که نمی دانی، چرا بالای منبر رفتی؟! گفت: من به مقدار

ص: 119

1- . سورة هود، آية 88.

2- . سورة اسراء، آية 85.

3- . نهج البلاغه، حکمت 82.

علم خود دو پله از منبر بالا رفتم، اگر به مقدار جهل خودم می خواستم بالا روم باید منبری می گذاشتند که تا آسمان ها پله داشته باشد.

از جمله امور مهم در تقدیرات انسان ها، مسئله هدایت و ضلالت است که خدای متعال در آیاتی از قرآن کریم آن را به خود نسبت می دهد و می فرماید: {إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ}؛ (1) «[ای پیامبر!] تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی خدا هر کس را بخواهد، هدایت می کند و او به هدایت یافتگان آگاه تر است».

در آیه دیگر دارد: {أَتَرِيدُونَ أَنْ تَهْتُوا مِنْ أَصْلَ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا}؛ (2)

«آیا شما می خواهید کسی را که خدا گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خدا گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت».

حال اگر انسان این آیات را به تنهایی ملاحظه کند، با خود می گوید: پس کسی که کافر یا گمراه از این دنیا رود، تقصیر او نیست؛ زیرا پروردگار نخواسته که او را هدایت کند.

اگر بنا باشد که پروردگار بدون سبب کسی را هدایت یا گمراه کند و سپس کسی را به علت این گمراهی عذاب کند، ظلم کرده است. خدا هم از ظلم منزّه است، پاسخ در خود قرآن است، خدای متعال می فرماید: اگر ما کسی را هدایت کردیم، به خاطر رفتار خودش است؛ یعنی کاری می کند که شایستگی و لیاقت هدایت می یابد، یا کار ناپسندی انجام می دهد که به سبب آن سقوط می کند و به سمت گمراهی می رود؛ برای مثال قرآن می فرماید:

ص: 120

1- . سورة قصص، آية 56.

2- . سورة نساء، آية 88.

{وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}؛ (1) «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند». زیرا شخص بر اثر فسق، شایستگی هدایت را از دست می دهد. بنابراین خدای متعال کارهایش بر اساس حکمت است و هیچ کاری را بی حکمت انجام نمی دهد.

عامل عنایت، توفیق از جانب خدا

اشاره

اینکه گفته می شود فلانی بر این امر توفیق یافت و یا توفیق بر این کار را نیافت، به چه معناست؟ و توفیق چگونه کسب می شود؟

پاسخ: توفیق بدین معناست که اسباب کار خیر برای شخصی فراهم شود و کارهایش به گونه ای آسان اصلاح شود و عدم توفیق بدین معناست که با وجود توانایی شخص، اسباب و شرایط برایش فراهم نشود یا با وجود فراهم بودن اسباب، خود شخص اراده و میل انجام کار را نداشته باشد.

باید توجه داشت که کسب یا سلب توفیق از سوی خدای متعال صورت می گیرد؛ یعنی خدا شخصی را موفق یا توفیق را از شخصی سلب می کند. در قرآن آمده: {وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ}؛ (2) «توفیق من، جز به خدا نیست بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم». پس توفیق از خداست؛ ولی با توجه به مبحث قبل این کار خدای متعال نیز بی دلیل نیست؛ بلکه دلیلش عملکرد خود انسان است؛ برای مثال شخصی کار خیری انجام داده که شاید خودش به طور کلی فراموش کرده است؛ ولی همان سبب شده هم اکنون توفیق برایش حاصل شود و یا کار شری انجام داده و توبه نکرده، که هم اکنون بازتابش سلب توفیق از اوست. خیلی وقت ها انسان می بیند همه وسایل برای

ص: 121

1- . سورة مائده، آية 108.

2- . سورة هود، آية 88.

انجام دادن کار خیر برایش فراهم است؛ اما توفیق بر انجام دادن آن کار نمی یابد و بعد پشیمان می شود که چرا انجام ندادم، هر چه هم فکر می کند به جایی نمی رسد؛ ولی مطمئناً عاملی باعث سلب توفیقش شده است. حال چه چیزی سبب سلب توفیق می شود، در اینجا دو مورد را بیان می کنیم که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته است:

الف) کوچک شمردن کار خوب و بد

توجه به این مطلب مهم است که موازین خدای متعال با موازین انسان ها فرق دارد؛ از این رو هیچ کار خوبی را کوچک نشماریم و هیچ کار بدی را نیز حقیر نشماریم. در روایت آمده است: هیچ طاعتی را کوچک نشمار، شاید رضای الهی در همان باشد و هیچ معصیتی را کوچک نشمار، شاید غضب خدا در همان باشد و هیچ دعایی را کوچک نشمار، شاید همو مستجاب شود و احدی را کوچک نشمار، شاید همو ولی خدا باشد. (1)

امور خدا با موازین ظاهری انسان ها متفاوت است؛ ممکن است چیزی که در نظر ما بسیار عادی است، نزد خدای متعال بسیار عظیم باشد و برعکس چیزی که نزد ما بسیار مهم است، نزد خدا هیچ اهمیت نداشته باشد و همین مسائل سبب توفیق یا سلب توفیق می شود.

ص: 122

1- . خصال، ج 1، ص 209: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ غِرْنَ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فُرْبَمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فُرْبَمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ غِرْنَ طَاعَتِهِ فُرْبَمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ غِرْنَ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فُرْبَمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دُعَائِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ غِرْنَ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فُرْبَمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى وَلِيَّتَهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصِرَّ غِرْنَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ فُرْبَمَا يَكُونُ وَلِيَّتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ».

ب) توجه نداشتن به کارهای غیر واجب

برخی خیال می کنند کسب رضای خدا و دوری از غضبش، فقط به انجام دادن واجبات و ترک محرمات است؛ در حالی که این گونه نیست، شاید کارهایی واجب یا حرام نباشد؛ اما خدای تبارک و تعالی برای آن چیز غیر واجب یا غیر حرام اهمیت قرار داده است، حالا به علتی واجب یا حرام نشده است؛ اما اهمیت خودش را از دست نداده است؛ برای مثال خدای متعال در باره عفو و بخشش می فرماید: {وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ}؛ (1) «و گذشت کردن شما به پرهیزگاری نزدیک تر است».

در جای دیگر می فرماید که بخششتان سبب آمرزیدن شما از سوی خدا می شود: {وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ}؛ (2) «آنها عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببخشد؟!» اگر کسی به شما ظلم کرد و می توانی او را عفو کن؛ زیرا عفو، محبوب (3) و از فضایل اخلاقی و به تقوا نزدیک تر است. نتیجه اش این است که خدای متعال نیز از گناهانت درمی گذرد. پس تنها انجام دادن واجب و ترک حرام دین نیست؛ بلکه دین، مجموعه کاملی است که آداب، اخلاق، آیین زندگی و... را شامل می شود. بسیاری از این امور غیر واجب است؛ ولی اگر انسان به آنها ملتزم شود، سبب کسب توفیق وی خواهد شد.

شخصی صفحه قرآنی را احترام کرد، همین عمل کوچک سبب شد که

ص: 123

1- . سورة بقره، آية 237.

2- . سورة نور، آية 22.

3- . در مواردی عفو پسندیده نیست؛ اما عموماً عفو محبوب است.

خدای متعال او را به توبه موفق کند.

دو نفر در راه کربلا بودند که امام حسین (علیه السلام) از آنها یاری خواست.

اولین آنها زهیر بن القین است، زهیر عثمانی بود. چنین شخصی دعوت امام حسین (علیه السلام) را پذیرفت و به دست امام (علیه السلام) هدایت شد و جزء شهدای کربلا شد. چه چیزی باعث شد که کلام امام حسین (علیه السلام) در او اثر کند، حتماً یک سلسله امور دینی را که مورد رضای خدای متعال است، در طول زندگی رعایت کرده بود که خدا در آن لحظه حساس چنین موفقش فرمود.

دومین نفری که امام حسین (علیه السلام) در راه کربلا با وی برخورد کرد و از او نصرت طلبید، عبیدالله بن حرّ جعفی است. امام خطاب به او فرمود: «ان عليك ذنوباً كثيرة، فهل لك من توبة تمحي بها ذنوبك؟؛ گناهان زیادی مرتکب شده ای، اکنون می توانی با نصرت ما، گذشته خود را جبران کنی و توبه نمایی». عبیدالله گفت: مرا معذور دارید! اما اسبی تیزرو و شمشیری بران دارم که آن را تقدیم شما می کنم. امام (علیه السلام) فرمود: «لا حاجة لنا فيك ولا في فرسك؛ ما نه به تو احتیاجی داریم و نه به اسب تو!» و به فرموده قرآن کریم، انسان های ظالم را تکیه گاه خود قرار نمی دهیم. دلیل این سلب توفیق عظیم عبیدالله بن حر جعفی چه بود؟! حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) او را چنین توصیف فرمود: «عبیدالله! تو گذشته تاریکی داری. تو در صفین، معاویه را کمک کردی. تو قطع طرق کردی. اکنون می توانی از فرصت استفاده کنی و توبه نمایی». در واقع، آمدن امام (علیه السلام) به سراغ عبیدالله برای نجات غریق بود؛ ولی عبیدالله توفیق توبه نیافت و بعد از واقعه جانسوز کربلا همیشه تأسف می خورد که چرا امام حسین (علیه السلام) را یاری نکرد. [\(1\)](#)

ص: 124

1- . امالی، شیخ صدوق، ص 154.

خدای متعال می فرماید: {وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ}؛ (1) «و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت [واقعی] است».

حقیقت گویی خدا، پیامبر و ائمه (علیهم السلام)

خدای متعال به عبادت و اطاعت بشر نیاز ندارد؛ بلکه این بشر است که در تمام امور به خدا نیازمند است. پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ}؛ (2)

«ای مردم! همه شما نیازمندان خدايید و تنها خداست که غنی بالذات و ستوده صفات است».

پیامبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) نیز به مردم نیازی ندارند؛ به همین دلیل خدا، پیامبر و ائمه (علیهم السلام) آن چیزی را که حقیقت است، بیان می کنند؛ نه آن چیزی را که مردم دوست دارند، برخلاف برخی احزاب یا افرادی که خود را کاندیدای پست های سیاسی می کنند، برای دستیابی به پیروزی، دنبال برآوردن خواسته

ص: 125

1- . سورة بقره، آية 120.

2- . سورة فاطر، آية 15.

مردم هستند هر چند آن خواست نامشروع باشد و بر اساس آن خواسته ها شعار می دهند - حال بعد از پیروزی به این شعار عمل کنند یا نکنند بحث دیگری است - زیرا به رأی مردم نیاز مندند تا بتوانند نماینده پارلمان یا نخست وزیر شوند یا به هر مقام دیگری نایل شوند. بنابراین شعارهایی که می دهند بر اساس خواسته مردم است، چه درست باشد چه نادرست؛ اما خدای متعال این گونه نیست. بر اساس خواسته مردم حکم نمی دهد. بلکه خدا، پیامبر و ائمه (علیهم السلام) حقیقت را بیان می کنند که مایه سعادت انسان هاست؛ از این رو می بینیم وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) احکام الهی را برای مردم بیان می کنند، پاره ای از مردم این احکام را نمی پسندند؛ ولی پسند مردم مورد نظر پیامبر نیست یا برای حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) مهم بیان واقعیت بوده، هر چند که این واقعیت به خانه نشینی ایشان منجر شود؛ زیرا امارت و حکومت، هدف حضرت نبود؛ گرچه این منصب برای ایشان منصبی الهی بود.

هدف حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) اجرای خواسته خدا بود، خواه مردم پسندند، خواه نپسندند؛ از این رو در روز شوری که عُمَر شش نفر را تعیین کرده بود تا بعد از خودش خلیفه را تعیین کنند، عبدالرحمن ابتدا به حضرت علی (علیه السلام) رو کرد و گفت با تو بیعت می کنیم به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره شیخین. حضرت می توانست یک دروغ مصلحتی بگوید و قدرت را در دست بگیرد، همچنان که عثمان این سه شرط را پذیرفت؛ ولی بعد از رسیدن به قدرت به هیچ یک عمل نکرد؛ ولی ایشان قبول نکردند و فرمودند: «کتاب الله وسنة رسوله واجتهاد رأيي»؛⁽¹⁾

به کتاب خدا (قرآن)، سنت پیامبرش و چیزی که به

ص: 126

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 188.

نظر خودم صحیح است عمل می کنم». البته در واقع نظر حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) همان نظر خدا و پیامبر است؛ زیرا امام، قرآن ناطق است. همین امر سبب شد سیزده سال دیگر خانه نشین شوند؛ حتی بعد از اینکه به قدرت ظاهری رسیدند، بسیاری از اموری را که رغبت مردم در آن بود؛ ولی خلاف حق و حقیقت بود انجام ندادند تا جایی که بعضی از اصحاب به حضرت گفتند به خاطر مصلحت، بعضی امور را انجام دهید و حضرت نپذیرفتند؛ زیرا هدف امام علی (علیه السلام) بیان حقیقت است، نه رسیدن به قدرت. او می خواهد راه را از چاه نشان دهد که برای همیشه اگر کسی دنبال شناخت حقیقت است، آن را بیابد و سرگشته و گمراه نگردد.

ارزشمندی کسب رضایت خدا، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)

حقیقت یک ارزش است و بهشت در گرو پیروی از حقیقت است؛ از این رو در زندگی، رضایت کسانی مهم است که جز حق نگفته و نمی گویند. خدای متعال یکی از صفات منافقان را در قرآن این گونه بیان می فرماید: {يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ}؛ (1) «آنها برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را راضی سازند، در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند».

ملاک رستگاری، راضی بودن خدا و پیامبر است، نه رضایت مردم یا شرق و غرب. اکنون بسیاری از احکام الهی از سوی شرق و غرب زیر سؤال رفته است. دین اسلام، آماج حملات فراوانی شده است. همه اینها بدین دلیل است

ص: 127

که آنان فرهنگی دارند که با فرهنگ اسلام در بسیاری از مسائل متفاوت است و برای رسیدن به اهدافشان باید فرهنگ اسلامی را از مسلمانان دور کنند؛ از این رو با توجه به قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و تبلیغاتی که دارند، بر جامعه اسلامی فشار می آورند و علیه اسلام با انواع وسایل، تبلیغ منفی می کنند. یک عده ضعیف النفس هم هستند که می گویند: باید از بخشی از احکام دست برداریم تا مورد حملات تبلیغی قرار نگیریم یا فلان کار را ترک کنیم؛ چراکه غیر مسلمانان خوششان نمی آید و اگر چنین کنیم علیه ما تبلیغات سوء می کنند؛ یعنی در یک کلام بیاییم دیگران را از خود راضی کنیم، آیا راضی می شوند؟!

خدای متعال حقیقتی را در قرآن بیان کرده است: {وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ...}؛ (1) «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد [تا به طور کامل تسلیم خواسته های آنها شوی، و] از آیین [تحریف یافته] آنان، پیروی کنی. بگو هدایت، تنها هدایت الهی است».

«لن» در لغت عرب برای نفی ابد است؛ یعنی هیچ وقت یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد؛ مگر اینکه مانند خودشان یهودی یا نصرانی شوی. مسلمانان هر عملی انجام دهند و از هر حکمی از احکام خدا چشم بپوشند تا رضایت آنها را جلب کنند، آنها هرگز راضی نخواهند شد. هر روز به عنوانی، احکام اسلام را زیر سؤال می برند. در اینجا وظیفه داریم که به جای تسلیم شدن با آگاهی از احکام اسلامی در ردّ سخن آنها برآییم و توضیح دهیم که احکام اسلام چیست، دلیلش چیست، فلسفه اش چیست، چرا خدای متعال این احکام را صادر کرده است؟ چون معتقدیم که هیچ حکمی بدون حکمت،

ص: 128

فایده و دلیل نیست و همه احکام الهی دلیل و فایده دارد. پس باید توضیح دهیم و دفاع کنیم؛ اما منتظر نباشیم و برایمان مهم نباشد که آنها از ما راضی شوند؛ چون به حکم قرآن، این مسئله تحقق نمی پذیرد.

هر چقدر تلاش کنیم، همه مردم از ما راضی نمی شوند. بنابراین، پیرو خدا و رسولش باشیم که رضایتشان به نفع خود ماست؛ زیرا آنها به ما نیازی ندارند و آنچه را گفته و فرمان داده اند در راستای سعادت انسانی است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما را به دو چیز مهم سفارش کردند: تمسک به کتاب خدا؛ یعنی عمل به تمام احکام پروردگار که در قرآن موجود است، دیگری تمسک به اهل بیت ایشان؛ یعنی امامان معصوم (علیهم السلام). پیامبر می فرماید: اگر به این دو تمسک کردید، هیچ گاه گمراه نمی شوید؛ از این رو برای شما مهم نباشد که مردم چه فکر می کنند؛ بلکه مهم این باشد که حقیقت چیست و پیرو آن حقیقت باشید.

خداى متعال مى فرماید: { وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنۡ ءَاتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ }؛ (1) «و از آنان کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد».

تحقق همه پدیده ها با اراده خدا

در این دنیا همه چیز به اراده الهی تحقق می یابد و اراده بشر نیز در طول اراده پروردگار است؛ یعنی هر زمانی که بشر بر انجام دادن کاری اراده می کند، اراده خدا بالای اراده اوست. خدا می فرماید: { وَمَا تَشَاءُوْنَ اِلَّا اَنْ يَّسْأَلَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ }؛ (2) «تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست»؛ اما این دنیا، دنیای اسباب و مسببات است و امور به واسطه سبب ها انجام می شود. البته گاهی خدای متعال، عملی را بدون وجود سبب صورت داده، مثل آفرینش آدم (علیه السلام) که بدون وجود والدین به این جهان آمد؛ اما اراده الهی بر این قرار گرفته که عامه امور این عالم به واسطه فراهم شدن اسباب صورت پذیرد.

ص: 130

1- . سورة توبه، آية 75.

2- . سورة تكوير، آية 29.

سبب نیز دو قسم است: سبب مختار و سبب غیر مختار. سبب مختار در نظام هستی، انسان است که آنچه را بخواهد می تواند انجام دهد و آنچه را نخواهد می تواند انجام ندهد و بقیه سبب ها غیر مختارند؛ مانند گرمای آتش یا بوی خوش گل که آتش سبب غیر مختار برای گرما و گل سبب غیر مختار برای بوی خوش است.

آیا هدایت و گمراهی با اراده خداست!؟

به فرموده قرآن همه چیز به اراده خدا انجام می گیرد و در این میان آیاتی نیز در قرآن داریم که می فرماید هدایت و ضلالت نیز از جانب خداست؛ برای مثال پروردگار می فرماید: {فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}؛ (1) «خدا هر که را خواهد گمراه یا هدایت می کند و او عزتمند و حکیم است». به این ترتیب وجود هر اتفاقی در این دنیا به اراده خداست.

پرسش: پذیرش این حقیقت که همه چیز با اراده پروردگار، تحقق می پذیرد با مختار بودن انسان چگونه جمع می شود؟! زیرا اگر این گونه باشد انسان، فاعل یا سبب مختار نخواهد بود و نمی تواند آن گونه که می خواهد عمل کند؛ بلکه به آن صورتی باید باشد که خدا می خواهد و این جبر است نه اختیار.

حاکمان ستمگری مسئله جبرگرایی را مطرح و از آن به نفع خود استفاده می کردند. آنان می گفتند: خدا این گونه اراده کرده است و من مقابل اراده الهی نمی توانم کاری انجام دهم. به این ترتیب مسئله جبرگرایی را بین مسلمانان رواج می دادند.

ص: 131

در جواب باید گفت: از معنای این آیات شریفه و امثالش روشن می شود، «القرآن یفسر بعضه بعضاً؛ برخی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند». جداگانه معنا کردن آیات، بدون در نظر گرفتن دیگر آیات سبب گمراهی می شود؛ برای مثال در قرآن داریم: {فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ}؛ «وای بر نمازگزاران». اگر آیه بعدش را که می گوید: {الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ}؛ (1) «کسانی که در نمازشان سهل انگاری می کنند» در نظر نگیریم، آیه اول معنایش می شود: نمازگزاران وارد جهنم می شوند؛ زیرا ویل چاهی در جهنم است.

به همین ترتیب آیات بسیاری به این شکل موجود است. ما نمی توانیم مقصود واقعی یک آیه را بدون در نظر گرفتن آیات دیگر بفهمیم. در توضیح آیات هدایت و ضلالت، خوب است، مثالی بزنییم: در روشن کردن آتش، نقش انسان به منزله سبب مختار روشن نمودن آتش است؛ اما چه کسی اثربخش این عمل است؟ اثر این روشن کردن، گرمابخشی است. خدای متعال به منزله سبب اصلی، گرما را بر آتش بار می کند. پس انسان در روشن کردن آتش، مختار است؛ ولی اگر آن را روشن کرد، خدا نتیجه این کار را بر آن بار می کند.

مثال دوم: شخصی که خود را از جای بلندی پرتاب می کند، بعد از چند ثانیه به زمین برخورد می کند و می میرد. چه کسی او را پرتاب کرده است؟ خود او به عنوان سبب مختار، چه کسی او را قبض روح کرده است؟ خدای تبارک و تعالی به منزله مسبب یا نتیجه بخش اعمال است. پروردگار می فرماید: {اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا}؛ (2) «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز

ص: 132

1- . سورة ماعون، آية 4-5.

2- . سورة زمر، آية 42.

می ستاند». نتیجه قهری سقوط از بلندی، مرگ است؛ ولی هلاکت آن فرد نتیجه عملی بوده است که با اختیار خود انجام داده است.

در هدایت و ضلالت نیز این چنین است. خدا در آیات دیگر قرآن می فرماید: {وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}؛ (1) «و خدا نافرمانان را هدایت نمی کند». {وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}؛ (2) «و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند» یا: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ}؛ (3) «آری! خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند». یعنی کسی که فاسق (نافرمان اوامر خدا)، یا کافر (پوشاننده حق) یا کسی که ستمگر شود، نتیجه فسق، کفر و ظلم، گمراهی است. فرد با اختیار و به دست خود فسق و ظلم می ورزد و خدای عالم، نتیجه این اعمال را که گمراهی است، بر آن بار می کند. پس گمراهی نتیجه قهری عمل انسان است.

نتیجه پیمان شکنی با خدا

اکنون که جایگاه اراده خدا و اختیار انسان مشخص شد، ببینیم نتیجه پیمان شکنی با پروردگار چیست؟ مسئله عهد بستن با خدا بسیار مهم است و شکستن آن پیامدی بس مهلک دارد. خدا می فرماید: {أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰبَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ}؛ (4) «آیا با شما عهد نکردم، ای فرزندان آدم، شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است». این تنها یک نمونه از عهدهای الهی است که از طرق مختلف از انسان گرفته شده و خدا

ص: 133

1- . سورة صف، آية 5.

2- . سورة بقره، آية 264.

3- . سورة انعام، آية 144.

4- . سورة يس، آية 60.

بارها اینمعنا را به او گوشزد کرده است. یا پیمانی که خدا به یکتایی خود از فرزندان آدم در عالم ذر گرفته، (1) با توجه به اینکه ایمان به خدا به صورت فطری و در اعماق روح آدمی است. اینها از جمله پیمان هایی است که انسان با خدای خود بسته و شکستن مکرر آن خسروانی بس بزرگ برای اوست.

در پی جریانی که برای شخصی به نام «ثعلبه» از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رخ داد، خدای متعال آیاتی را در قرآن ذکر کرد و پیمان شکنان را سخت توبیخ فرمود. جریان از این قرار بود: ثعلبه، شخصی فقیر بود که کار و ثروت برای گذران زندگی خود نداشت. روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وضع مالی ام خراب است، دعا کنید تا خدای تبارک و تعالی رزق مرا زیاد گرداند و از فقر و فلاکت نجات یابم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ (2) مقدار اندکی که سپاسش را ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای شکرش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تاسی جوئی و به زندگی ساده ای بسازی؟ ولی ثعلبه دست بردار نبود و سرانجام به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاده، سوگند یاد می کنم، اگر خدا ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را خواهم پرداخت.

پس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حقش دعا فرمودند و چیزی نگذشت که دعای ایشان اجابت شد و دنیا به او رو کرد، صاحب گوسفندانی شد و کم کم تعداد آنها زیاد شد؛ به حدی که دیگر نمی توانست آنها را در شهر مدینه نگه دارد، پس

ص: 134

1- . سورة اعراف، آية 172.

2- . بحار الأنوار، ج 22، ص 40.

آنها را به خارج از شهر برد و خودش نیز مجبور شد خارج از شهر بماند.

پس از مدتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مأمور جمع آوری «زکات» را نزد او فرستاد، تا زکات اموالش را دریافت کند که البته چیز اندکی هم می شد؛ برای مثال کسی که گوسفند دارد، باید از هر چهل گوسفند یک گوسفند را بابت زکات بپردازد؛ یعنی دو و نیم درصد که با مالیات های امروز دنیا قابل قیاس نیست.

زکات در چه راهی خرج می شود؟ آیه قرآن درباره مصرف زکات می فرماید: { إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ }؛ (1) «زکات ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنان [جمع آوری و پخش] آن و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا، و به در راه مانده، اختصاص دارد». یعنی تمام زکات به نفع ملت و در جیب ملت است.

به هر حال فرستاده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دریافت زکات نزد ثعلبه رفت. ثعلبه گفت: اول زکات دیگران را دریافت کن و بعد سراغ من بیا. افراد ضعیف النفس دائم در انجام کار خیر، امروز و فردا می کنند؛ در حالی که در روایت آمده است: هرگاه نیت پرداخت صدقه کردی، بی درنگ بپرداز؛ زیرا اگر انسان نیت کرد و تأخیر انداخت شیطان برای فریض دست به کار می شود و او را به وسوسه می اندازد. (2)

به هر حال مأمور زکات رفت و برگشت، گفت: تنها زکات شما مانده است؛ ولی این بار نیز از پرداخت حق الهی خودداری کرد و افزون بر آن به

ص: 135

1- . سورة توبه، آية 60.

2- . امالی، شیخ مفید، ص 157.

اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم، همسان «جزیه» است. ما مسلمان شده ایم که از پرداخت «جزیه» معاف باشیم و با پرداخت «زکات» چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟ وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخنش را شنید، فرمود: وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه!

در این هنگام آیاتی از سوی پروردگار در توبیخ پیمان شکنان نازل شد که می فرماید: {وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنۡ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِهٖ لَنَنصَدَّقَنَّهُۥ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ * فَلَمَّآ اٰتٰهُمْ مِّنۡ فَضْلِهٖ بَخِلُوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ * فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیۡ قُلُوْبِهِمْ اِلَیۡ یَوْمِ یَلْقَوْنَهٗ بِمَا اٰخَلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا یَكْذِبُوْنَ}؛ (1)

«بعضی از آنها با خدا پیمان بسته اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم شد؛ اما وقتی خدا از فضل خود به آنان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. این عمل (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت؛ زیرا از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می گفتند».

در این آیات چند نکته مهم به چشم می خورد: اول: آیه می فرماید: خدا، نفاق را در دل هایشان برقرار ساخت، به دو دلیل: 1. از پیمان الهی تخلف کردند؛ 2. دروغگو بودند؛ یعنی نفاق، نتیجه قهری پیمان شکنی و دروغ است. حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این حقیقت را تأیید می کند: «وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلٰمَاتٍ اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَاِذَا اٰتٰنَ حَانَ؛ (2) منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، وقتی وعده می دهد تخلف می کند و هرگاه به او امانتی بسپارند در آن خیانت می کند».

ص: 136

1- . سورة توبه، آیه 75-77.

2- . من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 361 و... .

نکته دوم: پروردگار می فرماید نفاق در دل های پیمان شکنان پایدار می ماند تا روزی که خدا را ملاقات کنند؛ یعنی نفاق گناهی است که علاج ندارد، خدا بر قلب چنین افرادی مهر بدبختی می زند: «فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (1) البته فراموش نشود که بنابر آنچه بیان شد، سبب مختار، خود انسان می شود و این مهر زدن نتیجه عمل خود شخص است؛ وگرنه خدای متعال همیشه درهای توبه را باز گذاشته است؛ اما اگر شخصی نعوذ بالله به مرحله ای برسد که دیگر امیدی به اصلاح و هدایتش نباشد، آن گاه بر قلبش مهر زده می شود؛ مانند بیماری که پزشک جوابش می کند و می گوید: دیگر علاجی نداری؛ اما سبب این بیماری، خود شخص است، نه پزشک.

اکنون که فهمیدیم نفاق علاج ندارد، خوب است منافق را کمی بیشتر توصیف کنیم. منافق کسی است که هیچ عشق و ایمانی نسبت به خدا و پیامبر در قلبش نیست و فقط اظهار مسلمانان می کند. یکی از صفات زشت آنان همین است که هنگام ناتوانی، از ایمان دم می زنند و شاید افراد دارای امکانات را مذمت کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند؟! اما همین که خودشان به نوایی برسند، چنان غرق دنیاپرستی می شوند که همه پیمان های خویش را با خدا به دست فراموشی می سپارند، گویا به کلی تغییر شخصیت می دهند و درک و دید دیگری پیدا می کنند. همین کم ظرفیتی، روح نفاق را چنان در آنان نهادینه می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد. پروردگار می فرماید: { فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ }؛ (2) «این عمل (روح)

ص: 137

1- . کافی، ج 1، ص 433.

2- . سورة توبه، آية 77.

نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت».

خلاصه، انسان سبب مختار است و آنچه به او می رسد نتیجه عملش شمرده می شود. باید توجه داشت که تنها کفر، ظلم، گمراهی و پیمان شکنی نفاق آور نیست؛ بلکه گاهی انباشته شدن گناهان کوچک پیامدهای بس ناگواری به بار می آورد. ممکن است انسان یک ظلم را کوچک بشمارد و بگوید: چیز مهمی نیست؛ مگر خدا غفور و رحیم نیست؟ بله خدای متعال، غفور و رحیم است؛ به شرطی که انسان، قابلیت رحمت الهی را داشته باشد، ممکن است همین ظلم کوچک، فرد را به گمراهی بکشد. شما شنیده اید که خیلی از آتش سوزی ها از یک جرعه سیگار شروع شده است؛ جرعه سیگاری که به نظر کوچک و ناچیز می آید، یا خیلی اوقات پزشکان اخطار می دهند فلان بیماری که به نظر علاجش راحت است، اگر جدی گرفته نشود به مرگ منجر می شود و آن گاه دیگر علاجی نخواهد داشت.

پس گناهان را کوچک نشماریم، این طور نباشد که بی توجه آن را انجام بدهیم و از کنارش بگذریم. بسیاری از اشخاص بدبخت در آغاز زندگی، انسان های بسیار نیکوکاری بوده اند؛ اما به علت ارتکاب یک خطای کوچک، رفته رفته گمراه شده اند.

باید توجه داشت که نذر نیز پیمانی است که با پروردگار بسته می شود، و در زمانی منعقد می شود که گفته شود برای خدا این نذر را می کنم؛ به هر حال وقتی با خدا پیمانی بسته می شود باید به آن عمل شود. اهمیت ندادن به پیمان شکنی باعث می شود که سرانجام شخص به نفاق کشیده شود.

خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرکس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند».

تفاوت انسان با سایر موجودات

انسان در میان همه موجودات هستی، حتی فرشتگان از جایگاه والا و برتری برخوردار است. خدا فرشتگان را بدون شهوت و هواهای نفسانی - که عامل عصیان گری است - آفریده است؛ از این رو آنها معصوم اند و هیچ گناهی انجام نمی دهند. پروردگار درباره آنان می فرماید: {لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ}؛ (2) «از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند و آنچه مأمورند انجام می دهند».

همچنین باید توجه داشت که فرشتگان نزد خدا جایگاهی دارند که ایمان به ملائکه از ارکان دین است. پروردگار می فرماید: {كُلُّ ءَامَنٍ بِاللَّهِ وَمَلَيْكَتِهِ وَكُتُبِهِ

ص: 139

1- . سورة مائده، آية 54.

2- . سورة تحريم، آية 6.

وَرُسُلِهِ؛ (1) «و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند». در روز قیامت، جایگاه فرشتگان، اطراف عرش است. خدا می‌فرماید: {وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ}؛ (2) «و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند». بیشترین خلقی که خدا آفریده است، ملائکه باشند.

حیوانات طبق غریزه عمل می‌کنند و به دلیل نداشتن عقل، تکلیف ندارند. در این میان موجودی که پروردگار به او هم عقل و هم شهوت داده، انسان است. انسان به دلیل داشتن عقل، مکلف شده است؛ از این رو هر چه عقلش بیشتر باشد، تکلیفش هم سنگین‌تر خواهد بود.

گفته شده: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ؛ (3) اعمال پسندیده نیکوکاران، گناهان مقربان است». چرا؟ زیرا مقربان عقلشان بیشتر است و تکلیفشان نیز سنگین‌تر است؛ برای مثال عملی که از یک کودک شیرین است، چه بسا که برای یک جوان قبیح باشد؛ به هر حال، خدا به انسان عقل، شهوت و اختیار می‌دهد و می‌فرماید: {إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا}؛ (4) «ما راه را به او نشان دادیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار». از روز اول هم عواملی به عنوان وسایل امتحان بر سر راه عقل قرار گرفته است؛ مانند: شیطان یا شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی. پیامبران هم برای تأیید و تکمیل عقل، فرستاده شدند:

ص: 140

1- . سورة بقره، آية 285.

2- . سورة زمر، آية 75.

3- . مجمع البحرين، ج 1، ص 59.

4- . سورة انسان، آية 3.

«وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ (1) تا توانمندی های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند». حال، اگر انسان خواسته های نفسانی را در راهی که عقل دستور می دهد به کار گیرد، موجب سعادتش می شود؛ برای مثال عقل می گوید: غذا خوردن اشکال ندارد؛ اما پول این غذا باید از راه حلال کسب شود و غل و غش و ربا و گول زدن که غیر مشروع است در کار نباشد. همچنین توانایی جسمی و پول در راه حلال صرف شود؛ برای مثال در قمار یا در مواردی که خلاف رضای خداست، صرف نشود و غریزه جنسی از راهی که پروردگار فرموده اشباع شود، تا مایه خیر و برکت در زندگی شود؛ اما گاهی شیطان و نفس بر انسان چیره می شوند و عقل کنار می رود. البته به اختیار خود انسان است: {إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا}؛ (2) «که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است». شخصی که فریب شیطان را می خورد، نفس ضعیفی دارد و در دنیا و آخرت شقاوتمند خواهد بود.

اولیای خدا، نمونه ای از امداد الهی در امتحان ها

پروردگار تبارک و تعالی برای اینکه گناه بر انسان سیطره پیدا نکند، نفس بر انسان مسلط نشود و شیطان فریبش ندهد، از سر لطف و کرمش وسایل پیروزی بر هواهای نفسانی و شیطان را در اختیار بشر گذاشته است؛ هرچند در ذات این لطف و کرم امتحان نیز وجود دارد؛ اما عوامل پیروزی در آزمایش را برای انسان فراهم کرده است. خدا کمک می کند که شخص در امتحان سربلند بیرون بیاید. حال اگر کسی با وجود کمک های الهی در امتحان های زندگی

ص: 141

1- . نهج البلاغه، خطبه 2.

2- . سورة نساء، آية 76.

شکست بخورد، مشکل خودش است؛ از جمله کمک های الهی، این است که خدا بندگان شایسته ای را قرار داده که در همه جا هستند و مردم را به راه راست تشویق می کنند. البته این افراد اندک اند؛ اما در هر زمان و مکانی هستند.

در روایت آمده است: «هیچ مکانی نیست؛ مگر اینکه خدا در آنجا حجتش را قرار داده است». در بدترین محیط ها که افرادش منحرف اند، اگر بررسی شود، روشن خواهد شد که افراد درستکاری نیز در آنجا هستند. آیا این افراد به اجبار درستکار شده اند؟ خیر؛ به اختیار خودشان و در هر کجا که باشند، منشأ خیرند و خدا به وسیله آنان بسیاری از افراد را هدایت می کند یا دست کم، حجت را بر افراد تمام می کند تا اگر انسان غافل است، با دیدن آنان بیدار شود و اگر بیدار نشود، از بدبختی و شقاوت خودش می باشد. پروردگار می فرماید: {لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ}؛ (1) تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد». همه می توانند از این افراد باشند.

در روایت آمده است: «وَخَبَأَ أَوْلِيَاءَهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تُحَقَّرَنَّ أَحَدًا فَلَعَلَّكَ الْوَلِيُّ»؛ (2) خدا ولی خود را در میان مردم قرار داده است. پس هیچ یک از بندگان خدا را کوچک نشمارید، شاید او ولی خدا باشد».

هر کس در هر کجا از کره زمین باشد، می تواند با تزکیه نفس خود یکی از اولیای الهی و مایه خیر و برکت باشد: {وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ}؛ (3) «و مرا در

ص: 142

- 1- . سورة نساء، آية 165.
- 2- . نزهة الناظر، ص 99.
- 3- . سورة مريم، آية 31.

هر کجا که باشم، برای جهانیان مایه برکت و رحمت خود گردانیده است». مبارک در لغت به معنای خیر ثابت است؛ برای مثال کسی که یک میلیارد دارد؛ اما تمامش در یک تجارت از بین می رود، این پول برکت نداشته و خیر ثابت نبوده است؛ اما شخصی که یک میلیون سرمایه دارد؛ ولی به مرور زمان پیوسته بر آن افزوده می شود و گره گشای امور مردم است، این سرمایه، خیر ثابت است. پروردگار در قرآن درباره حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: او در هر کجا که باشد، خیر ثابت است.

کسانی هستند که هر کجا باشند منشأ شر، مشکلات و اختلاف می شوند. بر عکس، کسانی هستند که در همه جا مبارک اند و دست، زبان، چشم، پول و آبرویشان منشأ خیر است. انسان سعادت‌مند از جمله این گروه است.

هر نعمتی زکاتی دارد

در روایت آمده است: «هر نعمتی که خدا به بشر عطا کرده، زکاتی دارد». (1) درست است که زکات واجب در نه چیز است؛ اما هر نعمتی که پروردگار به انسان عطا کرده، زکات دارد؛ یعنی زکاتش مستحب است؛ برای مثال در روایت آمده است: «زُكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»؛ (2) زکات علم، نشر دادن آن علم است». یا کسی که آبرو دارد، زکاتش این است که آن را در راه خدا صرف کند و هیچ گاه فکر نکنیم اگر آبروی خودمان را در راه پروردگار صرف کنیم، چیزی را از دست داده ایم؛ بلکه با این کار، عزتمان را افزون کرده ایم.

به طور کلی اگر انسان چیزی را در راه خدا صرف کند، زیادت‌تر می شود.

ص: 143

1- . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 416.

2- . تصنيف غررالحكم و درر الكلم، ص 44.

زکات در لغت عربی به معنای «نمو» است؛ یعنی زیاد شدن، مثل باغبانی که در آخر زمستان، شاخه های زاید درختان را می چیند و در ظاهر، درخت کوچک می شود؛ اما این کار در واقع سبب نیرومندی و بازده بیشتر محصول می شود. پس زکات هر نعمتی که پروردگار به انسان داده این است که در راه خدا صرفش کند. با این کار، هم زکات آن را می پردازد و هم نعمت، نمو می یابد. همه اعضای بدن، نعمت الهی است. پس همه را باید تحت کنترل قرار داد و در راه رضای او به کار گرفت؛ اعم از چشم، گوش، زبان و... .

نعمت از افرادی سلب و به دیگری داده می شود

گفتیم نعمتی که خدا داده، اگر در راه رضایش به کار رود، خدا آن را افزایش می دهد؛ اما اگر در راه غیر پروردگار صرف شود، خدا آن را به دیگری واگذار می کند. خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند».

در دعای ماه رمضان می خوانیم: «وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»؛ (2) و دیگری را با من عوض نکن». خدا اگر دید بنده قابلیت نعمتی را ندارد، آن را از او سلب و به دیگری واگذار می کند؛ برای مثال: اگر خدا توفیق خدمت به امام حسین (علیه السلام) را به کسی عنایت کند، این بزرگ ترین نعمت است، شاید نعمتی بزرگ تر از این نباشد. باید این نعمتی را که خدا به او ارزانی داشته قدر بدانند و در راه رضای

ص: 144

1- . سورة مائده، آية 54.

2- . كافي، ج 4، ص 162.

وی از آن بهره گیرد؛ ولی اگر قدر نداند یا اغراض نفسانی و غیر خدایی را در آن دخیل کند، خدا آن را می گیرد و به دیگری عطا می کند.

بعضی نوکر امام حسین (علیه السلام) بودند؛ ولی به سبب قدر ندانستن این نعمت، پروردگار، نوکری سیدالشهداء را از آنان گرفت و دیگران را به جایشان قرار داد. باید بدانیم که اگر تمام افراد حاضر در این جلسه خدمت سیدالشهداء را ترک کنند، دستگاه سیدالشهداء تعطیل نمی شود؛ بلکه به مشیت الهی روزبه روز جلوه باشکوه تری می یابد و خدا مسئولیت آن را به کسان دیگری واگذار می کند و در این میان، تنها ما ایم که خسران می کنیم.

راه کسب رضایت خدا

در موارد بسیاری، رضایت الهی در چیزی است که خلاف رغبت ماست. گاهی انسان خواهان چیزی است که ممکن است رضایت خدا در آن نباشد. به یکی از بزرگان گفتند: فلان آقا گفته من از شنیدن غنا بدم می آید، گفت: اما من از غنا خوشم می آید؛ اما چون حرام است، گوش نمی دهم.

بسیاری از محرّمات خواسته های نفسانی و شهوات است و شهوت یعنی چیزی که مطابق میل است و نفس آن را طلب می کند؛ اما شخص به خاطر رضای خدا پا بر نفسش می گذارد؛ اما اگر انسان از چیزی خوشش نیامد و انجامش نداد، هنر نکرده است. هنر این است که نفس شخص، چیزی را بخواهد؛ ولی به خاطر کسب رضای پروردگار، از آن بگذرد و اگر خلاف نفس و طبق رضای الهی رفتار نکردیم، پروردگار چند روزی به ما فرصت می دهد؛ زیرا خدا فوراً نعمت را سلب نمی کند که این هم از لطف خداست.

در روایت آمده است: اگر انسان، کار ثوابی انجام داد، ملائکه آن را فوری

می نویسند؛ ولی اگر گناهی مرتکب شد، صبر می کنند و چند ساعت فرصت می دهند، شاید توبه کند؛⁽¹⁾ اما اگر ناسپاسی به حدی رسید که دیگر پیمانۀ پر شد و شخص نشان داد که قابلیت این نعمت را ندارد، خدا آن را به دیگری می دهد.

بنابراین سعی کنیم همیشه رضای الهی در نظرمان باشد. اگر این مسئله در نظر ما باشد، اکثر مشکلات، بلکه تمام مشکلات و اختلافات حل می شود. مشکلات کنونی اجتماع، ناشی از این است که طرفین یا یک طرف، رضای خدا در نظرشان نیست.

ص: 146

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 65.

خدای متعال می فرماید: {اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ}؛ (1) «خدا نور آسمان ها و زمین است». خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم، بسیاری از مطالب معقول را با مثال های محسوس بیان کرده است؛ زیرا طبیعت انسان به گونه ای است که درک معقولات برایش دشوار است؛ ولی دائم با موضوعات محسوس سر و کار دارد؛ از این رو درک آنها برایش آسان است.

برای مثال هر انسانی حرارت را درک می کند، حتی کودک؛ زیرا آدمی از کودکی، حرارت را با دست هایش لمس یا گرسنگی را احساس می کند؛ زیرا احساس آن غریزی و طبیعی است؛ ولی در این جهان، معقولات بسیاری داریم که با حواس احساس نمی شود؛ پس برای فهم این معقولات، آنها را با مثال های محسوسی به ذهن نزدیک می کنند و نتیجه می گیرند؛ برای مثال نیروی جاذبه زمین، یک واقعیت معقول است که بدون واسطه امور محسوس، قابل فهم نیست؛ زیرا لمس نمی شود. اما به واسطه مثال محسوس درک می شود. مثلاً سیبی از درخت جدا شد؛ ولی نه بالا رفت و نه به چپ و راست؛ بلکه به سرعت به سمت زمین فرود آمد. با دیدن این قضیه نتیجه گرفته می شود که

ص: 147

نیروی جاذبه ای در زمین است که اشیا را به سمت خود می کشد.

خدای متعال برای فهم مطالب قرآن از همین شیوه بهره گرفته است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت است و معقولات سخت را باید با مثال به ذهن نزدیک کرد؛ برای مثال خدا برای درک صبر در قرآن، داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل را بیان می کند. آنها در حکومت مستبد فرعون، سختی های بسیاری را متحمل شدند؛ ولی با صبر به درجه ای رسیدند که خدای متعال، سلطه بر شرق و غرب را به آنان عطا کرد. انسان با این مثال محسوس، صبر را بهتر می فهمد؛ از این قصه ها در قرآن بسیار فراوان است. پروردگار می فرماید: {نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ}؛ (1) «ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم». خدا بهترین قصه ها را در قرآن ذکر کرده است. آیا برای سرگرمی بوده؟ خیر؛ بلکه برای تقریب معقولات به ذهن بوده است. یا برای تربیت مبلغان دینی، داستان حضرت نوح را نقل می کند؛ زیرا یک مبلغ ممکن است، زود خسته شود و بگوید این زحمت ها چه فایده ای دارد؛ ولی زمانی که بفهمد حضرت نوح برای تبلیغ دین الهی، نهصد و پنجاه سال تبلیغ کرد، آن گاه معنای استقامت در راه تبلیغ دین را می فهمد.

در تفهیم مسائل، کاربرد مثال بسیار اهمیت دارد. پروردگار می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُ فَمَا فَوْقَهَا}؛ (2) «خدا از اینکه به پشه ای - یا فروتر [یا فراتر] از آن - مثل زند، شرم ندارد». پروردگار از مثال زدن خجالت

ص: 148

1- . سورة يوسف، آية 3.

2- . سورة بقره، آية 26.

نمی‌کشد؛ حتی اگر به پشه یا حتی کمتر از آن باشد؛ زیرا هدف آگاهی بخشیدن به انسان هاست.

شناخت خدا

اشاره

یکی از معقولات مهم وجود پروردگار است. خدا جسم نیست که با حواس پنج‌گانه قابل لمس باشد؛ اما با عقل درک می‌شود، پس برای توضیح این معقول نیاز به مثال است؛ از این رو خدای متعال وجود خود را به نور مثال می‌زند، نور چیست؟ در تعریف نور می‌گویند: «الظاهر بنفسه المظهر لغيره»⁽¹⁾ خودش ظاهر است و دیگران به وسیله او ظاهر می‌شوند». برای مثال یک میز ظاهر به نفس نیست و اگر نور نباشد دیده نمی‌شد؛ اما نور که آمد، ظاهر می‌شود؛ اما خدای متعال ظاهر به نفس است و سایر موجودات نیز به وسیله او آشکار و شناخته می‌شوند. انسان در پرتو وجود خدا حقایق را می‌شناسد؛ از این رو کسانی که مادی‌گرا هستند، حیات را درک نمی‌کنند، روح را درک نمی‌کنند، زندگی پس از مرگ را درک نمی‌کنند و... زیرا عقل خویش را در امور مادی محصور کرده‌اند و امور معنوی را نمی‌فهمند. حال این نور چه نوری است؟ زیرا نورها متفاوت‌اند، یک نوری شدید است، یک نوری ضعیف است، یک نور به اندازه شمع است، یک نور به اندازه خورشید است.

خدای متعال این نور را به بهترین انواع نور مثال زده که باز برای درکش مثال محسوس می‌زند و می‌فرماید: {مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْلِ كَوْكَبَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ}؛⁽²⁾ «مَثَلُ نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی است». مشکوة یعنی حفره‌ای که در

ص: 149

1- بحار الأنوار، ج 88، ص 57.

2- سورة نور، آية 35.

دیوار و در آن چراغی موجود است - سابقاً حفره ای در دیوار ایجاد می کردند و برای بیشتر شدن نور، چراغ را در آن حفره می گذاشتند که نور از بالا-بتابد - اگر اطراف نور مانع نباشد، نور به همه جا پخش می شود؛ اما اگر اطراف این نور، مانع باشد و تنها از یک طرف بتابد، نورش بیشتر می شود؛ برای مثال، پشت پروژکتورهای قوی قابی می گذرانند تا نور از پشت منعکس نشود و کاری می کنند تا نور تنها به یک طرف متمرکز شود؛ از این رو نور چند برابر می شود؛ اما چراغ های عادی نورش به همه اطراف پخش می شود؛ از این رو بردش کم می شود.

پس نور الهی به گونه ای است که علاوه بر قوی بودن و فراگیری عالم، نورش زیبا، دلربا و کاملاً نمایان است.

خدا در ادامه شرح این نور می فرماید: {الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ}؛ (1) «آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون ستاره ای فروزان».

وقتی چراغ های نفتی را روشن می کردند، حباب را بر آن قرار می دادند، تا نور فروزان تر شود. حال می فرماید: حبیبی بر این چراغ می آید که خودش دارای چنین درخشندگی است و خود این عامل سبب می شود نور قوی تر شود.

در ادامه می فرماید: {يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ}؛ (2) «این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، (آن چنان صاف و

ص: 150

1- . سورة نور، آية 35.

2- . همان.

خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش روشنی بخشد».

سوخت این چراغ از روغن درخت زیتون است که این درخت، نه طرف شرق است نه طرف غرب؛ یعنی آفتاب از صبح تا شب به آن می تابد که چنین روغنی حتی بدون برخورد با آتش درخشان است. پس از لحاظ مادی تمام شرایط برای یک نور با تشعشع قوی فراهم است.

اکنون برای اثرگذاری کامل این نور به جز شرایط مادی، به نور معنوی نیاز است که همانا این نور معنوی، خانه هایی است که خدا اجازه داده آن خانه ها بلندمرتبه باشد و نام خدا در آنجا برده شود. پروردگار می فرماید: {فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ}؛ (1) «در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند».

مثال مادی با حالت معنوی آمیخته می شود تا نور خدا را بیان کند. البته تعبیر به نور مجاز است، نه اینکه واقعاً فکر کنیم پروردگار از جنس نور است، می گوئیم خدا نور است؛ یعنی: «الظاهر بنفسه المظهر لغيره».

پس این چراغ مثالی، در خانه ای است که پروردگار اجازه داده نامش در آن خانه برده شود، حال افراد این خانه چه کسانی اند؟

خدا می فرماید: {رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ}؛ (2) «مردانی که تجارت و معامله، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. آنها از روزی

ص: 151

1- . سورة نور، آية 36.

2- . همان، آية 37.

می ترسند که در آن دل ها و چشم ها زیر و رو می شود».

پس افراد این خانه، انسان هایی پاک هستند و صفت شاخص آنها، این است که از یاد پروردگار و قیامت غافل نمی شوند. از مصادیق بارز این رجال همچنان که در روایات آمده، انبیاء و ائمه (علیهم السلام) هستند. خانه های آنان به گونه ای است که خدای متعال اجازه داده که رفیع باشد. مقصود از بلند بودن، بلند بودن معنوی است و نشان از عظمت این مکان ها و صاحبانش نزد پروردگار دارد.

1- یاد خدا

حال خدا می فرماید: مردانی در این منازل سکونت دارند که اولین صفتشان این است: {لَا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...} { برخی از مردم وقتی مشغول دنیا می شوند از یاد خدا غافل می شوند. هنگام تجارت فقط فکر سود هستند، دیگر فکر نمی کنند که این سود از راه حلال آمده یا حرام، فقط می خواهند ثروتشان را افزایش دهند. برای همین پروردگار بر این نکته تأکید می فرماید و آن را از صفات برجسته مؤمن می داند. دین ما در مسجد و محراب خلاصه نمی شود؛ بلکه باید در زندگی روزمره خود را نشان دهد. دین خط مشی زندگی سعادت‌مندان را نشان می دهد، وقتی زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) را بررسی می کنیم، می بینیم آنها نیز مانند بقیه انسان ها کار و فعالیت روزانه داشتند. خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت، فعالیت تجاری داشتند. ایشان از مکه به شام کالا می بردند و پس از فروش، دوباره از شام کالاهایی خریداری کرده، به مکه می آوردند؛ اما این تجارت باعث نمی شد که از یاد خدا غافل شوند.

درباره امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که ایشان یکی از خدمتکارانشان را

برای تجارت همراه با هزار دینار به مصر فرستاد. او هم رفت و با دو برابر مبلغ سرمایه برگشت. حضرت از این سود زیاد تعجب کردند و فرمودند: چه کردی که سرمایه ات به دو برابر رسید؟! او گفت: ما جنسی خریدیم به مبلغ هزار دینار و به مصر بردیم، وقتی به مصر رسیدیم، فهمیدیم که این جنس، کمیاب و مورد نیاز شدید مردم می باشد - ظاهراً جنس گندم بوده - از این رو کاروان تجارتي ما توافق کردند که گندم را به دو برابر قیمت بفروشند. مردم هم که نیاز داشتند، مجبور به خریداری شدند.

آن گاه امام صادق (علیه السلام) به او فرمودند: هزار دیناری را که سرمایه من بود، برگردان و هزار دینار دیگر را نمی خواهم؛ زیرا در این تجارت از احتیاج مردم سوء استفاده کرده ای؛ در حالی که باید حال مردم را در زمان نیازمندی مراعات کرد و اگر قرار بوده صد دینار سود برد، در حالت نیازمندی مردم باید نود دینار سود گرفت. (1) این داستان نشان می دهد تجارت سبب غفلت این خاندان پاک از یاد خدا نمی شد؛ بلکه از تمام این لحظات استفاده می کردند و به اطرافیان و آیندگان درس خداشناسی و فضایل اخلاقی می دادند.

«تلهیهم»؛ یعنی مشغول کردن. لهُو نیز از همین ماده گرفته می شود؛ چون انسان را بیهوده مشغول می کند. {رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ}؛ «مردانی که مشغولشان نمی کند»؛ البته هیچ کاری مردان الهی را از یاد خدا غافل نمی کند. همین طور که گفتیم، به خاطر اهمیت تجارت همراه با یاد خدا، در آیه بر این موضوع تأکید شده؛ وگرنه در روایت آمده است که حضرت فرمودند: هر کاری که

ص: 153

می خواهیم انجام دهم، قبل از آن و در حال انجام دادن آن و بعد از آن خدا را می بینم. (1) یعنی قبل از آن کار توجه می کنم که آیا این کار مشروع است یا نه؟ در حال کار نیز توجه می کنم که عملم خالصانه و مورد رضای خدا باشد. بعد از اتمام نیز توجه می کنم که نتیجه کارم مورد رضای پروردگار باشد.

2- اقامه نماز

در ادامه صفت برجسته دیگر مردان خدا را بیان می فرماید: {وَأَقَامِ الصَّلَاةَ}؛ «برپا داشتن نماز» نماز رابطه با پروردگار و زکات رابطه با خلق خدا است. برپا داشتن نماز چیزی بسیار فراتر از خواندن نماز است. برپا داشتن نماز یعنی این رابطه با خدا چنان بر این مردان اثر گذاشته که در تمام زوایای زندگی شان مشهود است. این نماز آنها را از خطا باز می دارد و به عمل صالح ترغیب می کند؛ ولی اکثر مردم در انجام این دو عبادت کوتاهی می کنند و برای فریضه ای الهی، اهمیتی قائل نیستند؛ برای مثال شایسته است مسلمانان هنگام اذان با وجود بودن مشتری در مغازه برای لحظاتی آن را تعطیل کنند و سراغ نماز بروند و نگویند مشتری از دست می رود و سودمان کمتر می شود. کسی که به نماز اول وقت اهمیت دهد، پروردگار، برکت را بر او زیاد می کند و روزی رسان خداست. خدا می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ}؛ (2) «خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است». رزاق است، قوت و نیرو هم دارد و هر کاری را در یک لحظه می تواند انجام دهد.

ص: 154

1- . الفقه، ج 98، ص 138.

2- . سورة ذاریات، آیه 58.

در زمان عثمانی، تاجری در بغداد می زیست. یک روز فقیری از او کمک خواست. [در این مورد واجب نیست انسان به فقیر کمک کند؛ اما اگر نمی خواهد به او کمک کند، باید با روی خوش فقیر را رد کند؛ نه اینکه خدای ناکرده ناسزا بگوید و با اهانت به او تکذیبش کند، شاید واقعاً محتاج باشد و شخص مرتکب تهمت شود]؛ به هر حال، تاجر بغدادی از کمک کردن امتناع کرد. بعضی از فقرا نیز خشونت دارند و اگر کسی به آنان کمک نکند ممکن است ناسزا بگویند که در این لحظات، باید بردبار بود. فقیر به او گفت: از خدا نمی ترسی؟ درست است که خدا به تو تفضل کرده و ثروت هنگفتی در اختیارت گذاشته است؛ ولی ممکن است به صورت ناگهانی همه را از تو بگیرد. تاجر گفت: اگر پروردگار بخواهد، مرا فقیر کند باید چند سال فکر کند، آن قدر املاک و مستغلات دارم، آن قدر پول دارم، فرض کن در هر تجارتی هم بخواهم ضرر کنم، باز هم چند سال طول می کشد تا فقیر شوم. در همان روز والی عثمانی که حاکم بغداد بود، سوار بر کالسکه از آنجا عبور می کرد. عده ای توطئه گر بر او بمبی پرتاب کردند، بمب منفجر شد و حاکم زخمی شد، حاکم خیال کرد بمب از دکان این تاجر به طرف او پرتاب شد؛ از این رو دستور داد تمام اموال تاجر را مصادره کردند و تاجری که خیال می کرد خدا برای فقیر کردنش باید سال ها فکر کند در یک لحظه محتاج نان شبش شد.

بسیاری از تاجران درجه یک بوده اند که بعد از چند صبحی محتاج نان شبشان شده اند. دنیا این گونه است. می گویند: آنکه چرخ و فلک را اختراع کرد، شخص حکیمی بود. از او پرسیدند: چرا این را اختراع کردی؟ گفت:

می خواستم عملاً به انسان ها نشان دهم که یک روز آن بالا هستی و روزی پایین، وقتی آن بالایی، مغرور نشو و وقتی این پایین هستی، مأیوس نشو.

3- دادن زکات

در ادامه صفت دیگری را ذکر می کند و می فرماید: {وَأَيُّهَا الزَّكَاةُ} زکات در راه خدمت به مردم و جامعه اسلامی صرف می شود. مسلمان باید به فکر دیگران و وضع معیشتی آنها و ارتقای جامعه باشد. بعد از محکم کردن رابطه با خدا نوبت به ارتباط با خلق می رسد.

گذشتن از دارایی، سخت است؛ از این رو در آیه بر این نکته تأکید شده و جزء صفات مردان خدا گردیده است؛ مگر ثعلبه در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصی فقیر و درمانده نبود که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواست در حقش دعا کند تا وضع زندگی اش بهبود یابد و از برکت دعای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گوسفندان و ثروتش زیاد شد؛ اما وقت ادای حقوق واجبش حاضر به پرداخت زکات نشد.

چون خلاف وعده عمل کرد، خدا تا قیامت او را جزو منافقین دانست و فرمود: {فَاعْتَبَهُمْ يَفَاقًا} (1) البته بعد از نزول آیه، گوسفندان را آورد؛ ولی پیامبر نپذیرفتند و فرمودند: ما که محتاج گوسفندان تو نبودیم، ما مکلفیم از ثروت اغنیا بگیریم و به فقرا بپردازیم. پروردگار می فرماید: {إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعُمَّلِينَ عَلَيْهَا...}؛ (2) «صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن و... اختصاص دارد». پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مأمور بودند زکات و خمس اموال مردم را بگیرند و آن را در مواردی که خدا تعیین کرده، صرف

ص: 156

1- . سورة توبه، آية 77.

2- . سورة توبه، آية 60.

کنند؛ وگرنه پیامبر محتاج نبودند.

4- ترس از آخرت

صفت بارز دیگر مردان خدا این است: {يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ}. این افراد همواره به فکر آخرت اند و با خود می گویند: چند روز دیگر می میرم، اگر صد سال دیگر هم عمر کنم، سرانجام تمام می شود. ثروتمندان می میرند، فقیران می میرند، قدرتمندان و پادشاهان می میرند، این افراد با پذیرش حقیقت مرگ و عالم آخرت همیشه در خوف هدفداری به سر می برند، این خوف ارزش دارد؛ زیرا شخص همیشه مواظب است که گناه نکند و اگر خطایی کرد سریع برای جبرانش اقدام کند و اگر ظلم کرد و به ناروا پولی از مردم خورد، یا ادای تکلیفی نکرد، همه را جبران کند.

چکیده سخن

این بود چکیده ای از مهم ترین صفات مردان خدا، آن گاه نوبت به پاداش که می رسد، پروردگار در مقابل بهترین اعمالی که انجام داده اند، بهترین جزا را به آنان می دهد: {لَيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ}؛ (1) «تا خدا آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید و خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد».

ص: 157

خدا می فرماید: {إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا}؛ (1) «ما امانت [الهی وبار تکلیف] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود».

دلیل متمایز بودن انسان از دیگر جانداران

خدای تبارک و تعالی هنگام آفرینش انسان با ارزانی داشتن عقل بر وی، او را از دیگر جانداران متمایز و متفاوت قرار داد؛ از این رو اگر از عقل خود بهره نگیرد، چهارپایی بیش نخواهد بود؛ بلکه از چهارپایان نیز پست تر خواهد شد. پروردگار می فرماید: {إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ}؛ (2) «آنان جز مانند ستوران نیستند؛ بلکه گمراه ترند». زیرا چهارپایان قدرت محدودی دارند و اگر به کسی نفعی نمی رسانند، ضرری نیز نمی زنند؛ اما انسانی که خدا به او عقل عطا کرده است، اگر عقل را کنار بگذارد، از آنان پست تر خواهد شد و بالقوه توان دارد که خطر و ضرر بزرگی برای بشر باشد.

ص: 158

1- . سورة احزاب، آية 72.

2- . سورة فرقان، آية 44.

تفاوت انسان با بقیه جانداران به عقل است؛ وگرنه ساختار بدنش با جانداران دیگر، فرق چندانی ندارد. زیست شناسان در تقسیم بندی موجودات زنده، انسان را جزء پستانداران به شمار می آورند. این گروه شامل انسان، گاو، شیر و... می شود. اینها همه گوشت، خون، استخوان، اعصاب و غرایز دارند؛ اما فرق بشر با آنها بر خورداری از نعمت عقل است.

خدای تبارک و تعالی به عقل اهمیت بسیاری داده است. در روایت آمده است: وقتی خدای عزوجل، عقل را آفرید، به عقل خطاب کرد: «أَقْبِلْ؛ بیا». عقل آمد؛ آن گاه فرمود: «ادبر؛ برو» رفت. سپس فرمود: «مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ؛ (1) من موجودی را نیافریدم که بیش از تو دوستش داشته باشم».

اسلام با هر چیزی که به عقل آسیب وارد کند، مبارزه بسیار شدیدی کرده است. در روایات آمده است: میگساری، اصل و ریشه تمام پلیدی هاست. (2) کارهایی بدتر از میگساری هم وجود دارد؛ اما چرا آن را ریشه و مادر همه پلیدی ها (ام الخبائث) نام برده اند؟ چون به عقل بشر آسیب وارد می کند و انسان مست، عقلش زایل می شود؛ از این رو ممکن است که هر گناهی را انجام دهد. انسان مست از هر جانور درنده ای خطرناک تر و پست تر است. بدین جهت در آیات و روایات بسیاری بر زشتی میگساری تأکید شده است. مثلاً در روایت آمده است: اگر کسی، دخترش را به ازدواج شرابخواری در آورد «فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهُ؛ (3) این شخص یقیناً قطع رحم کرده» و دخترش را تباه کرده است.

ص: 159

1- . محاسن، ج 1، ص 192.

2- . جامع الأخبار، ص 151.

3- . مکارم الاخلاق، ص 238.

به هر حال، خدای تبارک و تعالی، امانت را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه کرد. اکنون پرسش این است که امانت خدا چیست؟ پاسخ: این امانت تکلیف است؛ یعنی التزام قلبی به عقاید و انجام دادن واجبات و ترک محرمات. خدا، این تکلیف را بر آسمان ها عرضه کرد که به شما جان و عقل می دهیم و در عوض این تکالیف را انجام دهید نپذیرفتند. با وجود اینکه آفرینش آنها از آفرینش انسان بسیار عظیم تر است. خدا می فرماید: {لَخَلْقُ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ}؛ (1) «قطعاً آفرینش آسمان ها و زمین بزرگ تر [و شکوهمندتر] از آفرینش مردم است، ولی بیشتر مردم نمی دانند». البته برای پروردگار، هیچ فرقی ندارد که یک کهکشان با میلیاردها ستاره یا یک ذره را بیافریند؛ اما این آسمان ها با این عظمت از برداشتن امانت الهی دریغ ورزیدند. به گفته دانشمندان زمین، یک سیاره کوچک است که به دور یک ستاره کوچک به نام خورشید می چرخد که این ستاره یکی از میلیاردها ستاره یک کهکشان از میلیاردها کهکشانی است که خدا در نظامی هستی آفریده است. این طور نیست که آفرینش خدای تبارک و تعالی تمام شده باشد؛ بلکه همچنان در حال افزوده شدن است.

به هر حال، این آفریده های با عظمت حاضر نشدند این امانت الهی را قبول کنند؛ زیرا قابلیتش را نداشتند و اظهار کردند که نمی توانیم تحملش کنیم، خدا نیز اجبارشان نکرد؛ اما انسان این امانت را پذیرفت و خدا به او عقل ارزانی داشت و وی را مکلف کرد.

ص: 160

نکته قابل توجه درباره مکلف بودن انسان، آن است که این مکلف بودن برای نفع خدا نیست؛ زیرا پروردگار، هرگز به اطاعت و عبادت انسان نیازی ندارد. اگر همه مردم مؤمن شوند، چیزی به خدایی خدا افزوده نخواهد شد و اگر همه مردم کافر شوند، چیزی از کبریایی اش کاسته نخواهد شد. دستورهایی وی از سر لطف بر بشر است، مانند پزشکی که به بیمار توصیه می کند از خوردن فلان غذا خودداری کن. قطعاً پزشک از این رژیم غذایی بیمار لذت نخواهد برد و عمل به این توصیه ارزش و کمالی به پزشک اضافه نخواهد کرد و اگر بیمار آن غذا را خورد از کمالات پزشک کاسته نخواهد شد. دستورهایی پزشک فقط به نفع بیمار است، باید و نبایدهای خدای تبارک و تعالی نیز به نفع بشر است.

ممکن است در ارتکاب گناهان لذتی باشد؛ مثلاً کسانی هستند که از کشتن و جنایت خوششان می آید و لذت می برند. آیا چون آنها از ارتکاب جنایت لذت می برند باید به آنان اجازه داد؟ خیر.

نقل شده است ظل السلطان که در زمان ناصرالدین شاه و حتی پس از او تا مدتی حاکم اصفهان بود، از کودکی به اطرافیانش دستور می داد که گنجشک را زنده شکار کنند و پس از شکار با میخ چشم گنجشک ها را درمی آورد، سپس رهایشان می کرد. گنجشک بدبخت که کور شده بود در حال پرواز به در و دیوار می خورد. او نیز می خندید و لذت می برد یا جنایتکاران بزرگی مثل صدام از کشتن انسان های بی گناه لذت می بردند. نقل شده است که یکی از اطرافیان صدام اگر شب یک نفر را با دست خود نمی کشت، خوابش نمی برد.

آیا چون این جنایتکاران از ارتکاب جنایت لذت می برند باید به آنان اجازه ارتکاب جنایت را داد؟ هرچند زشتی برخی از رفتارها برای مردم کاملاً روشن است، مانند رفتار کسی که با ارتکاب جنایت لذت می برد؛ اما در حقیقت تمام گناهان زشت است؛ هرچند زشتی آن برای همه روشن نیست.

خدای تبارک و تعالی از سر لطف و رحمتش به مردم، واجبات و محرمات را مقرر فرموده است. خدا می فرماید: {إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ}؛ (1) «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است». خدا راه صحیح لذت بردن از زندگی را به انسان معرفی کرده که در قالب بایدها و نبایدها نهفته است.

باید توجه داشت که اگر در برخی از گناهان، لذت ظاهری وجود دارد، موقتی و زودگذر است؛ اما چون ضرر درازمدتش فراوان بوده خدا آن را منع کرده است. عاقل هرچند گرسنه باشد و غذای بسیار لذیذی داشته باشد، اگر بداند غذا مسموم است، هرگز آن را میل نخواهد کرد. انسان هرچه گرسنه تر باشد لذتش از غذا بیشتر خواهد شد؛ اما چرا انسان عاقل به غذای مسموم دست نمی زند؟ چون می داند مدت این لذت بسیار کوتاه است و یک ساعت یا دو ساعت پس از خوردن آن غذای لذت بخش، مسموم خواهد شد و خواهد مرد؛ از این رو، از خوردنش خودداری خواهد کرد. تمام گناهان نیز همین گونه است.

مقصود از عصمت معصومان (علیهم السلام)

ائمه و پیامبران (علیهم السلام) معصوم اند. عصمت به این معنا نیست که معصوم، مجبور

ص: 162

است گناه نکند؛ زیرا اگر مجبور باشد گناه نکند، چندان فضیلت نیست؛ مانند اینکه کسی را در اتاقی زندان کنند که نتواند مرتکب گناه شود. درست است که گناهی مرتکب نمی شود؛ اما این گونه بی گناهی چندان فضیلت نیست. معصوم بودن پیامبران و ائمه (علیهم السلام) نسبت به گناهان بدین معناست که آنان قدرت ارتکاب گناه را دارند اما گناه نمی کنند؛ زیرا قبح و زشتی گناهان برایشان منکشف و روشن است. هر انسانی نسبت به برخی از محرمات، این حالت را دارد؛ از این رو، هیچ گاه شخص عاقل از چاه فاضلاب نمی خورد و هرگز فکر آن را نیز نمی کند؛ زیرا این مقدار درک را دارد که این رفتار، کار پلیدی است.

هرچه عقل انسان قوی تر شود، درکش نیز بیشتر خواهد شد؛ از این رو کسی که عقل دارد، هرچه عقلش قوی تر شود، زشتی گناهان بیشتری را می فهمد. بنابراین از ارتکاب گناهان بیشتر خودداری می ورزد. این یکی از معانی عصمت است که قبح کارها برای افراد منکشف است؛ پس قدرت برای انجام دادن کارهای ناشایست دارند؛ ولی از ارتکاب آنها خودداری می کنند.

سبک مغزی گناهکاران

کسی که مرتکب گناه می شود، نشانه این است که عقلش کاستی دارد؛ زیرا عقل و هر قوه ای که خدا به انسان داده، درجاتی دارد و از شدت و ضعف برخوردار است. پروردگار می فرماید: {وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَهُ}؛ (1) «و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی بر می تابد؟» کسی که از ملت ابراهیم (علیه السلام) رویگردان شود، شخص سفیهی (2) است. ملت

ص: 163

1- . سورة بقره، آية 130.

2- . سفیه یعنی کم عقل.

دین ابراهیم در بردارنده سه اصل بنیادین است: 1. اعتقاد به پروردگار و بندگی وی؛ 2. انجام دادن واجبات و ترک محرمات الهی؛ 3. عمل به آداب و ارزش های اخلاقی. این سه اصل بنیادین، زیربنای دین ابراهیم است که التزام به هر یک از آنها منوط به عقل انسان است. هرچه عقل شخص، قوی تر باشد، عمق این مسائل را بهتر می فهمد و التزامش به آن بیشتر می شود.

این امانتی را که خدای تبارک و تعالی بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کرد و نپذیرفتند؛ اما انسان آن را پذیرفت، اگر به مقتضای عمل کند، فرجامش رستگاری است و اگر به مقتضایش عمل نکنند، مصداق این جمله است که می فرماید: {إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا}؛ (1) «راستی او ستمگری نادان بوده است». وی به خود ستم کرده است. بی تردید خدا از بی توجهی انسان به تکلیفش ضرر نمی کند؛ زیرا به فرمانبرداری بشر از او نیازی ندارد. «ظلوم» لفظ مبالغه است؛ یعنی بسیار ستمکار. وقتی انسان به دنیا می آید، از استعدادهای گوناگونی برخوردار است که در آغاز در مرحله قوه است و با پرورش به مرحله فعلیت می رسد. این واقعیت را از جنبه جسمانی می توان در مورد ورزشکاری مشاهده کرد که رتبه های بالایی در مسابقات ورزشی کسب می کند. ورزشکاران یک شبه به این مرحله از قدرت بدنی نرسیده اند؛ بلکه قدرتی را که خدا به آنان عطا کرده است، سال های سال با تمرین به این درجه رسانده اند. اگر آن قابلیت خدادادی نبود، هرگز به این مرحله نمی رسیدند. ورزشکاران همیشه در حال تمرین اند؛ زیرا اگر چند روز تمرین را ترک کنند،

دوباره بدنشان ضعیف می شود و آن قابلیت بالا را از دست می دهند. در حوزه معنویات نیز همین گونه است.

گستره احکام اسلامی

کسی که خواهان پرورش صفات نیکو در روحش می باشد، باید پیوسته تمرین کند. خدای تبارک و تعالی کاری کرده است که دین انسان را احاطه کند و همواره انسان با پروردگار، ارتباط داشته باشد. مسلمان باید هر روز پنج نوبت نماز بخواند. این یعنی ارتباط دائمی با خدا. هر حادثه طبیعی که در کره زمین اتفاق می افتد پروردگار، آن را وسیله عبادت بندگان قرار داده است. اگر زلزله شود یا ماه و خورشید گرفتگی پیش آید باید برای خدا نماز آیات خواند. اگر رعد و برقی شود که اکثر مردم از آن بترسند نماز آیات دارد.

پروردگار برای انسان قبل از تولد تا بعد از مرگ احکام دارد. در روایت دارد که «اخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ»؛ (1) یعنی خدا برای سعادت فرزندی که بعداً به دنیا خواهد آمد، احکامی بیان کرده و به مسئله ازدواج نیز توجه داشته و احکام و آدابی برای آن بیان کرده است که قبل از ازدواج باید توصیه ها و احکام الهی را در نظر گرفت. مرد و زن هر دو باید دقت کنند که با چه دختر یا پسری ازدواج کنند که در صورت بچه دار شدن فرزند صالحی داشته باشند؛ زیرا فرزند آینه پدر و مادر خود است. اگر کودکی بد اخلاق است، غالباً منشأش بد اخلاقی پدر و مادر است. اگر خوش اخلاق است منشأش خوش اخلاقی پدر و مادر است.

ص: 165

اساساً اسلام برای فرزندی که بناست در آینده به دنیا بیاید، تا وقتی او را در قبر می گذارند و دفن می کنند حکم معین کرده است. البته این احکام غالباً مستحبات یا مکروهات است و انجام دادن آنها واجب یا حرام نیست. برخی می گویند چه معنا دارد که انسان وقتی وارد دستشویی می شود، مستحب است با پای چپ وارد شود و هنگام خارج شدن با پای راست خارج شود؟ چرا دستشویی دعای مخصوصی دارد؟ جوابش واضح است؛ زیرا خدای تبارک و تعالی می خواهد کل زندگی انسان با خدا پیوند داشته باشد و هیچ وقت خدا را فراموش نکند تا سیستم زندگی اش یک سیستم صحیح باشد. بله بسیاری از این آداب، واجب نیست و اگر فرد، فراموش کرد یا انجام نداد، اشکال ندارد؛ اما مسلمان با این مستحبات تشویق شده است که همواره در زندگی به یاد خدا باشد. اگر انسان با یاد پروردگار زندگی کند، خودش نفع می برد.

عامل مشکلات مسلمانان

در دنیای امروز، کشورهای پیشرفته ای وجود دارد که از جهات مختلف اقتصادی و سیاسی پیشرفت شایانی کرده اند؛ اما اجتماعاتشان پر از مشکل است. آمار طلاق در برخی از این کشورها به 60-70 درصد می رسد. آمار خودکشی، بیماری افسردگی که به گفته پزشکان وبای این عصر است و فاصله های طبقاتی در این کشورها بسیار بالاست. برخی از مشکلات آنها به کشورهای ما نیز رسیده است؛ زیرا اکثر مسلمانان شیوه زندگی اسلامی را ترک کرده اند و سیستم زندگی آنان با زندگی یک فرد مسلمان واقعی سازگار نیست.

عامل مشکلاتی که امروز مسلمانان در زندگی گرفتارش شده اند، چیست؟ عامل این همه شوربختی چیست؟ چرا خدا دعای آنان را مستجاب نمی کند؟

عامل همه این مشکلات عمل نکردن مسلمانان به احکام حیات بخش و سعادت آفرین اسلام است. کسی که عمداً زهر خورده باشد و سپس از خدا بخواهد او را شفا دهد، پروردگار، دعایش را اجابت نمی کند.

عامل مستجاب نشدن دعا

کسی که عمداً کار خلافی انجام دهد و بر اثر آن گرفتار شود و سپس از خدا بخواهد که مشکلاتش را حل کند، خدا مشکلاتش را حل نخواهد کرد. برآورده شدن دعا شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشوند، دعا مستجاب نخواهد شد.

گاهی برخی می پرسند: چرا خدا دعای ما را مستجاب نمی کند؟ البته عدم استجاب دعا علت های مختلفی دارد. برخی به مصلحت ما نیست، برخی نیازمند فراهم کردن شرایطی از جانب ماست؛ اما یکی از علت های مهم برآورده نشدن دعای شخص عملکرد اوست؛ زیرا وقتی پندار یا کردار فرد، سبب شوربختی و گرفتاری اوست، نباید توقع داشته باشد که خدا خرابکاری اش را اصلاح کند. علت مستجاب نشدن برخی از دعاها نیز مشکلی است که دعاکننده باعث آن شده است و باید تاوانش را پس بدهد.

بنابراین، باید بدانیم که امانت سنگینی که خدا بر عهده ما گذاشته است، به نفع خود ماست و اگر از خدا اطاعت نکنیم در همین دنیا، قبل از آخرت نیز به ضرر خود ماست.

در روایات آمده است که مهم ترین مصداق این امانت ولایت حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) است. پروردگار، ولایت آن حضرت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کرد، گفتند: خدایا ما تحملش را نداریم؛ اما انسان گفت: تحمل

آن را دارد؛ ولی غالب انسان ها به این امانت خیانت می کنند. (1) ما باید سعی کنیم از این خائن نباشیم و فقط شعار ما ولایت نباشد؛ بلکه پیروی از ائمه (علیهم السلام) نیز همراه این شعار باشد و ائمه (علیهم السلام) در گفتار و کردار، مقتدای ما باشند.

ما نمی دانیم که در آینده چه سرنوشتی خواهیم داشت و نمی دانیم آیا در لحظه احتضار، با ایمان خواهیم مرد یا بی ایمان؛ زیرا لحظه احتضار، شیطان بر بالین شخص در حال مرگ حاضر می شود و او را فریب می دهد. ارتکاب برخی از گناهان باعث می شود که انسان در لحظه احتضار، با کفر از دنیا برود.

دلیل سخت کوشی معصومان (علیهم السلام) در عبادت

پیامبر و ائمه (علیهم السلام) می دانستند که اهل بهشت اند، آن هم در بالاترین درجات بهشت؛ اما با وجود آگاهی کامل پیامبر و ائمه (علیهم السلام) از فرجام نیک خویش از همه بندگان خدا عابدتر و فرمانبردارتر بودند. از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدند: شما که خدا در قرآن فرموده گناهی نداری و در درجات عالی بهشت قرار خواهی داشت، چرا این قدر به خودت زحمت می دهی و عبادت می کنی؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» (2) آیا بنده سپاسگزار نباشم؟» یعنی: درست است که خدا بالاترین درجه بهشت را به من ارزانی خواهد کرد، آیا من خدا را عبادت نکنم و بنده سپاسگزاری برای خدای تبارک و تعالی نباشم؟

نقل شده است که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) از اول شب تا اذان صبح، هزار رکعت نماز می خواندند؛ یعنی به بندگی خدا مشغول بودند با وجود اینکه می دانستند اهل بهشت اند.

ص: 168

1- . کافی، ج 1، ص 413.

2- . کافی، ج 2، ص 95.

بنابراین باید در اطاعت و بندگی پروردگار، سخت کوش باشیم. البته مانند حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نیستیم؛ اما باید به واجبات عمل کنیم و از محرمات الهی دوری کنیم. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَسَدَادٍ؛⁽¹⁾ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید، ولی مرا به پارسایی و مجاهدت و پاکدامنی و درستی خویش یاری دهید».

مقصود حضرت این است که با عبادت پروردگار و اطاعت از او امر خدا مرا یاری کنید.

ص: 169

1- . نهج البلاغه، نامه 45.

خدای متعال می فرماید: {وَإِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يُمْرِيمُ إِنَّ اللّٰهَ اصَّٰطَفٰٓیْکَ وَطَهَّرَکَ وَاصْطَفٰٓیْکَ عَلٰٓی نِسَاۤءِ الْعٰلَمِیْنَ}؛ (1) «و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان [زمان خود] برتری داده است».

خدای تبارک و تعالی هنگام آفرینش موجودات، آنها را با قابلیت های مختلف آفرید؛ از این رو قابلیت برخی از موجودات بیش از دیگر موجودات است؛ برای مثال انسان به گونه ای آفریده شده که قابلیتش بیش از دیگر جانداران است. خدا به بشر عقل داده و همین سبب برتری او بر دیگر جانداران شده است. هر انسانی نیز قابلیت هایش مختلف است. بر اساس همین اختلاف قابلیت هاست که شغل ها متفاوت شده و هر کسی در یک کار موفق تر است. یکی استعداد و قابلیت کار هنری دارد، یکی در امور سیاسی و دیگری در ارشاد و تبلیغ دین و... .

درباره پیامبران (علیهم السلام) نیز مسئله به همین صورت است. خدا بر اساس قابلیت بالایی که به پیامبران داده، آنان را معصوم قرار داده است؛ ولی همین درجه

ص: 170

عصمت، در پیامبران متفاوت است.

مثلاً درجه عصمت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بیش از حضرت عیسی (علیه السلام) و درجه عصمت حضرت عیسی بیش از درجه عصمت حضرت آدم (علیه السلام) است.

اینجا ممکن است بعضی سؤال کنند که خدای تبارک و تعالی، پیامبران را معصوم آفرید؛ از این رو اینها بالاترند. اگر ما را نیز مانند آنان معصوم می آفرید، ما نیز مانند آنها بودیم، پس چرا ما را به درجه آنها نیافرید؟ به دیگر سخن: اگر خدای متعال می خواست ما را مانند پیامبر قرار دهد، قدرت این کار را داشت، پس چرا این قابلیت را در ما قرار نداد؟ این اشکال بی مورد است؛ زیرا آنچه را پروردگار به انسان عطا کرده، تفضل بر بشر است؛ وگرنه انسان حقی بر خدا ندارد؛ مانند اینکه کسی در پاسخ در خواست یک فقیر هزار تومان و در پاسخ فقیر دیگری بنا به مصلحتی یک میلیون تومان پرداخت کند؛ در حالی که هیچ کدام حقی یا طلبی از او نداشته اند؛ بلکه کمک او از روی تفضل است و فقیر اول نیز حق اعتراضی ندارد.

خلق انسان به صورت «أحسن تقویم» تفضل خدا بوده، هرچند به شخصی تفضل بیشتری کرده و او را معصوم قرار داده و جای هیچ گونه اعتراضی باقی نمانده است. البته تفاوت درجات بی دلیل نیست و علل و مصلحتی دارد؛ ولی نمی خواهیم در این زمینه سخن به درازا بکشیم؛ بلکه به موضوع اصلی می پردازیم.

بنا به دلیل و علتی، تفضل خدا بر یک شخص یا یک گروه، بیشتر از دیگری است، خدا می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَىٰ ءَادَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ}؛ (1) «خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

ص: 171

پس خدا ذریه حضرت عمران و ذریه حضرت ابراهیم را اختیار کرد و جای اعتراضی برای دیگران هم نیست.

مسئولیت آور بودن تفضل الهی

اگر خدای تبارک و تعالی بر پیامبران تفضلی کرده، بدین معنا نیست که مسئولیتی ندادند؛ بلکه وظیفه سنگین تری نیز بر دوش این پاکان می آید. آیه ای که در ابتدای گفتار آمده، به همین مطلب اشاره دارد: «خدا حضرت مریم را بر زنان زمان خودش برگزید»؛ اما خدا در آیه بیان می کند که: «اگر خدا تو را بالاتر آفرید و امتیازهایی به تو عطا کرد که به دیگران نداد، این بدین معنا نیست که تو مسئولیتی نداری». بلکه {يُمَرِّمُ أَقْنِي لِرَبِّكَ وَاسْجُدِي وَازْكَعِي مَعَ الرُّكْعَيْنِ}؛ (1) «ای مریم! برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان رکوع کن». این نعمتی که خدا به تو داده، شکرش نیز بیشتر است. پس در برابر پروردگارت قنوت کن. قنوت در لغت به معنای خضوع است و عملی که در رکعت دوم نماز انجام می دهیم دست ها را بالا می بریم و دعا می کنیم قنوت نامیده شده است؛ زیرا حالت خضوع و تذلل است و خدا از مریم می خواهد وی از کسانی باشد که بیش از پیش با عمل خالص خود به خدای عالم نزدیک می شوند. بنابراین، امتیاز و رتبه به معنای رفع تکلیف و برتری جویی نسبت به دیگران نیست؛ بلکه برعکس وظیفه انسان را در پیشگاه الهی بیشتر می کند.

شیعیان مورد تفضل مخصوص الهی اند و به تناسب این برتری بر دیگر

ص: 172

فرقه های مسلمان و به شکرانه این هدایت الهی، وظیفه و تکلیف بیشتری دارند. خیلی از افراد فکر می کنند اگر کار واجب یا یک مستحبی را انجام دادند، دیگر وظیفه ای در قبال دین ندارند؛ برای مثال تاجری که مسجدی می سازد و می گوید من وظیفه خودم را انجام دادم یا دانشمندی که کتابی می نویسد و می گوید: من وظیفه خود را انجام دادم، در اشتباه هستند؛ زیرا هر یک از مسلمانان باید تا اندازه ای که قدرت دارد در راه خدا تلاش کند، با انجام یک کار یا کارهای خوب مسئولیت از دوش ما برداشته نمی شود.

خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند: مگر خدای تبارک و تعالی نمی فرماید: {لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا}؛ (1) «تا خدا گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید». طبق این آیه هیچ گناهی بر پیامبر نیست، نه در گذشته و نه در آینده؛ پس چرا این قدر ایشان خود را خسته می کردند، برای نماز شب قیام می کردند، در رکوع و سجود الهی می کوشیدند، جهادهای سختی در راه خدا می کردند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: آیا نباید بنده شاکری برای خدا باشم؟! (2) درست است که گناهی در گذشته و آینده بر گردنم نیست؛ اما بنده سپاسگزاری نباشم؟!!

کسی خیال نکند اگر واجبات را انجام داد، نماز خواند، روزه گرفت، خمس داد، حج رفت و... دیگر مسئولیتی ندارد.

برای مثال همه مسلمانان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر دارند، نگویند

ص: 173

1- . سورة فتح، آية 2.

2- . کافی، ج 2، ص 95.

فقط مخصوص روحانیان است. همه وظیفه ارشاد جاهل و تنبیه غافل را دارند. همه وظیفه نشر دین را دارند. این وظیفه ها واجب است، حال اگر هم واجب کفایی باشد، ما کسانی را نداریم که به اندازه کافی این وظیفه را انجام دهند. در نتیجه بر همه واجب عینی است، البته هر شخصی به اندازه توان و قدرتش. پروردگار می فرماید: {لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا}؛ (1) «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند». خدا به اندازه قدرت هرکس به او تکلیف داده است؛ ولی ما بایستی به وظیفه مان به اندازه توان عمل کنیم. آیه شریفه دیگری می فرماید: {فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ}؛ (2) «پس تا می توانید از خدا پروا بدارید». به مقداری که قدرت و استطاعت دارید، بایستی تقوا داشته باشید و از محرّمات دوری گزینید، به واجبات عمل کنید و وظایف خود را انجام دهید.

انسان هیچ گاه نباید فکر کند که با انجام دادن یک عمل وظیفه اش تمام می شود و همین کفایت می کند. چنین تفکری شاخه ای از غرور است؛ یعنی شخص با خودش فکر می کند که کار خوب و مهمی انجام داده و دیگر نیاز به تلاش بیشتر نیست.

بلکه گاهی باعث حبط عمل می شود، در آخرت انسان می بیند این همه زحمت کشیده ولی دستش خالی است؛ زیرا از کارش خوشش آمده و عجب و خودپسندی دامان او را گرفته. خدا می فرماید: {وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا}؛ (3) «و ما به سراغ اعمالی که انجام داده اند می رویم و همه را

ص: 174

1- . سورة بقره، آية 286.

2- . سورة تغابن، آية 16.

3- . سورة فرقان، آية 23.

همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می دهیم» باید بیشتر فعالیت و کار کنیم.

پس انسان مؤمن هر اندازه هم که کار یا عبادت انجام دهد، باز هم باید خود را مقصر بداند و همیشه این مطلب در نظرش باشد که شاید بتوانم بیشتر و بهتر کار کنم. اگر تلاش یا عبادتی داشت خیلی راضی نباشد؛ چرا که شاید مورد قبول درگاه باری تعالی قرار نگیرد. یکی از صفات مؤمن این است که بین خوف و رجا باشد؛ یعنی وقتی از او می پرسند اگر الآن مُردی اهل بهشتی یا اهل جهنم، بگوید: نمی دانم؛ اما کسی که بگوید بله من فلان کار خیر را انجام داده ام و اگر مُردم در صدر بهشتم، این مؤمن حقیقی نیست؛ بلکه باید ضمن تلاش پیوسته بین خوف و رجا باشد.

ص: 175

(20) ویژگی های اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دیدگاه قرآن

اشاره

خدای متعال می فرماید: {فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...}؛ (1) «در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم نرم و مهربان شدی، در حالی که اگر خشن، تندخو و سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند».

خدای متعال در آیه مزبور، مهم ترین ویژگی های پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای بشر بیان می کند و اعلام می دارد که بقای رهبری و پیشبرد اهداف رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جز در سایه آنها امکان پذیر نیست.

هدف خدای متعال از بیان این خصوصیات چیست؟ آیا خدا می خواسته برای بشر، قصه یا تاریخ بگوید؟ خیر، هدف این نبوده است؛ بلکه هدف قرآن، آموزش و تربیت انسان هاست، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مظهر هر نوع کمال انسانی است؛ از این رو هر کس اخلاق آن حضرت را فرا گیرد و به آن عمل کند در زندگی پیروز خواهد شد، خواه مسلمان باشد، خواه غیر مسلمان.

ص: 176

1- خوش برخورد و مهربان

پروردگار در این آیه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: در سایه لطف و کرم ما، نرم و مهربان و خوش برخورد شدی؛ یعنی اولاً: معلوم باشد که اگر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ویژگی سازنده ای داشته، خدا به لطف و کرمش به حضرت عطا نموده است؛ ثانیاً: آیه بیان می کند که اگر خاتم انبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) تندخو و سنگدل بود، مردم از اطرافش پراکنده می شدند.

عرب های جاهلی، بسیار تندخو و سنگدل بودند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان چنین افرادی مبعوث شد و برخوردش با آنان بسیار نرم و مهربانانه بود؛ از این رو گرد حضرت، جمع شدند.

در روایت آمده است: یک بیابان گرد نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد، آن هم در زمانی که ایشان بر مدینه حکومت می کردند و اصحاب و یاران بسیاری گردشان جانفشانی می کردند. وی یقه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفت و محکم کشید؛ به طوری که گردن مبارک ایشان، قرمز شد. آن گاه گفت: ای محمد! از اموال خدا به من عطا کن. (1) اگر شخص دیگری به جای پیامبر بود، دست کم می گفت: این شخص بی ادب را از مجلس بیرون کنید یا برخورد تندی از خود نشان می داد؛ در حالی که حضرت با اخلاق خوش با وی رفتار کردند. خدا می گوید: {وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ}؛ (2) «و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با همه افراد، برخورد پسندیده داشتند، خواه خوش اخلاق، خواه بد اخلاق؛ زیرا ایشان دارای خلق پسندیده بودند؛ برای مثال اگر کسی به

ص: 177

1- . البرهان في تفسير القرآن، ج 5، ص 456.

2- . سورة قلم، آية 4.

ما فحش و ناسزا بگوئید و ما هم جوابش را بدهیم، فرق ما با او چیست؟ اگر وی فحاشی کند و ما نیز فحاشی کنیم، ما نیز مانند او خواهیم بود؛ از این رو امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: اگر دو نفر مشغول فحش دادن به یکدیگر شوند، آن کسی که رتبه و مقامش بالاتر است، به مرتبه شخص پایین تر نزول خواهد کرد؛⁽¹⁾ چون کارشان یکی است و فرقی با هم ندارند.

بنابر فرموده آن حضرت، اگر دیگری با من بی نزاکتی کند، من باید با او رفتار پسندیده داشته باشم، برخورد من باید بازتاب خوبی من باشد، نه بدی من. خوبی باید در هر شرایطی از درون انسان بجوشد، همچون یک شیشه عطر که بوی خوش جزء ذاتش شده، اگر شیشه عطری را بشکنند و درون آشغال بیندازند تا وقتی آن شیشه عطر درون آشغال است، عطرش به مشام خواهد رسید و هرگز به علت همجواری با آشغال ها بوی آشغال نمی گیرد.

خوش برخوردی و هر صفت نیک دیگری نیز باید برای مؤمن، ملکهٔ نفسانی شود و در برابر هر برخورد ناپسندی نیز باید به اخلاق پسندیده پایبند باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با همه، خوش برخورد و خوش رفتار بودند. زمانی که انسان تصمیم می گیرد با نفسش جهاد کند، باید بداند که کسی نتوانسته تنها با سخن، بدون عمل تغییری در خود یا دیگران ایجاد کند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هدفی دارد که برای رسیدن به آن، باید در عمل، ویژه باشد. هر کدام از ما نیز هدفی در زندگی داریم که اگر اخلاقمان را نسازیم، به هدف نمی رسیم. اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آن بیابان گرد با آن رفتار زشتش، همانند او عمل می کردند یا اصحاب رفتاری همچون وی از خود نشان می دادند، آیا

ص: 178

1- . أعلام الدین، ص 305: «ما تساب اثنان إلا كان أعلاهما كأدناهما».

دشمنی آن مرد با اسلام بیشتر نمی شد؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هدف خود که هدایت انسان به سوی نور است نایل می شدند؟ گاهی اوقات ما هدف داریم؛ ولی به بیراهه می رویم. در هر رشته ای که باشیم و هر جایگاهی داشته باشیم، تنها با رعایت اخلاق پیامبرانه موفق خواهیم شد؛ برای مثال از میان دو فروشنده یا خانواده نرمنخو و خشن، فرد نرمنخو و خوشرو جاذبه بیشتری خواهد داشت و از سوی دیگران فرمانبردارتر خواهد بود و شخص خشن و تندخو در زندگی موفق نخواهد شد.

2- بخشنده

خدای متعال در ادامه آیه، دستور بالاتری به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دهد و می فرماید: از تقصیر آنان درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن: {فَاعْفُ عَنْهُمْ}؛ (1) «از آنان درگذر».

درست است که خدای متعال به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: {فَاعْفُ عَنْهُمْ}، اما این یک قاعده کلی اسلامی را نشان می دهد که اگر کسی در حق ما کار اشتباهی انجام داد، حتی اگر عمداً باشد عفو و بخشش داشته باشیم. اگر کسی ناسزا گفت و با زبانش آزارمان داد یا به گونه ای آسیبی به ما رساند، از او بگذریم و اصلاً فراموش کنیم. نگوئیم تو پارسال یا فلان وقت، فلان اهانت را به ما کردی. هیچ گاه در صدد انتقام نباشیم؛ یعنی نخواهیم بدی را با بدی پاسخ دهیم، این دستور دین است؛ برای مثال نخواهیم غیبت را با غیبت، فحش را با فحش و تهمت را با تهمت پاسخ دهیم.

ص: 179

خدای متعال می فرماید: { خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ }؛ (1) «طریقه عفو و بخشش را نگه دار و امر به معروف کن». آیات متعدد دیگری نیز داریم که به جای انتقام به عفو تشویق می کنند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: اگر مردی تو را به عیبی که در تو نیست سرزنش کند، تو او را به آنچه در اوست سرزنش مکن. (2) روزی در مجلس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصی به یکی از صحابه دشنام داد و او ساکت بود. بعد از آن وی نیز شروع به تلافی کرد. حضرت برخاستند و فرمودند: فرشته از جانب تو جوابش را می داد؛ ولی چون خود به سخن آمد، فرشته رفت و شیطان آمد و در مجلسی که شیطان در آن است من نمی نشینم. (3)

افزون بر آن آیا دوست نداریم که خدا عفویمان کند؟! پروردگار می فرماید: { وَلْيَعْفُوا وَلْيَصِّفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ }؛ (4) «و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما بیخشايد؟ و خدا آمرزنده مهربان است». اگر علاقه مندیم پروردگار از لطف و کرمش عفویمان کند، ما نیز این گونه باشیم. وقتی روز قیامت نامه اعمال ما را به دستمان می دهند؛ برای مثال می بینیم چند نماز واجب را ترک کرده ایم یا از وقتی روزه بر ما واجب شده، چند روزه را خورده ایم، یا بعضی گناهان دیگری را انجام داده و فراموش کرده ایم که آن را تصحیح و جبران کنیم، آن هم در محضر پروردگار؛ زیرا گاهی کسی در حضور یک فرد عادی مرتکب خطایی می شود و گاهی در

ص: 180

1- . سورة اعراف، آية 199.

2- . معراج السعادة، ص 245.

3- . همان، ص 246.

4- . سورة نور، آية 22.

حضور شخصی بزرگ مرتکب خطایی می شود، اگر در محضر خدا مرتکب گناه شویم دوست داریم پروردگار چه برخوردی با ما داشته باشد، آیا دوست نداریم که از سر لطف و رحمت بر ما بنگرد و همه خطاهای ما را عفو کند. اگر چنین برخوردی را آرزو می کنیم، خدا نیز می فرماید: {وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا}؛ باید عفو کنند و گذشت نمایند».

اگر کسی نسبت به مردم سخت گیر باشد و اگر اشتباهی در حق او شد، از آن اشتباه نگذرد و دائماً به رخ فرد بکشد، روز قیامت چه توقعی از خدا دارد؟! پروردگار به وی می فرماید: تو از یک خطای کوچک بنده من نگذشتی پس چگونه انتظار داری که من از تمام خطاهای بزرگ تو درگذرم. کسی که با مردم بد برخورد می کند، نباید توقع داشته باشد که با او خوب برخورد شود. خدای متعال می فرماید: {إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ}؛ (1) «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید».

یکی از صفات زیبای شخص عاقل این است که، چیزهایی را می فهمد ولی به روی خودش نمی آورد، چنانچه این مضمون در روایت آمده است. (2)

نقل شده است که در مدینه شخصی دلچک بود و آدم ها را می خندانند - که کاری سبک و ناپسند است، انسان باید رفتارش سنگین و موقر باشد - او مردم را مسخره می کرد و از این راه، دیگران را می خندانند و پول می گرفت. به او گفتند: تو هرگز نمی توانی امام زین العابدین (علیه السلام) را دست بیندازی و مایه خنده دیگران را فراهم کنی.

ص: 181

1- . سورة اسراء، آية 7.

2- . عيون الحكم و المواعظ، ص 84: «إِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَغَافُلٌ».

گفت: اینکه مشکل نیست و یک روز که حضرت از مسجد خارج می شدند، دوید و عبای ایشان را از دوششان کشید و بُرد، به تصور اینکه حالا حضرت دنبالش می روند و مردم از دیدن این صحنه می خندند؛ اما حضرت هیچ توجهی به او نکردند، دلچک که دید حضرت هیچ واکنشی نشان ندادند، برگشت و شروع کرد به زدن حرف های نامناسب. باز حضرت هیچ توجهی به او نکردند، وقتی دلچک این حالت را دید، فکر کرد حضرت حواسشان متوجه جای دیگری است، پس جلو رفت و گفت: من شما را با این کلمات مورد ناسزا قرار دادم؛ ولی شما هیچ گونه توجهی نمی کنید!! حضرت فرمودند: بله! من متوجه کردار تو هستم؛ اما از تو گذشتم. این نمونه ای از رفتار امام زین العابدین (علیه السلام) بود. (1)

3- آموزش خواه

در قسمت سوم آیه، کاری بالاتر از پیامبرش می خواهد و می فرماید: «برای آنها از خدا طلب آموزش کن {وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ}».

گاهی ممکن است افراد بر اثر ضعف، بر خورد های ناپسند دیگران را به روی خود نیاورند؛ اما در خفا به طرف نفرین کنند، در نماز یا بعد از نماز بگویند: خدایا او را کیفر کن. اما خدا به پیامبرش می فرماید: این کار را نیز انجام نده؛ بلکه بگو: خدایا! این بنده توست، درست است که گناهی انجام داده؛ اما او را عفو کن و به راه راست هدایتش فرما.

در داستان حضرت یوسف، برادرانش به او بسیار آزار رساندند، در چاهش انداختند و پس از آنکه کاروانی آمدند و او را از چاه بیرون آوردند، فوری سر

ص: 182

رسیدند و گفتند: این برده ما بوده است. او را با این عنوان به ثمن بخشی فروختند. یوسف، هفت سال زندانی کشید و نتیجه برخوردها این شد که مدت چهل سال از پدر و مادر و شهر و دیارش دور باشد؛ ولی خدا او را به درجه بالایی رساند؛ زیرا قطع نظر از پیامبری، از لحاظ دنیوی نیز عزیز مصر و خزانه دار کشور شد.

در این حال وقتی برادران برای دریافت گندم نزدش آمدند، آنها را شناخت؛ ولی به هیچ وجه به روی خود نیاورد، و نه تنها به آنها گندم داد؛ بلکه پول هایی را نیز که بابت گندم داده بودند به آنها بازگرداند، و بار سوم وقتی آمدند و یوسف را شناختند، یوسف با آن جایگاه و عظمت حتی آنان را ملامت نیز نکرد؛ بلکه به آنها گفت: {قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ}؛ (1)

«گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خدا شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است». یعنی هیچ مشکلی بر شما نیست و من تمام آن قضایا را فراموش می کنم. سپس گفت: بروید و اهلتان را نیز به اینجا بیاورید و در راحتی زندگی کنید: {وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ}؛ (2) «و همه کسان خود را نزد من آورید».

4- با آنها مشورت کن

و باز فراتر از همه آن برخوردها از او می خواهد که دل های مردم را به دست آور: {وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ}؛ (3) «و در کار[ها] با آنان مشورت کن». گاهی

ص: 183

1- . سورة يوسف، آية 92.

2- . همان، آية 93.

3- . سورة آل عمران، آية 159.

کسی به ما اهانت کرده، از او می‌گذریم و انتقام نمی‌گیریم، ممکن هم هست که از خدا بخواهیم وی را به راه راست هدایت کند و از گناهِش بگذرد؛ اما معمولاً افراد از این بالاتر انجام نمی‌دهند.

خدا در اینجا به پیامبرش می‌فرماید: بعد از طلب آمرزش آنها قلب‌هایشان را نیز جلب کن، قابل توضیح است که شأن نزول این آیه درباره حادثه «احد» است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جنگ «احد» را به پیشنهاد مسلمانان در آن نقطه قرار داد؛ ولی مسلمانان به نقشه جنگی پیامبر (علیه السلام) عمل نکردند و همین سبب شکستشان شد. عده‌ای از آنها صحنه جنگ را ترک و فرار کردند. با این حال بعد از مراجعت مسلمانان از احد، خدا به پیامبرش فرمود: آنان را مورد عفو قرار بده و از این بالاتر با ایشان مشورت کن.

با برخورد سازنده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جمع پراکنده‌ای که خود سبب این مصیبت‌ها شده بودند، با این شیوه و منش، به سرعت منسجم شدند و جراحات التیام پذیرفت.

پس اینها دستورهای کلی و راهکارهای اخلاقی اسلام برای جمع شدن قلب‌های پراکنده است. شیوه‌ای مطابق با فطرت انسان که برآمده از توصیه‌های عالم مطلق است که آگاهی کامل از روان انسان‌ها دارد و بهترین متخصص روان‌شناسی است.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مشورت با آنها نیاز نداشتند؛ زیرا ایشان معصوم بودند و تمام کارهایشان صد در صد درست بود. پس چرا خدا به پیامبرش فرمود: با آنان مشورت کن؟! چون انتخاب دامنه احد برای جنگ، محصول رأی اکثریت بود که نتیجه رضایت بخش نداشت؛ پس این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آینده نباید با کسی مشورت کند؛ در حالی که مشورت به صورت یک امر پسندیده در اسلام است؛ از این رو، قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که همچنان با مردم مشورت کن؛ زیرا در بررسی کلی، روی هم رفته منافع آن به مراتب بیش از زیان های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد، از همه اینها بالاتر است. با این طریق هم دل های آنان را به دست می آورید و هم بر اثر برخوردهای سازنده اخلاقی کسی که تا دیروز دشمن بوده، دوست خواهد شد.

خدای متعال می فرماید: {ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدُوٌّ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ}؛ (1)

«[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد».

می گویند هزار دوست، کم و یک دشمن، بسیار است. پس فرد باید کاری کند که دشمن به دوست تبدیل شود. تنها نام مسلمانی را یدک نکشیم؛ بلکه مسلمانی را با اصلاح اخلاق و رفتارمان ثابت کنیم.

شخصی از کشور کفر به یکی از کشورهای اسلامی آمد و به جایی وارد شد، دید بر سر در نوشته شده است: رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «التَّضَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ» (2) پاکیزگی جزئی از ایمان است». گفت: به به عجب دینی است که تمیزی جزء ایمان است.

ولی زمانی که وارد آنجا شد، دید حوضی که از آن استفاده می کردند،

ص: 185

1- . سورة فصلت، آية 34.

2- . بحار الأنوار، ج 59، ص 291.

آبش سبز شده و کرم درآورده است. آن گاه گفت: اسلام را ندیدم؛ زیرا هیچ کس به آموزه های اسلام عمل نمی کند؛ اما افرادی را دیدم که می گفتند: ما مسلمانیم. پس اگر می خواهیم پیرو واقعی پیامبر باشیم، باید به آنچه خدا و پیامبر فرموده اند، عمل کنیم.

ص: 186

خدای متعال می فرماید: {إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ}؛ (1) «اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید؛ و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم [تا پند گیرند]».

گاهی اوقات فردی که دنبال هوای نفس است، ممکن است با خود فکر کند که من فعلاً نافرمانی خدا را مرتکب می شوم و در آینده توبه می کنم، پروردگار هم تواب و رحیم است و گناه مرا می بخشد. گذشته از بحث توفیق یافتن برای توبه، باید توجه داشت که مخالفت با امر پیامبر یا ارتکاب گناه شاید پس از توبه کردن دیگر عقاب نداشته باشد؛ ولی آثار باقی مانده از آن گناه، گاه ضررهای جبران ناپذیری به بار می آورد و سال ها و به سخن دقیق تر برای همیشه بر جای می ماند.

بهتر است برای روشن شدن مطلب، پیامدهای نافرمانی مسلمانان از دستور جنگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را در جنگ احد بررسی کنیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای نشر دعوت خویش از اسباب طبیعی استفاده می کردند؛ از این رو در تمام جنگ ها

ص: 187

آنچه را که برای پیروزی لازم بود فراهم نمودند؛ از جمله در جنگ احد، نقشه جنگی پیامبر یک نقشه صحیح و کاملی بود که هیچ اشکال و خللی در آن نبود؛ برای مثال محل فرماندهی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بالای کوه بود تا بر منطقه احد مشرف و مسلط باشند و فرماندهی کنند. حضرت جایی را که ممکن بود دشمن از پشت حمله کند، پنجاه نفر تیرانداز گماردند تا راه نفوذ دشمن را ببندند. دستوری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان دادند، این بود که خواه ما پیروز شویم، خواه شکست بخوریم، این نقطه را رها نکنید تا وقتی دستور ترک محل به شما داده شود.

جنگ شروع شد. در ابتدای جنگ، نقشه صحیح پیش رفت و مشرکان شکست خوردند و فرار کردند. در این لحظه مسلمانانی که در میدان نبرد بودند، مشغول جمع آوری غنایم شدند. اکثر تیراندازان بالای تپه نیز به خیال پیروزی مسلمانان برای به دست آوردن غنایم برخلاف تذکر فرمانده خود، امر پیامبر را پشت سر انداختند و به جز فرمانده و چند نفر دیگر، بقیه به پایین تپه سرازیر شدند. مشرکان نیز که منتظر فرصت بودند تا مشاهده کردند آنان از تپه پایین آمدند، از پشت به مسلمانان حمله کردند. مشرکانی هم که در حال فرار بودند تا این وضعیت را دیدند برگشتند؛ از این رو مسلمانان از دو طرف محاصره شدند و فاجعه ای به وجود آمد که تبعات فراوانی به دنبال داشت؛ از جمله:

1. مخالفت با امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیروزی را به شکست تبدیل کرد. اگر این افراد، محل مأموریت خود را ترک نمی کردند، پیروزی استمرار می یافت؛ ولی به دنبال این نافرمانی و شکست، هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند. با فرار مسلمانان، مشرکان به بدن های شهدا دست یافتند و آنها را مُثله کردند؛ یعنی

انگشت های دست و پا و بینی و گوش آنها را بریدند و با خودشان به مکه بردند. زنان مشرکان هم انگشت شهدا را گردنبند کردند و به گردن آویختند.

2. هیبت مسلمانان از بین رفت؛ زیرا مسلمانان بعد از جنگ بدر، هیبتی در دید قبایل و عشایر اطراف مدینه یافته بودند و کسی جرأت جسارت به آنها را نداشت. خود ترس دشمن، عاملی برای پیروزی است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمودند: «وَأُصِيبُ رُتُّ بِالرُّعْبِ»؛⁽¹⁾

پیروزی من به سبب ترس طرف مقابل بود». حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز می فرمایند: هر کس به دست من کشته شد، نیمی از کار را من انجام داده ام و نیم دیگر، کار ترس خودش بوده است؛ زیرا تا مرا می دید خودش را می باخت.⁽²⁾

پس بعد از این جنگ هیبتی که مسلمانان داشتند، از بین رفت؛ به گونه ای که بعد از مدتی، وقتی شخصی آمد برای عشیره اش از پیامبر مبلّغ طلبید، عده ای در راه، آن مبلّغان را کشتند. هنوز خبر کشته شدن آنان نیامده بود که یکی از مشایخ عشایر نزد پیامبر آمد و گفت: ما می خواهیم قرآن را به قبیله خود آموزش دهیم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چهل نفر حافظ قرآن را با آنان فرستادند که باز در وسط راه به این چهل نفر حمله کردند و به جز چهار نفرشان که اسیر شدند و آنها را به مشرکان مکه فروختند، بقیه را کشتند.

بنابراین، ناامنی نیز از نتایج نافرمانی و عصیان از امر پیامبر بود.

3. گرایش مردم به اسلام نیز متوقف شد؛ زیرا اکثر مردم بر پایه مصلحت طلبی عمل می کنند. اگر احساس کنند شخصی قوی است و برای آنها

ص: 189

1- . من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 241.

2- . نهج البلاغه، حکمت 318.

سود دارد؛ به ویژه اگر دینی آورده باشد، از او پیروی می کنند؛ ولی اگر نفعی در او نبینند عقب می کشند؛ از این رو بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عده بسیاری مرتد شدند و از عقیده خود برگشتند؛ زیرا اسلام آنها بر پایه عقیده صحیح نبود؛ بلکه بر پایه مصلحت طلبی بود. به هر حال، بر اثر نافرمانی گروهی در جنگ احد، گسترش اسلام نیز برای مدتی متوقف شد.

بنابراین تنها یک مخالفت با امر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین پیامدهای ناگواری داشت. اکنون مسلمانان روزانه هزاران بار با امر خدا و پیامبر مخالفت می کنند و می پندارند این مخالفت ها به نفعشان است؛ درست مانند همان مسلمانانی که به امید به دست آوردن غنایم، خلاف امر پیامبر عمل کردند.

امروز نیز مسلمانان می پندارند مخالفت با اوامر خدا و رسول به نفعشان است؛ اما هزاران بلا گریبان جامعه اسلامی را می گیرد؛ آن گاه می گویند: چرا این قدر ظلم و جنایت فراوان است؟ چرا پروردگار، کاری انجام نمی دهد؟ غافل از اینکه اینها همه از پیامدهای مخالفت مسلمانان با اوامر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است؛ از این رو هر چه دعا کنیم فایده ندارد. باید به راه راست برگردیم و باید ها و نبایدهای اسلامی را رعایت کنیم تا ثمر نیکو به دست آید.

در روایت آمده است: «لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَاؤُكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ؛ (1)

امر به معروف و نهی از منکر کنید [اگر نکرديد] اشرار بر شما مسلط می شوند، آن گاه خوبان شما دعا می کنند و خدا دعایشان را مستجاب نمی کند».

بعد از جریان جنگ احد، فرارکنندگان توبه کردند و خدای عالم نیز

ص: 190

توبه شان را پذیرفت و با توبه، عقاب برداشته شد؛ ولی اثر وضعی گناه آنان بر جای ماند؛ یعنی کشته ها زنده نشدند و آسیب های وارد شده برنگشت.

4. مشکل دیگری که بر اثر نافرمانی آنان پیش آمد، شبهه هایی بود که منافقان شایع کردند و می گفتند: اگر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیامبر خدا است چرا پروردگار، او را نصرت نکرد؟ بی تردید گروهی از مسلمانان، ضعیف الایمان بودند و این شبهات زود بر ذهن آنان اثر می گذاشت؛ زیرا نمی دانستند که موازین خدا حکیمانه و دقیق است. انسانی که ظاهر را می بیند از واقع بی اطلاع خواهد ماند.

خدای عالم تمام کارهایش بر اساس حکمت و دقت است؛ اما مردم در موارد بسیاری، علت وقایع را نمی دانند. پروردگار می فرماید: {وَمَا أَصْدَبَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانَ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ}؛ (1) «و روزی که [در احد] آن دو گروه با هم برخورد کردند، آنچه به شما رسید به اذن خدا بود [تا شما را بیازماید] و مؤمنان را معلوم بدارد». مشرکان با توجه به فرجام جنگ احد، شبهه افکنی را شروع کردند و در این میان یهودیان مدینه نیز از فرصت استفاده کردند و به این گروه پیوستند.

عده ای تحت تأثیر این حرف ها می گفتند: خدا را شکر که ما به جنگ نرفتیم؛ وگرنه کشته می شدیم. این هفتاد نفر نیز اگر نرفته بودند زنده می ماندند و شایع می کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را فریب داد. کسانی که تازه مسلمان شده بودند با انبوهی از شبهات روبه رو شدند؛ برخی مسلمانان مادرزادی، هنگام پیش آمدن شبهه متزلزل می شوند، چه رسد به کسانی که اکثرشان تازه مسلمان شده بودند و خیلی چیزها را خبر نداشتند که بعداً آیات قرآن در سوره

ص: 191

برای مثال آیه نازل شد: {إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ ذُودًا وَلِهَا بَيِّنَاتٌ لِّلنَّاسِ}؛ (1) «اگر (در میدان احد) به شما آسیبی رسیده آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن [در جنگ بدر] رسید و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را در میان مردم به نوبت می گردانیم». این حالت بین افراد خوب و بد در دنیا می چرخد، هر کس تلاش کند پیروز می شود، یک روز مؤمنان درست کار می کنند و پیروز می شوند و یک روز مشرکان. قانون های الهی تغییر نمی کند و هر کس بر اساس سنت های الهی کار کند، پیروز می شود.

و درباره شبهه دیگری که گفته بودند اگر اینها نمی رفتند کشته نمی شدند، خدا می فرماید: {الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ}؛ (2)

«(منافقان) آنها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند، بگو: (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید». کسی که اجلس رسیده می میرد و اگر در جبهه جنگ کشته نشد در خانه اش می میرد. به هر حال پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یک سال و اندی برای رفع شبهه و برداشتن آثار ناگواری - که شکست مسلمانان در غزوه احد به جای گذاشته بود - کوشش کردند.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه با توجه به بحثی که در زمینه آثار جبران ناپذیر یا سنگین

ص: 192

1- . سورة آل عمران، آية 140.

2- . همان، آية 168.

عصیان داشتیم باید بدانیم چیزی را که خدا و پیامبر فرموده اند، صحیح است، نه پندارهای ما؛ زیرا معلومات ما کم است، پروردگار می فرماید: {وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ}؛ (1) «و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است». بشر خیلی چیزها را درک نمی کند؛ در حالی که خدای عالم به تمام امور هستی عالم است، پروردگار می فرماید: {وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ}؛ (2) «و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست» و برنامه او صد در صد صحیح است.

قرآن درباره باور راستین به خدا و پیامبر می فرماید: {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}؛ (3) «پس نه [چنین است] به حق پروردگار تو که ایمان نمی آورند مگر اینکه تو را در مورد آنچه مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دل هاشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

بنابراین، مؤمنان حتی در دل نیز نباید از هیچ حکمی ناراحت باشند؛ زیرا در امور اختلافی همواره حکم به نفع یک طرف دعوا است و طرف دیگر احتمال دارد حکم را بپذیرد؛ ولی در نفسش از این حکم ناراحت باشد، خدا می فرماید: {ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ}؛ «سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند».

ص: 193

1- . سورة يوسف، آية 76.

2- . سورة يس، آية 79.

3- . سورة نساء، آية 65.

پروردگار در قرآن کریم پس از برشمردن چندین نعمت بهشتی، رضوان و خشنودی اش را بزرگ ترین نعمت خود برمی شمارد. خدا می فرماید: {وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}؛ (1) «خدا به مردان و زنان باایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه خواهند بود و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشت هایی جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگ تر است. این است همان کامیابی بزرگ».

خدا به دین باوران نوید می دهد که در بهشت برین باغ ها، کاخ ها، خوردنی ها و آشامیدنی های وصف ناپذیری هست که هرگز با نعمت های دنیا قابل مقایسه نیست. در روایت آمده است: «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ (2) [نعمت هایی که چشم ندیده و گوش نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است]».

ص: 194

1- . سورة توبه، آية 72.

2- . من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 295.

روز قیامت که ان شاء الله اهل بهشت شدید، خواهید دید هر اندازه کهز بیایی های دنیا در چشم و دل شما زیبا و بزرگ بیاید؛ اما هرگز با نعمت های بهشت قابل مقایسه نیست. اگر در قرآن کریم، گوشه ای از نعمت ها ذکر شده، به اندازه گنجایش عقل بشر است؛ مانند اینکه شما بخواهید لذت هایی را که بزرگ ترها احساس می کنند برای کودکی شرح دهید، می گویند مانند لذت خوردن شکلات است؛ زیرا عقل کودک بیش از این کشش ندارد؛ اما همان گونه که واقعاً لذت های بزرگ دنیوی با لذت خوردن شکلات قابل مقایسه نیست نعمت های اخروی نیز با نعمت های دنیا قابل مقایسه نیست.

به هر حال خدای عزوجل می فرماید: {وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ}؛ «و رضایت خدا بزرگ تر و بالاتر از این نعمت هاست». رضایت خدا یعنی چه؟ او مانند بشر نیست که کیفیات نفسانی داشته باشد تا گاهی از چیزی خوشش آید و خشنود شود و گاهی بدش آید و خشمگین شود. این کیفیات از ویژگی های ماده است که در بشر وجود دارد؛ اما پروردگار از ماده و از کیفیات و تغییرات مادی، منزه می باشد. رضایت و غضب الهی به معنای ثواب و عقاب اوست که مربوط به فعل خداست، چیزی است که خدا برای دیگران خلق می کند، خواه ثواب باشد، خواه عقاب. بنابراین {وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ} نیز یک ثواب است؛ اما این ثواب بالاتر از نعمت حوریان و قصرهای بهشتی است.

اکرام خدا به بنده و فراهم کردن زمینه دریافت این بخشش بر عهده خود افراد است؛ زیرا خدای تبارک و تعالی حکیم است و کار بیهوده انجام نمی دهد.

بنابراین اگر انسان قابلیت خود را برای قبول لطف پروردگار بیشتر کند،

خدای تبارک و تعالی لطفش را بر او بیشتر خواهد کرد. خدای متعال، لطفش را بر همه بندگان جاری کرده است؛ زیرا اولاً: بندگان را آفریده که این اصل نعمت ها بر بندگان است.

ثانیاً: انواع نعمت ها را برای انسان آفریده است. پروردگار می فرماید: {وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا}؛ (1) «و اگر نعمت [های] خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را بشمارید». انسان غرق در نعمت است. همین بدن، نعمت های فراوان دارد. اگر یکی از این نعمت ها کم شود؛ برای مثال چشم درد بگیرد، چه بلایی سرش می آید؟ شاید گاهی تجربه کرده باشید که برای مثال بر اثر تب، شب تا صبح نمی توانید بخوابید و چند ساعت از نعمت خواب محروم می شوید، چه بلایی سرتان می آید؟ این یکی از بی نهایت نعمت الهی است که چند ساعت از آن محروم شده اید.

به هر حال، اصل آفرینش انسان به اراده خدای تبارک و تعالی لطف و رحمت او بر بشر است. از همه مهم تر این است که آدمی را بر اثر موهبت عقل از جانوران متمایز کرده است. این نعمت بزرگ خداست. همچنین قابلیت هدایت را در وجود بشر قرار داده است. اگر انسان از این قابلیت استفاده کند و آن را به فعلیت برساند، آن گاه خدای تبارک و تعالی رحمتش را در دو دنیا بر او بیشتر می کند؛ از این رو پروردگار می فرماید: {وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَيْنَهُمْ تَقْوَاهُمْ}؛ (2) «و [الی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری شان داد». کسانی که هدایت شوند؛ یعنی هدایت

ص: 196

1- . سورة نحل، آية 18.

2- . سورة محمد، آية 17.

خدا را بپذیرند و در راه مستقیم گام بردارند، خدای تبارک نیز هدایتش را بر آنان بیشتر خواهد کرد. همچنین الطافش را بر آنان افزایش خواهد داد و در دنیا راه رستگاری را به ایشان نشان خواهد داد و در آخرت نیز آنها را به بهشت خواهد برد.

گاهی شخصی در تجارتش صد میلیون سود می برد؛ اما دیگری با همان زحمت یا کمتر، یک میلیارد سود می برد. شخص باید با انتخاب بهترین شیوه های کسب درآمد، بهره وری و درآمدش را بیشتر کند و به طور کلی از عواملی که در حیطه اختیار انسان است، به صورت بهینه بهره ببرد.

در امور معنوی نیز همین گونه است که فرد می تواند با انتخاب برتر با زحمتی همسنگ زحمت با دیگران از پاداشی بسیار گرانبها تر برخوردار شود؛ مثلاً انسان می تواند با همان زحمت روزمره در زندگی با پذیرش ولایت ائمه (علیهم السلام) و اظهار محبت به مقام ولایت حضرت سیدالشهداء، زحمت مادی و فانی شدنی زندگی اش را به سود معنوی هنگفت و ماندگار اخروی تبدیل کند که برای ابد از آن بهره مند باشد.

به شخص ورزشکاری که در همه مسابقات قهرمان می شد، گفتند: با خوش شانسی همیشه قهرمان می شوی، گفت: بله. وقتی من بیشتر تمرین می کنم، شانسم هم بیشتر می شود. چرا این شانس تنها برای کسی که تمرین می کند وجود دارد؟ چون در واقع بخشی مهمی از امور مربوط به تلاش و قابلیت های انسان و بخشی نیز مربوط به خدای تبارک و تعالی است.

جا دارد انسان، بخشی را که مربوط به تلاش خود اوست، شانسش را برای بهشت بیشتر کند. کسی می گفت: اگر من به طویله های بهشت نیز راه یابم

راضی هستم. گفتند: تو که می توانی در صدر بهشت در جوار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشی، چرا در طویله بهشت سکنی گزینی؟ هرچه می توانی انجام بده چندان هم، سخت نیست. به تقوا و عمل صالح احتیاج دارد که منفعتش در دنیا نیز به خودت باز می گردد و کمی کوشش بیشتر می طلبد، چرا کوتاهی کنیم؟

یکی از نام های روز قیامت، روز حسرت است؛ چون همه مردم غیر از معصومان (علیهم السلام) حسرت می خورند؛ زیرا می بیند که می توانسته درجه اش را بهتر و بالاتر برساند. البته معنای اینکه در درجه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا در جوار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار گیرد، بدین معنا نیست که نعمت هایی که خدا در بهشت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دهد به همه کسانی نیز عطا می کند که در جوار آن حضرت هستند؛ بلکه بدین معناست که همسایه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. مثل اینکه ممکن است در یک شهر دو نفر همسایه باشند که یکی منزلش کاخ باشد و دیگری کوخ؛ اما در یک کوچه و در یک منطقه هستند. به هر حال، وقتی شخص می تواند به بالاترین درجه برسد، چرا در عملش کوتاهی کند؟

برکت محبت امام حسین (علیه السلام)

اگر پروردگار بخواهد کسی را اکرام کند و به او عزت دهد، محبت امام حسین (علیه السلام) را به وی عطا می فرماید. در روایت آمده است: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ؛⁽¹⁾ هرگاه خدا بخواهد به کسی خیر عطا فرماید، محبت امام حسین (علیه السلام) را در قلبش جای می دهد». هرچه این محبت بیشتر باشد، آثار و نشانه هایش نیز بیشتر خواهد بود؛ یعنی کسی که بیشتر و خالصانه تر به

ص: 198

سیدالشهداء (علیه السلام) خدمت می کند، حاکی از آن است که محبتش به امام حسین (علیه السلام) بیشتر است و اگر کسی کمتر خدمت می کند، نسبت به آن شخص اول، محبتش کمتر است. بنابراین خدا برای عزت بخشیدن به شخص، محبت امام حسین (علیه السلام) را در قلبش بیشتر می کند. نشانه این محبت نیز عمل به دستورهای آن حضرت است. هر اندازه محبت به آن حضرت بیشتر باشد، پاداشش در نامه عملش بیشتر خواهد بود؛ چون ثواب فقط به عمل نیست؛ بلکه به عمل و قلب است؛ یعنی معرفت به خدا و اولیایش. حتی در دنیا نیز یک کارگر ساختمانی بیشتر زحمت می کشد؛ اما مهندس بیشتر حقوق دریافت می کند و خلاف عدالت نیست؛ زیرا مهندس پشت میز نشسته و با یک قلم محاسبه کرده و آن کارگر صبح تا شب کار کرده و زحمت کشیده است؛ اما استحقاق دریافت حقوق تنها به کار کردن بدنی بستگی ندارد؛ بلکه بخشی به کار کردن و بخش عمده اش به دانش و معرفت بستگی دارد. آخرت نیز همین گونه است؛ از این رو هرگاه محبت قلبی و عمل بدنی بیشتر با هم جمع شد، ثواب بیشتر خواهد شد.

نقش معرفت امام حسین (علیه السلام) در پاداش الهی

در روایت آمده است: کسی که به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود، خدا ثواب یک عمره به او عطا خواهد کرد (1) و در روایت دیگر آمده که ثواب یک حج به وی خواهد داد. (2) در روایت دیگری آمده است: ثواب ده حج (3) و در روایت

ص: 199

- 1- . کامل الزیارات، ص 155: عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: «تَعْدِلُ عُمْرَةٌ».
- 2- . کامل الزیارات، ص 156: عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: «كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حِجَّةً مَبْرُورَةً».
- 3- . کامل الزیارات، ص 158: عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: «نَعَمَ حِجَّةٌ وَعُمْرَةٌ» حَتَّى عَدَّ عَشْرَةَ.

دیگر آمده: ثواب صد حج (1) و در روایت دیگری هزار حج (2) در روایت دیگری آمده است که اگر کسی پیاده به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود، هر قدمی که می گذارد برایش ثواب یک حج نوشته می شود و برای هر قدمی که برمی دارد، یک عمره نوشته می شود. (3)

پرسش این است که وجه متفاوت بودن این روایات چیست؟ پاسخ: به معرفت اشخاص بستگی دارد. هرچه معرفت شخص بالاتر باشد، پاداشش نیز بالاتر است. بنابراین باید سعی کنیم محبت سیدالشهداء (علیه السلام) و معرفت خود از آن حضرت را افزایش دهیم که با عمل نمودار می شود. محبت نباید خیالی و پنداری باشد. گرچه خدای تبارک و تعالی کریم است و اهل بیت (علیهم السلام) نیز کریم هستند؛ اما انسان نباید معرفتش درباره آنان سطحی باشد؛ بلکه باید عمقی باشد.

شما تجربه کرده اید وقتی مادری کودکی دارد که در معرض خطر قرار می گیرد، چطور رفتار می کند. کسی نقل می کرد: خانه ای آتش گرفته و کودکی داخل منزل و مادر کودک بیرون منزل بود و فریاد می زد: حمید، حمید، حمید. در حالی که آتش شعله ورت می شد، ناگهان مادر به کانون آتش رفت تا فرزندش را نجات دهد که همه گفتند: مادرش نیز سوخت؛ اما خدا نجاتشان داد. واکنش این مادر به آن حادثه، نشانه محبت واقعی و عمقی مادر

ص: 200

-
- 1- . کامل الزیارات، ص 162: عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: «مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ حَجَّ مِائَةَ حِجَّةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)».
 - 2- . کامل الزیارات، ص 164: عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: «يُكْتَبُ لَهُ أَلْفُ حِجَّةٍ وَأَلْفُ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ...».
 - 3- . کامل الزیارات، ص 144: عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: «... وَيُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حِجَّةٌ وَكُلُّ مَا رَفَعَ قَدَمًا عُمْرَةٌ».

به آن کودک است. آیا ما حاضریم برای سیدالشهداء (علیه السلام) این گونه خود را به آب و آتش بزنیم یا حاضر نیستیم؟ اگر حاضریم نشانه محبت واقعی ماست و باید از پروردگار بخواهیم که آن محبت را بیشتر کند و اگر حاضر نیستیم باید از خدا بخواهیم تا معرفت و محبت آن حضرت را به ما عطا فرماید و در عمل نیز خدمت به مکتب آن حضرت را بیشتر کنیم.

در روایت آمده است: «إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ؛ (1) خدا به صورت ها (ظاهر) و دارایی های شما نمی نگرد؛ بلکه به دل های (باطن) شما می نگرد». از این رو باید عمل با اخلاص باشد، تا خدا به آن پاداش عطا فرماید. اگر همه یا برخی از اعمال بدون اخلاص باشد در نامه اعمال، ثواب اندکی ثبت می شود و ممکن است باعث سلب توفیق از انسان شود. افراد بسیاری در خدمت سید الشهداء (علیه السلام) بوده اند؛ اما بعداً دشمن آن حضرت یا به ایشان بی اعتنا شده اند؛ زیرا محبت آنان سطحی بوده و واقعیت نداشته است. کسانی ادعای محبت اهل بیت (علیهم السلام) را داشته اند؛ اما در امتحان پایشان لغزیده و معلوم شده است که محبت آنان چندان عمیق نبوده است.

بنابراین انسان باید همواره هوشیار باشد که مبدا هوای نفس و شیطان بر او غالب شود. شاید کسی امسال خالصانه عزاداری کند؛ اما این بدین معنا نیست که تا آخر عمر بر همین راه باشد؛ زیرا گاهی امتحان های خدا سخت است. البته هرچه معرفت و دلدادگی انسان به امام حسین (علیه السلام) بیشتر باشد، احتمال موفقیت در امتحان های سخت برایش بیشتر می شود؛ اما اگر محبت

ص: 201

ظاهری باشد و مثلاً چون همه در عزاداری شرکت کرده اند، او نیز شرکت کند، البته خوب است؛ ولی ضمانت برای پایدار ماندن در محبت و خدمتگزاری به امام حسین (علیه السلام) برای همیشه نیست. محبت عمیق و واقعی در وقت مشکلات معلوم می شود. وقتی زندان و شکنجه و تبعید است، اگر در آن زمان کسی برای خدمتگزاری به امام حسین (علیه السلام) حاضر باشد، نشانه آن است که محبتش واقعی است.

بر اساس گزارش برخی از تواریخ، روزی که امام حسین (علیه السلام) از مدینه خارج شدند عده ای نیز با حضرت خارج شدند؛ اما وقتی به زرود (یکی از منازل بین راه مدینه و کوفه) رسیدند و خبر کشته شدن مسلم بن عقیل به آنان رسید، اکثرشان از لشکر امام حسین (علیه السلام) خارج شدند و ریزش نیروها ادامه یافت تا شب تاسوعا و عاشورا که هفتاد و دو تن باقی ماندند. بستگان امام حسین (علیه السلام) نیز شانزده نفر بودند و سی و دو نفر از لشکر یزید به لشکر امام حسین (علیه السلام) ملحق شدند. شهدای کربلا در مجموع، به 120 نفر رسیدند.

به هر حال ممکن است شخصی در آغاز دوستدار امام حسین (علیه السلام) و فعال باشد؛ اما با افزایش مشکلات، تحملش ضعیف شود و میدان را خالی کند؛ از این رو باید محبتمان را افزایش دهیم و بهترین داور برای قضاوت در این باره، وجدان ماست. خدا می فرماید: {بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ}؛ (1) «بلکه انسان بر نفس خویش بیناست، هرچند به عذرتراشی دست بزند». بین خود و خدایمان ببینیم چقدر از ادعایمان حقیقت دارد؛ زیرا انسان خودش را نمی تواند فریب دهد.

ص: 202

به هر حال اگر با مراجعه به وجدانمان دریافتیم که در محبت امام حسین (علیه السلام) کوتاهی داریم، سعی کنیم آن کمبود را برطرف کنیم و خدا هم توفیق خواهد داد: {وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى}؛ [\(1\)](#) «و[لی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هرچه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری شان داد». اگر انسان واقعاً دنبال هدایت باشد خدا نیز کمکش خواهد کرد.

ص: 203

1- . سورة محمد، آية 17.

خدای متعال می فرماید: {وَعَلَّمْتَ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ}؛ (1) «و نشانه هایی [دیگر نیز قرار دارد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند».

ما باید سعی کنیم برای خدای متعال بنده شایسته ای باشیم و بدانیم که نمی توانیم به درجه انبیا و ائمه (علیهم السلام) برسیم؛ ولی می توانیم پیروان خوبی برای آنان باشیم. خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) را به صورت نور قبل از خلقت آسمان و زمین آفریده است؛ (2) پس آنها از طینت والایی برخوردارند و نسبت به ما در درجات اعلیٰ علیین قرار دارند و ممکن نیست ما به جایگاه والای آنان برسیم. ارزش ما نسبت به آنان مانند ارزش خاک در مقابل طلا است. خاک هرگز طلا نخواهد شد؛ زیرا جوهر طلا، بالاتر از خاک است.

بنابراین قرار گرفتن ما در جایگاه ائمه (علیهم السلام) غیر ممکن است؛ اما خدا این قدرت را به ما داده است که بتوانیم پیرو خوبی برای آن گل های سرسبد انسانیت باشیم. این کار، سخت و غیر ممکن نیست.

ص: 204

1- . سورة نحل، آية 16.

2- . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 613 و زیارت جامعه کبیره و... : «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخْلِقِينَ».

خاک ممکن است آجری شود که در نمای خانه ای ساده به کار رود یا برعکس در نمای قصری عظیم زینت بخش باشد. انسان نیز در مدت محدود زندگی، مختار است با انتخاب خویش یا خود را به ارزش های حقیقی که پیامبر و امامان به ما آموخته اند، آراسته گرداند، یا بی توجه به آنها زندگی را سپری کند و بدون کسب هیچ ارزشی، آن را به پایان رساند یا خدای ناکرده حتی به درجه پایین تر از حیوان نیز نزول کند. خدا می فرماید: {أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ}؛ (1) «آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند، آنان همان غافلان اند». در کنار ایمان به خدا دو چیز است که نشان می دهد ما به انوار الهی نزدیک شده و سنخیتی با آنها یافته ایم:

1. نیت پاک

مؤمن همواره باید دریابد که خدای متعال، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) از او چه خواسته اند؛ آن گاه نیت خود را نه بر اساس خواسته های خویش بلکه بر اساس فرموده آنان قرار دهد که آن گاه نیتش پاک خواهد بود و رستگار خواهد شد. اگر کسی نیت بدی کرد؛ ولی آن را انجام نداد، آیا گناهی بر او محسوب می شود؟ گناه بدان معنا که کیفر اخروی داشته باشد، خیر. اگر افکار فرد به مرحله عمل و گناه عملی نرسد، انسان به خاطر آنها کیفر نمی شود؛ (2) برای مثال اگر کسی در ذهنش به کسی حسادت کند و این حسادت به مرحله عمل - یعنی انجام دادن کاری علیه او - نرسد، برایش گناهی محسوب نمی شود؛ ولی نیت بد بر قلب اثرگذار است.

ص: 205

1- . سورة اعراف، آية 179.

2- . تفسير قمی، ج 2، ص 12.

در روایتی آمده است که حضرت عیسی (علیه السلام) فرمودند: نیت کار ناپسند را نداشته باش؛ زیرا این حالت مانند دودی است که دیوارها را سیاه می کند. گناه همانند آتشی است که خانه را می سوزاند؛ ولی نیت بد همانند دودی است که دیوارها را سیاه می کند. (1)

پس این گونه گناهان، گناهان قلبی اند که کیفر اخروی ندارند؛ ولی آثار دنیوی شان به ضرر انسان است.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمایند: «عِنْدَ فَسَادِ النَّيَّةِ تَرْتَفِعُ الْبَرَكَهَةُ؛ (2) هرگاه نیت فاسد باشد، برکت از میان می رود» یا سوء نیت مانع استجاب دعاست.

به فرموده امام سجاد (علیه السلام): «وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ سُوءُ النَّيَّةِ؛ (3) از گناهانی که باعث بالا نرفتن دعا می شود نیت بد است». برعکس، افرادی که همیشه برای همه خوبی می خواهند و دارای نیت نیک هستند، توفیق و برکت با آنها یار می شود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتُهُ أَمَدَهُ التَّوْفِيقُ؛ (4) هر کس نیتش نیکو باشد، توفیق یاری اش خواهد نمود». در جای دیگر می فرمایند: آدمی با نیت نیک و خوش اخلاقی به تمام آنچه در جستجوی آن است، از زندگی خوش و امنیت محیط و وسعت روزی دست می یابد. (5) خدا از سرگرمش به نیت خوب ثواب می دهد؛ از این رو در روایت آمده است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ

ص: 206

-
- 1- . کافی، ج 5، ص 542: «فَقَالَ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَأَنَا أَمَرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزَّيْنَةِ فَضَلًّا عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزَّيْنَةِ كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتِ مَرْوَقٍ فَأَفْسَدَ التَّزَاوِيقَ الدُّخَانَ وَإِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْتُ».
 - 2- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 92.
 - 3- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 282.
 - 4- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 92.
 - 5- . همان.

خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ؛ (1) نیت مؤمن بهتر از عمل اوست».

در اهمیت نیت پاک همین بس که در بسیاری از دعاها به درخواست ائمه (علیهم السلام) از خدا برای داشتن نیت صادقه اشاره شده است؛ از جمله در دعای امام زمان آمده است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَصِدْقَ النِّيَّةِ؛ (2) خدایا! توفیق اطاعت و دوری از نافرمانی و نیت پاک را روزی ما کن». امام سجاد (علیه السلام) در دعای مکارم الاخلاق این گونه از پروردگار درخواست می کند: «وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ، اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي؛ (3)

خدایا! فرجام نیتم را به بهترین نیت ها و عملم را به بهترین اعمال برسان، خدایا به لطف خود نیت مرا کامل گردان».

2. عمل صالح

دیدگاه اسلام درباره پاداش اخروی و ورود به بهشت بر دو محور تمرکز یافته است: ایمان و عمل شایسته؛ چنان که پروردگار فرموده است: {وَالْعَصْرَ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ}؛ (4) «سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل]، که واقعاً انسان دستخوش زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند». همچنین می فرماید: {مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً}؛ (5) «هرکس - از مرد یا زن - کارشایسته کند و

ص: 207

1- . کافی، ج 2، ص 84.

2- . مصباح، کفعمی، ص 280.

3- . صحیفه سجادیه، ص 92، دعای 20.

4- . سورة عصر.

5- . سورة نحل، آیه 97.

مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم».

عمل صالح باید بر پایه نیت خالص باشد. مردی به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد: ما اموال خود را به دیگران می بخشیم تا اسم و رسم ما در میان مردم باشد. آیا پاداشی داریم؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: نه. گفت: گاهی برای اجر الهی و زمانی برای به دست آوردن نام و نشان چیزی می بخشیم. آیا پاداشی داریم؟ فرمودند: خدا چیزی را نمی پذیرد؛ مگر اینکه خالص برای او باشد. پس این آیه را تلاوت فرمودند: {أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ}؛ (1) «آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست».

پس انسان بعد از ایمان به خدا باید عمل صالح داشته باشد و عمل صالح نیز در گرو نیت خالص است. اگر نیت پاک و خالص باشد، عمل نیز صالح می شود.

اینکه بعضی می گویند ظاهر مهم نیست؛ بلکه مهم این است که قلب پاک باشد، سخن درستی نیست. نیت و عمل اثر متقابل بر یکدیگر دارند. این نظریه مانند این است که شخصی در قلبش به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام بگذارد؛ ولی در عمل، چراغ قرمز را رد کند یا در قلبش همسایه را دوست داشته باشد؛ ولی در عمل، حقوق همسایه را رعایت نکند و گفته شود: همین که قلبشان پاک است، کافی است. این مطلب خلاف عقل و منطق است. در اعتقادات دینی، نیت، زبان و عمل با هم دارای ارزش است.

در روایت از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «الإيمانُ قولٌ باللسانِ وتصديقٌ بالجنانِ وعملٌ بالأركانِ؛ (2) ایمان، حقیقتی است که بر زبان جاری شود و با قلب تصدیق شود

ص: 208

1- . سورة زمر، آية 3.

2- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 3.

و با ارکان [بدن] به آن عمل شود؛ یعنی شخص در عمل نیز مطیع فرمان های الهی می شود، نماز می خواند، زکات می پردازد، حسن خلق دارد، امانتدار است و... هرگاه این سه اصل مهم با هم جمع شود، ایمان کامل خواهد شد. انسان با شعار نمی تواند پروردگار متعال را راضی کند؛ از این رو بر ماست که نیت و عملمان صالح باشد و در این راه به اهل بیت (علیهم السلام) تاسی کنیم. خدا حجت را کامل کرده و پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را به منزله الگو برای بشر فرستاده است: {وَعَلَّمْتَ وَيَالْتَجِمُ هُمْ يَهْتَدُونَ}؛ (1) «و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند». منظور از علامات و نجم، ائمه و پیامبر (علیهم السلام) می باشند.

روز قیامت ما عذری نداریم. به ما می گویند حجت بر شما تمام بود: {قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبُلْغَةُ}؛ (2) «بگو: برهان رسا و بی‌شک خداست». خدای تبارک و تعالی حجتش را به بشر رسانده است؛ از این رو هر کس دنبال این حجت نباشد، روز قیامت در مقابل خدا عذری ندارد؛ زیرا اگر جلوه های گمراه کننده و جلوه های نزول دهنده حیوانی فراوان است، ستارگان درخشانی هم در آسمان بشریت می درخشند که عروج دهنده انسانیت به اعلا علیین هستند؛ از این رو در قیامت می پرسند: آیا سیره پیامبر به شما نرسید؟! آیا سیره حضرت زهرا (علیها السلام) را نشنیدید؟! آیا احادیث گهربار ائمه و آیات پر مغز قرآنی را نخواندید؟! چرا تعقل نکردید؟! گمراهان در حال کیفر دیدن خود می گویند: {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ}؛ (3) «و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل

ص: 209

1- . سورة نحل، آية 16.

2- . سورة انعام، آية 149.

3- . سورة ملك، آية 10.

کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم».

شفاعت مشروط

بعضی می گویند: اگر مرتکب گناه شویم، خدا «ارحم الراحمین» است و ما را می بخشد یا مورد شفاعت ائمه اطهار (علیهم السلام) قرار می گیریم. در اینجا دو مطلب قابل توجه است: اولاً: درست است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) شفاعت می کنند؛ اما مشروط است.

پروردگار در این باره می فرماید: {وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ}؛ (1) «شفاعت نمی کنند مگر از کسی که خدا از او راضی شود». پس شفاعت، شامل حال همه نمی شود و به مهر رضایت پروردگار نیاز دارد. همچنین شفاعت پیامبر و ائمه (علیهم السلام) پس از اثبات جرم صورت می پذیرد؛ یعنی روز قیامت پس از آشکار شدن گناهکاری شخص گناهکار برای میلیاردها انسان روی می دهد؛ زیرا برای اثبات جرم، گناه مجسم بر همگان آشکار می شود. خدا می فرماید: {وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا}؛ (2) «و آنچه را انجام داده اند حاضر یابند». درست مانند دادگاه های دنیا است. به این صورت که ابتدا قاتل را محاکمه می کنند. سپس محاکمه تلویزیونی می شود و میلیون ها نفر می بینند و گناهِش ثابت می شود؛ ولی بعد مورد عفو اولیای دم قرار می گیرد؛ اما آبروریزی اش چه می شود؟ این شخص باید تا آخر عمر بی آبروزندگی کند. پس حجت خدایه ما رسیده تا به امید شفاعت، اجازه گناه کردن به خود ندهیم که عواقب بدی به دنبال دارد.

ص: 210

1- . سورة انبياء، آية 28.

2- . سورة كهف، آية 49.

روز قیامت هنگامی که رسیدگی به حساب اعمال همه پایان یافت، کسانی که اهل بهشت می شوند، اعتراف می کنند که مستحق بهشت نیستند و اگر داخل بهشت می شوند، همه از سر فضل و کرم خدای تبارک و تعالی است؛ زیرا کسی طلبی از پروردگار ندارد. خوب است برای نزدیک شدن به ذهن مثالی بزنیم: اگر کسی به فقیر بی خانمانی منزلی هدیه کند و فقیر در قبال این بخشش لفظاً از بخشش کننده تشکر کند و او نیز در قبال این تشکر، مبلغ هنگفتی پول به او بدهد، تشکر وی حقیقی به گردن بخشش کننده نمی گذارد؛ بلکه وی از سر بزرگواری این پول را به او می بخشد. بشر نیز ذره ای ناچیز است که به دلیل قابلیت بهره مندی از هستی، پروردگار عالم، او را از نیستی به هستی آورده و آنچه لازم می آید و تعالی انسان بوده، به وی عطا کرده و او را غرق در نعمت کرده است. خدا می فرماید: {وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا}؛ (1) «شما قادر به شمارش نعمت های الهی نیستید».

حال اگر انسان نمازی خواند یا روزه ای گرفت، آیا این نماز و روزه برایش حقیقی بر گردن حق (جلّ و علا) ایجاد می کند؟! خیر، پس بهشت را به چه بهایی به انسان می دهد؟ آیا تنها از سر لطف و رحمت بیکرانش نیست؟! عبادات ما حق یکی از نعمت هایش را نیز ادا نمی کند، تازه وقتی هم که شخص بمیرد، مدیون این است که میلیون ها نعمت خدا را سپاسگزاری نکرده است؛ از این رو کسانی که اهل بهشت می شوند، همه از روی فضل و کرم الهی وارد بهشت می شوند.

ص: 211

درباره جهنم، مطلب برعکس می شود؛ یعنی اهل جهنم، اعتراف می کنند و اذعان دارند که مستحق جهنم می باشند. در دادگاه های دنیا ممکن است مدارک بر مجرم عرضه شود و شهود بیابند و شهادت دهند؛ اما مجرم تا لحظه آخر منکر شود و بگوید که بی گناه است؛ اما در دادگاه عدل الهی، آنچنان مدارک، مستدل و قوی است که مجرم به گناه اقرار می کند و جای انکار باقی نمی ماند؛ زیرا اعضای بدن، فرشتگان، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) علیه او شهادت می دهند. خدا می فرماید: {وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ}؛ (1) «و بگو: [هر کاری می خواهید] بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست». ما در بخش شفاعت گفتیم که خود عمل حاضر می شود. آیا مدرکی محکم تر از این؟! یعنی عمل انسان به شکل جسم حاضر می شود - در علم کلام آن را تجسم اعمال گویند - اگر نماز خوانده، نمازش حاضر می شود، اگر دروغی گفته دروغ حاضر می شود و دیگر هیچ جایی برای انکار نیست؛ از این رو تمام آنهایی که اهل جهنم هستند، خود به درستی این حکم اذعان دارند.

ص: 212

خدای متعال می فرماید: {وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّهٌ حَلِيمٌ}؛ (1) «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست. راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود».

از نظر روانی، نزدیک بودن به چیزی یا همنشینی با چیزی و دیدن دائم آن، سبب تأثیر گذاردن آن بر رفتار آدمی می شود؛ برای مثال از نظر فقهی، شراب خوردن حرام است و حتی نشستن بر سر سفره ای که یک نفر در گوشه ای از آن در حال شربِ خمر باشد، نیز حرام است؛ حتی اگر غذایی که شخص می خورد حلال باشد یا سفره بزرگی باشد که افراد زیادی بر سر آن نشسته باشند. اگر کسی سؤال کند که چرا نشستن بر سر سفره شرابخواری حرام است، با توجه به اینکه هرکس غذای خود را می خورد و به دیگری کاری ندارد؟

پاسخ: درست است که شخص از شرابخواری متنفر است و آن را یک چیز پلید می داند؛ اما نشستن با شخص شرابخوار بر سر یک سفره و دیدن او

ص: 213

رفته رفته باعث می شود نفس آدمی این مسئله را عادی بشمرد و به این مسئله عادت کند و در نتیجه ممکن است شخص از نظر عمل کم کم به این وادی کشیده شود. همنشینی با رفیق نیز همین حالت را دارد.

وجود مانع روانی بین یک انسان با اشخاص پلید یا بدکردار، قطع نظر از شرع، یکی از ضروریات عقلی است. اگر شرع هم در این باره چیزی نمی گفت، عقل حکم می کرد که شخص بین خودش و اشخاص پلید مانع بگذارد. از این رو با اینکه فرعون و قومش مربوط به هزاران سال قبل می باشند، وقتی خدا اسم آنان را در قرآن ذکر می کند، می فرماید: {وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً}؛ (1) «در این دنیا مورد لعن قرار گرفتند». لعنت به معنای دور بودن از رحمت خداست. نه تنها پروردگار، آنها را از رحمتش دور می کند؛ بلکه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند. خدا در آیه دیگر می فرماید: {عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ}؛ (2) «لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد». هدف این است که این لعن و تبری، مانع روانی ایجاد می کند و در این هنگام انسان دیگر از کارهای پلید و زشت آنها، پیروی نمی کند و هیچ گاه پیروشان نخواهد شد.

یکی از موانع گسترش اسلام

این امر مُبرهن و روشن است که آنچه سبب جذب افراد می شود، خوبی ها و زیبایی هاست و آنچه سبب دفع می شود، بدی ها و زشتی هاست. حاکمان زیادی بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ممالک اسلامی بر سر کار آمدند و به نام اسلام جنایات و زشتی های فراوانی مرتکب شدند که جزء اسلام نبوده است (اسلام به

ص: 214

1- . سورة هود، آية 99.

2- . سورة بقره، آية 161.

ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از مسلمانی ماست) ولی آنها معرّف اسلام شدند؛ برای مثال بنی امیه و بنی عباس چقدر مرتکب جنایات فجیع شده اند؟! حال اگر در نظر مردم، اسلام مساوی با عملکرد اینان باشد، آیا کسی مسلمان می شود؟! قطعاً خیر.

در تاریخ اسلام، تمام این جنایات آمده و وقتی به مردم دنیا چنین تاریخی عرضه شود، چرا مردم مسلمان شوند؟!

تبریّ در قرآن آمده است. خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم تبریّ داشتند و یک عده افراد را به صراحت لعن می کردند. این عده بعدها قدرت را به دست گرفتند و چون به طور آشکار، لعن پیامبر بر آنان واضح و معلوم بود، این لعن را چنین توجیه کردند که از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث جعل کردند که: «خدایا من یک بشرم. گاهی عصبانی می شوم و سخن های نادرست به زبان می آورم. خدایا من هر کس را لعن کردم، این لعن من برای او زکات باشد و گنا هانشان محو شود»؛ یعنی هر کس مورد لعن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار گرفته، این لعن برایش فضیلت شود.

قرآن می فرماید: {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}؛ (1) «و هیچ گاه سخن از هوای نفس نگوید و سخنش جز وحی الهی نباشد». آیا این آیه به گوش اینها نرسیده است؟! در شرع اسلام، لعن یک مؤمن حرام است. پس آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل حرام انجام می داده است؟! ما می دانیم که پیامبر معصوم است و حالت غضب و رضا تأثیری بر گفتار و رفتار ایشان ندارد و هر آنچه از ایشان صادر شود، در هر حالتی صد در صد صحیح است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بی دلیل غضبناک نمی شدند. غضب پیامبر، غضب خداست و ایشان بر چیزی غضب

ص: 215

می کند که مورد ناخشنودی خدا باشد.

بنابراین وقتی خدا در قرآن از عده ای اظهار براءت می کند و به دنبال آن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز چنین می کند، معلوم می شود وظیفه مؤمن مسلمان نیز براءت است.

پروردگار در قرآن می فرماید: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود نبود؛ ولی وقتی برایش روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. به راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود»⁽¹⁾.

منظور از پدر در آیه، آذر عموی ابراهیم بود؛ زیرا در لغت عربی به عمو نیز پدر می گویند. به ویژه اگر انسان پدرش مرده و تحت کفالت عمویش باشد. حضرت ابراهیم برای عمویش آذر استغفار کرد؛ زیرا آذر به حضرت ابراهیم قول داده بود که ایمان بیاورد. پس حضرت ابراهیم نیز از خدا خواست که گناهانش را ببخشد؛ اما زمانی که بر او آشکار شد که وی دشمن خداست، از او تبری جست. نمی گوید: «از کارهایش اظهار بیزاری کرد؛ بلکه از خود او تبری جست».

چگونه باید تبری جست؟

چگونگی تبری جست، بحث مهمی است. خدای تبارک و تعالی می فرماید: {وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ}؛⁽²⁾ «کسانی که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید که به دشنام آنان به خدا از روی جهالت منجر می شود». در جنگ صفین وقتی بعضی از اصحاب حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) به لشکر معاویه ناسزا می گفتند، حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) از این کار نهی کردند و

ص: 216

1- . سورة توبه، آية 114.

2- . سورة انعام، آية 108.

فرمودند: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ؛ من خوش ندارم که شما ناسزاگو باشید». بعد حضرت، طریقه براءت را این گونه بیان فرمودند: «وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ؛ (1) اعمالی را که مرتکب شده اند بیان کنید». وقتی کسی بگوید: فلان کس عمل خلافی را مرتکب شده، دروغ نگفته و تأثیرش نیز فراوان است. این حالت مانند آن است که دو نفر با هم دعوا کنند و یکی به دیگری فحش های زشت دهد و رهگذری که می شنود، او را محکوم کند؛ اما اگر وی به جای دشنام، عملی را که او در حقش مرتکب شده، بیان کند؛ برای مثال بگوید: چرا فلان تهمت را به من زده ای، یا پولم را خورده ای، تأثیرش بر مخاطبان بیشتر است.

بنابراین مسئله براءت با توصیف اعمال طرف مقابل، آن هم توصیف صحیح و بدون دروغ و کم و زیاد کردن تأثیرگذار است؛ زیرا خلفای جور آن قدر کارهای ناپسند انجام داده اند که به ناسزاگویی احتیاج نیست. توصیف اعمال خلافکاران سبب می شود مردم از آنها و اعمالشان منزجر شوند و خود به خود یک مانع روانی بین خود و آنها احساس کنند و این احساس جنبه بازدارندگی دارد و سبب می شود کارهای آنها تکرار نشود.

شخصی می گفت: من در فلان دانشگاه درس می خواندم؛ از جمله کسانی که با من هم درس بود یک هموطن بود که هیچ گونه التزامی به دین نداشت؛ اما هنگام خوردن غذا از خوردن گوشت خوک اجتناب می کرد. به او گفتم: تو التزامی به دین اسلام نداری، نه نماز می خوانی و نه روزه می گیری و هر حرامی را مرتکب می شوی، پس این حالت اجتناب از گوشت خوک برای چیست؟! گفت: من ابایی از خوردن گوشت خوک ندارم؛ اما از وقتی بیچه

ص: 217

بودم پلیدی گوشت خوک را شنیده ام؛ از این رو تا نگاهش می کنم، حالم به هم می خورد؛ یعنی شنیدن بدی گوشت خوک در این شخص مانع روانی ایجاد کرده که با وجود بی دینی، از خوردن آن اجتناب کند. بنابراین توصیف افراد خطاکار نیز برای دوری جستن شنونده از رفتار و شخصیتشان تأثیرگذار است.

به هر حال، اگر این مانع روانی در برابر همه پلیدی ها فراهم باشد، دیگر انسان هیچ گاه دنبال کارهای پلید نخواهد رفت. پس «لعن» دعایی است که بر اساس آن از خدا می خواهیم شخص را از رحمتش دور کند. پروردگار در قرآن درباره شیطان می فرماید: {وَإِنَّ عَلَيْنَا لَلْعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ}؛ (1) «تو تا روز قیامت از رحمت من طرد هستی». این برائت قولی است.

بعد هم نوبت برائت عملی می رسد که شخص عملاً پایبند برائت باشد و خود را از رذایل انسان های پلید دور کند؛ از این رو دین در تولی و تبری خلاصه شده است. تولی یعنی دوست داشتن پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) که آینه تمام نمای فضایل الهی می باشند که این حالت سبب پیروی از آن بزرگان می شود و تبری یعنی بیزاری جستن و دوری گزیدن از انسان هایی که ضد ارزش ها و فضایل الهی عمل می کنند.

البته بحث دیگری هم است که به تقیه مرتبط است و در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت؛ ان شاء الله.

ص: 218

اشاره

خدا می فرماید: {وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسَدَّ تَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ}؛ (1) «و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید».

تخلف ناپذیری قانون علت و معلول

خدای متعال جهان را بر پایه اسباب و مسببات قرار داده است؛ از این رو، اگر کسی سبب و علت چیزی را فراهم کند قطعاً مسبب و معلول آن موجود خواهد شد، خواه عامل مسلمان باشد یا غیر مسلمان، مؤمن باشد یا فاسق و غرض خوب داشته باشد یا بد، بی تردید به نتیجه طبیعی چیزی که اسباب و مقدماتش را فراهم کرده خواهد رسید؛ مثلاً کسی که در جاده تهران حرکت کند، مسلمان باشد غیر مسلمان دیندار باشد یا بی دین به تهران خواهد رسید. بنابراین قانون سبب و مسبب و علت و معلول در همه چیز و همه جا و برای همه افراد به صورت یکسان نتیجه می دهد.

البته یک تفاوت وجود دارد و آن این است: افرادی که مؤمن باشند و برای خدا کار کنند، سعادت‌مند و رستگار خواهند شد. گرچه این زمان ممکن است

ص: 219

طول بکشد. خدای متعال می فرماید: {وَالْعَقِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ}؛ (1) «و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است». این یک قانون الهی دیگر است که عاقبت و فرجام نیک برای مؤمنان است؛ اما در کوتاه مدت این اسباب است که انسان را به مسببات می رساند؛ مثلاً هنگامی که اکثر یاران امام حسن (علیه السلام) از یاری آن حضرت دریغ ورزیدند، معاویه مسلط شد و برای مدت کوتاهی حکومت کرد؛ اما برای همیشه در دنیا و آخرت مورد لعن و نفرین قرار گرفت؛ هر چند به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آسیب رساند؛ اما در آخرت، پیروزی از آن خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است. در همین دنیا نیز هنگامی که حضرت مهدی ظهور کند، پیروزی مطلق از آن خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خواهد بود. وقتی یاران معاویه دستور او را اطاعت کردند و اکثر یاران حضرت امام حسن (علیه السلام) دستور آن حضرت را اطاعت نکردند، با اینکه حضرت (علیه السلام) زمام امور هستی را به اذن الله در دست داشت؛ اما در ظاهر هنگامی که تنها ماند، مجبور به صلح شد؛ زیرا به امر خدای متعال حضرت امام حسن (علیه السلام) مکلف است که به ظاهر عمل کند و از قدرت غیبی اش استفاده نکند.

در جنگ صفین پیروزی لشکر حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نزدیک بود؛ به صورتی که معاویه به قصد فرار، سوار بر اسب شد و پایش را در رکاب گذاشت و تا این حد پیروزی لشکر حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نزدیک و شکست لشکر معاویه حتمی بود؛ اما بیست هزار نفر از سپاه حضرت شورش کردند و علیه حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) شمشیر کشیدند. آنان اعلام کردند یا جنگ را متوقف کن یا تو را خواهیم کشت و اگر حضرت جنگ را متوقف نمی کردند

ص: 220

کشته می شدند.

اسباب ظاهری باعث شد که معاویه بر گرده مسلمانان سوار شود و حکومت بنی امیه هزار ماه ادامه یابد و پیامدهای آن نیز همچنان ادامه دارد.

بهره گیری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از اسباب ظاهری

با بررسی سیره پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در می یابیم که آن حضرت با آن که ولایت تکوینی داشتند؛ ولی برای موفقیت در رسالت از اسباب طبیعی بهره گرفتند؛ از این رو سیزده سال در مکه تبلیغ کردند تا عده ای را تربیت نمودند و مبلغانی را به مدینه و طائف اعزام کردند و وقتی در مدینه بودند، حدود هشتاد جنگ داشتند که به غزوات و سریه ها (1) تقسیم می شود؛ یعنی در ده سال آخر عمر به طور متوسط سالی هشت جنگ داشتند. البته همه آنها دفاعی بود؛ اما مقصود این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با اسباب ظاهری، اسلام را پیش بردند و هرگاه دشمن حمله می کرد، دفاع می کردند. اگر مسلمانان به نقشه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل می کردند، مانند جنگ بدر پیروز می شدند و اگر از فرمان آن حضرت سرپیچی می کردند، مانند احد شکست می خوردند.

اکنون آمارهای مختلفی درباره شمار یهودیان وجود دارد؛ اما کمترین آمارها شمار یهودیان موجود در کل جهان را 14 میلیون نفر و بیشترین آمارها بیست و چند میلیون نفر اعلام می کنند. گروهی از آنان با عنوان صهیونیست ها کشور فلسطین را اشغال کرده اند و ده ها سال است که به اشغال خود ادامه داده اند.

نکته قابل تأمل در این باره آن است که صهیونیست ها در طول قرن گذشته

ص: 221

1- . در غزوات خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شرکت داشتند و در سریه ها سپاهیان اسلام بدون حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به کارزار دشمن می رفتند.

در حالی به اشغالگری خود ادامه داده اند که در برابر آنان بیش از یک میلیارد مسلمان وجود دارد که بارها با اسرائیل جنگیده اند؛ ولی مسلمانان در تمام آن جنگ ها شکست خورده اند. اگر هم فرضاً در یک جنگ شکست نخورده اند، پیروزی چندانی به دست نیاورده اند.

علت شکست مسلمانان در برابر چند میلیون صهیونیست، آن است که یک میلیارد مسلمان یا بیشتر، اسباب ظاهری پیروزی بر دشمن را فراهم نکرده اند؛ از این رو، شکست خورده اند، با اینکه کشورهائشان مهم ترین منابع و معادن مانند نفت، گاز، آهن و... بهترین زمین های زراعی و بهترین موقعیت سوق الجیشی و استراتژیکی جهان را در اختیار دارند.

از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون حدود ده ها جنگ در دنیا روی داده است که در این جنگ ها غالباً یا هر دو طرف مسلمان بوده اند یا طرف شکست خورده، مسلمان بوده است و غالباً مسلمانان کشته می شوند؛ دینشان که بر حق است و مسلمانان نیز درست کردارتر از دیگران هستند. علت چیست؟ علتش این است که مسلمانان اسبابی را که خدا برای پیروزی قرار داده است، فراهم نکرده اند؛ اما یهودیان از آن اسباب بهره گرفته و به نتیجه رسیده اند.

تبلیغات صحیح

یکی از ابزارهای مهم پیروزی، تبلیغات صحیح است. تبلیغات صحیح در میان مسلمانان بسیار ناچیز است. اگر سایت هایی که تبلیغات ضد دینی دارند، بررسی شود شاید شمار آنها صدها برابر سایت های مروج دین باشد که البته تأثیرگذار نیز هستند.

در جنگ احد وقتی مسلمانان از فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سرپیچی کرده، آن تپه

مهم را ترک کردند باعث شد که سپاه اسلام شکست بخورد. ابوسفیان تلاش کرد از این پیروزی نظامی نهایت استفاده را ببرد و آن را به یک پیروزی عقیدتی تبدیل کند. معمولاً افراد شکست خورده از نظر روانی در حالت ضعف قرار می‌گیرند و ممکن است طرف مقابل برای تحت تأثیر قرار دادن آنان از روش‌های روانی استفاده کند؛ از این رو لشکر ابوسفیان در برابر کوه احد فریاد زدند: «أَعْلُ هَبْلُ هَبْلُ؛ بلند باد [بت] هبل، بلند باد هبل»؛ یعنی این پیروزی از برکات بت هبل است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فوراً به مسلمانان مستقر روی کوه احد دستور دادند که در جواب شعار آنان فریاد برآورند: «الله اعلى و اجل؛ خدا برتر و بزرگوارتر است» تا اثر روانی شعار آنان خنثی شود.

دوباره مشرکان به دستور ابوسفیان فریاد برآوردند: «انا لنا العزى ولا عزى لكم؛ ما [بت] عزاً داریم، ولی شما عزّاً ندارید». عزا یکی از سه بت بسیار مهم مشرکان بود. قرآن می‌فرماید: {أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ}؛ (1) «خبر دهید از لات و عزا و منات آن سومین دیگر». مشرکان می‌پنداشتند این سه بت دختران خدا هستند و خدا در قرآن پندار آنان را ردّ کرد. به هر حال، پیامبر جواب آنان را دادند تا تأثیر روانی شعار آنان خنثی شود؛ از این رو فرمود در جواب آنان بگوید: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ»؛ (2) خدا سرور ماست و شما سرور ندارید». پروردگار می‌فرماید: {ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ}؛ (3) «زیرا خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، ولی کافران را

ص: 223

1- . سورة نجم، آية 19-20.

2- . خصال، ج 2، ص 397-398.

3- . سورة محمد، آية 11.

به این ترتیب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اثر تبلیغاتی شعارهای آنان را خنثی کرد. روشن است که اگر در برابر تبلیغات کارساز دشمن، تبلیغ تأثیرگذاری انجام نشود، دشمن در کارزار تبلیغاتی خود برای تضعیف روحیه جبهه مقابلش پیروز خواهد شد.

استعمار نرم

مسئله تبلیغ و ترویج فرهنگ استعمار و جهانی شدن فرهنگ - که مدتی است در رسانه های بین المللی مطرح است - نکته ای قابل توجه و تأمل می باشد. زمانی استعمار نظامی بود؛ یعنی کشورهای غربی کشوری مانند هند، عراق را اشغال می کردند و سال ها در آنجا می ماندند؛ اما امروز هیچ ملتی حاضر نیست که زیر سایه اشغال، زندگی کند. پس در برابر اشغالگران، قیام و دیر یا زود استعمار را از کشورش بیرون می کند؛ از این رو غربی ها دریافتند که عصر این گونه استعمار، گذشته و بهترین کار، استعمار فکری است؛ یعنی غرب فرهنگش را به یک جوان مسلمان یا غیرمسلمان منتقل کند و به وسیله غول های رسانه ای و وسایل ارتباطی پیشرفته، ذهنش را از ارزش ها و نمادهای فرهنگ غربی پر کنند تا جای خالی برای پذیرش فرهنگ خودی برای او باقی نماند.

به دیگر سخن امروز استعمار برای چیره شدن بر دیگران به جای جنگ سخت و خشن از جنگ نرم استفاده می کند؛ یعنی به وسیله فیلم، کتاب، مجله و امثال اینها سعی می کند که مغزها را تسخیر کند و حتی تسخیر هم کرده اند.

باید تبلیغات دینی و فرهنگی خود را افزایش دهیم و مهم شروع کار است؛ البته هرکس با سعی و همت بالا تلاش کند. ممکن است کسی بگوید: من توان راه اندازی یک سایت را دارم، باید همین کار را انجام دهم، امید است که خدا به او توفیق دهد و توانش بیشتر شود. تمام کسانی که توانسته اند کارهای بزرگ انجام دهند، معمولاً از صفر شروع کرده اند؛ اما همت بلندی داشته اند و کسی که همت بلندی دارد، معمولاً به هدفش نایل خواهد شد. در دنیا کار نشد ندارد؛ مثلی است که می گوید تو به آنچه می توانی عمل کن؛ اما همتت انجام دادن کارهای بزرگ باشد؛ گرچه در کوتاه مدت نمی توان به هدف بزرگ نایل شد؛ ولی با همت سرانجام می توان به آن رسید؛ اما اگر همت نباشد هیچ وقت به آن نخواهی رسید. اگر کسی همت داشته باشد، هر روز به اندازه توانش انجام وظیفه می کند؛ ولی باید همتش رسیدن به اهداف والا باشد.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ» (1) هر انسانی هدفی را پیگیری کند به آن یا به نزدیک آن خواهد رسید». البته نه اینکه کسی بدون هیچ فعالیتی تنها آرزو کند به هدف بزرگی نایل شود؛ بلکه عملاً پیگیر آن باشد. پس اگر انسان همت بلندی داشته باشد و آن مقدار که می تواند عمل کند، روزی به هدفش خواهد رسید.

بنابراین باید به فکر باشیم که در زمینه تبلیغات دینی آنچه را می توانیم انجام دهیم؛ اما به این اکتفا نکنیم؛ بلکه همت بلند داشته باشیم تا روزی خدای تبارک و تعالی توفیق دهد و به هدف بزرگ خود یعنی غلبه فرهنگ اسلامی

ص: 225

بر دیگر فرهنگ ها نایل شویم.

ما مسلمانان بسیار قدرت داریم، زیرا:

اولاً: بهترین دین را داریم.

ثانیاً: خدا نیز ما را یاری می کند؛ چون خودش وعده داده و فرموده است: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می کند» و هرگز خدا بر خلاف وعده اش عمل نمی کند.

ثالثاً: امکانات خوبی داریم.

اما متأسفانه غالباً همت بلند نداریم، یا می گوئیم نمی شود، که این سخن سرآغاز شکست است. بنابراین کاری را که می توانیم انجام دهیم و همواره در فکر باشیم که چگونه کارهای بزرگ تری انجام دهیم. معمولاً کسانی موفق خواهند شد که همواره در فکر باشند چگونه کارهای بزرگ تر را انجام دهند و وقتی تصمیم می گیرند معمولاً شرایط نیز فراهم می شود و به نتیجه می رسند.

ص: 226

پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید».

دو میراث گرانسنگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو گوهر گرانسنگ برای این امت به یادگار گذاشتند و در حدیث ثقلین - که حدیث معروف و متواتری است که شیعه و سنی با اسناد مختلف آن را روایت کرده اند - فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ (2) من دو میراث گرانسنگ برای شما به یادگار گذاشتم که تا وقتی به آن دو عمل کنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند».

طبق فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، گمراه نشدن متوقف بر این است که انسان به این دو یادگار گرانسنگ با هم چنگ بزند. خدا می فرماید: {وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

ص: 227

1- . سورة انفال، آية 24.

2- . ارشاد القلوب، ج 1، ص 233.

جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛ (1) «و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید». حبل الله قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

متأسفانه غالب مسلمانان هم قرآن و هم اهل بیت (علیهم السلام) را ترک کرده اند. در ادعا و شعار، خود را پیرو قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کنند؛ اما در عمل غالباً نه پیرو قرآن هستند و نه اهل بیت (علیهم السلام)؛ در حالی که به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند و هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد شوند.

اگر کسی ادعا کند که من پیرو حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم؛ اما به قرآن عمل نکند، این در واقع پیرو امام علی (علیه السلام) نیست؛ چرا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ گاه از قرآن جدا نیست؛ از این رو، پیروی از آن حضرت باید با پیروی از قرآن همراه باشد و پیروی از قرآن باید با پیروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه باشد.

پیروی از قرآن کریم و اهل بیت (علیهم السلام) چند مرحله دارد که با تحقق همه آن مراحل مفهوم واقعی تمسک و چنگ انداختن به آن دو یادگار گرانسنگ تحقق و عینیت می یابد:

مرحله اول: شناخت

مرحله نخست، شناخت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و سپس پیروی از آنان است. اینکه بدانیم کتابی که در قفسه کتاب هاست، قرآن است یا اینکه نام امام اول حضرت علی (علیه السلام) است مقدمه شناخت است. شناخت قرآن بدین معناست که

ص: 228

منزلت و محتوای ارزشمند و انسان ساز و احکام نورانی آن را بشناسیم و به درستی آن باور داشته باشیم و بدانیم قرآن چه می گوید.

از دیدگاه برخی، منزلت قرآن، این مقدار است که در مجلس فاتحه ای چند آیه از قرآن خوانده شود؛ یعنی قرآن را کتاب مرده ها می دانند. با وجود اینکه آیه شریفه ای که در طلوعه سخن ایراد شد، می فرماید: قرآن کتاب زندگی است و اگر قرآن بر مرده ای نیز خوانده شود، باز هدف اصلی، هدایت و هوشیار کردن زنده ها از طریق عبرت گرفتن از فرجام زندگی دیگران است. بنابراین نخست باید منزلت قرآن را بشناسیم و سپس دریابیم قرآن چه می گوید.

نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) که عدل و همتای قرآن هستند، نیز باید همین گونه عمل کنیم و گفتار، کردار و سیره عملی آنان را بشناسیم و بدانیم منزلت و جایگاهشان در هدایت و رستگاری بشر چیست؟

غالباً افراد، گرفتار افراط و تفریط می شوند؛ از این رو گاهی مقام اهل بیت (علیهم السلام) را تا خدایی بالا می برند؛ یعنی غلو می کنند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: «اجْعَلُونَا عَمِيداً مَخْلُوقِينَ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ؛ (1) اعتقاد داشته باشید که ما بنده خدا و مخلوق هستیم، سپس هر چه خواستید درباره ی ما بگویید (یعنی دارای تمام صفات کمال مخلوق هستیم)».

و در مقابل گروهی تفریط می کنند و منزلت آنان را تا حد یک انسان عادی فرود می آورند.

اهل بیت (علیهم السلام) جایگاه بسیار والایی دارند؛ اما هرگز به درجه خالقیت نمی رسند، هرچند منزلتشان از حد یک انسان عادی بسیار بالاتر است.

ص: 229

قرآن نیز چنین است. گاهی منزلت قرآن نزد بعضی تا حد کتاب مردگان تنزل می یابد که خطایی بس بزرگ است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت بشر و با مضامین بسیار بلند و سعادتبخش است که اگر خدای تبارک و تعالی آن را برای ما تیسیر (آسان) نمی کرد، ما توان درک آن را نداشتیم. پروردگار می فرماید: {وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ}؛ (1) «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟» حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «ظَاهِرُهُ أَيْقُنْ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ»؛ (2) ظاهر قرآن بسیار زیبا و باطنش هم بسیار عمیق و ژرف است».

در مرحله شناخت قرآن باید بدانیم منزلت و جایگاه قرآن چیست؟ خدا دو کتاب دارد: کتاب تکوین، یعنی آفرینش آسمان و زمین و کتاب تشریح، یعنی قرآن، همان گونه که این جهان، کتاب تکوین خداست، قرآن نیز کتاب تشریح خدای تبارک و تعالی است.

امروز عظمت آفرینش آسمان و زمین برای دانشمندان روشن است. کیهان شناسی می گوید: ستاره هایی هستند که میلیاردها سال نوری (3) از ما دورند؛ یعنی نور آن ستاره ها میلیاردها سال نوری قبل حرکت کرده تا اینکه تازه به ما رسیده است.

خدای متعال، این منظومه شمسی را - که عبارت است از خورشید و هر چیزی که گرد خورشید می گردد، یعنی خورشید، سیارات بزرگ، سیارک ها

ص: 230

1- . سورة قمر، آية 17.

2- . نهج البلاغه، خطبه 18.

3- . در هر ثانیه بیش از سیصد هزار کیلومتر حرکت می کند.

و... - آفریده است. منظومه شمسی جزء کهکشان راه شیری است. این کهکشان دارای میلیاردها ستاره است که خورشید یکی از ستاره های کوچک آن است. این در حالی است که کهکشان راه شیری تنها یکی از کهکشان های بی شمار جهان است و پدیده های دیگری در جهان هستی وجود دارد که بشر آنها را کشف نکرده است و کیهان شناسان در تلاش اند که رازهای دیگری از آن را کشف کنند.

جهان هستی به اصطلاح معصوم است؛ یعنی هیچ خطایی در هیچ قانونی از قانون های فیزیک نیست، قانون های فیزیک که بر جهان هستی حاکم است صد در صد صحیح است و هیچ گاه خطا نمی کند. در کتاب تکوین خدا. هیچ قانونی از قوانین الهی اشتباه نیست؛ از این رو امکان ندارد که برای مثال روزی آتش سرما دهد؛ مگر اینکه خدای تبارک و تعالی چنین اراده کند. این کتاب تکوین است.

قرآن کتاب تشریح خدا است که از جهان هستی بسیار مهم تر است. در قرآن هیچ اشتباهی نیست. خدا می فرماید: {أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا}؛ (1)

«آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند». در آیه دیگر می فرماید: {لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ}؛ (2)

«از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید».

کتاب تکوین ظاهری از این جهان است. انسان از امکانات هستی مانند آب،

ص: 231

1- . سورة نساء، آية 82.

2- . سورة فصلت، آية 42.

گیاهان، زمین و... به مقدار توانش بهره می برد و هرچه قوانین بیشتری از قوانین هستی را کشف کند، از نظام هستی بهره مندتر خواهد شد. اختراعاتی که تاکنون شده است همه در یک کلمه خلاصه می شوند و آن این است که دانشمندان قوانین موجود در این جهان را کشف کرده و سپس کوشیده اند بر طبق این قوانین دستگاه هایی بسازند که برای زندگی بشر رفاه بیاورد. این موضوع عامل اصلی کل اختراعات بشر است.

کتاب تشریح (قرآن) نیز همین طور است؛ یعنی قرآن یک ظاهری دارد که اگر کسی به زبان عربی آگاه و آشنا باشد ظاهر قرآن را می فهمد، وقتی پیامبر قرآن را برای عرب های جاهلی می خواندند، آنها ظاهر قرآن را می فهمیدند که قرآن چه می گوید؛ اما باطنش بسیار عمیق و ژرف است که برای شناخت باطنش نیز ابزارهایی نیاز است که پروردگار آنها را نیز قرار داده است. البته این بحثی است که جای خود را دارد؛ اما راسخین در علم هستند که تأویل آیات را می دانند و بخشی از آنها را برای ما بیان کرده اند.

مرحله دوم: عمل کردن

اگر کسی خواهان زندگی بهتر در دنیا و آخرت باشد، باید قوانینی را که در قرآن است بشناسد و سپس به آن عمل کند. مجرد دانستن بدون عمل نه تنها فایده ندارد؛ بلکه وبال انسان خواهد بود.

در حدیث آمده است که در روز قیامت ممکن است هفتاد گناه از افراد نادان بخشیده شود، قبل از اینکه از یک فرد آگاه یک گناه آمرزیده شود. (1)

ص: 232

شخص جاهل به علت کوتاهی کردن از فراگیری حکم پروردگار، مورد عذاب و عتاب قرار می گیرد؛ اما کسی که می دانسته و عمل نکرده جرمش سنگین تر است که چرا با حکم خدا مخالفت کردی؟ ریشه قوانین اسلام در قرآن است که قابل تغییر نیست، مثل قوانین فیزیک که در عالم تکوین است و قابل تغییر نیست. قوانین تشریحی نیز قابل تغییر نیست؛ زیرا خدای تبارک و تعالی که انسان را آفریده به خصوصیات و مصالح و مفاسدش آگاه است.

پروردگار از سر لطف و رحمت، قوانین حیات بخش را برای انسان بیان کرده است که اگر به آنها عمل نکنند باعث شوربختی او خواهد بود؛ مانند پزشکی که به مناطق دورافتاده سفر کند و با جان و دل و به صورت رایگان بیماران را مداوا کند، اگر آنان نپذیرند از شوربختی خودشان خواهد بود. خدای تبارک و تعالی، قوانین نهایی را که قابل تغییر نیست و با فطرت انسان سازگار است و نیازهای جسم و روح او را برآورده می کند، در قرآن بیان فرموده است؛ از این رو اگر ما به آنها عمل نکنیم مشکل از ما خواهد بود.

خدای عزوجل می فرماید: {هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ}؛ (1) «اوست کسی که شما را آن گونه که می خواهد در رحم ها صورتگری می کند» سپس در آیه بعد می فرماید: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُشَبِّهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسِيدُ حُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ}؛ (2) «اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد.

ص: 233

1- . سورة آل عمران، آية 6.

2- . همان، آية 7.

پاره ای از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] است. آنها اساس کتاب اند؛ و [پاره ای] دیگر تشابهات اند [که افراد نادان در معنای آن ها به اشتباه می افتند]. اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود».

خدا در این دو آیه به انسان متذکر می شود، همان خدایی که شما را آفریده و چهره شما را شکل داده و از تمام خصوصیات شما آگاه است. قرآن را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل کرد تا وسیله هدایت مردم باشد. بنابراین:

اولاً: باید منزلت و مقام قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) را شناخت.

ثانیاً: باید محتوای پیام این دو را شناخت؛ زیرا هنگامی که فهمیدیم منزلت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) بسیار بالاست. باید بدانیم این دو مقام والا چه پیام و دستوری برای ما دارند. شاید کسی بگوید که من به زبان عربی آگاهی ندارم، حتی بسیاری از عرب ها نیز شاید معنای قرآن را فهم نکنند؛ اما می توانند با کمک کتاب های تفسیر و ترجمه با معانی قرآن آشنا شوند که وقتی قرآن می خوانند این گونه نباشد که الفاظی را که معنایش را نمی فهمند تلفظ کنند. تلاوت قرآن کار پسندیده ای است؛ ولی باید توجه داشت که این کار، مقدمه است. هدف شناخت معانی انسان ساز آیات قرآن است.

ثالثاً: به اوامر و نواهی آنها عمل کرد.

یکی از مشکلات این است که غالباً دنبال این هستیم که دیگران درباره ما

چه نظری دارند. برخی می‌پندارند اگر کسی به احکام اسلام ملتزم باشد، ممکن است برخی از مردم او را شخصی عقب افتاده تصور کنند. برخی از مسلمانان هنگام عمل به وظایف دینی خویش در برخی اماکن و محیط‌ها احساس شرم می‌کنند که نشانه سست باوری آنان است. هدف اصلی از ضرورت شناخت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) عمل به دستورهای حیات بخش آنان است؛ بنابراین هرگز نباید در عمل به دستورهای آنان درنگ کرد.

زمانی در یکی از فرودگاه‌های شهری در کشور غیر اسلامی بودیم، اتفاقاً وقت پرواز نیم ساعت بعد از اذان ظهر بود و هواپیما بعد از غروب آفتاب به مقصد می‌رسید؛ یعنی کل وقت نماز ظهر و عصر، غیر از نیم ساعت اولی که در فرودگاه بودیم، هواپیما در حال پرواز بود؛ از این رو تا وقت نماز شد، بنده عبايم را در سالن فرودگاه پهن کردم و قبله را از راه قبله نما پیدا کردم و نماز خواندم. برخی از افراد حاضر در آنجا به ما نگاه می‌کردند، شنیدم کسی به دیگری می‌گفت: بین او آبروی ما را می‌برد. اما باید بگوییم:

اولاً: اینها توهمات است. اگر کسی به دینش پایبند باشد، آبروی کسی را نمی‌برد.

ثانیاً: فرضاً که آبرویتان برود، دین مهم‌تر از آبروی خیالی ماست؛ زیرا دین واقعیت و حقیقت دارد؛ اما آبرویی که خارج از چهارچوب دین باشد، اعتباری و خیالی است. اگر در یک مهمانی جمعی، شخصی یقین کند، غذایی که برای مهمان‌ها گذاشته‌اند، مسموم است و هر کسی آن غذا را بخورد نیم ساعت بعد خواهد مرد، و میزبان بی‌خبر از مسمومیت غذا همه را دعوت به صرف کردن غذا کند، آیا آن شخص از آن غذای مسموم میل می‌کند؟ هرگز نخواهد

خورد. اگر او را مسخره کنند یا به او ناسزا بگویند از آن غذا نخواهد خورد؛ زیرا حقیقت را می داند و حفظ جانش مهم تر از حرف دیگران است. یا اگر شخصی راه را گم کرده باشد، هنگامی که راه را پیدا می کند یقیناً از همان راه خواهد رفت، هرچند همه همراهانش از راه دیگری بروند و او را مسخره کنند؛ زیرا می داند که آنان بیراهه می روند و به مرگشان ختم خواهد شد.

هرگز قضاوت دیگران درباره فرهنگ و شیوه زندگی ما برایمان مهم نیست؛ بلکه آنچه برای ما اهمیت دارد، شناخت و عمل به حقیقت است. حقیقت آن است که قرآن و پیامبران فرموده اند. مگر اولین کسانی که مسخره می شوند، ما هستیم؟ اولین کسانی که مسخره شده اند، پیامبران بوده اند. قرآن می فرماید: {يُحَسِّرُهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ}؛ (1)

«دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد، مگر آنکه او را ریشخند می کردند». یعنی تمام رسولانی که برای هدایت مردم آمدند مورد ریشخند قرار گرفتند؛ زیرا از نظر ادبی «ما» و «الا» دلالت بر حصر می کند و تمام رسولان را شامل می شود. به دیگر سخن از آن استفاده عموم می شود؛ اما پیامبران به ریشخند جاهلان اهمیت ندادند؛ چون می دانستند راهشان درست است.

افزون بر آن، کسی که دنباله رو دیگران و در فکر این است که دیگران درباره وی چه فکر می کنند، رفته رفته هویت و جوهره انسانیتهش از بین خواهد رفت؛ زیرا خواسته های مردم متفاوت و غالباً عاری از حقیقت است و نباید انسان شخصیت خود را برای گفته دیگران نابود کند.

امروز غربی ها از نظر صنعتی، اقتصادی و نظامی از کشورهای اسلامی

ص: 236

قوی ترند؛ هرچند دینشان باطل و دین ما حق است. یکی از اسباب قوت آنان، این است که در فرهنگشان مهم نیست که دیگران درباره آنان چه می گویند و برای چیره شدن فرهنگشان بر جهان، تبلیغات گسترده ای دارند. آنچه از فرهنگ آنان در ماهواره ها پخش شود که با فرهنگ بومی دیگر ملت ها متفاوت باشد، چند روزی مورد تمسخر آن ملت ها قرار می گیرد؛ اما سرانجام عادی می شود، وقتی عادی شد کم کم دیگران هم از آنها پیروی می کنند. سرانجام ما هر اندازه در مجالس و محافلمان آنها را مسخره کنیم، برایشان مهم نیست. این همه علیه فرهنگ مبتذل آنان سخنرانی می شود، آیا آنان فرهنگ مبتذلشان را به خاطر سخنان دیگران رها کردند؟ خیر. این همه سخنرانی بر ضد آنها شده و می شود؛ اما آنان نه تنها از فرهنگشان دست برداشتنند؛ بلکه سعی می کنند که آن را بر دیگران نیز تحمیل کنند و بسیاری نیز دانسته یا نادانسته دنباله رو آنها می شوند.

بنابراین وقتی آنان در مواضع باطلشان آن گونه پایدارند، چرا ما در موضع حقمان ضعیف باشیم. چرا نگران باشیم که یک غربی یا شرقی، ما را مسخره کند. ما باید این نقطه قوت آنان را فراگیریم. اگر دین ما حق است و نماز، روزه، قرآن، حجاب و اعتقاداتمان حق است، نباید مخالف دیگران با ارزش های ما برایمان مهم باشد. اگر ما بر عقیده درست خودمان پافشاری کنیم و دنبال این نباشیم که دیگران درباره ما چه می گویند موفق خواهیم شد؛ زیرا وقتی عقیده ما حقیقت داشته باشد، در نهایت جای خود را در جهان باز خواهد کرد.

نتیجه پایداری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

اگر عقیده اسلامی ما باطل بود، اولین کسی که باید آن را رها می کرد،

پیغمبر بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مشرکان اعلام کردند خدایان شما دروغین و باطل اند و مشرکان، حضرت را مسخره کردند؛ بلکه تهمت های ناروا به حضرت زدند. این برخوردهای ناشایست در قرآن نقل شده است. اگر قرآن نقل نکرده بود جرأت نمی کردیم حرفشان را نقل کنیم. قرآن از قول کفار و مشرکان نقل می کند که خطاب به آن حضرت می گفتند: {وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ}؛ (1)

«وگفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو مجنونی». گفتند: شاعر، کاهن افسانه گو است و نسبت های ناروای دیگری به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت دادند.

به هر حال، پیامبر و بنی هاشم سه سال در شعب ابی طالب محاصره اقتصادی شدند به حدی که کودکانشان از گرسنگی گریه می کردند. همچنین حضرت را محاصره سیاسی و اجتماعی کردند و در مکه، قصد کشتن ایشان را داشتند که پیغمبر از مکه هجرت کردند و مسلمانان را به حبشه و مدینه فرستادند؛ اما به خاطر همه این برخوردهای نادرست آیا عقیده خود را ترک کردند؟ نه؛ بلکه مقاومت کردند تا همان مشرکانی که او را مسخره می کردند، روزی اسلام آوردند؛ هرچند برخی از آنان از روی نفاق و در ظاهر اسلام آوردند؛ اما سرانجام در نتیجه استقامت، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیروز شد. خدا می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ}؛ (2) «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] هان، بیم

ص: 238

1- . سورة حجر، آية 6.

2- . سورة فصلت، آية 30.

تلاوت قرآن

مرحوم والد (رحمه الله) نقل می کردند که حدود هفتاد سال پیش در کربلا، هر بازاری تا مغازه را باز می کرد، چند آیه از قرآن را تلاوت می کرد، با این هدف که شروع کارشان با قرآن باشد؛ زیرا هم برکت است و هم معانی آن را می فهمد و با عمل به آن، قرآن را سرلوحه کارش قرار می دهد تا کاری بر خلاف دستورهای قرآن مانند غش، دروغ، ربا و امثال اینها مرتکب نشود. در روایت آمده است که قرآن عهد خدا بر مردم است و هر روز انسان باید این عهد را بخواند؛ گرچه چند آیه باشد. (1)

ایشان می گفتند: تنها یک نفر در آن بازار، بر ادبیات عرب بسیار مسلط و اشعار بسیاری حفظ بود. او هیچ گاه صبح که مغازه اش را باز می کرد، قرآن نمی خواند؛ به گونه ای که نظر همه را به خود جلب کرده بود. همه اهل بازار از او می پرسیدند: شما که مسلمان و به قرآن معتقدی و می توانی آن را بخوانی چرا قرآن نمی خوانی؟ مرتب از او سؤال می کردند: سبب این کوتاهی شما چیست؟ اما وی جواب پرسش آنان را نمی داد. سرانجام روزی در پاسخ آنان گفت: من واقعاً دوست دارم قرآن بخوانم؛ ولی نمی توانم. گاهی نیز قرآن را باز می کنم و تلاش می کنم، قرآن را بخوانم؛ ولی گویا کسی جلوی مرا گرفته نمی توانم بخوانم. گفتند: علت آن چیست؟

گفته بود: نه، علتش این است که من درباره قرآن، عمل ناروایی انجام

ص: 239

1- . کافی، ج 2، ص 609: علي عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يقرأ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً».

داده ام که بعد از آن توفیق از من سلب شده است و از آن روز تا کنون سال ها می گذرد که نتوانسته ام حتی یک صفحه از قرآن را بخوانم. پرسیدند: چه کاری انجام داده ای؟ گفته بود: من اهل ذوق و ادبیاتم و کسانی که اهل ادب اند، شعر حفظ می کنند و سرگذشت شعرای مهم را فرا می گیرند و دیوان های آنان را جمع و مطالعه می کنند؛ از این رو بسیار علاقه مند بودم که دیوان یزید بن معاویه - لعنة الله عليه - را داشته باشم؛ چون یزید از نظر ادبیات عرب بسیار توانا بود. (1)

آن بازاری گفته بود: با توجه به اینکه در آن زمان صنعت چاپ چندان گسترده و دستیابی به کتاب مثل امروز آسان نبود، من سال ها دنبال دیوان یزید بودم؛ ولی نمی یافتم، در آن زمان قرآن نیز مانند امروز فراوان نبود و هرکس یک نسخه برای خودش داشت و از آن نگهداری می کرد؛ زیرا اگر آن نسخه گم می شد یا از بین می رفت باید دوباره از نو بنویسد یا از کسی با قیمت بسیار گزاف هدیه بگیرد، تا اینکه سالی به حج مشرف شدم و قرآنم را با خودم برده بودم. هنگام ورود به مسجدالحرام چشمم به یک کتابفروشی افتاد. دقت کردم

ص: 240

1- . علت توانایی یزید در زمینه ادبیات عرب این بود که معاویه به یکی از مشاورانش گفت: قصد دارم فرزندم یزید پس از من خلیفه شود. چه کنم که مسلمانان او را بپذیرند؟ گفت: دو کار انجام بده: الف) وادارش کن حافظ قرآن شود؛ زیرا هنگامی که مسلمانان مشاهده کنند، او قرآن می خواند، خشنود خواهند شد. ب) وادارش کن که بر ادبیات عرب مسلط شود و شاعری زبردست شود. از این رو با تلاش معاویه، یزید حافظ قرآن شد. شما اگر در گفتگوهای یزید با حضرت زینب و امام سجاد (علیه السلام) دقت کنید خواهید دید که به آیات قرآن استشهاد کرده است، دلیلش این است که او حافظ کل قرآن بود. همچنین اشعار یزید از نظر ظاهر، ادبی است؛ هرچند مضمون اشعارش کفرگویی است.

دیدم دیوان یزید را دارد که بسیار خوشحال شدم و به فروشنده گفتم: قیمت این کتاب چقدر است؟ او نگاه کرد دید قرآنی در دست من است. گفتم: من این کتاب را به تو نمی فروشم؛ اما حاضرم با قرآنت معاوضه کنم. من فکر کردم اگر این قرآن را به او بدهم، قرآن فراوان است؛ یا خودم دوباره می نویسم یا با قیمت گزافی می خرم؛ اما این دیوان را نمی توانم در غیر از این کتابفروشی پیدا کنم و همین امر باعث شد که قرآن را با دیوان یزید بن معاویه معاوضه کنم. سرانجام قرآن را دادم و دیوان را گرفتم. وی گفته بود: از آن روز تاکنون توفیق خواندن قرآن از من سلب شده است.

کسی که قرآن را با دیوان یزید بن معاویه معاوضه کند، نتیجه اش این است که خدای تبارک و تعالی توفیق تلاوت کلامش را از او سلب می کند. احترام به قرآن شامل احترام ظاهری و معنوی به آن است که با خواندن، فهمیدن و عمل کردن به آن تحقق می یابد.

خدای متعال در قرآن اوصاف کریمانه پیامبر بزرگوار خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را بیان فرموده است تا مسلمانان با شناخت آن صفات خود را به صفات کریمانه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آراسته کنند. می فرماید: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ}؛ (1) «برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است».

خدا رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای هدایت مردم فرستاد و پیامبر وظیفه اش را به نحو احسن و کامل انجام داد. اگر مسلمانان همه دستورها و آموزه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را بپذیرند و به آن عمل کنند، رستگار خواهند شد؛ وگرنه شقاوت و بدبختی در دنیا و آخرت نصیبشان خواهد شد.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصف پیامبر می فرماید: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»؛ (2) مانند پزشکی است که می گردد تا بیمار را پیدا کند و برای مریض، نسخه تجویز کند. پزشکانی هستند که معمولاً در مطب خود نشسته اند و بیمار باید نزدشان

ص: 242

1- . سورة توبه، آية 128.

2- . نهج البلاغه، خطبه 108.

برود. پزشکانی نیز هستند که به مناطق محروم، دور افتاده، جنگ زده، زلزله زده و... سفر می کنند و به صورت رایگان، بیماران را معاینه و مداوا می کنند. اینان پزشکانی هستند که به سراغ بیماران می روند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جمله به پزشکی تشبیه شدند که سراغ بیماران می روند. پیامبر با یافتن بیماران برایشان نسخه صحیح می پیچیدند. اگر بیماری به این نسخه عمل نکند، مشکل پزشک نیست؛ زیرا او بیمار را پیدا کرده و نسخه صحیح برایش پیچیده و دارویش را نیز در اختیارش قرار داده است. پیامبر مأموریتشان را به نحو احسن انجام دادند و هر چیزی که مردم را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می کند، برای مردم بیان کردند و با سیره عملی خودشان نیز آنها را به مردم نشان دادند؛ زیرا سخن گفتن بسیار آسان است؛ اما عمل کردن سخت است؛ ولی گفتار آن حضرت مطابق کردارشان بود.

بدبختی و مشکلات فراوان فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... مسلمانان، از خدا و اسلام و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست. مشکل این است که آنان از فرمان های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی گردانیده اند و به آن عمل نمی کنند. قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که بدون تحریف به دست ما رسیده است؛ چون خدا نسبت به کتاب های آسمانی گذشته چنین تعهدی را نداده بود که این کتاب ها را از تحریف حفظ کند؛ اما خدا نسبت به قرآن کریم این تعهد را داده و فرموده است: {إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}؛ (1) «بی تردید، ما این قرآن را نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود».

این قرآن، کتاب هدایت است؛ از این رو با کتاب های دیگر فرق دارد.

ص: 243

کتاب های دیگر به اصطلاح فصل فصل است؛ اما قرآن این گونه نیست؛ زیرا همه مردم همیشه کل قرآن را نمی خوانند؛ از این رو، هر صفحه قرآن حاوی شناخت خدا، پیامبر، قیامت، اخلاق، آداب و احکام است؛ چون برای هدایت مردم نازل شده است؛ پس مطالب مورد نیاز برای هدایت و رستگاری مردم در جای جای آن وجود دارد. البته برخی جاها مفصل و برخی جاها با اشاره و اجمال است؛ از این رو همین مقدار که انسان چند آیه بشنود یا تلاوت کند، همه اصول اساسی را در آن می یابد.

خدا با فرستادن قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) راه هدایت بشر را هموار کرده است. آیا مردم به قرآن عمل می کنند؟ ممکن است عده بسیاری متدین باشند و نماز بخوانند، روزه بگیرند و اگر مستطیع شدند به حج بروند و خمس بپردازند و اگر بر اموالشان زکات تعلق گرفت با شرایطی که در کتاب های فقهی ذکر شده است، زکاتشان را بپردازند و از گناهان نیز بپرهیزند؛ اما اینها بخشی از قرآن است.

این کتاب آسمانی، بیش از شش هزار آیه دارد. مشهور فقها ذکر کرده اند که از این شش هزار آیه، تنها 500 آیه مربوط به احکام است؛ یعنی یک دوازدهم قرآن مربوط به واجبات و محرمات است. بخش عمده آن مربوط به بقیه امور است. آیا متدینان به این مسائل عمل می کنند؟ شمار کسانی که به این دستورها عمل می کنند، اندک است؛ از این رو امروز تمام مجتمعات اسلامی گرفتار مشکلات فراوان اند.

مشکلات سیاسی کشورهای اسلامی باعث شده است که هر روز مسلمانان کشته شوند. همچنین شماری از کشورهای اسلامی تحت اشغال نیروهای بیگانه

است. از نظر اقتصادی با اینکه مهم ترین ثروت های طبیعی دنیا مانند نفت، گاز، معادن و زمین های حاصلخیز در مناطق اسلامی است؛ اما مردم این کشورها غالباً فقیرند. از نظر اجتماعی نیز آمار طلاق، مشکلات خانوادگی و جرم و جنایت بسیار بالاست که همه آنها پیامد دوری غالب مسلمانان از آموزه های سعادت آفرین خدا و پیامبر است.

از این روز قیامت، پیامبر از مهجور ماندن قرآن شکایت می کند. پروردگار می فرماید: {وَقَالَ الرَّسُولُ يُرَبِّ إِنَّا قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا}؛ (1) «و پیامبر خدا گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند». در پرونده شکایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از مهجور ماندن قرآن، شاکي، پیامبر و حاکم در دادگاه، خدا و روشن است که حکم الهی این دادگاه به نفع پیغمبر صادر خواهد شد.

خدای تبارک و تعالی در آیه دیگری می فرماید: {وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا}؛ (2) «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت». خدای عزوجل می فرماید: هرکس از ذکر من - خواه قرآن باشد، خواه پیامبر، خواه اهل بیت و خواه یاد خدا زیرا در قرآن کریم ذکر به همه اینها اطلاق شده است - روی گردان شود، در دنیا گرفتار خواهد بود و زندگی سختی خواهد داشت.

البته این دنیای اوست، آخرتش نیز بدتر از دنیایش خواهد بود؛ از این رو پروردگار می فرماید: {وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى}؛ «و روز رستاخیز او را نابینا

ص: 245

1- . سورة فرقان، آية 30.

2- . سورة طه، آية 124.

محشور می کنیم».

خدا در ادامه این آیه می فرماید: {قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَ بِتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى}؛ (1)
«می گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم؟ می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی».

همرنگ حقیقت باش

بر مسلمانان لازم است که به قرآن عمل کنند و نگویند که بقیه چه کار می کنند؛ زیرا انسان مؤمن هیچ گاه نباید تابع مردم خطاکار باشد. خدای تبارک و تعالی در قرآن مرتب می فرماید: {أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ}؛ (2) «بیشترشان نمی اندیشند». {أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ}؛ (3) «بیشترشان ناسپاس اند». {وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كُرْهُونَ}؛ (4) «بیشترشان حقیقت را خوش ندارند». آیا یک فرد مؤمن باید همانند مردمی باشد که قرآن چهره واقعی آنان را این گونه ناخوشایند بازتاب داده است؟ و بگوید: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت باش». چنین نیست؛ بلکه کسی که همرنگ جماعت شود، رسوا خواهد شد؛ مگر اینکه جماعت بر حق باشد. توصیه نجات بخش این است: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ حقیقت باش». همواره اهل حقیقت در اقلیت بوده اند و هیچ پیامبری مبعوث نشده است؛ مگر اینکه مردم او را مسخره کرده اند.

ص: 246

1- . سورة طه، آیات 125-126.

2- . سورة مائده، آیه 103؛ سورة عنكبوت، آیه 63؛ سورة حجرات، آیه 4.

3- . سورة يونس، آیه 60؛ سورة نمل، آیه 73.

4- . سورة مؤمنون، آیه 70.

سیزده سال اول بعثت که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، در مکه بودند تنها حدود دویست نفر به آن حضرت ایمان آوردند. به هر حال، مشرکان، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را بسیار مسخره می کردند. هنگامی که آن حضرت نماز می خواندند، آنها از کنار ایشان ردّ می شدند و به قصد مسخره کردن وی به همدیگر اشاره می کردند یا گاهی هنگامی که پیامبر در حال سجود یا رکوع بودند، شکمبه گوسفند یا شتر را بر سر آن حضرت خالی می کردند. اگر بنا بود که به اصل «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت باش» عمل شود باید رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم‌رنگ قوم خود می شد؛ ولی این شعار نادرست است. انسان باید خواهان شناخت حقیقت و پیرو آن باشد. اگر کسی به مهمانی دعوت شود که هزار نفر در آن حضور داشته باشند و دریابد غذا مسموم است؛ اما شاهد باشد که نهصد و نود و نه نفر آن غذای مسموم را می خورند، آیا عاقلانه است بگوید: برای رسوا نشدن باید از این غذای مسموم بخورم؟ نه؛ زیرا عقل می گوید: خوردن غذای مسموم، نارواست؛ از این رو از خوردن آن غذا خودداری خواهد کرد؛ هرچند همه او را مسخره کنند. بنابراین، بر عهده مسلمانان است که آموزه های قرآن را در تمام زندگی به کار گیرند.

کمرنگ شدن اخلاقیات اسلام

شخصی نقل می کرد: شاگرد یک بازاری شدم که ظاهر الصلاح بود. روز اول که وارد محل کار شدیم گفت: توجه داشته باش که دین از بازار جداست. وقتی وارد مغازه شدی، دیگر دین را کنار بگذار. دین تا بیرون مغازه و محل کسب و کار، کارآیی دارد؛ اما چنین پنداری غلط است و اسلام تنها دین عبادت نیست؛ بلکه آیین زندگی و اخلاق است.

اکنون اخلاقیات اسلام بسیار کم‌رنگ شده است. آیا امروزه مردم به حقوق همسایه احترام می‌گذارند؟ در روایت آمده است: «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَدْبَعَانَ وَجَارُهُ جَانِعٌ؛ (1) به من ایمان نیاورده کسی که سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه باشد». در مواردی به ویژه شهرهای بزرگ، برخی هیچ اطلاعی از وضع نابسامان همسایه خود ندارند. در مسائل خانوادگی، زن و شوهر حقوق همدیگر را رعایت نمی‌کنند. مقصود این نیست که هیچ کس به آموزه های دین عمل نمی‌کند؛ بلکه مقصود این است که غالباً این گونه است.

نقل شده است که یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جنگی زخمی شد و سپس در مدینه به شهادت رسید و افتخار جهاد در کنار پیغمبر و نیل به درجه رفیع شهادت در راه خدا را داشت. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را دفن کردند فرمودند: قبر بر او فشار وارد کرد؛ زیرا در منزل با خانواده اش بد اخلاق بود. او اهل بهشت خواهد بود؛ اما بد اخلاقی با خانواده اش باعث شد که از عذاب فشار قبر مصون نماند. (2)

زمان شفاعت

کسی نباید خیال کند که چون به خدا، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) باور دارد، و آن بزرگواران شفاعت می‌کنند، پس ارتکاب گناه برای او مجاز است، و اگر به قرآن عمل نکرد باکی بر او نیست. درست است که شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) هم نصیب مؤمنان خواهد شد؛ اما اگر کسی مرتکب گناه شود، باید تاوانش را در این دنیا و در آخرت بپردازد. شفاعت روز قیامت شامل حال

ص: 248

1- . کافی، ج 2، ص 668.

2- . همان، ج 6، ص 236.

او خواهد شد؛ اما ممکن است عذاب قبر نیز نصیبش شود و در مرحله بعد مشمول شفاعت شود.

در دنیا نیز برخی را به جرم ارتکاب برخی از جرایم زندانی می کنند و پس از چند ماه اگر نشانه های اصلاح در رفتارشان مشاهده شود، آنان را عفو می کنند؛ برای مثال وزیر یا رئیس دستگاه قضایی از مقام مربوط درخواست عفو او را می کند و با موافقت وی، زندانی آزاد می شود. این نیز شفاعت است. شفاعت یعنی درخواست عفو در مورد این زندانیان. مسئول زندان به مقام بالاتر اعلام می کند: این فرد مجرم در مدت زندانی بودن، مرتکب خلافی نشده است و نشانه های پشیمانی و اصلاح در او مشاهده می شود؛ از این رو عفو می شود.

شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) قطعاً شامل حال تمام مؤمنان حتی گناهکاران می شود و هرکس مؤمن از دنیا برود، شامل حالش خواهد شد. این شفاعت قطعی است و هیچ شکی در اصل آن نیست. تنها مسئله این است که چه وقت شامل حالش می شود؟ در لحظه مرگ یا در عالم برزخ و یا بعد از اینکه مدت ها در جهنم ماند؟!

کسانی هستند که همان لحظه اول پس از مرگ شفاعت شامل حالشان می شود. در روایت آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) بر بالین هر مؤمن، منافق و کافری حاضر می شوند، اگر منافق و کافر باشد وعده جهنم به او می دهند؛ اما اگر مؤمن باشد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بالای سر او و امیر مؤمنان (علیه السلام) به احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنارش می نشینند. (1) آن گاه حضرت علی (علیه السلام) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اگر شخص درستی باشد، به وی بشارت بهشت می دهند: {لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

ص: 249

وَفِي الْأَخِرَةِ؛ (1) «در زندگی دنیا و آخرت مژده برای آنان است». {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ؛ (2) «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] هان، بیم مدارید و غمگین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

بنابراین کسانی هستند که بشارت در همان لحظه اول، شامل حالشان می شود و برخی در قبر و گروهی در برزخ یا در قیامت شفاعت شامل حالشان می شود. البته برخی حتی در روز قیامت نیز شفاعت شامل حالشان نمی شود؛ بلکه مدت زیادی در جهنم می مانند تا بعد با شفاعت از جهنم خارج شوند. پس شفاعت قطعی است و شامل همه مؤمنان می شود؛ اما زمان شفاعت به عمل خود آنان بستگی دارد.

احترام بایسته قرآن

باید به دستوره‌های پیامبر و ائمه (علیهم السلام) عمل کنیم تا در دنیا و آخرت، شاد و سعادتمند باشیم. الحمد لله آموزه های دین از سوی سخنرانان، کتاب ها و هم اکنون به وسیله شبکه های دینی به مردم ابلاغ می شود. مؤمنان دیگر عذری ندارند و باید به آنها عمل کنند و اگر عمل نکنند، مشکل از خود آنان خواهد بود.

برخی می گویند: ما به قرآن، احترام می گذاریم؛ ولی باید توجه داشت که احترام قرآن باید همه جانبه باشد. بوسیدن قرآن، طلاکوب کردن، در تاقچه بالای اتاق گذاشتن و مهریه عروس قرار دادن خوب است؛ اما این بخشی از آن

ص: 250

1- . سورة یونس، آیه 64.

2- . سورة فصلت، آیه 30.

احترام بایسته قرآن است. بالاترین احترام به قرآن عمل به آن است.

در روایت آمده است: یکی از شکایت کنندگان روز قیامت، قرآنی است که در منزل مانده و گرد و خاک رویش نشسته است. (1) قرآنی که گرد رویش نشسته، خوانده نشده است و نخواندن معمولاً با عمل نکردن قرین و همراه است، و اگر قرآن شکایت کند، حکم به نفع قرآن است.

ص: 251

1- . خصال، ج 1، ص 142.

خدای متعال می فرماید: { وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ }؛ (1)

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

انسان مرکب از روح و جسم است. جسم برای بر خورداری از زندگی سالم به غذا نیاز دارد. روح نیز همین گونه است و خدا هر دو را تعیین می کند، با این تفاوت که غذای جسم، مادی و غذای روح، معنوی است.

پروردگار درباره غذای مادی می فرماید: { كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ }؛ (2)

«از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید».

درباره غذای معنوی، ویژگی هایی در چارچوب احکام شرع بیان شده است. بدن برای برخوردار شدن از زندگی سالم به نظافت نیاز دارد. روشن است که جسم بر اثر ناپاکی های محیط زندگی آلوده می شود و اگر جسم آلوده را تمیز نکنیم، کم کم ناپاکی ظاهر می شود و بوی نامطبوع از طرف شخص آلوده به مشام می رسد. روح هم در صورت مراقبت نکردن و سرپیچی از فرمان های الهی، کثیف می شود. این آلودگی به خود شخص و دیگران آسیب می رساند و

ص: 252

1- . سورة غافر، آية 60.

2- . سورة بقره، آية 57.

نفس با اجرای فرمان های الهی، تزکیه و تطهیر می شود.

برای مثال در روایت آمده است: همچنان که اگر انسان، روزی پنج بار خود را در چشمه آب زلالی شستشو دهد، ناپاکی از بدنش زدوده می شود، نمازهای پنج گانه نیز گناهان را پاک می گرداند. (1) ممکن است برخی بپرسند: گاهی عبادتی انجام می دهیم که بی روح و بدون حضور قلب است، پس تأثیر مثبتی بر روح ندارد؛ برای مثال صبح ها در حال گیجی از خواب برمی خیزیم، نماز می خوانیم و سریع به رختخواب برمی گردیم و به خوابمان ادامه می دهیم، این نمازی چه فایده ای دارد؟ چرا خدای متعال چنین نمازی را واجب کرده است؟

در جواب باید گفت: همین نماز، غذایی برای روح است؛ زیرا همان گونه که اگر شخصی به علت بیماری بدون میل، غذایی را صرف کند، از خواص طبیعی اش بهره مند خواهد شد - البته در صورتی که غذا با میل خورده شود، فایده بیشتری به بدن می رساند - عبادت نیز همین طور است. اگر انسان با توجه و رغبت، عبادت را به جا آورد، نفعش بسیار بیشتر از عبادت بدون توجه است؛ اما اگر بی توجه هم عبادت کند، غذای روح فراهم می شود و اثرش را می گذارد؛ بنابراین عباداتی که خدای تبارک و تعالی برای ما واجب کرده، غذای معنوی روح است و روح را از آلودگی پاک می کند.

دعا، غذای روح

دعا یکی از عبادات بزرگ محسوب می شود و به فرموده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم): «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» (2) دعا مغز و روح عبادت است». انسان با دعا به پروردگار

ص: 253

1- . وسائل الشیعه، ج 4، ص 12.

2- . همان، ج 7، ص 27.

نزدیک می شود و طبق روایات، هیچ وسیله ای مانند دعا، فرد را به مقامات قرب معنوی نزدیک نمی کند.

نماز زیباترین عبادت خدای متعال است. سوره حمد زیباترین درس بندگی است که در آن مخلوق با خالقش سخن می گوید. نیمی از الفاظ این سوره، دعا و درخواست از درگاه خداست؛ یعنی بعد از ستایش خدا - که از آداب دعاست - می گوئیم: {إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...}؛ (1) «تورا می پرستیم تنها و بس، به جز تو نجوئیم یاری زکس». در این آیات به پیشگاه خدای متعال اظهار بندگی می کنیم و از او یاری می طلبیم، بعد هدایت در راه مستقیم را از وی می خواهیم و... همین چند درخواست کوتاه، درخواست هایی پر مغز و از ارکان دین است. خواستن این حاجات از پروردگار نشانه جایگاه والای انسان در مراتب عبودیت الهی است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نزد خدای متعال، مقام و منزلتی است که تنها با درخواست و دعا می توان به آن دست یافت. (2)

خواندن دعاها و ذکرهای واجب در نماز، واجب است و ترک عمدی آنها، موجب بطلان نماز می شود؛ اما دعاها مستحب فراوانی نیز داریم و خدا به دلیل اینکه امور بر عموم مردم سخت نشود، آنها را واجب نکرده است؛ بلکه آن را مستحب و پسندیده درگاهش می داند.

مشکلی که اکثر افراد دارند، آن است که هنگام گرفتاری و رنج به دعا رو می آورند؛ در حالی که دعا باید هم در گرفتاری و هم در رفاه باشد.

ص: 254

1- . سورة فاتحه، آية 5-7.

2- . مكارم الاخلاق، ص 269.

در روایت آمده است: اگر فردی هنگام رفاه دعا کند، ملائکه با صدایش آشنا می شوند و اگر موقع گرفتاری هم دعا کند، ملائکه می گویند: «صوتٌ معروفٌ؛ صدایی است که آن را می شناسیم». پس این صدا را بالا می برند؛ ولی اگر تنها در وقت گرفتاری دعا کند، ملائکه می گویند: «إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ؛ (1) این صدایی است که ما نمی شناسیم» و آن را برمی گردانند؛ از این رو در روایت آمده است که هنگام گرفتاری و رفاه دعا کنید.

شخص باید همواره به یاد پروردگار باشد تا خدای متعال نیز او را یاد کند. خدا می فرماید: {فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ}؛ (2) «مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم»؛ زیرا در وقت گرفتاری همه انسان ها، حتی کافران که وجود خدا را انکار می کنند، وی را می خوانند. پروردگار در این باره می فرماید: {فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ}؛ (3)

«و وقتی بر کشتی سوار می شوند، خدا را با اخلاص می خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، ناگاه شرک می ورزند».

دعاهای ارزشمندی از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است. آنان در قالب این دعاها به ما آموزش داده اند که چگونه با خالق خود سخن بگوییم و از درگاه رحمتش چه درخواست کنیم؟ آیا آموزش صحیح بندگی از جانب معصومان (علیهم السلام) ارزشمند نیست؟ آیا سبب رفعت روح

ص: 255

1- . کافی، ج 2، ص 472: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتٌ مَعْرُوفٌ وَلَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ».

2- . سورة بقره، آية 152.

3- . سورة عنكبوت، آية 65.

نمی شود؟ دعاهایی با این مضامین عالی، تنها در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارد و دیگر فریق اسلامی از این مضامین عالی محروم می باشند.

یکی از بزرگان می گوید: زمانی به کشور مغرب سفر کردم و نوار دعای ابوحمزه ثمالی را همراه داشتم. آن را به یکی از کارمندان رادیو دادم. او نیز پس از شنیدن آن دعا تشویق شد تا آن را از رادیو پخش کند. پس از پخش، بسیاری از شنوندگان از آن استقبال کردند. آنها مکرر به رادیو زنگ زدند و پخش مجدد آن را تقاضا می کردند؛ زیرا این دعا مضامین والایی دارد و مجموعه ای حاوی آموزه هایی درباره توحید، نبوت و معاد است؛ پس این نعمت را قدر بدانیم و ارتباط خود را با پروردگار از این طریق بیشتر کنیم.

انسان می تواند دعاها را حفظ کند و هنگام کار آنها را زمزمه کند، یا دعاها را به شکل نوار صوتی درآورد و در اوقات فراغت یا وقتی با وسیله نقلیه به سوی مقصدی در حرکت است، ادعیه را بشنود و با خود زمزمه کند؛ آن گاه جزء گروهی می شود که فرشتگان می گویند: «صوتٌ نعرفه؛ صدایی است که آن را می شناسیم» نه صدایی که برای فرشتگان ناشناخته باشد.

شرایط استجاب دعا

اشاره

درست است که خدای متعال فرموده است: {ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ}؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»؛ اما وعده خدا به اجابت دعا یک وعده مشروط است، نه مطلق. خدای متعال می فرماید: {وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ}؛ (1) «به پیمان من وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم».

اجابت دعا چند شرط دارد:

ص: 256

دعا کردن باید با عمل و کوشش، توأم باشد. در کلمات قصار امام علی (علیه السلام) می خوانیم: «الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ؛ (1) دعا کننده بدون عمل و تلاش، مانند تیرانداز بدون زه است».

با توجه به اینکه وَتَر (زه) عامل حرکت و وسیله پرتاب تیر به سوی هدف است، نقش «عمل» در تأثیر «دعا» روشن می گردد. در حدیثی آمده است که خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: حتی نمک طعمت را باید از ما بخواهی؛ (2) اما این بدین معنا نیست که موسی در خانه بنشیند و پروردگار از آسمان برایش نمک بفرستد؛ بلکه باید در عین دعا کردن برای خواسته اش تلاش کند.

ب) مبارزه با فساد

یکی دیگر از شرایط استجاب دعا مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق است. کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند، دعای مستجابی ندارند؛ چنان که از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ (3) باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خدا، بدان را بر شما مسلط می کند، آن گاه هر چه نیکان شما دعا کنند مستجاب نخواهد شد».

در حقیقت، ترک این وظیفه بزرگ از سوی همگان، نابسامانی هایی در

ص: 257

1- . نهج البلاغه، حکمت 337.

2- . ریاض الأبرار، ج 2، ص 151.

3- . کافی، ج 5، ص 56.

اجتماع به وجود می آورد که نتیجه اش خالی ماندن صحنه اجتماع از پاکان و خردمندان و فراهم شدن شرایط برای حضور نابخردان است و دعا برای برطرف شدن پیامدهای آن اثری ندارد؛ زیرا این وضع، نتیجه قطعی اعمال افراد می باشد.

ممکن است ده درصد مردم به این وظیفه عمل کنند؛ اما اگر اکثر جامعه بی اعتنا باشند. در این صورت، اثری نخواهد داشت؛ زیرا خدای متعال سبب وجود هر پدیده ای را به گونه ای خاص قرار داده است؛ برای مثال ارتشی که برای پیروزی به هزار نفر نیرو نیاز دارد، اگر نهصد نفرشان فرار کنند، پیروزی محقق نخواهد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در جنگ احد، پنجاه نفر را روی تپه ای قرار دادند و برای حفاظت از پشت جبهه، مأمور کردند و به آنها دستور دادند که هرگز جایگاهشان را ترک نکنند؛ ولی در مرحله اول پیروزی، حدود سی و هفت نفر از آنان تپه را رها کردند. همین امر سبب شد دشمن از پشت به مسلمان ها حمله کند و وجود سیزده نفر که کمتر از حد نیاز بود مانع شکست مسلمانان نشد.

پروردگار، شرط موفقیت را در مورد امر به معروف به حضور مردم در این امر مهم وابسته کرده است. در غیر این صورت، مشکلات حل نخواهد شد و دعای نیکوکاران به اجابت نخواهد رسید.

ج) دوری از گناه

برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، از گناهان گذشته توبه کرد و خودسازی نمود؛ زیرا پاکی قلب سبب نزدیکی هر چه بیشتر فرد به خدا می شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمِدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةَ؛ (1) مبادا هیچ یک از شما خواسته ای مادی یا معنوی را از پروردگارش تقاضا کند، مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را به جا آورد و بر پیامبر و آلش درود بفرستد، بعد به گناه خود نزد او اعتراف و توبه کند، سپس دعا نماید».

هرگز نباید گناه را کوچک شمرد؛ زیرا ممکن است همان گناه، پروردگار را به غضب آورد و مانع اجابت دعا شود. در روایت آمده است: «فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ؛ (2) هرگز هیچ یک از گناهان را کوچک نشمرید که شاید غضب خدا در همان باشد».

د) پاکي اموال

پاک بودن اموال از حرام، غضب و ظلم شرط دیگری برای اجابت دعاست. از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطَيِّبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ (3) کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و درآمدش را پاک کند».

ه) سازگار بودن خواسته با سنن تکوین و تشریح

شرط دیگر دعا این است که برخلاف نظام تکوین یا نظام تشریح نباشد. دعا استمداد و استعانت برای رسیدن به هدف هایی است که آفرینش و تکوین

ص: 259

1- . راوندی، الدعوات، ص 23.

2- . خصال، ج 1، ص 209.

3- . بحار الأنوار، ج 90، ص 372.

برایش قرار داده یا تشریح و قانون آسمانی الهی، معین کرده است.

اگر دعا کردن به صورت صحیح و با شرایط لازم آن باشد، شکل یک حاجت طبیعی به خود می گیرد و دستگاه خلقت به حکم تعادل و توازنی که دارد، باعث می شود، هر جا به مدد الهی نیاز باشد، امداد خدایی فرا رسد؛ اما خواسته ای که خلاف هدف تکوین یا تشریح باشد، مانند درخواست عمر جاوید یا درخواست قطع رحم از خدا، قابل استجاب نیست؛ زیرا این گونه درخواست ها از پروردگار، مصداق واقعی دعا نیست.

(و) وجود مصلحت

گاهی انسان، خواسته ای از پروردگار دارد و تمام شرایط دعا نیز فراهم می باشد؛ اما دعایش مستجاب نمی شود که روشن می شود به مصلحت شخص نیست. گاهی شخص خواسته ای داشته که برآورده نشده است و بعد دریافته که آن خواسته به مصلحتش نبوده و خالق را شکر کرده که برآورده نشده است؛ اما بر اثر محدود بودن علمش گاهی این واقعیت را کشف می کند و گاهی کشف نمی کند.

پس اگر دعا مستجاب نشد بدانیم که علم بشر، محدود است و خدا که پروردگار و سرپرست ماست، به امور ما بهتر آگاه است. پروردگار می فرماید: {وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}؛ [\(1\)](#) «و بسا چیزی را ناخوش دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید».

ص: 260

در روایت آمده است: پروردگار همه دعا‌های بنده را اجابت می‌کند؛ اما بعضی را در دنیا و بعضی را در آخرت اجابت می‌کند. (1)

گاهی بنده ای فقیر است و از خدای مهربان مال می‌طلبد. خدا دعایش را در دنیا اجابت نمی‌کند؛ اما در آخرت، زمانی که بشر، محتاج یک حسنه از سوی خداست، پروردگار می‌فرماید: آن درخواستی که در دنیا داشتی هم اکنون اجابت می‌کنم، پس جزای او نعمت‌های بهشتی است. بر اساس این روایت تمام دعاها مستجاب است، فقط بعضی در دنیا و بعضی برای آخرت است.

ز) اجابت برخی دعاها در درازمدت

لازم نیست که همه دعا‌های ما فوری مستجاب شود؛ برای مثال کسی که دعا می‌کند فرزندش پزشک یا عالم دین شود، برآورده شدن این دعا به گذر زمان نیاز دارد، باید مراحل طی شود، فرزند سال‌ها درس بخواند تا به آن درجه برسد. ما این مسئله را خوب درک می‌کنیم که اجابت این دعا به گذشت زمان نیاز دارد، بسیاری از دعا‌های دیگر نیز همین حالت را دارد؛ اما شاید انسان آن را درک نکند و از پروردگار بخواهد که فوری دعایش مستجاب شود؛ ولی از سوی خدای عالم، امور این جهان، ضابطه‌ها و قانون‌های مشخصی دارد.

روشن است که ائمه اطهار (علیهم السلام) نزدیک‌ترین آفریدگان به خدا بودند و تمام شرایط دعا را انجام می‌دادند؛ اما گاهی اجابت دعایشان تا مدت‌زمان مطلوب به طول می‌انجامید؛ برای مثال وقتی اکثر اهل کوفه از یاری حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) دست برداشتند و رهبری و عدالت آن حضرت را برتافتند، حضرت

ص: 261

تفرینشان کرد. مضمون کلام حضرت این بود: خدا غلام (تقیف) را بر شما مسلط کند. (1)

اهل کوفه دو گروه بودند: یک گروه افراد بسیار صالح و شایسته ای بودند، مانند شهدای کربلا که اکثرشان از اهل کوفه بودند؛ اما گروه دیگر، جاه طلبانی بودند که به شدت با حق مبارزه می کردند و خواهان هرج و مرج در جامعه بودند.

بنابراین حضرت علی (علیه السلام) فرمود: خدا غلام (تقیف) یعنی حجاج را بر شما مسلط کند؛ اما این دعا سی سال بعد از شهادت حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) محقق شد.

پس اگر کسی دعا کرد و فوراً نتیجه نگرفت، نگوید: چرا این گونه شد، اولاً: باید شرایط استجاب دعا فراهم باشد؛ ثانیاً: مصلحت الهی ایجاب کند؛ ثالثاً: ممکن است دعا اجابت شده باشد؛ اما به زمان مطلوب احتیاج دارد.

ص: 262

1- . نهج البلاغه، خطبه 116.

پروردگار می فرماید: {قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ}؛ (1) «بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند».

علت حقیقی پدیده ها

علت و معلول های این جهان دو نوع است: واقعی و ظاهری؛ برای مثال وقتی شخصی فوت می کند، مردم می پرسند: چرا فوت کرد؟ در پاسخ آنان گفته می شود: بر اثر سگته، سقوط از بلندی، تصادف یا ترور فوت کرد. این سبب، سبب ظاهری است. سبب واقعی مرگ، قبض روح از جانب خدای تبارک و تعالی است. حالا یا خدا به واسطه ملک الموت یا به واسطه اعوان و فرشتگانی که دستیار ملک الموت هستند، او را قبض روح می کند و یا خود خدای تبارک و تعالی بدون واسطه او را قبض روح می کند؛ برای مثال در روایات آمده است که زائر امام حسین (علیه السلام) را که در راه زیارتش کشته شود، عزرائیل وی را قبض روح نمی کند؛ بلکه خدا قبض روحش می کند. (2)

از این رو، در آیات قرآن هر سه نوع قبض روح آمده است؛ پروردگار

ص: 263

1- . سورة فرقان، آية 77.

2- . کامل الزیارات، ص 376: «فَإِنْ هُوَ مَاتَ مِنْ عَامِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ أَوْ يَوْمِهِ لَمْ يَلِ قَبْضَ رُوحِهِ إِلَّا اللَّهُ».

می فرماید: {اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ}؛ (1) «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند». {قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ}؛ (2) «بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می گیرد». {تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا}؛ (3) «فرشتگان ما جانش بستاند».

بنابراین، سبب واقعی مرگ قبض روحی است که خدا انجام می دهد، هرچند سبب ظاهری مرگ حوادث طبیعی است که ما می بینیم؛ از این رو اگر سبب واقعی وجود نداشته باشد، اسباب ظاهری بی تأثیر خواهد بود.

دلیل اینکه در روز قیامت، دوزخیان در معاد جسمانی با همین جسم مادی دنیا در آتش جهنم می سوزند؛ ولی نامیرا هستند و بار دیگر جسمشان به حال اول باز می گردد. این است که خدا خواسته آنان با وجود فراهم بودن سبب مرگ و نابودیشان نمیرند و همچنان در آتش معذب و مغلد باشند. پروردگار می فرماید: {أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَدَرِينٌ عَلَيَّ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ}؛ (4)

«آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان هایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم». خدا در قیامت حتی خط های انگشت انسان را بازسازی خواهد کرد؛ اما انسان دوزخی با وجود همین جسم مادی و سوختن پیوسته نمی میرد؛ بلکه همواره زنده است و عذاب می کشد؛ خدا می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ

ص: 264

1- . سورة زمر، آية 42.

2- . سورة سجده، آية 11.

3- . سورة انعام، آية 61.

4- . سورة قیامت، آیات 3-4.

نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ}؛ (1)

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی [سوزان] درآوریم؛ که هرچه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگری برجایش نهیم تا عذاب را بچشند». به فرموده قرآن، وقتی پوستش می سوزد دوباره همین پوست به شکل اول بر می گردد و دوباره می سوزد و همچنان تکرار می شود. قدرت سوزاندگی آتش جهنم به گونه ای است که قابل قیاس با آتش دنیا نیست.

به هر حال، در قیامت انسان دوزخی با همین جسم دنیایی زنده می ماند و با وجود آتش فوق العاده سوزان دوزخ نمی میرد. آیه شریفه می فرماید: {وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ}؛ (2) «و مرگ از هر جانی به سویش می آید، ولی نمی میرد». چرا؟ چون سبب واقعی مرگ، قبض روح است و خدا قبض روحش نمی کند.

متقارن بودن اسباب ظاهری و حقیقی

در نظام هستی یک اسباب ظاهری وجود دارد و یک اسباب واقعی. این هم به مرگ اختصاص ندارد. تمام پدیده هایی که در این دنیا علت پدید آمدن معلول ها می شود، اسباب ظاهری اند. اسباب واقعی و حقیقی چیز دیگری است که در بعضی آیات از آن این گونه تعبیر شده است: {فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا}؛ (3) «و کار [بندگان] را تدبیر می کنند». یعنی فرشتگان هستند که نتایج، معلول ها و مسببات را به امر خدا اثربخش می کنند.

ص: 265

1- . سورة نساء، آية 56.

2- . سورة ابراهيم، آية 17.

3- . سورة نازعات، آية 5.

این اسباب ظاهری متقارن با اسباب واقعی است؛ برای مثال بارش باران سبب ظاهری اش این است که آفتاب بر دریا می تابد و بر اثر حرارت آفتاب، آب دریا بخار می شود و بخار تا سطحی مشخص بالا می رود و در آنجا بخار دوباره به آب تبدیل می شود و به زمین باز می گردد. اینها همه اسباب طبیعی و ظاهری بارش باران است؛ اما روایات (1) متعددی داریم که سبب واقعی اش فرشتگانی هستند که از طرف خدا آب را از زمین بالا می برند و بعد دوباره به زمین باز می گردانند.

نکته قابل تأمل این است که خدای تبارک و تعالی برای آزمون بشر، اسباب ظاهری را با اسباب واقعی همراه کرده است؛ یعنی اگر شما اسباب ظاهری را انجام دادید، خدا هم سبب واقعی را ایجاد می کند.

کسی که بیماری سختی دارد، به وسیله خدا شفا می یابد؛ اما سبب ظاهری اش آن است که بیمار به پزشک مراجعه و در بیمارستان، عمل جراحی می کند و عامل خطرناک بیماری را از بدنش خارج می کنند و بیمار شفا می یابد. در اینجا پزشک سبب ظاهری است؛ اما خدای تبارک و تعالی فرموده است: اگر برای شفای بیماری خواهان فراهم آمدن سبب واقعی هستید، باید از طریق سبب ظاهری به آن دست یابید. در قرآن آمده است: حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت: {وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ}؛ (2) «و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد». اما باید سبب ظاهری را فراهم کنیم؛ آن گاه اگر خدا صلاح بداند شفا می دهد.

یا برای مثال رزق را پروردگار به انسان عطا می کند. خدا می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ

ص: 266

1- . بحار الأنوار، ج 27، ص 99.

2- . سورة شعراء، آية 80.

هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ}؛ (1) «خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است». روزی با پروردگار است؛ اما باید کوشش کرد. این تلاش سبب ظاهری است؛ اما بر اساس سنت های الهی حاکم بر هستی تا این اسباب ظاهری فراهم نشود خدا سبب واقعی به دست آوردن روزی را فراهم نمی کند؛ یعنی اگر کسی در خانه بنشیند و منتظر روزی باشد، خدا به او روزی نخواهد داد. پروردگار فرموده است: من به شرطی به بندگانم روزی عطا می کنم که اسباب ظاهری اش را فراهم کنند، البته تلاش برای کسب روزی، سبب ظاهری است؛ اما سبب واقعی خداست.

درس بزرگ امیدواری به خدا

گاهی برای اینکه انسان متوجه شود همه چیز در دست خداست، اسباب ظاهری هم بی اثر می شود؛ یعنی آفریدگار، سبب واقعی را فراهم نمی کند. بنابراین سبب ظاهری اثر ندارد. کسی که صبح تا شب برای کسب روزی تلاش می کند؛ اما روزی به دست نمی آورد، یا کسی که برای درمان بیماری به پزشک مراجعه می کند و به توصیه های او به نحو احسن عمل می کند؛ اما بیماری اش بهبود نمی یابد، نشانه آن است که سبب واقعی از جانب خدا فراهم نشده است.

بنابراین اگر دانستیم که فراهم کردن سبب ظاهری وظیفه ماست؛ اما سبب واقعی خداست آن گاه همواره چشم امیدمان به اوست که مسبب الاسباب است. اگر خدا، سبب ظاهری را با سبب واقعی قرین کند، نتیجه حاصل خواهد شد؛ از این رو خدای تبارک و تعالی در آیه شریفه می فرماید: {يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ

ص: 267

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ}؛ (1) «از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند، و حال آنکه از آخرت غافل اند».

در نظام هستی اسباب و علل ظاهری پدیده ها قابل مشاهده اند و بشر می پندارد همین عوامل ظاهری باعث ایجاد پدیده های جهان هستند؛ در حالی که این گونه نیست و واقع چیزی دیگری است و علت و سبب حقیقی اراده خدا است. اگر این مسئله روشن شد بسیاری از مسائلی که در آیات و روایات بیان شده روشن خواهد شد؛ مثلاً آتش سوزاننده است؛ اما در حقیقت سوخته شدن نیازمند سبب واقعی است؛ از این رو اگر پروردگار بخواهد، آتش بی اثر خواهد شد؛ مانند قصه حضرت ابراهیم (علیه السلام) که آتش عظیمی وجود داشت؛ اما آن حضرت نسوخت؛ زیرا خدای تبارک و تعالی سبب واقعی سوزاندن را فراهم نکرده بود.

توکل به خدا

با توجه به مطالب پیش گفته به فرموده خدای تبارک و تعالی، انسان موظف است که ضمن فراهم کردن سبب ظاهری پدیده ها، همواره به خدا توکل داشته باشد و لحظه ای از مسبب الاسباب که قادر مطلق است غفلت نکند؛ یعنی تنها به اسباب ظاهری بسنده نکند؛ بلکه پیوسته چشم امیدش به پروردگار باشد که مسبب الاسباب است؛ برای مثال اگر خواهان روزی است نهایت کوشش خود را مبذول دارد؛ اما تنها به کوشش خود اعتماد نداشته باشد؛ بلکه اعتمادش به خدا باشد، یا اگر خواهان درمان بیماری است به پزشک مراجعه کند؛ اما از سبب واقعی و اصلی غفلت نکند.

ص: 268

در روایتی آمده است که حضرت موسی (علیه السلام) خطاب به خدای تبارک عرض کرد: «منك الداء؛ بیماری از توست». «ومنك الشفاء؛ شفا هم از توست». حضرت موسی (علیه السلام) به خدا عرض کرد: اگر مرض و شفا از توست چرا من به پزشک مراجعه کنم؟ پروردگار فرمود: «أترید أن تبطل حکمتی؛ (1)

آیا می خواهی حکمت مرا باطل کنی؟» خدا حکمتش ایجاب می کند که این دنیا محل امتحان باشد و همه مردم حتی پیامبران آزمایش شوند. امتحان شدن ایجاب می کند که وظایفی به عهده شخص واگذار شود. اگر همه امور، طبق یک برنامه از پیش تعیین شده، پیش برود، دیگر امتحان، معنایی ندارد.

بنابراین انجام دادن برخی از امور به اختیار انسان واگذار شده است تا زمینه امتحانش فراهم شود. همچنین شخص باید باور داشته باشد که سبب واقعی خداست و در همه امور به خدا توکل کند تا در زمینه هایی که ایجاد اسباب ظاهری را در توان خود می بیند از قدرت واقعی که قدرت مطلق و خدای تواناست غافل نشود و همواره امید و توکلش به خدا باشد.

در باب توکل باید به این نکته توجه داشت که هرگز نباید بین توکل و توکل خلط شود. توکل بدین معناست که انسان از انجام دادن وظایفی که خدا بر عهده اش وا گذاشته دریغ ورزد و منتظر بماند که خدای متعال با قدرت قاهره اش کوتاهی های او را جبران کند. این بینش باعث واماندگی در زندگی و خسران مادی و معنوی بشر خواهد شد.

توکل بدین معناست که شخص همه اموری را که پروردگار بر عهده اش وا گذاشته، در حد توانش انجام دهد و آنچه را در توان ندارد یا اساساً از حیطة

ص: 269

قدرتش خارج است به خدا که مسبب الاسباب و قادر مطلق است واکذارد که تنها در این صورت از یاری آفریدگار، بهره مند خواهد شد.

چرایی درنگ در اجابت دعا

برخی می پرسند: چرا با وجود دعا و درخواست فراوان ما از درگاه خدای متعال، دعای ما مستجاب نمی شود. مسئله استجاب دعا نیازمند بحث مستقلی است؛ اما در اینجا به صورت گذرا به آن اشاره می کنیم. در روایت آمده است: پروردگار؛ همه دعاهای مؤمنان را مستجاب می کند؛ ولی دعاکننده علاقه مند است دعایش سریع و آن طوری که او می خواهد برآورده شود؛ اما چون حکیم است و مصلحت بندگانش را می داند، آن گونه که به مصلحت بنده است با وی عمل می کند. (1)

گاهی نیز مصلحت بنده را در استجاب دعايش در آخرت می داند، نه در دنیا. مثل اینکه کودکی بر اثر ناآگاهی با گریه و التماس از پدرش بخواهد ابزار خطرناکی مانند چاقو یا اسلحه را در اختیارش بگذارد؛ ولی پدر که درک می کند این درخواست به ضرر اوست، ابزار خطرناک را در اختیارش نمی گذارد؛ بلکه اسباب بازی یا مواد خوراکی به وی می دهد.

گاهی خاستگاه برآورده شدن حاجات و خواسته ها درون عملکردهای بایسته بنده است و تا بنده به بایستگی هایش عمل نکند، حاجاتش از خاستگاهش سر بر نمی آورد. به دیگر سخن طبق سنن الهی حاکم بر هستی، خورشید استجاب برخی از دعاها از درون اراده، عمل و همت شخص سر می زند.

از این رو در برخی دعاها تا وقتی ما وظیفه خودمان را انجام ندهیم، توقع

ص: 270

استجابت دعایمان بی جاست. در حدیث آمده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسَّ تَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»؛ (1)

باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه بدترین شما بر شما مسلط می شوند، آن گاه نیکان شما دعا می کنند، ولی دعایشان مستجاب نمی شود».

در چنین مواردی، اگر جامعه به بایستگی های فردی و اجتماعی اش عمل نکند و بر اثر غفلت و تنبلی زمینه حاکمیت ستمگران را فراهم کند، سپس ستمگران بر آنان ستم روا دارند و صبرشان را لبریز کنند و راه نجاتی برایشان باقی نگذارند، آن گاه مردم دست دعا به درگاه آن ذات بی نیاز بلند کنند، هرگز دعایشان برآورده نخواهد شد؛ چرا که خاستگاه برآمدن حاجات این افراد جز آگاهی، همت و کوشش آنان نیست و به دیگر سخن، حاجات آنان با اقدام همه مردم در عمل به وظیفه امر معروف و نهی از منکر برآورده خواهد شد.

بنابراین در موارد بسیاری باید با اقدام عملی در چارچوب وظایف دینی مشکلات مادی و اجتماعی مان را برطرف سازیم و با عمل به همه احکام دین زمینه آرامش، رشد و پیشرفت خود را فراهم کنیم، از درون خویش با پایبندی به دین و با همت و کوشش خویش آن را بجوییم و احکام دین را آن گونه که فرمان داده شده به جا آوریم تا از ثمره آن یعنی زندگی سعادتمند، بهره مند شویم و از گرفتاری ها نجات یابیم؛ زیرا خدا در چارچوب احکام دین آنچه را لازمه زندگی سعادتمندانه است، به ما ارزانی داشته و اکنون این ماییم که باید زندگی قابل قبول نسبی خویش را در قالب عمل به احکام دین رقم بزنیم.

ص: 271

دین ورزی واقعی، عامل سعادت

اگر دین ورزی در همه زمینه ها به معنای واقعی کلمه تحقق یابد و به احکام اسلام، اعم از عبادات، معاملات و اخلاقیات اسلام عمل شود، همای سعادت سایه اش را بر سر جامعه خواهد گستراند؛ یعنی باید نماز، روزه، حج، زیارت و دیگر اعمال عبادی آن گونه که خواسته شده انجام گیرد و در بخش معاملات نیز باید با عمل به همه احکام شرعی روابط اجتماعی سازنده و قابل قبولی را در جامعه حکم فرما کرد و از آثار مثبت آن بهره مند شد.

باید توجه داشت که دین الهی، منحصر به احکام عبادی یا احکام معاملات به صورت جداگانه نیست؛ بلکه با عمل به هر دو بخش از احکام الهی می توان خود را فردی متدین شمرد و نیز از آثار گرانبهای عمل به احکام دین خدا بهره مند شد.

همچنین مسلمانان باید به اخلاقیات اسلام عمل کنند؛ زیرا رعایت اخلاق اسلامی باعث خواهد شد که آحاد مردم به جای دشمنی، پراکندگی و خنثی کردن توانایی های مادی و معنوی یکدیگر با همدلی و همکاری همه سرمایه های اجتماعی را در خدمت سازندگی، پیشرفت و آرامش روحی و جسمی جامعه قرار دهند.

با وجود این همه احکام حیات بخش که رعایت آن می تواند سعادت دنیا و آخرت همه را تأمین کند؛ اما متأسفانه غالباً احکام الهی را در زمینه های خانوادگی و اجتماعی و معاملات یا عمداً یا از روی جهل مراعات نمی کنند.

جاهل قاصر و مقصر

باید توجه داشت که جاهل دو گونه است: قاصر و مقصر که جاهل قاصر

(کسی که به علم دسترسی ندارد) معذور است. جاهل مقصر کسی است که به علم دسترسی دارد؛ اما در فراگیری آن تقصیر و خطا کرده است و او معذور نیست؛ برای مثال، کسی که هنگام رانندگی، قوانین راهنمایی و رانندگی را نادیده می گیرد و مرتکب خلاف می شود، پلیس جریمه اش می کند و اگر بگوید، من نمی دانستم از او نمی پذیرد؛ زیرا راننده باید قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت کند و ادعای ناآگاهی عذر نیست؛ چون شخصی که بدون توجه به تابلوهای راهنمایی و رانندگی کند، مقصر است. در مورد احکام اسلام نیز آیا می شود وقتی در بلاد اسلام، مسلمانان غالباً سواد خواندن و نوشتن دارند و کتاب و وسایل اطلاع رسانی فراوان در اختیار مردم قرار دارد، کسی ادعا کند من حکم پروردگار را نمی دانستم؛ زیرا احکام الهی در رساله ها و کتاب ها هست و در سخنرانی ها نیز بیان می شود؛ از این رو جهل افراد غالباً تقصیری است و معذور نیستند. در روایات آمده است: در روز قیامت برخی از افراد جزء گناهکاران معرفی می شوند که آنان در دفاع از خود می گویند: ما از احکام الهی بی خبر بودیم. در پاسخ به آنان گفته می شود: «أَفَلَا تَعَلَّمْتُمْ؟» (1) چرا فراموش کردی؟»

بله اگر کسی دانسته، مرتکب خلاف شود، کیفرش بیشتر است؛ اما کسی هم که بر اثر کوتاهی، حکم پروردگار را فراموش کرده و مرتکب گناه شده است، کیفر می شود.

بی تردید همه اعمال ما ثبت می شود و پیامد اعمال آدمی، همواره باقی خواهد ماند. تنها گروه اندکی از مردم به کل احکام شرع متدین و پایبندند؛ ولی اکثر مردم آگاهانه یا ناآگاهانه مرتکب گناه می شوند. هنگامی که ارتکاب

ص: 273

گناه افزایش یافت، نتیجه اش به صورت سرنوشت شومی برای آنان رقم خواهد خورد؛ آن گاه مردم برای رهایی از آن سرنوشت به درگاه خدا دعا می کنند؛ ولی دعایشان مستجاب نمی شود؛ زیرا آن سرنوشت نتیجه قطعی عمل خودشان است که بدان صورت تجسم یافته و طبق سنن الهی حاکم بر هستی تا علت، باقی است، معلول هم وجود خواهد داشت و چون قانون علت و معلول تخلف ناپذیر است، دعای آنان بی اثر خواهد بود.

در قرآن آمده است: دوزخیان به پروردگار، استغاثه می کنند که ما را نابود کن؛ آنجا که می فرماید: {وَنَادُوا يٰمَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ}؛ (1) «و فریاد کشند: ای مالک، [بگو:] پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید». در آیه دیگری می فرماید: {وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ}؛ (2) «و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته یاری می شوند». همچنین خدای تبارک فرموده است: {وَمَا دُعَاؤُ الْكٰفِرِينَ اِلَّا فِي ضَلٰلٍ}؛ (3) «و [الی] دعای کافران جز در بیراهه نیست».

از همه این آیات برمی آید که دعای دوزخیان مستجاب نمی شود؛ چرا؟ زیرا دوزخی که در آن گرفتارند، بر ساخته عمل خودشان است. پروردگار می فرماید: {هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ}؛ (4) «آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟» مجرمی که مرتکب جنایتی شده و در دادگاه محکوم به زندان شده، هرچقدر التماس و استغاثه کند، بی فایده است. بلاهایی که ما را احاطه

ص: 274

1- . سورة زخرف، آية 77.

2- . سورة كهف، آية 29.

3- . سورة غافر، آية 50.

4- . سورة نمل، آية 90.

کرده اند، غالباً نتیجه عمل خودمان است. اگر چند نفر انسان صالح هم گرفتار می شوند، از باب سنت عام خداست که می فرماید: {وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً}؛ (1)

«و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید».

باید توجه داشت که آتش برخی از فتنه ها دامن همه را می گیرد یا به قول شاعر:

آتش به نیستان چو فرزند *** یکجا تر و خشک را بسوزد

بنابراین برای رفع مشکلات و گرفتاری ها و برآورده شدن بسیاری از دعاها ایمان باید سعی کنیم، اولاً: اعمال خود و خانواده مان را اصلاح کنیم. آیه شریفه می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا}؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید».

ثانیاً: امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

انسان پیش از هرکس باید اصلاح نفس را از خود شروع کند و بنده شایسته ای برای آفریدگار باشد. بنده شایسته خدا بودن چندان سخت نیست، شخص با عمل به واجبات، ترک محرمات، مراعات اخلاق اسلامی و انجام دادن هرچه بیشتر مستحبات می تواند درجه بندگی اش را بالاتر ببرد. چنین افرادی اگر دعا کنند امکان استجابش از جانب خدای تبارک و تعالی بیشتر است.

گاهی هم این گونه می شود، که دعای مستجابی باعث یک تقدیر حتمی

ص: 275

1- . سورة انفال، آية 25.

2- . سورة تحریم، آية 6.

می شود، وقتی این تقدیر حتمی، گریبان مردم را گرفت پیوسته دعا می کنند؛ ولی دعایشان مستجاب نمی شود؛ چون قبلاً حکم الهی درباره آنان صادر شده است؛ از این رو انسان باید از قبل عملش صالح و همواره به یاد خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد تا در وقت اضطرار که دعا می کند دعایش مستجاب شود.

تأثیر صدای آشنا در اجابت دعا

در روایتی آمده است که اگر کسی در حال رفاه و صحت و امنیت به درگاه الهی دعا کند، هرگاه در گرفتاری دعا کند، ملائکه می گویند: «صوت معروف؛ (1) صدایی است که ما می شناسیم»؛ زیرا پروردگار می فرماید: {إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ}؛ (2)

«سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، و کار شایسته به آن رفعت می بخشد». کلم طیب، یعنی سخن نیکو، به آسمان می رود. ملائکه عمل صالح و سخن نیکو را بالا می برند تا در کتاب علین نوشته شود. خدا می فرماید: {كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ}؛ (3) «نه چنین است، در حقیقت کتاب نیکان در علین است». چون شخصی که در حال رفاه و آسایش دعا کرد اگر در حال شدت گرفتاری نیز دعا کند، دعایش بالا می رود و ملائکه می گویند: صدایی است که ما می شناسیم، ببرید بالا. بالا می رود تا جایی که به محل استجاب دعا می رسد و در آنجا مستجاب می شود؛ ولی اگر مانند غالب مردم وقتی همه چیز مطلوب است از خدای متعال، غافل باشند و هنگام گرفتاری دست به دعا بردارند، ملائکه می گویند: این صدای ناشناسی است که

ص: 276

1- . کافی، ج 2، ص 343.

2- . سورة فاطر، آية 10.

3- . سورة مطففين، آية 18.

تاکنون ما آن را نشنیده ایم برگردانید.

از این رو انسان باید در همه حال و در غم و شادی، عمل صالح انجام دهد تا از بندگان شایسته الهی باشد و اگر چنین بنده ای در حال گرفتاری دعا کند، خدا دعایش را مستجاب می کند؛ اما اگر بنده شایسته پروردگار نباشد، هنگام گرفتاری انتظار برآورده شدن دعایش را نداشته باشد؛ زیرا خدا چون رحیم است، شاید برخی از دعاهایش را مستجاب کند؛ اما نباید انتظار برآورده شدن همه دعاهایش را داشته باشد.

ص: 277

خدای متعال می فرماید: { وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيَّنَمَا كُنْتُ }؛ (1) «و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته است».

زمان ها و مکان های مبارک

خدای متعال، زمان ها و مکان های ویژه ای را مبارک قرار داده که خیر و منفعت (2) آن پایدار و مستمر است؛ از این رو اگر خیری پایداری و استمرار نداشته باشد، به آن مبارک نمی گویند؛ برای مثال اگر کسی در یک تجارت، یک میلیارد سود ببرد و روز دوم آن را از دست بدهد، این گونه تجارت با برکت نیست. اما اگر شخصی یک میلیون سود ببرد و این یک میلیون برایش بماند و در طول یک سال، دو سال افزایش یابد می گویند: تجارتش برکت دارد.

روزها نیز همین طور است، روزهایی مانند روز عرفه، عید غدیر، عید قربان یا روزهای ولادت ائمه اطهار (علیهم السلام) مبارک است. همچنین ماه هایی مبارک است؛ مانند ماه رجب، ماه شعبان و ماه رمضان و برای مثال خواندن یک آیه از قرآن در ماه رمضان معادل یک ختم قرآن است.

ص: 278

1- . سورة مريم، آية 31.

2- . در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) معنای مبارک نفع آمده است؛ یعنی بسیار پر منفعت.

انسان باید این روزها و ماه های مبارک را قدر بداند و از آنجایی که ثواب هر عملی در آنها چند برابر دیگر زمان هاست، سعی کند در این روزها کارهای خداپسندانه را بیشتر انجام دهد؛ مثل دعا و زیارت، خدمت به مردم، صلح رحم، احترام و تکریم پدر و مادر، برقراری صلح و آشتی و... .

همچنین مکان هایی مبارک است و سود زیاد می رساند؛ پس انسان سعی کند به این مکان ها بیشتر برود؛ مثل مساجد، حرم ها و جاهایی که ذکر خدا و اهل بیت (علیهم السلام) در آن می شود.

خدا می فرماید: {فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ}؛ (1) «در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند».

حضرت هادی (علیه السلام) در سامرا بیمار شدند، برای شفای خود هزینه سفر به کربلا را دادند تا کنار قبر سید الشهداء (علیه السلام) برای ایشان دعا کنند. (2)

اگر حضرت هادی (علیه السلام) خودشان دعا می کردند، مستجاب بود؛ اما ایشان می خواستند به امر خدا این دعا در جای مبارکی باشد تا پیروانشان نیز فرا گیرند.

بنابراین سعی کنیم در این مکان های مبارک بیشتر حاضر شویم و برای اصلاح امور دنیوی و اخروی خویش دعا کنیم.

شخصیت های مبارک

افرادی هستند که از خیر و برکت فراوان برخوردارند؛ همچنان که در معنای

ص: 279

1- . سورة نور، آية 36.

2- . کامل الزیارات، ص 274.

مبارک گفتیم، این افراد همواره خیرشان ثابت و پایدار است.

حضرت عیسی (علیه السلام) در آغوش مادر به اذن پروردگار به سخن آمد و از جمله سخنانش این است که گفت: {وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ}؛ (1) «و مرا هر جا که باشم وجودی پربرکت قرار داده است». حضرت عیسی (علیه السلام) از خدای متعال می خواهد که او را همواره برای همگان وجودی پربرکت قرار دهد.

در مقابل اینان افرادی هستند که شر محض اند و مردم هنگام مشاهده آنان وحشت می کنند و می گویند: ان شاء الله خدا شرشان را از سر ما کم کند؛ چون به مردم آزار می رسانند و هر جا باشند فتنه انگیزی می کنند و باعث شر و بدبختی می شوند.

چگونه فردی وجودش پر خیر و مبارک می شود و فرد دیگر دارای شر و بدی؟! این به خود فرد بستگی دارد؛ برای مثال شخصی که بد اخلاق است، این ویژگی شرافین است و برعکس فردی که خوش اخلاق است، همین خوش اخلاقی باعث می شود که خیر انسان فزونی یابد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: «إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (2) حسن خلق، نیکی دنیا و آخرت را به دنبال دارد».

همچنین در روایت دیگری آمده است: خوش اخلاقی شخص باعث بهشتی شدنش و بد اخلاقی شخص سبب دوزخی شدنش خواهد شد؛ (3) زیرا همان طور که گفتیم خوش اخلاقی باعث می شود، خیر انسان فزونی یابد و شخصی که

ص: 280

1- . سورة مريم، آية 31.

2- . وسائل الشيعه، ج 12، ص 155؛ جامع السعاده، ج 1، ص 273.

3- . بحار الأنوار، ج 10، ص 369.

خیرش بسیار باشد، اهل بهشت خواهد شد و بد اخلاقی باعث فزونی شر انسان خواهد شد و کسی که شرش بسیار باشد، اهل جهنم خواهد شد.

نکته قابل توجه درباره جنگ های عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که جنگ های حضرت، همه دفاعی بود، در یکی از جنگ های رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشرکان سه نفر از کفار به جرم توطئه گری علیه مسلمانان، محکوم به قتل شدند. وقتی نوبت به یکی از این سه نفر رسید، جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! او را نکشید؛ زیرا خدای متعال می فرماید: این فرد، خوش اخلاق است و این قدر پروردگار، صفت خوش اخلاقی را دوست دارد که به خاطر این صفت به او زندگی دوباره بخشیده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وی را آزاد کردند، او تعجب کرد: با اینکه به جنگ پیامبر آمده و به مسلمانان ضرر زده و حکم اعدامش صادر شده، چرا حکم اعدامش لغو و به آزادی او تبدیل شد؛ از این رو از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کرد: چرا مرا آزاد کردید؟! پیامبر فرمودند: زیرا جبرئیل از طرف خدا بر من نازل شد و گفت: تو فرد خوش اخلاقی... هستی، بدین سبب دستور آزادی تو را دادم، هر چند مشرک هستی. وی به دلیل آگاهی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ویژگی اخلاقی او که خبر غیبی به حساب می آمد، پی برد که ایشان به وحی متصل است؛ از این رو همانجا شهادتین را گفت و مسلمان شد. (1)

آری، خوشخویی سبب خیر و برکت می شود. برخی همواره در فکر این هستند که به گونه ای به دیگران خیر برسانند. خیر رساندن نیز همیشه با پول نیست. یکی قدمش خیر است، دیگری دستش خیر است، ممکن است خیر رساندن به حفظ آبروی شخص باشد؛ برای مثال اگر فرد آبروداری برای افراد

ص: 281

ضمانت کند و مشکلشان را حل کند، نشانه برخورداری او از خیر و برکت است.

به هر حال خدای متعال به هر کسی موهبتی و نیرویی بخشیده که از آن طریق می تواند مثمر ثمر باشد؛ از این رو فرد باید سعی کند همیشه به مردم خدمت کند، اگر به مردم خدمت کند و خیرش به مردم برسد، مردم دعایش می کنند و بسیاری از دعاها در حقش مستجاب خواهد شد. اشخاصی هستند که تا مردم نامشان را می شنوند می گویند پروردگار خیرش دهد، خدا نیز دعای آنان را اجابت و به او خیر عطا می کند. کسانی نیز هستند که تا مردم نام آنان را می شنوند نفرینش می کنند و اگر شخص مستحق آن باشد در حقش اجابت می شود.

چرا مردم یکی را دعا می کنند و دیگری را نفرین؟ زیرا یکی با نفع رساندن به مردم، یاد نیک از خود به جا گذاشته و دیگری با شر رساندن به مردم از خود یاد بد به جا گذاشته است. بنابراین فرد باید سعی کند وجود مبارکی داشته باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ ثَوَابُكَ وَلَا أَرْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ؛ (1) هیچ مسلمانی نیاز مسلمانی را برآورده نمی کند، مگر اینکه خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: پاداش تو بر عهده من است و من به کمتر از بهشت برایت راضی نخواهم بود».

آیا پاداشی بالاتر از بهشت موجود است؟ پس چرا به جای وجود مبارک، خدای ناکرده گاهی اوقات ندانسته وجودی شررسان و زیان آور برای دیگران

ص: 282

شویم؟! بی تردید فرد خوش اخلاق، هم خودش راحت و آسوده است، هم دیگران از وجود او در آسایش اند، هم آخرتش آباد است. کسی که به مردم خدمت می کند، هم خودش شاد است، هم مردم او را مدح می کنند، هم خدا آخرتش را آباد می کند.

بنابراین سعی کنیم وجودمان مبارک باشد، خیر از وجود و از همه اعضا و جوارحمان جوشش داشته باشد و به دیگران نیرو و انرژی ببخشد. وجود مبارک مانند درخت صندل است که چوب بسیار خوشبویی دارد. این درخت را حتی زمانی که با تبر قطع می کنند، با اینکه هستی را از وی می گیرند؛ ولی همان تبری که آن را قطع می کند از وجود صندل خوشبو و عطرآگین می گردد.

خدای متعال می فرماید: {شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ}؛ (1) «ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر و [متضمن] دلایل آشکار هدایت و [میزان] تشخیص حق از باطل است».

انسان مرکب از جسم و جان است. جسم به امور مادی و روح به امور معنوی نیازمند است. بسیاری از مسائلی که نسبت به جسم انسان صادق است، نسبت به روح نیز صادق است؛ برای مثال یکی از درمان های رایج برای نجات بیمار از مرگ در بیمارستان ها، شوک است؛ یعنی شخصی که به طور ناگهانی قلبش از کار می ایستد، مقدار محدودی از انرژی برق به قلبش وارد می کنند و در موارد بسیاری این شوک سبب می شود قلب دوباره به حرکت افتد.

روح، گاهی اوقات نزدیک به مرگ می رسد و نیاز به یک شوک معنوی دارد که به آن داده می شود.

انسان یازده ماه در یک حالت عادی به سر می برد، در این میان با هوای نفس و شیطان درگیر است و ممکن است دوستان ناباب و جو اجتماعی او را

ص: 284

احاطه کرده باشد؛ از این رو خدای مهربان از لطف و کرمش ماه رمضان را تقدیر کرده تا چون یک شوک معنوی باشد تا به خواب رفتگان، بیماران و مردگان روحی را زنده کند. پس خوشا به حال آنان که این شوک را بپذیرند و از این فرصت و سفره گسترده شده، نهایت بهره را ببرند.

رمضان، اوج رحمت الهی بر بندگان

در روایت آمده است که خدای متعال در ماه مبارک رمضان، چشمه های جوشان رحمتش را بر بندگان می گشاید و شیطان را به زنجیر می کشد. (1) پس انسانی که در این ماه گناه کند، این قدر ضعیف النفس است که شیطان به بند کشیده شده نیز توانسته بر او اثر گذارد.

از آن طرف خدای متعال رحمتش را به گونه ای سرازیر کرده که حتی نفس کشیدن در این ماه عبادت است؛ یعنی شخص روزه دار در حال خواب با اینکه عملی جز نفس کشیدن انجام نمی دهد، برایش ثواب نوشته می شود؛ حال چه رسد به اینکه مشغول عبادت باشد. برای تقریب به ذهن مثالی می زنیم: یک شیرینی فروش در ایام عادی، شیرینی را در مقابل پول به مشتری می دهد؛ ولی دیده شده که برخی از شیرینی فروش ها در جشن های مذهبی، شیرینی را به صورت رایگان پخش می کنند و هر کس هر مقدار که بخواهد می تواند بردارد، فقط باید دست دراز کند و بردارد، رحمت خدای مهربان نیز در این ماه مبارک همچون باران بر میهمانان، ریزان است و تنها باید دست دراز کرد و آن رحمت را گرفت.

ص: 285

قرآن سخن خداست. خدای متعال آن را به عنوان دستورالعمل زندگی انسان نازل کرده و فرموده است: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمِعُوا بِلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و پیامبر را وقتی شما را به چیزی که به شما حیات می دهد، می خوانند».

با نظری در تاریخ عرب های جاهلیت قبل از اسلام می بینیم که آنها عقب مانده ترین ملت ها در تمام جهات بودند از لحاظ وضع معیشت، فرهنگ، علم و آگاهی و... از امنیت خبری نبود، غارت اموال یکدیگر را افتخار می دانستند. در این زمینه ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) وضع جاهلیت را این گونه توصیف می کند: «وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُسْنٍ وَحَيَاتٍ صُمِّ تَشْرَبُونَ الْكَلْبَرِ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ وَالْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ (2) شما ملت عرب بدترین دین را داشتید و در بدترین خانه زندگی می کردید و در زمین های سنگلاخ و ناهموار و با مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می بردید، آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید و پیوند خویشاوندی را می بریدید، بت ها میان شما پرستش می شد و شما را مفسد و گناهان فرا گرفته بود».

ولی همین ها، با بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آقای دنیا شدند و از آن پس فرهنگ اسلام قرن ها بر کره زمین حاکم بود و منشأ نور و برکت برای همگان بود؛ اما سبب

ص: 286

1- . سورة انفال، آية 24.

2- . نهج البلاغه، خطبة 26.

این تغییر ناگهانی چه بود؟ سبب آن، چیزی جز قرآن به منزله کتاب انسان ساز بشریت نبود. خدا می فرماید: { مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا }؛ (1) «تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست [و از محتوای قرآن آگاه نبودی]؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم».

پس قرآن نوری است که روشن کننده راه هدایت است؛ از این رو اگر به قرآن عمل کنیم، بهره بسیاری خواهیم برد، آن هم در دنیا قبل از آخرت. در قرآن آمده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این گونه از امتش نزد خدا شکایت می کند: { وَقَالَ الرَّسُولُ يُرَبُّ إِنَّا قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا }؛ (2) «پیامبر فرمود: پروردگارا! قوم من، این قرآن را ترک کردند». وقتی شاکی، پیامبر و قاضی، خدای متعال باشد، صد در صد رأی به نفع پیامبر صادر می شود و تارکان قرآن محکوم خواهند شد.

از این رو سعی کنیم در این ماه مبارک، اهتمام و توجه بیشتری به قرآن داشته و از همین ماه آغازکننده این حرکت عظیم باشیم که حسب روایات، ماه رمضان، بهار قرآن است.

در اهمیت به قرآن دو نکته قابل ذکر است:

اولاً: مسلمانان قرآن خواندن را فرا گیرند. سابقاً اولین چیزی که در مکتب ها فرا می گرفتند، علاوه بر الفبای نوشتاری، یادگیری قرآن بود؛ از این رو مردم می توانستند قرآن بخوانند؛ ولی از زمانی که استعمار وارد کشورهای اسلام میشد، قرآن را از برنامه اصلی مدارس خارج کردند و به حاشیه راندند.

ص: 287

1- . سورة شوری، آیه 52.

2- . سورة فرقان، آیه 30.

ثانیاً: علاوه بر خواندن، سعی کنیم قرآن را بفهمیم و بدان عمل کنیم. قرائت خوب است و برکت دارد؛ ولی همان گونه که گفتیم: قرآن دستور زندگی است؛ پس اگر یک آیه خواندیم و معنایش را نفهمیدیم، سؤال کنیم. کتاب هایی در باب ترجمه قرآن یا در باب تفسیر مختصر قرآن وجود دارد، اینها را تهیه کنیم و بخوانیم تا این نور خدایی بیشتر در قلب ها نفوذ کند؛ زیرا قرآن کریم نور است و هر چه انسان بیشتر استفاده کند، درونش روشن تر می شود و بهره بیشتری می برد.

خدای متعال فرموده است: {وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ}؛ (1) «و ما قرآنی را که شفا بخش و مایه رحمت برای مؤمنان است، فرو فرستادیم».

حال این برکتی است که از قرآن دیده می شود و چه بسا شفاهای عظیمی که در سایه توجه و عمل به قرآن حاصل خواهد شد و شاید انسان هم از این حقیقت غافل باشد؛ زیرا ما راز اکثر چیزهای موجود در هستی را نمی دانیم.

پروردگار می فرماید: {يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا}؛ (2) «از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند و حال آنکه از آخرت غافل اند». ما ظاهری از امور دنیایی را می بینیم و از بسیاری از حقایق غافلیم.

پس خواندن و عمل کردن به قرآن را از همین ماه مبارک آغاز کنیم، اگر کسی توان قرائت قرآن را ندارد، نگویید برای مثال من چهل ساله شده ام و دیگر عیب است بخواهم دنبال یادگیری قرآن بروم، به هیچ وجه عیب نیست؛ بلکه وظیفه یک مسلمان و مایه افتخار است.

ص: 288

1- . سورة إسرائ، آية 82.

2- . سورة روم، آية 7.

بعد از مرحله یادگیری سعی در عمل به قرآن داشته باشیم.

برای مثال در این ماه هدف ما این نباشد که تنها قرآن را ختم کنیم. می شود در کل ماه مبارک یک ختم قرآن خواند؛ ولی با تدبیر باشد و سعی کنیم به آن عمل کنیم. برخی قرآن را که باز می کنند و یک مقدار می خوانند، ورق می زنند تا ببینند چه وقت یک جزء تمام می شود، مثل اینکه عمل سختی است و می خواهند زودتر راحت شوند؛ در حالی که روایت داریم: همت شما بر آخر جزء یا آخر صفحه نباشد(1) یا سفارش شده است که قرآن را با شتاب نخوانید؛ بلکه: { وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً }؛(2) «و قرآن را شمرده شمرده بخوانید». اگر انسان یک آیه را بخواند و به آن عمل کند، بهتر از این است که یک جزء از قرآن را بخواند و نفهمد.

در روایت آمده است: امام رضا (علیه السلام) هر سه روز یک مرتبه قرآن را ختم می کردند. شخصی علت را از حضرت پرسید؛ حضرت هم در پاسخ به او فرمودند: زیرا وقتی قرآن می خوانم به معنایش هم فکر می کنم و با تدبیر و تأمل می خوانم؛ از این رو سه روز طول می کشد.(3)

روایت دارد: اگر به آیه عذاب برخورد کردید، به خدا پناه بجوید، اگر به آیه بهشت رسیدید، از خدا بهشت را طلب کنید(4) و در این زمینه سعی کنید کودکان را نیز با قرآن مأنوس کنید. البته این گونه نباشد که به کودک فشار آورید، بعضی ها برای حفظ قرآن به کودک فشار می آورند. این کار اشتباهی

ص: 289

-
- 1- . کافی، ج 2، ص 614.
 - 2- . سورة مزمل، آية 4.
 - 3- . روضة الواعظین، ج 1، ص 229.
 - 4- . کافی، ج 2، ص 617.

است و فشار نتیجه معکوس دارد. اگر با فشار فراگیرد، بعدها زده می شود، باید کاری کرد تا کودک با علاقه تشویق به یادگیری شود.

دو کودک بودند، یکی هفت ساله و دیگری نه ساله، آنان حافظ کل قرآن بودند و حتی شماره آیه و شماره صفحه را هم می دانستند. از پدرشان پرسیدم: شما چگونه با آنان کار کردید؟ آیا به آنان فشار وارد نشد؟ گفت: خیر؛ هیچ فشاری روی آنان نبود، شیوه کارم بدین صورت بود: نوارهای قرآن را تهیه کردم و همیشه در منزل صدای قرآن بلند بود. پیوسته ضبط صوت کار می کرد و هر وقت نوار تمام می شد، دوباره از اول باز می گرداندم. کودکان هنگام بازی، صدای ضبط صوت را می شنیدند و بدین صورت حافظ قرآن شدند. باید توجه داشت که حافظه کودک قوی است و صدایی که وارد گوشش می شود، در حافظه اش ثبت می شود و بدین صورت آنان با قرآن مأنوس شدند و کم کم شروع به حفظ قرآن نمودند.

روان شناسان به اثبات رسانده اند که جنین در شکم مادر، اصوات را می شنود و در مغزش ثبت می شود؛ از این رو توصیه می کنند که مادران هنگام بارداری مراقب سخن خود باشند، سخنان زیبا بر زبان آورند و از سخنان بد و خشن پرهیزند و درست همین توصیه ها در روایات وارد شده است که زن حامله مستحب است قرآن بخواند، دعا بخواند و با خدای خود نجوا کند و بر خواندن دعاها و سوره های خاص از قرآن توصیه می شود؛ زیرا تمام اینها در مغز جنین ثبت می شود. باز بچه که دنیا آمد، اصوات پیرامون او در حافظه اش اثر می گذارد، حتی اگر معنای آنها را نفهمد، زمانی که بزرگ شد، همانچیزهایی که در حافظه اش ثبت شده در زندگی اش اثرگذار است.

مرحوم والد (رحمه الله)، نقل می کردند که یک نفر صابئی آمد نزد ما مسلمان شد. (1) از او پرسیدم: چه چیزی سبب مسلمان شدن شد؟ گفت: من هرگاه صدای اذان را می شنیدم، قلبم به آن مایل می شد و هرگاه اسم پیامبر را در اذان می شنیدم، احساس می کردم ایشان را بسیار دوست دارم؛ ولی نمی دانستم علت چیست تا یک روز مادرم قصه ای برایم نقل کرد. او گفت: همسایه ما مسلمان و اهل علم بود، وقتی به دنیا آمدی تو را نزد وی بردم، او تو را در آغوش گرفت و در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفت و از آن زمان بود که فهمیدم، شنیدن این صدا در اول تولد سبب کشش و علاقه مندی بنده به اسلام و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شده است.

از این رو یکی از وظایف پدر و مادر این است که فرزندان را با قرآن مأنوس کنند؛ برای مثال یکی از بازی های امروز کودکان، بازی های رایانه ای است و می شود برای این بازی ها طوری برنامه ریخت که به جای صداهای این بازی ها، آیات قرآن یا دعاهایی همچون حدیث کساء یا زیارت عاشورا و... به گوش بچه برسد که همین سبب آشنایی و علاقه مندی کودک خواهد شد. پس این ماه عزیز را در فراگیری و عمل به قرآن مغتنم بشماریم و سپس آن را تا رسیدن به مقصد نهایی - که همانا رستگاری در آخرت است - ادامه دهیم.

ماه رمضان، بهترین زمان برای دعا

نکته قابل توجهی که در قرآن هست و با موضوع دعا در ماه رمضان تناسب

ص: 291

1- . صابئیت یک دین تحریف شده مثل یهودیت و مسیحیت است که در قرآن هم اسم آن آمده است. پیروان صابئیت برای آب اهمیت قائل اند و معمولاً در کنار رودخانه ها زندگی می کنند، تعداد آنها محدود است و هم اکنون عده ای از آنها در خوزستان و جنوب عراق به سر می برند.

دارد، این است که آیه مربوط به دعا در میان آیات ماه رمضان آمده است؛ آنجا که خدا می فرماید: {وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ}؛ (1) «و وقتی بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، [بگو] من نزدیکم، دعای دعاکننده را به وقتی مرا می خواند پاسخ می گویم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

در آیه قبل می فرماید: {شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ}؛ (2) «ماه رمضان ماهی است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است».

در حقیقت زمانی که انسان قرآن می خواند، پروردگار با او سخن می گوید و وقتی دعا می کند، وی با خدا سخن می گوید؛ در حالی که خدا نزدیک است و دعای دعاکننده را پاسخ می دهد: {فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ}؛ ولی اینکه چگونه با خدا سخن بگوئیم و چه بخواهیم، در این زمینه بهترین طرز سخن گفتن را امامان معصومین (علیهم السلام) به ما آموزش داده اند. دعاهایی که از ائمه طاهرين (علیهم السلام) به ما رسیده، مجموعه ای از معارف اسلامی، همچون صفات جلال و جمال الهی، فضایل و مکارم اخلاقی، اصول دین، بیان نیازهای انسانی و... است.

همیشه شخص باید دعا کند و خدای خود را بخواند؛ اما در ماه مبارک رمضان به دلیل نزول رحمت بی نهایت الهی بر بندگان، استجاب دعا در این ماه مبارک بیشتر از دیگر زمان هاست. پس باید در این ماه بیش از پیش دعا کرد.

ص: 292

1- . سورة بقره، آية 186.

2- . همان، آية 185.

دعا چه اثری بر روح دارد؟ معمولاً زمانی که انسان دعا می کند، اگر با توجه باشد و معنایش را بفهمد، آرامش وصف ناپذیری بر وجودش می نشیند و اثر سازنده ای بر وجودش دارد. پس سعی کنیم وقتی دعا می خوانیم، به معنا و ترجمه نیز دقت کنیم. چطور می شود انسان با پروردگار عالم سخن بگوید؛ ولی نفهمد چه می گوید، چه چیزی در وصفش می گوید و چه چیزی از او می خواهد؛ برای مثال زمانی که دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (علیه السلام) را می خوانیم، اگر فهمیدیم در جهت سجایای اخلاقی، از خدا چه می خواهیم و اگر فهمیدیم چه چیزی ارزش است، در جهت سازندگی و رسیدن به آن فضایل نیز تلاش خواهیم کرد.

پس در دعا خواندن نیز همچون قرآن خواندن، هدف تنها به اتمام رساندن دعا نباشد؛ بلکه بیشتر بفهمیم و عمل کنیم.

اما چرا گاهی دعا سریع برآورده می شود و گاهی آن قدر به تأخیر می افتد که فکر می کنیم مستجاب نیست؟ روایت داریم که اگر انسان برای امر حرامی دعا نکرده باشد - که اگر این گونه باشد اصل دعا فاسد است - خدا مستجاب می کند؛ اما گاهی برای مصلحت، استجاب دعا به تأخیر می افتد. (1) ما خود شاهدیم که در گذشته مشکلات بسیاری داشته ایم که حالا حل شده، چه کسی آن مشکل را برطرف کرده است؟ خدای عالم به سبب همان دعاهایی که کرده ایم، آنها را برطرف کرده است؛ اما همان زمان به خاطر مصلحتی اجابت شده است و بعد ما فراموش کرده ایم.

ص: 293

همچنین در روایت آمده است که گاهی خدا استجاب دعای بنده مؤمن را به تأخیر می اندازد؛ زیرا پروردگار دوست دارد صدایش را بشنود. (1) اگر امروز دعا کرد و دعایش مستجاب شد، دیگر فردا دعا نمی کند؛ اما اگر این مشکل یک سال طول کشید، هر شب دعا می کند و خدا دوست دارد صدای بنده مؤمن را بشنود و درجانش را بالا ببرد.

گاهی هم به مصلحت بنده مؤمن نیست که دعایش در دنیا مستجاب شود؛ یعنی خواسته ای از خدا دارد که اگر این خواسته اش برآورده شود، ضرر به جانش، مالش، آبرویش یا از آن بزرگ تر، ضرر به دینش می رسد؛ از این رو خدای بزرگ استجاب آن دعا را برای آخرت می گذارد و وقتی انسان محتاج یک حسنه است، پروردگار به او می گوید: فلان روز دعا کردی، الآن استجاب دعایت را با بالا بردن درجاتت جبران می کنم.

بنابراین از دعا و خواندن خدای مهربان خسته نشویم؛ زیرا وی به بنده اش نزدیک است، صدایش را می شنود و در وقتش آن را اجابت و یا به بالاتر از آن جبران می کند.

ص: 294

در قرآن آمده: {اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا}؛ (1) «بار الهما، پروردگارا، از آسمان، خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد».

عید مبارک فطر، یکی از مهم ترین اعیاد اسلامی است. مسلمانان بعد از یک ماه روزه داری به امر خدا، این روز را عید قرار می دهند. در دو عید، روزه گرفتن حرام است: یکی فطر و دیگری قربان؛ یعنی کسی که در این روزها روزه بگیرد، ثواب ندارد؛ بلکه گناه دارد تا اینکه مظهر عید روشن باشد؛ به گونه ای که مردم بعد از یک ماه روزه گرفتن در این روز، حتماً بخورند و بیاشامند تا با روزهای قبل متفاوت باشد.

عید در لغت عربی از ماده «عود» مشتق شده، به معنای چیزی که بازگشت می کند. اسلام نیز همین اسمی را که در لغت عرب بود، تأیید کرده و روزهای مهم در اسلام نیز عید نامگذاری شده است.

وقتی گفته می شود بازگشت، مقصود چیست؟ آیا تنها بدین معناست که سالی یک بار این عید برمی گردد و تکرار می شود؟! خیر، معنای مهم عید؛ یعنی

ص: 295

بازگشت به تاریخ، اصل و ریشه؛ از این رو ملاحظه می کنید که امت های مختلف در مناسبت های ملی مهمشان عید می گیرند؛ چرا؟ چون قصدشان یادآوری آن حادثه تاریخی مهمی است که برای ملت آنان اتفاق افتاده است. اسلام هم روزهای مهم را عید نامگذاری کرده تا بهانه ای باشد برای اینکه مسلمانان به بزرگان دینشان و رخدادهای گذشته برگردند و با بازخوانی رفتار آنان الگوهای رفتارهای پسندیده ای برای خود برگزینند. پس عید تنها این نیست که برای مثال جشن و سروری بر پا کنیم، لباس نو بپوشیم و بزرگ ترها به کوچک ترها عیدی دهند. عید باید یادآور سیره و سنت پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد.

برگردیم به هزار و چهارصد سال پیش تا دریابیم، پیامبر چه می کردند و چه می فرمودند؟ ایشان هر سال در روز عید فطر خطبه ایراد می فرمودند. برخی از خطب پیامبر در این روزها در کتب و روایات ثبت شده است. روز عید، نماز خوانده و خطبه ایراد می شود تا همین مطالب گوشزد شود. عید فطر، عید قربان، عید غدیر، میلادهای ائمه (علیهم السلام)، میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مناسبت های دیگر مثل مباهله، مناسبت هایی است که در تاریخ ثبت شده است. اینها باید احیا شود و به بهانه اینها به آن تاریخی که این حوادث اتفاق افتاده برگردیم و در زندگی مان بازتاب دهیم؛ وگرنه تنها با جشن گرفتن، در جریان زندگی تغییری حاصل نمی شود؛ بلکه این ماییم که باید تغییر کنیم و به فطرتمان برگردیم. پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید. وقتی شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد».

ص: 296

مسلمانان در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگامی پیشرفت کردند و قدرت گرفتند که به صورت عملی دستورهای اسلام را در زندگی اجرا نمودند. در ظرف مدت کوتاهی، یک امت بسیار عقب افتاده به گونه ای پیشرفت کردند که پرچمدار علم، آزادی، تقوا و تمدن شدند.

شادی کردن

اینکه انسان همیشه خوشحال باشد، چیز مطلوبی نیست. شخصی در حالت نامناسبی مرتکب خلاف شرع می شد. گفتند: چرا این عمل را انجام می دهی؟ گفت: از انجام دادن این کار خرسند می شوم. اگر بنا باشد انسان خدای ناکرده به دلیل انجام دادن گناه یا خلاف شرع خوشحال شود که وای به حالش. در دین ما زمانی خوشحالی ارزش دارد که انسان کار نیک و مثبتی انجام دهد و به خاطر انجام دادن آن قلبش شاد باشد؛ وگرنه اگر خوشحالی بدون دلیل خوشبختی است، دیوانگان که از همه خوشحال ترند. بعضی از افرادی که خدا نعمت عقل را از آنها سلب کرده، همیشه در حال خوشحالی اند. آیا این خوشحالی در نظر عقلا ارزش دارد؟ خیر، اکنون برخی در ناز و نعمت به سر می برند؛ اما در کنار این شادی کاذب، غرق در عقب افتادگی اند. خوشحالی تنها، کافی نیست.

از این رو پروردگار در قرآن، شادی بی دلیل را مذمت کرده، می فرماید: {إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ}؛ (1)

«[به خاطر آورید] هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد.»
خنده و شادی بجا خوب است؛ اما اگر به اندازه باشد. قهقهه

ص: 297

مکروه است؛ از این رو روایت دارد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ گاه قهقهه نمی زدند؛ بلکه متبسم بودند. (1) پس خوشحال بودن تنها، هیچ گاه از جمله در عید، کافی نیست؛ بلکه خوشحالی باید با یادگیری و اجرای یک عمل نیک همراه باشد.

تشریفات از نظر اسلام

دستورهای اسلام بر اساس مصلحت مقرر شده است. تشریفات نیز همین گونه است. اگر تشریفات مفید باشد، اشکالی ندارد؛ ولی گاهی صرف تشریفات است و فایده ای ندارد. این گونه تشریفات در اسلام مطرود است.

امام رضا (علیه السلام) داستان مشهوری دارند که در این باره آموزنده است. در زمانی که آن حضرت به جبر ولیعهد، مأمون بودند، مأمون در یکی از اعیاد مذهبی برای ظاهرسازی، خواست که ایشان نماز عید را به جا آورند. حضرت ابتدا موافقت نکردند؛ زیرا از هدف مأمون آگاه بودند؛ ولی مأمون بسیار اصرار نمود و امام (علیه السلام) را به این کار مجبور کرد. وقتی کار بدینجا رسید، حضرت پذیرفتند؛ ولی گفتند: من به همان شیوه ای نماز را به جا می آوردم که جدم رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) اقامه می کردند. او هم پذیرفت؛ زیرا خیال می کرد روش پیامبر همچون روش اوست. پس روز عید، تمام افسران، سوار بر اسب با لباس های زینتی و بوق و کرنا منتظر تشریف فرمایی حضرت بودند که ناگاه مشاهده نمودند حضرت با لباس ساده و پای برهنه بدون هیچ گونه تشریفات در حالی که تکبیر بر زبان داشتند، به سمت محل نماز حرکت کردند. سپاهیان با مشاهده این حالت از اسب ها پیاده شدند، چکمه ها را از پا درآوردند، زیورها و تجملات را کنار گذاشتند و با همان حالت ساده با حضرت همراه و همنوا شدند. مأمون که

ص: 298

نظاره گر جریان بود، ترسید. پیام فرستاد که نماز نخوانید و برگردید که حضرت بازگشتند. (1)

بنابراین در اسلام هیچ تشریفاتی نیست؛ مگر چیزی که به نفع انسان باشد. در دنیای امروز خیلی از کارها تشریفاتی شده که فقط مایه ضرر است. مسلمانان که تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی را می پسندند و با اجرای آن در زندگی، خواهان تعالی و پیشرفت انسانی هستند، باید سعی کنند، همیشه در زندگی از تشریفات بیهوده دوری گزینند. اگر عملی فایده دارد انجام دهند؛ وگرنه نباید خود را به آن مقید کنند؛ زیرا این تقید، آنان را از کارهای اساسی باز می دارد.

برای مثال در ازدواج که امر مؤکد در دین اسلام است، رسوم و تشریفات روزبه روز سیر صعودی دارد و در حال حاضر اجتماع می خواهد به اغلب این رسوم عمل کند. این قید و بندها سبب تأخیر در ازدواج و عامل بسیاری از مشکلات و مفسده ها شده است؛ از جمله این رسوم، آن است که باید پسر به خواستگاری دختر برود و اگر پدر دختر برای دخترش دنبال شوهر مناسب باشد، در عرف اجتماع زشت است، با اینکه شیوه صحیح برخلاف این رسم بوده است.

قرآن می فرماید: حضرت شُعَیْب (علیه السلام) به حضرت موسی (علیه السلام) گفت: {إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ}؛ (2) «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم». نگفت برای مثال دختر بزرگ تر، بلکه گفت: یکی از این دو را اختیار کن؛ اما ما می گوئیم عیب است یا در اجتماع اگر کسی برای دخترش دنبال داماد برود، می گویند: حتماً دخترش عیبی داشته که این کار را

ص: 299

1- . کافی، ج 1، ص 488.

2- . سورة قصص، آية 27.

کرده اند، در میان هزاران پیامبر که هر کدام داستانی داشتند، خدا داستان های مهم از بعضی پیامبران را برگزیده و در قرآن بیان فرموده است؛ چرا؟ زیرا از بیان آن هدفی داشته است. او می خواسته است که ما یاد بگیریم و بر اساس آموخته هایمان زندگی سعادت‌مندانه داشته باشیم.

به هر حال، تشریفات و قید و بندها که سبب بسیاری از مشکلات در جامعه ها شده، از اسلام نیست و اسلام آن را نهی فرموده است. پروردگار می فرماید: یکی از اهداف پیامبر برداشتن قید و بندها و غل و زنجیرهایی است که گریبانگیر جاهلان شده است: {وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ}؛ (1) «و بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد». آن وقت ما این رسوم بیهوده را غل و زنجیری می کنیم و به دست و پایمان می بندیم.

علت عقب ماندگی مسلمانان

با نگرشی به جنگ های کنونی در جهان درمی یابیم که در اکثر این جنگ ها یک طرف یا هر دو طرف مسلمان اند. این واقعیت دنیای کنونی مسلمانان است که روزی پرچمدار تمدن در دنیا بودند؛ اما در حال حاضر، گروهی ضعیف و عقب افتاده به شمار می آیند. دلیل این همه بدبختی چیست؟ چرا تاریکی جهل به جای نور علم، مسلمانان را فرا گرفته است؟ چرا آنها را می کُشند و ثروتشان را به یغما می برند؟!

خدا در قرآن در مورد بنی اسرائیل می گوید: آنها از حضرت عیسی (علیه السلام)

ص: 300

خواستند که پروردگار، مائده ای از آسمان برایشان نازل کند. حضرت عیسی (علیه السلام) هم از خدا درخواست کرد: {قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ...}؛ (1) «عیسی بن مریم عرض کرد: پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما عیدی باشد و نشانه ای از تو...». حضرت عیسی (علیه السلام) به خدای متعال می فرماید: {وَآيَةً مِّنكَ}؛ «این عیدی علامتی هم باشد»؛ فقط به صرف عید نباشد تا اینها این علامت و آیه را ببینند، یک سفره از آسمان همراه با طعام بهشتی بیاید تا یک آیتی برای مردم شود. پروردگار فرمود: این عید و این نشانه را برای شما قرار می دهم؛ اما اگر کسی بعد از این نشانه توجه نکرد و از راه و روش الهی دوری جست: {فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ}؛ (2) «وی را [چنان] عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را [آن چنان] عذاب نکرده باشم». در روایت آمده است که برخی از آنان این طعام را خوردند؛ ولی به حق کافر شدند و آن را پوشاندند. پس از سوی پروردگار، عذابی بر آنها نازل شد و به شکل خوک مسخ شدند. (3) عذابی که تا آن لحظه برای هیچ امتی سابقه نداشت.

به هر حال گرفتار شدن مسلمانان نیز همین حالت را دارد و این گونه بدبختی بازتاب سرپیچی آنان از فرمان الهی است.

ص: 301

1- . سورة مائده، آية 114-115.

2- . همان.

3- . البرهان في تفسير القرآن، ج 2، ص 382: عن الفضيل بن يسار، عن أبي الحسن (عليه السلام)، قال: «إن الخنازير من قوم عيسى، سألوا نزول المائدة فلم يؤمنوا بها، فمسخهم الله خنازير». عن عبد الصمد بن بندار، قال: سمعت أبا الحسن (عليه السلام) يقول: «كانت الخنازير قوم من القصارين، كذبوا بالمائة، فمسخوا خنازير».

مسلمانان باید به فرمان های خدا و پیامبر برگردند، حتی در امور جزئی؛ زیرا گاهی ممکن است گفته شود: موضوعی مستحب یا مکروه است و عمل به آن یا ترک آن ضروری نیست و ما اگر واجبات را انجام دهیم و از محرّمات دوری کنیم، بقیه مهم نیست؛ ولی این دیدگاه نادرست است. برنامه تکامل انسان و چهارچوب اسلام فقط محدود به انجام دادن واجبات و ترک محرّمات نیست. در این سیستم، صدها مستحب و مکروه وجود دارد، صدها آداب و فضایل اخلاقی موجود است، و نهی از صدها رذایل اخلاقی که ممکن است حرام نباشد؛ ولی در صورت بی توجهی به آنها رفته رفته در سعادت شخص، خلل ایجاد می شود و شیاطین در او نفوذ خواهند کرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایتی می فرمایند: اسلام، غریب آغاز گردید و غریب خواهد شد؛ (1) یعنی روزی می رسد که مسلمانان از اسلام اعراض می کنند، خدا هم از آنها اعراض می کند، مانند امروز که هر چه دعا می کنیم، پروردگار، دعای ما را اجابت نمی کند.

بنابراین اگر ما به سوی پروردگار و دستورهائش بازگردیم، عنایت پروردگار نیز به ما باز می گردد؛ وگرنه ممکن است ده ها سال دیگر نیز این مصیبت ادامه پیدا کند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی در قرآن فرموده است: {إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ}؛ (2) «خدا هرگز هیچ قومی را دگرگون نکند، مگر اینکه آنها خودشان را تغییر دهند [که مستحق آن شوند]».

ص: 302

1- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 202: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا».

2- . سورة رعد، آیه 11.

خدای متعال می فرماید: {قَالَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَاءَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}؛ (1) «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

مقیاس سنجش حق

مقیاس سنجش حق چیست؟ آیا حق با خواست بشر سنجیده می شود که آنچه موافق میل مردم است، حق است و آنچه مخالف میل مردم است، باطل می باشد؟ غالب مردم دیدگاه های خود را حق می پندارند و آنچه را با میل خودشان سازگار نبینند، باطل می دانند. آنان مقیاس حق و باطل را خواست و میل خودشان قرار می دهند؛ در حالی که مقیاس سنجش حق باید رعایت راستی و درستی باشد؛ خواه با خواست تک افراد جامعه سازگار باشد یا برخلاف خواست برخی و موافق خواست برخی دیگر باشد. شما ملاحظه کرده اید که قاضی در دادگاه عادل باشد، مقدمات دادگاه هم صحیح باشد؛

ص: 303

ولی کسی که حکم به نفع او داده نشود، معمولاً می گوید: من مورد ظلم واقع شدم، به من جفا شده، قاضی رشوه گرفته یا شهود صادق نبودند.

به هر حال به جای اینکه تسلیم حکم حق و صحیح باشد، خود را مظلوم قلمداد می کند؛ حتی اگر صد در صد حکم دادگاه، صحیح باشد، هر چند اگر قاضی، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد؛ از این رو خدای متعال گردن نهادن به حق را شرط ایمان قرار داده است؛ همچنان که ملاحظه می کنید، پروردگار به طور صریح، داوری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در اختلافات و قبول بی چون و چرای حکم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را شرط ایمان می داند و می فرماید: به خدای تو قسم، اینها حلاوت و طعم ایمان را نمی چشند؛ مگر اینکه تو را به عنوان قاضی قرار دهند و در موارد اختلافشان وقتی حکم کردی، حتی اگر حکم علیه آنها باشد، قلباً و عملاً تسلیم حکم تو شوند و هیچ حرجی نسبت به این حکم نداشته باشند، اگر به این مرحله رسیدند، طعم ایمان را می چشند.

این آیه نشان می دهد که مردم همیشه مقیاس حق را خواست خود قرار می دهند؛ اما انسان باید به مراحل بالای رشد و کمال برسد که آنچه صحیح است مقیاس قرار دهد.

از این رو در مراحل ایمان گفته شده: صبر بر مصیبت درجه ای از درجات ایمان و از آن بالاتر، راضی بودن بر مصیبت است؛ برای مثال گاهی شخص نسبت به بیماری، مرگ عزیزان یا از دست دادن مال و... صبر می کند؛ یعنی جزع نمی کند، سخن غیر صحیح نمی گوید، کار خلاف شرع نمی کند؛ در حالی که ممکن است راضی به این حالت نباشد؛ ولی برخی به درجه ای رسیده اند که قلباً تسلیم امر الهی شده اند که مقام رضاست و مقامی بس عظیم و

بلند است؛ زیرا مقیاس حق را خواست خدا قرار داده اند، نه خواست خودشان؛ بله اگر مقیاس خواست انسان باشد، بشر به هیچ وجه خواهان مصیبت نیست.

یکی از شعارهای زمان جاهلیت این بود: «**أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا؛ (1)** برادرت را چه ظالم باشد، چه مظلوم، یاری اش کن»؛ یعنی به صرف اینکه با تو نزدیکی دارد، تو باید یاری اش دهی، چه بر حق باشد چه نباشد، واقعاً این حالت در نفس انسان موجود است؛ یعنی شاید برای بسیاری پیش آمده باشد که اگر یکی از بستگان یا دوستان نزدیکشان با کسی نزاع پیدا کند، بدون اینکه طرف نزاع را دیده یا حرفش را شنیده باشند، به طرفداری از خویشاوند خود برآمده و طرف نزاع را مذمت می کنند که حق خویشاوند آنان را خورده است، خدای ناکرده تهمت و غیبت پیش می آید و گفته ها در این میان کم و زیاد می شود، چرا؟ چون نفس آنان این گونه خواسته و کاری به حق ندارد؛ در حالی که این شعار عین جهل است و این گونه عملکرد به دور از حق و حقیقت است.

ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) الفاظ این شعار را تغییر ندادند. مسلمین تعجب کردند؛ از این رو به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: زمانی که برادر مظلومت را یاری دهی، مسئله واضح است؛ اما زمانی که ظالم باشد، چطور یاری اش دهیم؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «**يَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ؛ (2)** برادر ظالمت را یاری کن بدین معناست که او را از ظلمش باز داری».

این ظلم باعث بدبختی و هلاکت برادرت در دنیا قبل از آخرت می شود، خدا می فرماید: {**فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا؛ (3)**} «این [هم] خانه های خالی

ص: 305

1- . المحجة البيضاء، ج 3، ص 405.

2- . همان.

3- . سورة نمل، آية 52.

آنهاست به کیفر ستمکاری که کرده اند». آیا می خواهید برادرش در دنیا و آخرت بدبخت باشد؟ خیر؛ پس وی را در برگرداندن از ظلم یاری دهد. بگو برادر! این کار تو ظلم است و تو را هلاک می کند، نه اینکه چون برادر من است، در هر صورتی بخواهم او را یاری کنم.

انتظار کشیدن یهود برای پیامبر جدید

یهودی ها در کتاب های مقدس خودشان خوانده بودند که پیامبر آخرالزمان از مدینه ظهور خواهد کرد؛ از این رو عده بسیاری از آنها به طمع اینکه این پیامبر از آنها باشد، به مدینه هجرت کردند. یهودی های مدینه چند قبیله را تشکیل می دادند؛ اما از آنجایی که مشرکان تعدادشان بیشتر بود و در ضمن قوی تر بودند. همچنین قبایل اطراف نیز خویشاوندان مشرکان بودند؛ از این رو یهودی ها را آزار می دادند. یهودی ها در پاسخ این آزارها می گفتند: صبر کنید پیامبر که ظهور کند، حق ما را از شما خواهد گرفت و آن قدر در مقابل هر ظلمی که به آنها می شد، این جمله را تکرار می کردند که همه مشرکان می دانستند پیامبری از این منطقه ظهور خواهد کرد.

وقتی پیامبر مبعوث شد، مردم مدینه اسلام را قبول کردند؛ ولی یهودی ها وقتی دیدند پیامبری که به خاطرش ساکن مدینه شدند و آزارهای مشرکان را تحمل کردند از خودشان نیست، پیامبری ایشان را تصدیق نکردند؛ یعنی با وجود دانستن حق، چون حق مخالف میل آنها بود، آن را نپذیرفتند. آیه شریفه می فرماید: {وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكُفْرِينَ}؛ (1) «و وقتی از

ص: 306

طرف خدا کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند و پیش از این به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند [که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند] با این همه، وقتی این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزد آنها آمد به او کافر شدند. لعنت خدا بر کافران باد».

بنابراین، هر شخصی باید ببیند خواسته‌ای که دارد، صحیح است یا نه، اگر صحیح است، که چه بهتر؛ ولی اگر صحیح نیست، باید قلباً و عملاً راه صحیح را بپذیرد، در غیر این صورت زندگی خود را به تباهی خواهد کشید.

گواهان اعمال بشر

گفتیم مقیاس حق، خواسته ما نیست و انسان همواره باید جویای حق باشد. یکی از حقایقی که باید به آن باور داشت این است که شخص در این دنیا به حال خود رها نشده است؛ بلکه کوچک‌ترین اعمال انسان زیر نظر خدا و رسولش و مؤمنان قرار دارد. پروردگار می‌فرماید: {وَقُلْ لِي أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ}؛ (1) «بگو عمل کنید، خدا و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید و شما را به آنچه عمل می‌کردید خبر می‌دهد».

طبق روایات مراد از مؤمنان در آیه مبارکه، ائمه (علیهم السلام) می‌باشند. در روایات بسیاری وارد شده که تمام کارهای بندگان بر پیامبر و امامان عرضه می‌شود. (2) این تازه حسابرسی در این دنیا است.

ص: 307

1- . سورة توبه، آية 105.

2- . البرهان في تفسير القرآن، ج2، ص838-845.

در روایت آمده است که یکی از اصحاب حضرت رضا (علیه السلام) خدمت ایشان آمد. حضرت به او گفتند: اعمال شما هر روز بر من عرضه می شود. سپس این آیه را تلاوت نمودند. (1)

در روایت دیگری آمده است: اگر کار عرضه شده بر ایشان پسندیده باشد، موجب سرور آنان می شود و اگر ناپسند باشد، موجب ناراحتی ایشان می شود؛ (2) مانند پدری که وقتی فرزندش کار پسندیده انجام دهد، خوشحال می شود، حتی اگر فرزندش را عاق کرده باشد و از کار ناپسند فرزندش غمگین می شود. پیامبر هم پدر این امت است. در روایت داریم که ایشان به علی (علیه السلام) فرمودند: «يَا عَلِيُّ أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ (3) یا علی! من و تو پدر این امتیم».

درک حقیقت، سبب پیروی از آن

در این جهان حقایق بسیاری موجود است. این گونه نیست که تمام این حقایق، در محدوده قوای مادی انسان باشد؛ بلکه بسیاری از حقایق با عقل و فهم درک می شود و آن گاه که ایمان به معجزه نیاز داشته باشد، خدا معجزه را به یاری عقل می فرستد. پس انسان متعالی، پا را از بُعد مادی فراتر می گذارد و در ابعادی بالاتر از این بُعد به پرواز درمی آید و این خصوصیت فطری انسان

ص: 308

1- بصائر الدرجات، ص 429؛ کافی، ج 1، ص 219: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ الرَّيَّانِيِّ وَكَانَ يُكْنَى عَبْدَ الرَّضَا قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا (عليه السلام) ادْعُ اللَّهَ لِي وَلَا هَـٰ لِي بَيْنِي قَالِ أَوْ لَسْتُ أَفْعَلُ وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ فَقَالَ أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ قُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ».

2- بصائر الدرجات، ص 427: «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تُسَيِّئُونَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ جَعَلْتُ فِي دَاكٍ وَكَيْفَ يَسِيئُونَ فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةَ اللَّهِ سَاءَ فَلَا تَسُوؤُوا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَسُرُوءَهُ».

3- امالی، شیخ صدوق، ص 657.

است که پس از درک حقیقت پیرو آن می شود. پس اگر حقیقتی باشد که آن را کشف نکنند و طبیعتاً از آن پیروی نکنند، خودش ضرر خواهد کرد.

این چیزی است که در مسائل طبیعی صادق است. همین مسئله در مسائل معنوی نیز صادق است. کسی که واقعاً باور دارد که خدا او را می بیند، باور دارد که گزارش کارش به پیامبر و ائمه (علیهم السلام) می رسد، باور دارد که روز قیامت تمام کارهایی که انجام داده در برابرش حاضر می شود: {وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا} (1). اگر به راستی این حقایق را بپذیرد، انسانی می شود که برای خودش سعادت را رقم خواهد زد و منشأ خیر برای دیگران خواهد بود یا دست کم، دیگران از شرش مصون خواهند بود؛ زیرا چنین انسانی گناه نمی کند، مال مردم را نمی خورد و کارهای ناپسند انجام نمی دهد. کسی که در حضور جمع، حاضر به انجام دادن کار ناشایست نباشد؛ ولی همان کار را در محلی خلوت به راحتی انجام دهد، معنایش این است که او واقعاً به خدا به پیامبر و امام معتقد نیست؛ چراکه اگر واقعاً معتقد باشد، کار ناپسند انجام نمی دهد؛ برای مثال وقتی با یک جمع مذهبی سفر می رود، وقت اذان صبح برمی خیزد و نماز می خواند، آیا این شخص وقتی در خانه تنهاست نیز برای نماز بیدار می شود؟! اگر چنین می کند، معنایش این است که واقعاً به خدا و به نماز معتقد است.

یا یک خانم اگر هنگام ورود به یک جوّ مذهبی حجابش را رعایت کند؛ اما در جایی دیگر رعایت نکند، نشان دهنده این است که او واقعاً حجابش برای خدا نیست و به آن اعتقادی ندارد؛ بلکه برای حفظ آبرو در انظار دیگران است. پس اگر او کاری را که در جمع دینداران انجام می دهد، همان کار را در

ص: 309

تنهایی نیز انجام دهد، این بدین معناست که واقعاً به خدا و پیامبر اعتقاد دارد. مهم نیست که مردم او را ببینند یا نبینند یا درباره او چگونه فکر کنند؛ بلکه درستی عمل برایش مطرح است.

مردم مدینه تا زمانی که زندگی شان تأمین بود و مشکلی نداشتند، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که حاکم اسلامی بود، پیروی می کردند؛ اما ایمان و پیروی حقیقی انسان ها از حق، زمانی آشکار می شود که پای تحمل سختی به میان آید. برای مثال اکثر مسلمانان در جنگ احد فرار کردند؛ زیرا دیدند جانشان در خطر است و از غنیمت دیگر خبری نیست؛ و به جز شهدا تنها دوازده نفر باقی ماندند و از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع کردند که از جمله فرد ثابت این گروه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. با وجود اینکه مقصر در این جنگ، کسانی بودند که از فرمان پیامبر سرپیچی نمودند و تنگه ای را که حضرت سفارش کرده بودند، در هیچ حال رها نشود، رها کردند و دنبال جمع غنایم رفتند.

آن قدر منظره فرار آنان ناپسند بود که آیه نازل شد: {وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ}؛ (1) «محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ [و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟] و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خدا به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد».

بنابراین، اگر انسان از حق برگشت، ضرری به پروردگار نمی رسد؛ زیرا خدا

ص: 310

محتاج نماز، روزه، خمس، حج، حجاب و راستگویی ما نیست. این ماییم که به او و بندگی اش نیاز مندیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز به ما نیازی ندارد، مقامش نزد خدا بسیار بلند است. ائمه (علیهم السلام) نیز همین طور، به ما احتیاجی ندارند: «فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا؛ ضرری به خدا نمی رسد»؛ بلکه بشر ضرر می کند.

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اکثر مسلمانان دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را درباره امامت حضرت علی (علیه السلام) نادیده گرفتند؛ زیرا دیدند حکومت، قدرت و جوّ عمومی جامعه همه یک طرف است و حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) طرف دیگر از این رو دریافتند که اگر بخواهند از حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) حمایت کنند، مشکلات دارد، گرفتاری دارد، حکومت بر آنان غضب می کند، مانند ابوذر تبعید می شوند که تبعید شد و بالاخره بر اثر گرسنگی جان داد، یا عمار یاسر که به اندازه ای کتک خورد که به فتق مبتلا شد، و برعکس کسانی که به طرف قدرت و تشکیلات رفتند، بهره مندی دنیوی یافتند به حدّی که بعضی از آنها بعد از مرگشان طلاهایی به جا گذاشتند که برای تقسیم بین ورثه مجبور شدند آنها را با تبر بشکنند.

پس کسی که پیرو حقیقت باشد، برایش مهم نیست که در این میان پولی به دستش آید یا نه، مردم از او راضی اند یا نه، مسخره اش می کنند یا تشویق، آنچه برایش مهم است، حقیقت است. اگر مسافری سر دوراهی برسد و یقین کند که راه اول راه خطرناکی است و باعث هلاکتش می شود و راه دوم راهی است که او را به مقصد می رساند و تا حدی به این راه یقین دارد، اگر همه مردم از راه اول بروند و وی را به دلیل رفتن در راه دوم مسخره کنند، اهمیتی نمی دهد؛ چون اگر او نیز با آنان برود که مسخره نشود به هلاکت می افتد؛ زیرا به این

حقیقت رسیده است که راه دوم، راه درستی است.

عمار یاسر در جنگی که امام علی (علیه السلام) در مقابل معاویه داشت، در سپاه علی (علیه السلام) بود. او به گونه ای در حق طلبی پابرجا بود که می گفت: اگر اینها با شمشیرهایشان این قدر به ما بزنند که مجبور شویم از صفین (در سوریه) عقب نشینی کنیم و تا جایی عقب رویم که به هجر (منطقه ای در عربستان) برسیم، همچنان در راهمان استوار خواهیم ماند؛ زیرا می دانیم راه ما راه حق و راه آنها باطل است. (1)

فایده پیروی از حق

حال سؤال پیش می آید که فایده پیروی از حق چیست؟ چرا باید با جمعیت باطل جنگید و با وجودی که جمعمان را مسخره می کنند و راه ما را نمی پسندند باید در راه حق پابرجا ماند؟ فایده این همه مقاومت چیست؟! پاسخ آن است که:

اولاً: پیروی از حقیقت یک ارزش ذاتی است و انسان باید همواره پیرو حقیقت باشد.

ثانیاً: کسی که به وجود آخرت معتقد است، باید بداند که بهشت در گرو پیروی از حق و حقیقت است.

ثالثاً: در همین دنیا پیرو حق همیشه پابرجاست و نامش جاودانه می ماند، اگرچه چند روزی در رنج باشد، نمونه روشن آن امام حسین (علیه السلام) و اصحاب گرانقدرش می باشند. بنا بر روایتی (2) یاران امام حسین (علیه السلام) هفتاد و دو نفر بودند

ص: 312

1- . وقعة صفین، ص 322.

2- . بحار الأنوار، ج 45، ص 47.

که شانزده نفرشان از بستگان حضرت سیدالشهداء بودند و بقیه غیر خویشاوند آن حضرت بودند که همه در آن جبهه جنگ کشته شدند. کسانی نیز که به جنگ امام حسین (علیه السلام) آمدند، یا به دست امام حسین (علیه السلام) و اصحابشان کشته شدند یا چهار - پنج سال بعد به دست مختار کشته شدند. بنابراین هم پیروان حق کشته شدند و هم پیروان باطل؛ ولی اکنون بعد از هزار و چهار صد سال، قطع نظر از آخرت که شهدای کربلا چه جایگاه عظیمی خواهند داشت، در همین دنیا نام امام حسین (علیه السلام) و یارانش با عظمت برده می شود و تمام دل ها در مقابل مقام عظیم آنها تواضع می کنند و مشمول دعایی شدند که حضرت ابراهیم از خدا خواست: {وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ}؛ (1) «و مرا بر زبان آیندگان به نیک نامی بلندآوازه گردان».

در مقابل عمر سعد و همراهانش برای همیشه مذمت و لعن می شوند.

شهدای کربلا در ظاهر دنیای خود را از دست دادند، قاتلان آنان نیز چند صباحی بعد دنیایشان را از دست دادند؛ اما در واقع کسی که با سیدالشهداء بود، قبل از آخرت در دنیا پیروز شد.

برای مثال خدا، نسل بابرکتی از علما و صالحان را برای حرین یزید ریاحی که در آخرین لحظات به سیدالشهداء ملحق شد قرار داد که تاکنون هم نسلش باقی هستند. یکی از خواسته های ما در دنیا همین است که نسل خوبی از خود به جا بگذاریم. نسلی پاک و خوش نام؛ این آرزو در گرو پیروی ما از حق و حقیقت برآورده خواهد شد.

ص: 313

خدای متعال می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَزَلُّ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ}؛ (1) «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که ترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».

شکست ناپذیری

پروردگار، انسان را از نظر اراده و قدرت شکست ناپذیری، قوی ترین موجود خلق کرده است. فرد از هر مشکلی قوی تر است و می تواند با نیروی اراده بر هر مشکلی غلبه کند و به خواسته اش برسد. قوه اراده بسیار نیرومند است و برای انسان انجام دادن هر کاری را سهل و ممکن می سازد. نگاه گذرا به اراده حضرت علی (علیه السلام) در جنگ با دشمن می تواند نمایانگر قدرت اراده باشد. آیا حضرت علی (علیه السلام) از سختی های جنگ ابایی داشت؟! آیا پراکندگی مردم، او را هراسناک می ساخت یا نه؟! او نماد شکست ناپذیری و اراده آهنین بود. ایشان در نامه ای که به برادرش عقیل نوشته، اراده قوی و مواضع قاطعانه

ص: 314

خود را در جنگ این گونه بیان می کند؛ (1) اما آنچه را که از تداوم جنگ پرسیده ای و رأی مرا خواسته ای بدانی، همانا رأی من پیکار با پیمان شکنان است، تا آن گاه که خدا را ملاقات کنم، نه فراوانی مردم مرا توانمند می کند و نه پراکندگی آنان مرا هراسناک می سازد. هرگز گمان نکنی که فرزند پدرت، اگر مردم او را رها کنند، خود را زار و فروتن خواهد داشت و یا در برابر ستم سست می شود و یا مهار اختیار خود را به دست هر کس می سپارد و یا از دستور هر کس اطاعت می کند؛ بلکه تصمیم من آن گونه است که آن شاعر قبیله بن سلیم سروده است: اگر از من پیرسی چگونه ای؟ بدان که من در برابر مشکلات روزگار شکیبیا هستم؛ بر من دشوار است که مرا با چهره ای اندوهناک بنگرند، تا دشمن سرزنش کند و دوست ناراحت شود.

شکیبایی یک فضیلت عالی است که گاهی با یک رذیله اخلاقی به نام سستی، تنبلی، دست روی دست گذاردن و زیر بار ذلت رفتن، اشتباه می شود؛ در حالی که معنای صبر این است که شخص در راه رسیدن به خواسته و هدفش، مشکلات را تحمل کند و با تلاش به خواسته اش نایل آید. همچون باغبانی که برای رسیدن به محصول، تحمل سوز گرما و سرما را بر خود هموار سازد و با نیش خار همدم گردد. پس انسان باید در مقابل مشکلات، مقاومت و چاره جویی کند تا به خواسته اش برسد. البته شخص مؤمن برای پیروزی دورکن اساسی نیاز دارد: یکی صبر و دیگری ارتباط با خدا و تکیه بر نیروی محکم الهی. خدا می فرماید: {وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ}؛ (2) «از شکیبایی و نماز چاره جوید».

ص: 315

1- . نهج البلاغه، نامه 36.

2- . سورة بقره، آية 45.

عامل دوم یعنی نماز و راز و نیاز با پروردگار، نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات، نیرو می بخشد. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَنَزَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ: (1) وقتی مشکل مهمی برای حضرت علی (علیه السلام) پیش می آمد به نماز برمی خواست، سپس این آیه را تلاوت می فرمود: {وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ}».

آری، نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات را برایش آسان می سازد. همین احساس سبب می شود، شخص در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد.

گرفتاری های سخت

گاهی مصیبت های سختی بر فرد یا جامعه وارد می شود که علاج ندارد یا به سختی درمان می شود؛ مانند بیماری بدون علاج یا مشکلات طبیعی مثل زلزله، سیل یا کشتار انسان های بی گناه به وسیله گروه های گمراه که در این موارد، دو کار باید انجام داد:

1. هرکس باید برای نجات از مشکلات، هر کاری را که می تواند، هر چند کوچک، انجام دهد و نگوید بی تاثیر است؛ بلکه هرکس وظیفه خود را انجام دهد، بقیه با خدا است.

در روایت آمده است: زمانی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم (علیه السلام) را در آتش بسوزاند، مردم هیزم جمع آوری می کردند تا آتش عظیمی آماده کنند، زمانی که

ص: 316

هیزم ها را به آتش کشیدند، جانوری سعی کرد آبی بر این آتش بریزد. (1) آنچه مهم است اراده همراهی خیرخواهانه و همدردی کردن با دیگران است. این عمل است که به انسان ارزش می دهد و مورد پسند ایزد منان قرار می گیرد.

درباره اصحاب سبت نقل شده است: خدا، صید ماهی در روز شنبه را بر یهودیان حرام کرده بود. مردم در برابر این مسئله سه دسته شدند: گروهی معصیت کرده، صید می کردند. گروه دوم اینها را نهی از منکر می کردند، گروه سوم خود صید نمی کردند؛ ولی نهی از منکر هم نمی کردند و به گروه دوم می گفتند: {لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا}؛ (2) «برای چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد پند می دهید؟» می گفتند: اینها افرادی هستند که دیگر امیدی به هدایتشان نیست. چرا اینها را موعظه می کنید؟ آنها جواب دادند: {قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَيْنَا رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ}؛ (3) «گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند». گفتند شاید یک نفر هدایت شود، اگر هم هدایت نشد، ما تکلیف خود را انجام داده ایم و نزد پروردگاران دلیل داریم.

بر اساس آیه شریفه وقتی عذاب نازل شد، گروه سوم هم گرفتار عذاب الهی شدند.

2. دعا و راز و نیاز با پروردگار: انسان همواره باید خالق خود را بخواند و پیوند و ارتباط بندگی خود را با وی حفظ کند، خواندن خدا در همه حال نشانه

ص: 317

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 73.

2- . سورة اعراف، آية 164.

3- . همان.

ایمان، توجه به پروردگار و بندگی اوست. پروردگار می فرماید: {قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ}؛ (1) «بگو: پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد». مفهوم آیه، چنین می شود: در پیشگاه خدا آنچه به شما وزن و ارزش می دهد، همان ایمان، توجه به پروردگار و بندگی اوست؛ ولی یک نوع از دعا، دعایی است که هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا بر قلب و زبان، جاری می شود: {أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ}؛ (2) «[کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند؟» این گونه دعا به ویژه اگر از سینه پاک و قلب پرهیزگار خارج شود، اثر خارق العاده ای دارد. به فرموده امیرمؤمنان علی (علیه السلام): «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ تَقِيٍّ وَقَلْبِ تَقِيٍّ»؛ (3) دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری و بهترین دعا، دعایی است که از سینه پاک و قلب پرهیزگار برآید».

دعا به شخص نیرو، امیدواری و آرامش می بخشد و از نظر روانی اثر انکارناپذیری بر موفقیت دارد. یکی از روان شناسان در باره اثر دعا می گوید: نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت های مغزی انسان یک نوع شکستگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند. نیایش، خصایل خویش را با علامت بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر

ص: 318

1- . سورة فرقان، آية 77.

2- . سورة نمل، آية 62.

3- . کافی، ج 2، ص 468.

از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، اینهاست که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند.

شیوه برخورد در جو بی دینی

گاهی شخص متدین و مذهبی در یک جو و محیط بی دینی قرار می گیرد که حتی گاهی با مسخره کردن افراد مذهبی نیز روبه رو می شود؛ برای مثال جوان در سن حساس جوانی که اندیشیدن و نگرش دیگران به ویژه دوستان برایش بسیار مهم است، وارد محیط دانشگاه می شود یا برای ادامه تحصیل یا کسب و کار به کشورهای غیر مسلمان سفر می کند. در آنجا با شرایطی روبه رو می شود خلاف آنچه تا به حال با آن زندگی می کرده است. فرهنگی متفاوت، عقایدی متفاوت، زرق و برق های دنیایی و نیروی سرسخت هوای نفس، در این شرایط سخت چه باید کرد؟ آیا باید به رنگ محیط درآمد؟ و اگر کسی نخواهد به رنگ محیط درآمد واقعاً چگونه محیط و دوستانش را تحمل کند و چه رفتاری داشته باشد؟ دانستن دو مسئله، این شرایط سخت را آسان می کند و هر زرق و برق و رفتاری را که رنگ غیر خدایی دارد، بر انسان بی اثر می سازد:

1. باور به اینکه دین اسلام، دین حق است و هر آنچه حق باشد جاویدان خواهد ماند، برخلاف باطل که همچون کف آب زایل خواهد شد و از بین خواهد رفت. خدا می فرماید: { أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَصِّدُّكُ رَبُّ اللّٰهِ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَصِّدُّكُ رَبُّ اللّٰهِ الْاَمْثَالَ }؛ (1) «همو که [از آسمان آبی فرو فرستاد. پس رودخانه هایی به اندازه

ص: 319

گنجایش خودشان روان شدند. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می گدازند نیز نظیر آن کفی برمی آید... . خدا حق و باطل را چنین مَثَل می زند! اما کف بیرون افتاده از میان می رود؛ ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین باقی می ماند. خدا مثل ها را چنین می زند».

چه مثال زیبایی است! زرق و برق دنیا، عقاید باطل و شیطانی، قدرت های دنیایی، همه و همه همچون کفی می مانند که سیلاب آن را ایجاد کرده که همه در مقابل حق ناچیز و فرومایه و پست اند، هیچ کدام مایه نجات بشریت از آلام و دشواری ها نمی باشند، به فرموده خدا، آنچه به انسان سود می رساند، همان حق، پایدار و جاویدان است.

از رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا به امروز شگردهای بسیاری برای از بین بردن دین اسلام به کار رفته، در زمان آن حضرت با قدرت شمشیر و نیزه به سراغ دین آمدند؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با نیروی اندک بر آنان غلبه کردند و بعد از رحلت آن حضرت به جنگ اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) آمدند. شرق و غرب آرام ننشسته اند و به هر صورتی سعی در کم نور کردن آن دارند؛ فرقه های ضاله ای را برای نابودی دین ایجاد کرده اند. همچنین سعی کرده و می کنند از طریق رسانه ها، و... اخلاق مسلمانان را فاسد کنند، با درست کردن گروه های تروریستی سعی بر این دارند که دین اسلام را دینی پر از سبعت، خشونت و بی رحمی نشان دهند.

ولی سؤال این است: آیا موفق شده اند؟! آمار نشان می دهد شمار گروندگان به دین اسلام روزه روز بیشتر می شوند. خدا می فرماید:

{يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُنْمِتَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكُفْرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ

الْحَقُّ لِيُطَهِّرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ}؛ (1) «آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند. او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا وی را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

2. همواره به یاد داشته باشیم که قدرت شکست ناپذیری انسان، او را بر تمام مشکلات پیروز خواهد کرد؛ اما تنها یک اعتقاد راسخ لازم است.

با مطالعه تاریخ روشن می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشکلات سختی روبه رو بودند. مشرکان به ایشان گفتند: یا محمد! هر چه از مال دنیا می خواهی در اختیار می گذاریم، اگر قدرت می خواهی تو را به فرمانروایی قبول می کنیم، به شرطی که از عقیده ات دست برداری و مردم را به آیینت دعوت نکنی.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جواب فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید تا من از راهم برگردم (کنایه از اینکه تمام هستی را در اختیارم بگذارید) دست از آیینم بر نمی دارم. (2)

امروز نیز ممکن است در راه حفظ شئون دینی به ما بخرند یا ما را مسخره کنند؛ ولی مسلمان پیرو رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به این ریشخندها توجهی نمی کند. این گونه رفتارها نه تنها ضرری متوجه مسلمانان نمی کند؛ بلکه سبب علو درجات آنان می شود.

وقتی بنی امیه، پیروان حضرت علی (علیه السلام) را می کشت، حضرت فرمودند: «أما

ص: 321

1- . سورة توبه، آیات 32-33.

2- . تفسیر قمی، ج 2، ص 228.

السَّبِّ فسبوني؛ (1) اگر شما را مجبور کردند به من ناسزا بگویید اشکالی ندارد، بگویید؛ زیرا با این کار، خودتان را نجات می دهید. بعد حضرت می فرماید: «این برای من زکات است»؛ یعنی سبب ترفیع درجات می شود.

شخصی نقل می کرد: ما عده ای رفیق بودیم که یکی از ما بسیار متدین و پایبند به دین بود و ما مسخره اش می کردیم؛ ولی اهمیتی نمی داد. زمانی برای تجارت همراهش به چین رفتیم و چون در آنجا غذای ذبح اسلامی وجود ندارد، ما برای صرف غذا به رستوران می رفتیم و هر غذایی بود برایمان مهم نبود؛ ولی وی به غذایش نیز التزام داشت و غذاهای نباتی مثل سیب زمینی آب پز و امثال اینها را می خورد تا اینکه به یکی از روستاهای مسلمان نشین چین رفتیم. در آنجا مسجدی بود. ما نیز در این اندازه که نمازی بخوانیم، رعایت می کردیم. سپس برای نماز به مسجد رفتیم و همه به این دوست متدینمان اقتدا کردیم. بعد به خود آمدم که چرا پشت سرش نماز خواندم؟ جوابش این است؛ زیرا می دانم شخص درستکاری است، هر چند سال ها مسخره اش می کردیم.

بنابراین، انسان نباید وقتی در شرایط ناهمواری گرفتار می شود، از خود ضعف نشان دهد؛ بلکه باید همواره عمل درست را انجام دهد، خواه دیگران آن را قبول داشته باشند، خواه نداشته باشند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عمار یاسر فرمودند: اگر تمام مردم از راهی رفتند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) از راه دیگری، تو از راهی که علی (علیه السلام) می رود برو؛ زیرا علی (علیه السلام)

ص: 322

حق است و دیگران هر چند شمارشان زیاد باشد، باطل اند. (1)

چرا ما شهدای کربلا را مدح می‌کنیم؟ چرا نامشان همچنان باقی است و پا بر جا خواهد ماند؟ زیرا در راه باطلی که اکثر مردم رفتند قدم نگذاشتند، راه حق را برگزیدند و از این رو جاودانه شدند!!

صبر در مقابل معصیت، طاعت و مصیبت

یکی از عوامل راهگشا که می‌تواند تحمل را بیفزاید، الگوگرفتن از قرآن است. کسانی که بر خواندن و فهمیدن این کتاب سعادت‌مند، مداومت دارند، روح مقاومت در برابر مشکلات را در خود بالا می‌برند؛ برای مثال جوانی که شرایط ازدواج برایش فراهم نمی‌شود، برای جلوگیری از آلودگی به فساد و معصیت، برای خودداری از معصیت، بهترین الگو برایش حضرت یوسف (علیه السلام) می‌باشد. حضرت یوسف با داشتن شرایطی سخت، مقاومت کرد. او یک بنده و طرف مقابلش، همسر عزیز مصر بود و هیچ مانعی نیز در برابرش نبود؛ اما در برابر پیشنهاد زلیخا گفت: معاذ الله و حاضر شد، هفت سال یا بیشتر در زندان بماند؛ ولی معصیت خدا را مرتکب نشود.

همچنین خدا از مبلغ دین چه می‌خواهد؟ از او می‌خواهد که در امر تبلیغ دین خسته نشود. اگر چند مرتبه امر به معروف و نهی از منکر کرد و فایده نداشت، نگوید: فایده ندارد. زمانه تغییر کرده است. مردم سابقاً بهتر بودند!

ص: 323

1- . بحار الأنوار، ج 33، ص 17: «وَدَخَلَ عَمَّارٌ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَرَحَّبَ بِهِ وَقَالَ إِنَّهُ سَتَ تَكُونُ بَعْدِي فِي أُمَّتِي هِنَاتٌ حَتَّى يَحْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَحَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَحَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ يَمِينِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَإِنَّ سَلْمَةَ النَّاسِ كُلَّهُمْ وَادِيًا وَسَلَّمَ عَلِيٌّ وَادِيًا فَاسْأَلْكَ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَخَلَّ عَنِ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدُلُّكَ عَلَى رَدًى يَا عَمَّارُ طَاعَةٌ عَلِيٍّ طَاعَةٌ عَلِيٍّ وَطَاعَةٌ عَلِيٍّ طَاعَةٌ لِلَّهِ».

بلکه باید در راه تبلیغ دین، امیدوار و استوار باشد. قرآن کریم با هدف آموزش درس پایداری به مبلغان دینی، داستان حضرت نوح پیامبر را مثال می زند که نهصد و پنجاه سال با تحمل مشکلات، تبلیغ کرد؛ ولی با وجود کم نتیجه بودن تلاش هایش هرگز از رساندن پیام الهی به مردم خسته نشد؛ زیرا اگر انسان، نتیجه کارش را ببیند، تشویق می شود؛ ولی او نتیجه ای هم نمی دید؛ اما خستگی ناپذیر بود. پروردگار می فرماید: { وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ }؛ (1) «و با او جز [عدده] اندکی ایمان نیاورده بودند». در روایت آمده است که در طول نهصد و پنجاه سال تبلیغ حضرت نوح (علیه السلام) فقط هشتاد نفر به وی ایمان آوردند. (2)

همچنین خدا برای آموزش صبر به بیماران، حضرت ایوب (علیه السلام) را مثال می زند. ایوب فرزند داشت، اموال داشت، سلامتی داشت و همواره خدا را شکر می کرد. شیطان به پروردگار گفت: خدایا دلیل اینکه او تو را شکر می کند، این است که مشکلی ندارد. پس مرا بر اموالش مسلط کن. خدا هم برای اینکه ایوب برای بشر حجت شود، شیطان را بر اموالش مسلط کرد. پس تمام اموالش یکباره از دست رفت؛ ولی ایوب باز هم شکرالله، شکرالله می گفت. شیطان گفت: خدایا مرا بر اولادش مسلط کن، پس اولادش را از دست داد که مصیبتی بس بزرگ است؛ ولی شکر از دهان ایوب نمی افتاد. شیطان خواست بر جانش مسلط شود؛ از این رو، ایوب به بیماری سختی دچار شد، آن هم نه یک روز و دو روز؛ زیرا ممکن است بعضی ها روزهای اول بیماری مقاومت کنند؛ اما پس از گذشت مدت اندکی رفته رفته صبرشان را از

ص: 324

1- . سورة هود، آية 40.

2- . معانی الأخبار، ص 151.

دست بدهند و ناله و زاری کنند؛ اما حضرت ایوب، سالیان دراز بیمار بود؛ ولی شکرًا لله از زبانش نمی افتاد و خدا را شکر می کرد؛ زیرا باور داشت که خدا صلاح دانسته نعمت هایی مانند سلامتی، فرزند و پول چند روزی دست او باشد و سپس از وی باز پس بگیرد. (1)

در روایت آمده است: ضجّر (حوصله سر رفتن) و کسل (تنبلی) کلید هر شرّی است. (2) انسان که قوی ترین آفریده خدا است، نباید صبرش سر آید و خدای ناکرده، سخن خلاف شرع بگوید یا کار خلاف شرع انجام دهد؛ از این رو ضجّر یکی از صفات مذموم است.

خلاصه چندین سال گرفتار بیماری سختی بود تا اینکه مردم شهر او را بیرون کردند - حتی همسرش هم عاجز شده بود - کسانی که از بیمار پرستاری می کنند، اگر بیماری طول بکشد، ممکن است کم کم خسته شوند؛ ولی مواظب باشند که این امتحان الهی است و اگر سربلند خارج شوند، مایه خیر برای هر دو طرف است.

باید توجه داشت همین که پروردگار ما را آفریده و به ما نعمت وجود عطا کرده، ما را غرق در نعمت کرده است. خدا می فرماید: {وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا}؛ (3) «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید». همه نعمت های الهی تفضل از جانب خدا و محبوب است؛ حتی مؤمنان اگر بهشت بروند، استحقاقشان نیست؛ بلکه از سر تفضل خدا است.

ص: 325

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 240.

2- . بحار الأنوار، ج 75، ص 187.

3- . سورة ابراهيم، آية 34.

{وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ}؛ (1) «پروردگار تو نسبت به همه مردم فضل و رحمت دارد؛ ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند». اگر کسی به دیگری پولی عطا کند و به او بگوید اگر این پول را در راه صحیح خرج کردی من دو برابرش را به تو عطا می‌کنم، در این مورد، وی طلبی ندارد؛ بلکه عطاکننده پول، تفضل بیشتری عنایت می‌کند؛ از این رو تمام عبادت‌ها و بندگی‌های ما در مقابل فضل الهی هیچ است.

به هر حال، در این میان تنها شماتت‌ها و سرزنش‌های شیطان، ایوب را به ستوه آورد که ای ایوب! تو که سال‌ها شکر خدا را کرده‌ای، این‌گونه خدا نعمت‌هایش را از تو می‌گیرد و گشایشی در کارت نمی‌شود؛ از این رو ایوب بعد از سال‌ها تحمل مصائب، به سوی بارگاه الهی دست دراز کرد و عرضه داشت: {وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ}؛ (2) «و ایوب را [یاد کن] وقتی پروردگارش را ندا داد: به من آسیب رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی!».

پس خدا نیز بهتر و بیشتر از آنچه را او داشت به او برگرداند: {فَأَسَدَّ تَجَبُّنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ}؛ (3) «ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به او بازگرداندیم و همانندشان را بر آنها افزودیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد».

ص: 326

1- . سورة نمل، آية 73.

2- . سورة انبياء، آية 83.

3- . همان، آية 84.

خدای متعال می فرماید: {قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَّزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ}؛ (1) «پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است».

بنی اسرائیل که زیر سلطه فرعونیان، ضعیف و ناتوان شده بودند، در پرتو رهبری های خردمندانه حضرت موسی (علیه السلام) از آن وضع اسف انگیز نجات یافتند و به قدرت و عظمت رسیدند. خدای تبارک و تعالی آنها را بر جهانیان برتری داد و نبوت و ملک را در قوم آنان قرار داد.

این قدرت و عظمت تا زمانی که پیرو پیامبران خود بودند، ادامه داشت؛ ولی همین پیروزی ها و نعمت ها، کم کم باعث غرور آنها شد و از اوامر الهی سرپیچی کردند. آنان نه تنها از دستورهای پیامبرانشان سرپیچی می کردند؛ بلکه به گونه ای شد که پیامبران را مزاحم عیش و نوش خود دیدند و بسیاری از آنان را کشتند. خدای تبارک و تعالی، دیگران را بر آنان مسلط کرد و بعد از مدت کوتاهی از زمان حضرت موسی (علیه السلام) که آنان سروری و سیادت داشتند، قدرت خود را از دست دادند و دچار پراکندگی و اختلاف شدند. آنها دیگر حتی در

ص: 327

برابر کوچک ترین دشمنان، قدرت دفاع نداشتند تا جایی که دشمنان، گروه کثیری از آنان را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان ایشان را به اسارت گرفتند.

بیدار شدن از خواب غفلت مسئله بسیار مهمی است؛ از این رو وقتی انسان دریافت که راه خطایی را می رود، باید برای نجات از گمراهی، چاره جویی کند؛ برای مثال بیمار تا زمانی که بیماری اش را قبول نداشته باشد، سراغ پزشک و درمان نمی رود؛ اما وقتی قانع شد که نیازمند درمان است، همین امر، او را به مطب پزشک می کشاند.

بنابراین نخستین شرط موفقیت در حل مشکلات، شناخت و پذیرش مشکل است. هم اکنون اگر مسلمانان به راستی قانع شوند که مشکل دارند، گامی به جلو خواهد بود. اگر مسلمانان به کمبودهایی اعتنا باشند، برای رفع مشکلات تلاش خواهند کرد.

بنی اسرائیل بعد از مدتی تحمل ذلت و اسارت دریافتند که سرپیچی از دستورهای پیامبران الهی، آنان را به این وضع اسفبار کشانده است؛ پس نزد پیامبرشان اشموئیل رفتند و گفتند: ما آماده ایم دستور خدا را اطاعت کنیم تا از ذلت نجات یابیم، فقط شما یک پادشاه را برای ما انتخاب کن تا همگی تحت فرمان و هدایتش یک دل و یک رأی با دشمن نبرد کنیم و عزت از دست رفته را بازیابیم.

اشموئیل که با روحيات و سست همی آنان به خوبی آشنا بود، در جواب گفت: از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد برسد، از دستور امیرتان سرپیچی کنید. آنها گفتند: چگونه ما از فرمان امیر، سر باز زنیم؛ در حالی که دشمن، ما

را از وطن خود بیرون رانده، سرزمین های ما را اشغال نموده و فرزندانمان را به اسارت برده است؟!!

اشموئیل دریافت که آنان با تشخیص درد، سراغ طیب آمده و رمز عقب ماندگی را درک کرده اند. بنابراین به درگاه خدا روی آورد و خواسته قوم را به پیشگاهش عرضه داشت. سپس وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم. اشموئیل عرض کرد: خدایا! من هنوز طالوت را ندیده ام و نمی شناسم، وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد.

طالوت که بود؟ طالوت، مردی بلند قامت و خوش اندام بود، بدنی محکم و نیرومند داشت و از نظر قوای روحی نیز بسیار قوی بود. او زیرک، دانشمند و با تدبیر بود؛ ولی با این همه، شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها می زیست، چهارپایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد. روزی شماری از چهارپایان او در بیابان گم شدند و طالوت به جستجوی آنها پرداخت. این وضع چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر «صُوف» رسید. وقتی وارد شهر شد با اشموئیل برخورد کرد و میان دل های آنان آشنایی برقرار شد و اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت. وقتی طالوت سرگذشت خود را برایش شرح داد، اشموئیل گفت: اما چهارپایان هم اکنون در راه دهکده به سوی باغستان پدرت روانه اند و نگرانیشان مباش. من تو را برای کاری بسیار بزرگ تر از آن دعوت می کنم.

اشموئیل به طالوت گفت: پروردگار، تو را مأمور نجات بنی اسرائیل ساخته است. طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد؛ اما با تمام خشنودی آن را پذیرفت. اشموئیل به قوم خود گفت: خدا طالوت را به فرماندهی شما برگزیده

است: {وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا}؛ (1) «و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، پروردگار، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است».

بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر، امتیازاتی از نظر نسب و ثروت قائل بودند و هیچ کدام را در طالوت نمی دیدند، در برابر این انتصاب، سخت به حیرت افتادند؛ زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان «لاوی» (2) بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومتداری بودند؛ بلکه از خاندان «بنیامین» برادر تنی یوسف بود. پس برای اعتراض گفتند: او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم؟!

{قَالُوا أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ}؛ (3) «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟» پیامبر به آنها فرمود: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و جسم (قدرت)، وسعت بخشیده است: {قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفِيئَةً عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ}؛ (4) «پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است و خدا پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست». احسان پروردگار، وسیع است و از لیاقت افراد آگاه است.

ص: 330

1- . سورة بقره، آية 247.

2- . از فرزندان یعقوب پیامبر.

3- . سورة بقره، آية 247.

4- . همان.

این خلاصه ای بود از داستان بنی اسرائیل و طالوت که آیات آن به طور مفصل در سوره بقره بیان شده است و می دانیم که داستان های قرآن برای سرگرمی نیست؛ بلکه هر داستانی، نکات آموزنده فراوانی فراسوی زندگی انسان ها قرار می دهد.

حال برخی از نکات این آیه را بیان می کنیم؛ زیرا در حقیقت، پاسخ قرآن در مقابل اعتراض بنی اسرائیل، نگرش قرآن را به ارزش های واقعی نشان می دهد:

1. وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت

وجود بشر، محدود است؛ اما خدای تبارک و تعالی در سایه عقل، قابلیت عظیمی به این موجود محدود بخشیده است و انسان می تواند گستره وجودی خود را وسعت بخشد؛ اما مراتب این گسترش نیازمند دو امر است: علم و قدرت. انسان از نظر ظاهری تفاوت چندانی با بقیه جانداران ندارد، نیازهای مادی بشر تقریباً شبیه نیازهای سایر جانداران است؛ اما خدای متعال به آدمیزاد، عقل عطا کرده که در صورت به کارگیری آن می تواند علم تحصیل کند و به وسیله آن علم، گستره وجودش را توسعه دهد.

یک حیوان هر چقدر هم که از نظر بدنی قدرتمند باشد تأثیرگذاری اش محدود است و به هیچ وجه نمی تواند آن را گسترش دهد؛ اما زمانی که آدمی با استفاده از عقل انواع علوم را تحصیل کند، شعاع وجودی اش به گونه ای افزایش می یابد که کره زمین را در اختیار می گیرد و این همان قدرت است؛ یعنی انسان در سایه علم به قدرت نیز می رسد.

برای مثال یک شخص هر چقدر برای تقویت جسمش کار کند و آن را

ورزیده سازد، میانگین وزنه ای که می تواند بردارد بین دویست تا سیصد کیلوگرم است؛ اما همین فرد با به کارگیری علم در سایه عقل می تواند وسایلی را اختراع کند تا با فشار دادن یک دکمه هزاران تن وزن را در یک لحظه جابه جا کند.

آیه نیز بسیار زیبا اشاره کرده: ابتدا علم را بیان می کند؛ یعنی گسترش علم را بر گسترش نیروی جسمانی مقدم داشته است؛ زیرا شرط اول وسعت وجود که زیربنای توسعه دیگر توانایی ها است، علم و آگاهی است.

2. امور اعتباری و حقیقی

یکی از اشتباهات انسان غالباً این است که نسب و پول را بر ارزش های معنوی ترجیح می دهد؛ در حالی که اینها دو امر اعتباری اند، نه حقیقی.

فرض کنید شخصی پدر یا جدش شخص مهمی بوده یا خودش فرد ثروتمندی است، آیا اینها تنهایی به او ارزش می بخشد؟! یعنی یک شخص ثروتمند اگر یک روز ورشکست شد، آیا از ارزش وجودی اش چیزی کم می شود؟ یا اگر فقیری میلیاردی شد به ارزش واقعی اش اضافه می شود؟ خیر؛ اما اکثر مردم ظاهرین اند و ارزش های حقیقی را درک نمی کنند. قوم بنی اسرائیل نیز درباره امیرشان همین ظاهربینی را داشتند که خدای متعال به آنها و تمام بشریت اعلام کرد که این دو امر اعتباری و فاقد ارزش حقیقی اند.

فرزند یکی از علمای مشهور (ابن خلکان) همواره می گفت: پدر من این چنین و آن چنان بود، شخصی به او گفت: جایگاه والای پدرت قبول است، بگو خودت چه کسی هستی؟

گیرم پدر تو بود فاضل *** از فضل پدر تو را چه حاصل

شخصی به یکی از دانشمندان یونان گفت: پدران تو اشخاص معروفی نبودند؛ اما پدران من همه از بزرگان بودند. آن دانشمند به او گفت: همین ننگ تو را بس که فرزند پدرانت هستی؛ زیرا چنان دانشمندانی چنین شخص نادانی را به دنیا آورده اند؛ ولی برای خاندانم مایه افتخارم. بنابراین از نظر اسلام، علم مهم است، خواه علم دین باشد، خواه علوم دیگر.

دومین ارزش مهم، قدرت است که مقصود از جسم در آیه، قدرت اجرایی است. شخصی که در زمینه های مختلف نظامی، اقتصادی و صنعتی نیرومند باشد، طبق قوانین و سنن الهی به نتیجه می رسد؛ حتی اگر بر باطل باشد. در دنیا کسی که علم و قدرت دارد پیشرفت می کند، حق باشد یا باطل؛ از این رو پیروان جبهه حق نیز باید خود را به علم و قدرت مجهز کنند تا زمینه پیشرفتشان فراهم شود.

جمله { اَصْطَفَيْهِ عَلَيْنَا } را در قالب مثالی بیان می کنیم: وقتی شما برای خرید میوه از میان میوه ها، میوه خوب را جدا می کنید، قصدتان برگزیدن بهترین هاست. خدای تبارک و تعالی هم «اصطفا» می کند؛ یعنی بندگان بهتر را برای رهبری و هدایت مردم برمی گزیند؛ از این رو اگر شایستگان در میان فرزندان پیامبران باشند، از میان آنان برمی گزیند و اگر در میان دیگر طبقات و اقشار اجتماعی باشند، از میان آنان برمی گزیند، پروردگار، امور را بر اساس شایستگی و مصححت انجام می دهد و کاری به نظر مردم ندارد.

3. تبدیل امور اعتباری به ارزش های ماندگار

چگونه امور اعتباری به ارزش های ماندگار تبدیل می شود؟

امور اعتباری تنها در صورتی ارزش پایدار می یابد که صاحبش از آنها برای

حیات ابدی توشه بگیرد؛ برای مثال اگر شخص حسب و نسبی دارد، باید از آن برای گره گشایی امور در ماندگان استفاده کند، برای کسی ضمانت کند، کسی را از بند نجات دهد و... اگر کسی سید و منسوب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است، این یک امر اعتباری است، یک امتیازی است که خدا به او داده است و او می تواند از این امتیاز به نحو احسن استفاده یا برعکس از آن سوء استفاده کند که در این صورت، وبال جانش می شود. مگر ابولهب عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نبود؟! اما این نسب، وبال جانش شد. او کسی بود که سوره ای در قرآن، علیه اش نازل شد، با اینکه مشرکان زیادی بودند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آزار می دادند.

کسی که ثروت دارد می تواند از آن به نحو احسن استفاده کند. اگر این گونه عمل کرد، ثروتش برایش نعمت می شود؛ وگرنه عذاب جانش می شود. خدا می فرماید: {وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ}؛ (1) «و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (ذخیره و پنهان) می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، ایشان را به مجازات دردناکی خبر ده. روزی که آن گنجینه ها را در آتش جهنم بگدازند و پیشانی و پهلوها و پشت هایشان را با آنها داغ کنند (و به آنها می گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس [کیفر] چیزی را که برای خود می اندوختید بچشید».

پس تنها راه پایدار کردن ارزشمندی ثروت، انفاق و احسان آن در راه

ص: 334

خداست. در غیر این صورت ثروت هایی که ذخیره شده مایه عذاب صاحبش خواهد شد.

خدای متعال می فرماید: روز قیامت آن گنجینه ها را در آتش می گدازند؛ {يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا}. این امر به سوزندگی فوق العاده سکه ها اشاره می کند؛ زیرا وقتی سکه ها را در آتش دوزخ بگدازند، بسیار داغ و سوزان می شود. چرا پروردگار از میان اعضای بدن، صورت و پهلو و پشت را نام می برد؛ زیرا با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می دادند: گاهی صورت را درهم می کشیدند و زمانی به علامت بی اعتنایی از رویه رو شدن با آنها خودداری می کردند و منحرف می شدند و گاهی به آنان پشت می کردند. پس این سه نقطه از بدن، آنها را با اندوخته های زر و سیمشان داغ می کنند. پس ارزش امور اعتباری به این بستگی دارد که چگونه از فرصتی که خدای متعال در اختیار بشر قرار داده استفاده کند؛ وگرنه ذاتاً ارزشی ندارد.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) سخن بسیار زیبایی در نشان دادن ارزش انسان دارد. ایشان می فرماید: (قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ؛ [1](#)) ارزش هر انسانی به آن عمل نیکویی است که انجام می دهد.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) قیمت انسان را در چه می داند؟ به پول؟ به سلطنت و مقام؟ خیر، ایشان قیمت یک انسان را به کردانی و نیکوکاری وی می داند؛ برای مثال در زمینه ارزش حکومت کردن و داشتن مقام نقل شده است: زمانی ابن سماک به هارون عباسی گفت: اگر تو در بیابانی گرفتار تشنگی شوی، به گونه ای که در خطر مرگ قرار گیری و شخصی بگوید: من حاضرم یک لیوان

ص: 335

آب در قبال نصف مُلکت به تو بفروشم، آیا معامله را قبول می کنی یا نه؟

گفت: بله قبول می کنم که نصف ملکم را بدهم و یک لیوان آب بگیرم.

سپس ابن سماک گفت: اگر این لیوان آب را خوردی، بعد به حصر مبتلا شدی و در آن هنگام شخصی به تو بگوید: من حاضرم در قبال نصف دوم مُلکت، تو را درمان کنم و اگر علاج نکنی می میری، آیا قبول می کنی؟

گفت: بله، حاضرم نصف دیگر را هم بدهم تا علاج شوم.

ابن سماک گفت: این چه حکومتی است که ارزش تمام آن با یک لیوان آب و ادرار برابر است؟ آیا این ملک ارزش دارد، حالا وسعت آن شرق و غرب عالم را گرفته باشد. [\(1\)](#)

ابن عباس یکی از تعبیرهایی را که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نسبت به حکومت دارند نقل می کند می گوید: زمانی خدمت امام علی (علیه السلام) رسیدم، دیدم در حال وصله کردن کفش خود هستند، تا مرادید فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

گفتم: بهایی ندارد.

فرمود: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُفِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ [\(2\)](#) به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است؛ مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم».

این سخن نشان می دهد که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) برای حکومت هیچ ارزشی قائل نبودند؛ مگر اینکه بتوان از آن به صورت یک ابزار، کاری را برای

ص: 336

1- . تاریخ طبری، ج 6، ص 538.

2- . نهج البلاغه، خطبه 33.

نجات انسان ها انجام داد. بنابراین مواظب باشیم امور اعتباری در انتخاب های زندگی، ما را نفریبند. مشکل بسیاری از مردم این است که به این امور اعتباری بها می دهند و پول و قدرت برایشان مهم است؛ در حالی که پروردگار در میان همه گزینه ها، طالوت را اختیار کرد، نه به خاطر پول و نسب؛ بلکه به خاطر قابلیتی که در وجود وی دید.

4. کسب و تقویت قابلیت های انسانی

کسب بعضی از درجات قابلیت بر عهده خود بشر است. بلکه کسب درجاتی مانند عصمت، نبوت و امامت که مناصب الهی است، در دست بشر نیست؛ اما انسان برخی از قابلیت ها را می تواند در خودش ایجاد کند. شخص می تواند با تلاش، مطالعه و کسب علم، همنشینی با بزرگان و مخالفت هوای نفس، قابلیت هایی را در خود ایجاد کند. وقتی این قابلیت را ایجاد کرد، خدا نیز او را برمی گزیند؛ البته نه به درجه نبوت و امامت؛ بلکه در درجاتی پایین تر از این درجه.

زمانی که شخصی بر اثر قابلیت از سوی پروردگار انتخاب شد و توفیق کار خیری را یافت، باید آگاه باشد که این توفیق را قدر بداند و در طول راه گرفتار دنیا یا وسوسه های شیطانی نشود.

در روایت آمده است: خدای متعال بندگان را برمی گزیند تا حوایج مردم توسط آنان برطرف شود، اگر آنان این فضیلت را مغتنم شمردند که به سعادت ابدی می رسند، در غیر این صورت این نعمت از آنان سلب و به دیگری واگذار می شود؛⁽¹⁾ برای مثال پروردگار برای عزاداری امام حسین (علیه السلام) عده ای را

ص: 337

برگزیده که در مجالس امام حسین (علیه السلام) به هر صورتی که توان دارند خدمت کنند. حالا اگر کسی به دلایل کوچک و بی ارزش این توفیق را از خود سلب کرد، دستگاه امام حسین (علیه السلام) تعطیل نمی شود؛ بلکه خدا کسان دیگری را برمی گزیند و کار را به آنها واگذار می کند.

بنابراین، خدای متعال بر اساس امور حقیقی، افراد را انتخاب می کنند و خود انسان ها نیز با بالا بردن علم و آگاهی و قدرت های معنوی در این انتخاب سهیم می شوند؛ از این رو باید مراقب باشیم، قابلیت را که کسب می کنیم سلبش نکنیم، هرچند اگر سلبش کردیم، دستگاه الهی تعطیل نمی شود و امور به دیگری واگذار می شود.

ص: 338

خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه پذیر مهربان است».

در مقدمه باید یادآور شوم که آنچه انسان را به حرکت وادار می کند، تصوره‌های اوست، نه آنچه در خارج و واقعیت اتفاق می افتد؛ یعنی آنچه در ذهن می گذرد، شخص را به انجام دادن کاری وادار می کند یا مانع انجام دادن کاری می شود؛ برای مثال اگر در جنگلی در حال حرکت باشیم و خیال کنیم که حیوان درنده ای پشت سرمان حرکت می کند، همین توهم سبب فرارمان می شود. حالا اگر واقعاً یک حیوان درنده در کمین ما باشد و اطلاع نداشته باشیم، آیا واکنشی نشان می دهیم؟! در این موارد، چرا با اینکه یک حیوان

ص: 339

درنده در کمین ماست، فرار نمی کنیم؟ زیرا آن را تصور نکرده ایم، پس چیزی که فرد را به حرکت و واکنش وا می دارد، واقعیت نیست؛ بلکه تصور است.

بی تردید برای هرکس در زندگی اتفاقاتی افتاده که به دلیل ندانستن ترتیب اثری نداده یا بر اساس خیالاتش واکنش هایی نشان داده که بعد روشن شده اشتباه کرده است. بر اساس همین خصوصیت انسان است که خدای متعال دستور بازدارنده ای به اهل ایمان می دهد که این دستور یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان هاست و مسئله امنیت اجتماعی و اخلاقی را به طور کامل در جامعه تضمین می کند.

منظور از {كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ}؛ «بسیاری از گمان ها»، گمان بد است که نسبت به گمان های خوب در میان مردم بیشتر است. از آن به «کثیر» تعبیر شده است؛ وگرنه حسن ظن و گمان خیر، نه تنها ممنوع نیست؛ بلکه مستحسن است. چنان که قرآن مجید می فرماید: {لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ}؛ [\(1\)](#) «چرا وقتی آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است؟!»

راهکار رهایی از گمان بد

زمانی که انسان، گمان بدی در تصورش بیاید، طبق مقدمه ای که بیان شد بر اساس همان گمان، ترتیب اثر می دهد. اکنون این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب، غالباً اختیاری نیست؛ یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار فرد، بیرون است در ذهن منعکس می شود. بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد؟! پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود:

ص: 340

1. منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است؛ یعنی هرگاه در ذهن شما گمان بدی درباره مسلمانانی پیدا شد، در عمل کوچک ترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با مظنون تغییر ندهید. بنابراین آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

از این رو در حدیثی از پیامبر گرامی خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم:

«ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسَدُّ تَحْسَنُ وَلَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ؛ (1) سه چیز است که وجودش در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند».

2. انسان می تواند با تفکر درباره مسائل مختلف، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد؛ به این ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و به تدریج بر گمان بد غلبه کند. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همه زوایایش از اختیار آدمی بیرون باشد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«صَنَعَ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً؛ (2) اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن، حمل کن تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده، گمان بد مبر، مادامی که می توانی محمل نیکی بر آن بیابی».

ص: 341

1- . بحار الأنوار، ج 72، ص 201.

2- . کافی، ج 2، ص 362.

گاهی افرادی نزد ما می آیند که مشکلات بسیار زیادی دارند؛ برای مثال بین زن و شوهر، دائم نزاع پیش می آید. پس از صحبت با آنان روشن می شود که منشأ اکثر این مشکلات، تصور نادرست است؛ یعنی مرد درباره همسرش افکار ناصحیح دارد و زن درباره شوهرش، همین گونه می اندیشد. گاهی دایره وسیع تر می شود و برای مثال بین دو برادر یا دو خواهر، سال هاست مشکلاتی وجود دارد و به فرزندان آنها نیز سرایت کرده است؛ اما پس از تحقیق روشن می شود که تمام این ناراحتی ها بر سر موضوع پوچی بوده که اصلاً حقیقت نداشته و تنها از تصورات و خیالات باطل طرفین نشأت گرفته است.

هرگاه درباره کسی گمان بدی به خاطرتان گذشت به آن اعتنا نکنید و دل خود را نسبت به آن شخص بد نسازید و از اکرام و احترامتان به او نگاهید؛ بلکه بهتر آن است که در تعظیم و دوستی با وی بیفزایید و در خلوت، او را دعا کنید تا به این سبب شیطان به غیظ آید و از خوف افزایش احترام و دعا به وی، دیگر گمان بد را به خاطر شما نیفکند.

بنابراین اگر کسی خطا و لغزشی از دیگری دید، در خلوت، او را نصیحت کند، نه اینکه نزد دیگران پشت سرش غیبت کند. همچنین باید از خطا کردنش محزون شود و غرض از نصیحت، رهانیدن وی از هلاکت باشد. هرگاه چنین رفتار کرد برایش ثواب حزن بر خطای او و ثواب نصیحت کردن او و ثواب نجات وی از خطا و گمراهی، هر سه نوشته می شود.

البته شاید گاهی گمان، موافق واقع باشد؛ ولی اکثر اوقات، مخالف واقع و گاهی گناه است. پس می فرماید: {إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ}؛ (1) چون روشن نیست کدام

ص: 342

مطابق واقع و کدام مخالف واقع است. باید از هر سوء ظنی پرهیز کرد که گرفتار گناه نشویم؛ زیرا غالباً به دنبال سوء ظن، غیبت و تهمت می آید.

بسیاری از افراد، روحیه بدبینی دارند و همیشه همه چیز را سیاه می بینند و می گویند: همه با من بد هستند، همه بدی مرا می خواهند، همه می خواهند به من ضربه بزنند. این افراد همیشه ناراحت اند و خودشان را اذیت می کنند و ضرر زیادی به خود می زنند؛ زیرا آدمی که دائم خودخوری می کند، آسایش ندارد و افزون بر گرفتاری های روحی، گرفتار بیماری های جسمی نیز می شود. حالا فرض کنید فلانی با شما بد است؛ اما اگر به فرموده امام علی (علیه السلام) عملش را به جهت نیک حمل کنید، دیگر به خودتان ضربه نمی زنید و ذهنتان را خراب نمی کنید.

بارها تجربه شده است دو نفر که با هم رفیق اند، هر بدی از یکدیگر ببینند، آن را به جهت نیک حمل می کنند؛ اما دو نفر که با یکدیگر مخالف اند هر عملی از دیگری سرزند، از آن تفسیر بد می کنند؛ برای مثال اگر رفیقی از خیابان ردّ شود و سلام نکند، می گوید: حواسش نیست؛ اما اگر مخالفش ردّ شود و به وی سلام نکند، می گوید: چرا به من سلام نکرد؟ چون با من دشمن است، عمداً سلام نکرد.

بنابراین باید در برخورد با همه افراد به عملکرد آنان جهت نیک داد، تا قبل از همه خود شخص آرامش داشته باشد. همچنین همان طور که گفتیم دنبال کردن این موضوع ها سبب غیبت و تهمت می شود و بر اثر این تفکرات نادرست، شخص مرتکب گناهان بزرگی در حق دیگران خواهد شد. شاید خدای متعال در روز قیامت، گناهی را که از حق خودش باشد ببخشد؛ اما از گناهی که در حق دیگران است نمی گذرد؛ مگر آنکه صاحبش بگذرد.

گمان بد، عاملی برای جستجوگری و تجسس است. این تجسس عاملی برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی انسان ها فاش شود. مردم باید در زندگی خصوصی از هر نظر در امنیت باشند؛ اما وقتی کسی درباره رفتار مردم دقیق شود، ممکن است کم و زیادی نیز مشاهده کند و هر انسان غیر معصومی هم ممکن است در زندگی، کم و زیادی داشته باشد؛ آن گاه اشتباه طرف را بگیرد و مشغول سخن پراکنی شود و به این ترتیب با تجسس، حیثیت و آبروی مردم بر باد رود. در این صورت جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود و با این کار هم بین مردم اشاعه گناه می کند و هم حرمت گناه را از بین می برد و بسیاری مشکلات دیگر از آن ناشی می شود.

در روایت آمده است که روز قیامت شخص می بیند زبانش بیشتر از سایر اعضا عذاب می شود، علتش را سؤال می کند. خدای متعال به او خطاب می کند، تو سخنی گفتی، این سخن سمت شرق رفت، سمت غرب رفت و نتیجه این سخن آن شد که یک آدم کشته شد، مالی به حرام تاراج رفت و ناموسی هتک شد؛ در نتیجه، تو منشأ آن بودی. پس علاوه بر اینکه گناه بر عهده آنان نوشته شده، بر عهده تو هم نوشته شده است. (1)

ص: 344

1- . کافی، ج 2، ص 115. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئاً فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَأَنْتَ هَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَأَنْتَ هَبَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَعَزَّيْتِي وَجَلَّالِي لِأَعَذَّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذَّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ».

پس اگر تا به امروز دید منفی به همه چیز و همه کس داشته اید، سعی کنید طرز فکرتان را اصلاح کنید. زاویه دید خود را تغییر دهید و روی سفید موضوعات را ببینید و با این تغییر 180 درجه ای به دیگران، حسن ظن و گمان خوب پیدا کنید.

زمانی گروهی از روان شناسان برای شناخت روحیه تعدادی از دانش آموزان، آنها را تحت آزمایش قرار دادند. آنان لیوانی را که تا نصفش آب بود، روبه روی آنان قرار دادند و پرسیدند: چه می بینید؟ بعضی از آنها گفتند: لیوانی را می بینیم که تا نصف پر است و بعضی دیگر گفتند: لیوانی را می بینیم که تا نصف خالی است. از لحاظ روان شناسی، کسانی که نیمه خالی لیوان را می بینند، بدبین و منفی نگرند و به دلیل داشتن این روحیه، بیشترین ضربه و ضرر را به خودشان می زنند.

هر انسانی ممکن است کاستی هایی داشته باشد؛ از این رو پروردگار می فرماید: از دیگران بگذرید: {وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ}؛ (1) «و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما بیخشاید؟ و خدا آمرزنده مهربان است».

تفاوت حسن ظن و اعتماد به دیگران

البته این کار معنایش اعتماد کردن به دیگران نیست. نباید این دو امر را با هم خلط کنیم.

مثلاً اگر شخصی وارد شهری شود باید به هر فردی از افراد آن شهر حسن

ص: 345

ظن داشته باشد، نه اینکه تمام مردم آن شهر را خطاکار فرض کند؛ ولی مسئله اعتماد کردن به افراد، موضوع دیگری است؛ برای مثال اگر کسی قصد معامله با دیگری را دارد باید محکم کاری کند. خدا می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَدَّمٍ فَاكْتُبُوهُ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید» یا در ازدواج یا گذاشتن امانت باید تحقیق کرد و مطمئن شد و سپس اقدام کرد.

بنابراین انسان باید به همه حسن ظن داشته باشد؛ ولی در مواردی که نیازمند اعتماد است، نباید بدون شناخت به کسی اعتماد کرد. گمان، حالتی است که احتمال دارد به هر علتی بر فرد عارض شود و حتی شخص را به مرحله قطعیت برساند.

در روایت آمده است: شخصی را دستگیر کردند و با عنوان قاتل نزد حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) آوردند. مردم او را در خرابه ای دستگیر کرده بودند؛ در حالی که چاقویی خونین در دست داشت و مقتول نیز خون آلود در خرابه افتاده بود. حضرت به او رو کردند و پرسیدند: تو این شخص را کشتی؟ گفت: بله؛ یعنی اقرار کرد. یکی از عوامل ثابت شدن جرم، اقرار متهم است.

در این لحظه شخصی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من قاتلم و از اینکه شخص بی گناهی قصاص شود ترسیدم. آمدم که به گناهم اقرار کنم.

در اینجا حضرت به متهم رو کردند و گفتند: پس تو چرا به دروغ اقرار کردی؟!

متهم گفت: من شغلم قصابی است، گوسفندی را ذبح کردم. سپس برای

ص: 346

دفع حصر با همان لباس خون آلود و چاقویی که در دست داشتیم، وارد آن خرابه شدم. زمانی که وارد شدم با صحنه قتل مواجه شدم و همین که آمدم خارج شوم، مردم ریختند و مرا دستگیر کردند. من نیز که تمام شواهد را علیه خود می دیدم، چاره ای جز اقرار نداشتم. (1)

منظور از نقل این حکایت، روشن شدن مرز بین گمان و قطع بود که چقدر به هم نزدیک است و در جایی که تمام ادله موجود، انسان را به قطع می رساند، ناگاه روشن می شود که گمانی ناصحیح بیش نبوده است.

همچنین در روایت آمده است: اگر پنجاه نفر قسم خوردند که فلانی فلان کار را انجام داده یا فلان سخن را گفته است؛ ولی خود شخص گفت: من این سخن را نگفته ام، حضرت می فرماید: «فَصَدَّقْهُ وَكَذِّبْهُمْ؛ (2) او را تصدیق و آنها را تکذیب کن». یعنی به گفته شان ترتیب اثر نده.

فواید حسن ظن

اگر کسی با خودسازی، روحیه حسن ظن به دیگران پیدا کند، دو فایده دارد:

1. کسی که به دیگران سوء ظن دارد و کارهایشان را به بدترین وجه حمل می کند، همیشه ناراحت است و به خود ضرر می زند. همیشه ناراحت است که چرا دیگران در حق من چنین کاری را انجام دادند یا چنین تصویری دارند؛ ولی کسی که به مردم خوش گمان است، آرامش درونی دارد و به گناهای که پیامد بدگمانی است، چون غیبت، تجسس و بدگویی، گرفتار نخواهد شد.

2. داشتن سوء ظن سبب اختلاف و گسست اجتماعی می شود؛ در حالی که

ص: 347

1- . من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 23.

2- . کافی، ج 8، ص 147.

حسن ظن سبب رفع اختلاف و همگرایی می شود.

علت اکثر اختلافات میان خویشاوندان یا خانواده، سوء ظن است. پیامد آن اختلاف، اضطراب و از هم گسیختگی خانواده و جامعه و بروز حقد و کینه میان افراد است. پس از ریشه یابی معلوم می شود، منشأ تمام ناراحتی ها تنها یک خیال باطل بوده است.

آیا می دانید چه ربطی بین اوامر و نواهی این آیه وجود دارد؟

قبل از شرح مطلب به این نکته توجه کنید: یکی از خصوصیات قرآن، آن است که تمام کلمات در جای مناسب واقع می شوند.

در این آیه نیز بین اوامر و نواهی، ارتباط موجود است. پروردگار می فرماید: از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید. بعضی از گمان ها گناه است. بعد می فرماید: {وَلَا تَجَسَّسُوا} زیرا گمان بد باعث تجسس می شود. سپس می فرماید: {وَلَا يَغْتَبِ} زیرا وقتی مشکل فرد آشکار شد، ناخودآگاه غیبت پشت سرش می آید. در آخر می فرماید: غیبت کننده گوشت برادر مرده اش را می خورد؛ زیرا تجسس و غیبت باعث ضرر رساندن به دیگران می شود و کسی که به دیگران ضربه می زند، در واقع عملاً دارد او را می کشد و از گوشت مرده وی استفاده می کند. بنابراین از سوء ظن بپرهیزید که عواقب بسیار ناگواری به دنبال دارد.

حسن ظن به پروردگار

گمان بد درباره خدا گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی می گردد؛ ولی حسن ظن به پروردگار، موجب نجات در دنیا و آخرت است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است:

آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به پشت

سرش نگاه می کند. خدای متعال دستور می دهد او را برگردانید، او را برمی گردانند، خطاب می کند: چرا به اطرافت نگاه کردی؟ و در انتظار چه فرمانی بودی؟ عرض می کند: پروردگارا! من درباره تو چنین گمان نمی کردم، می فرماید: چه گمان می کردی؟ عرض می کند: گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی! پروردگار می فرماید: «يَا مَلَأَيْكَتِي وَعِزَّتِي وَأَلَائِي وَبَلَائِي وَجَلَالِي وَعُلُوِّي وَازْتِمَاعَ مَكَانِي مَا ظَنَّ بِي عَبْدِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَلَوْ ظَنَّ بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتُهُ بِالنَّارِ أَجِيرُوا لَهُ كَذِبَهُ وَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ» (1) ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمت ها و مقام والايم سوگند، این بنده ام در زمان حیاتش هرگز لحظه ای گمان خیر درباره من نبرده و اگر لحظه ای درباره من گمان خیر برده بود، من او را به جهنم نمی فرستادم، گرچه او دروغ می گوید؛ ولی با این حال، اظهار حسن ظنش را بپذیرید و او را به بهشت ببرید».

سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خدای متعال گمان خیر ببرد؛ مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود. این همان نکته است که می فرماید: {وَذُلُّكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَزْدَىٰ كُمْ فَأَصَدِّبْكُمْ مِّنَ الْخُسْرَيْنِ}؛ (2) - (3) «و همین بود گمانتان که درباره پروردگارتان بردید؛ شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَأَنَّهُ يُشْرِفُ عَلَى النَّارِ وَيَرْجُوهُ رَجَاءً كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: {وَذُلُّكُمْ

ص: 349

1- . الزهد، ص 97.

2- . سورة فصلت، آية 23.

3- . الزهد، ص 97.

ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ} (1) الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ بِهِ إِِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَرَّارًا؛ (2) سزاوار است بنده مؤمن آن چنان از خدا بترسد که گویی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است و آن چنان به او امیدوار باشد که گویی اهل بهشت است؛ چنان که خدای متعال می فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتتان شد. سپس امام (علیه السلام) افزود: خدا نزد گمان بنده خویش است. اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه اش بد است».

سوء ظن به خود

فرد باید حسن ظن به مردم و سوء ظن به خودش داشته باشد؛ زیرا انسان خودش را از همه چیز بیشتر دوست دارد که به آن غریزه حب ذات می گویند. البته گاه به مرحله ای می رسد که پروردگار و دین را بیش از خودش دوست می دارد و در راه آنها فداکاری می کند. تا انسان به این مرحله برسد، بنا بر غریزه حب ذات، خود را بیشتر دوست می دارد و این حالت سبب می شود، همیشه خود را پاک بداند و کارهایش را توجیه کند. خدا می فرماید: {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا}؛ (3) «آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند؟ و نفس خود را پاک می دانند، [چنین نیست] بلکه خدا هر کس را بخواهد پاک می گرداند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد».

یعنی نفس خود را مبرای از گناه و پاک می دانند؛ در حالی که مؤمن، نفس

ص: 350

1- . سورة فصلت، آية 23.

2- . بحار الأنوار، ج 7، ص 311.

3- . سورة نساء، آية 49.

خود را از ناپاکی مبرا نمی داند؛ همچنان که حضرت یوسف (علیه السلام) به خدا عرض می کند: {وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}؛ (1) «من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده مهربان است».

پس انسان نباید نفس خود را تبرئه کند و بگوید: من نیکوکار و درستکارم و توجیهات باطلی در این زمینه داشته باشد. «ابوجهل» از سرسخت ترین دشمنان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. وی از روی حسادت و علت های دیگری با اینکه یقین داشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر حق است، به ایشان ایمان نیاورد تا اینکه در جنگ بدر کشته شد. در لحظات آخر عمرش، یکی از مسلمانان به نام عبدالله بن مسعود، بر سینه اش نشست تا سرش را جدا کند. در لحظه ای که بر سینه ابوجهل نشست، او در حالت سکران موت، چشمش را باز کرد و گفت: که هستی؟ گفت: عبدالله بن مسعودم. گفت: ای فرومایه چه می خواهی انجام دهی؟ گفت: می خواهم سرت را جدا کنم. گفت: تو سر مرا نبر تا نگویند قاتلش یک شخص فرومایه بوده، بگو بزرگی بیاید این کار را انجام دهد. گفت: نه، من باید تورا بکشم. گفت: پس از پایین گردن ببر تا در بین سرهای دیگر نمود داشته باشد. (2)

در تاریخ آمده است: ابوجهل! دختری داشت که می گفت: پیامبری بر پدرم عرضه شد؛ ولی او چون نمی خواست با قومش مخالفت کرده باشد، آن را نپذیرفت. (3) این بدین معناست که ما بسیار شایسته ایم؛ ولی خودمان مقام پیامبری

ص: 351

1- . سورة يوسف، آية 53.

2- . الكامل في التاريخ، ج 2، ص 127؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 248.

3- . اعيان الشيعة، ج 3، ص 605؛ السيرة الحلبية، ج 3، ص 55.

را نپذیرفتیم.

به هر حال، خدای متعال در آیه ای که بیان شد، این طرز گفتار را مذمت می کند و می فرماید: {بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي}؛ «بلکه خدا هر کس را بخواهد تزکیه می کند»؛ یعنی کسی که ملتزم به اوامرش باشد و نواهی اش را ترک کند، خدا تزکیه اش می کند. در آخر می فرماید: {وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْيَانًا} فتیل نخ سفیدی است که داخل هسته خرما قرار دارد که می فرماید: ما به اندازه این فتیل که هیچ ارزشی ندارد به کسی ظلم نمی کنیم؛ یعنی تزکیه خدا بر اساس شایستگی افراد است. بنابراین نباید انسان به خودش حسن ظن داشته باشد.

در روایت (1)

آمده است: اگر شما مسلمانی را دیدید که از شما بزرگ تر بود، بگویید: او بهتر از من است؛ چون در ایمان و عمل صالح بر من پیشی گرفته است و اگر از شما کوچک تر بود، بگویید: او از من بهتر است؛ زیرا کمتر از من گناه کرده است و اگر هم سن بودید، باز هم بگویید: از من بهتر است؛ زیرا من درباره خود اطلاع دارم که چه گنا هانی کرده ام؛ ولی درباره او اطلاع ندارم.

اگر انسان درباره خودش این نظر را داشته باشد و به اصطلاح «يَتَّهَمُ نَفْسَهُ؛ نفسش را متهم کند» سبب خواهد شد که همیشه سعی کند، کارهایش را بهتر انجام دهد و به دیگران نیز با دید بهتری بنگرد.

ص: 352

1- . تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) ، ص 26: «فَانظُرْ اِنْ كَانَ اَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ: قَدْ سَدَّ بَنِي بِالْاِيْمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ اِنْ كَانَ اَصْغَرَ مِنْكَ، فَقُلْ: قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ اِنْ كَانَ تَرْتُّبَكَ فَقُلْ: اَنَا عَلٰى يَقِيْنٍ مِنْ دُنْيِي، وَفِي شَكٍّ مِنْ اَمْرِهِ...».

خدای متعال می فرماید: {فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ}؛ (1)

«اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که پروردگار می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود».

زیبایی ظاهری و باطنی

امور دنیا ظاهر و باطنی دارد. زیبایی ظاهری، زمانی ارزش پیدا می کند که با زیبایی باطنی همراه باشد؛ برای مثال نماز، ظاهر و باطنی دارد. ظاهر نماز، همان ارکان آن است؛ ولی روح و باطن نماز، اخلاص است؛ از این رو خدای متعال می فرماید: عبادت را با اخلاص انجام دهید. اگر در کنار اخلاص، امور دیگری که زیبا کننده عبادت است وجود داشته باشد، زیبایی نماز بیشتر می شود.

برای مثال در مستحبات نماز بر نماز اول وقت بسیار توصیه شده است. کسی که اول وقت نماز بخواند با کسی که آخر وقت نماز بخواند هر دو تکلیف واجب خود را انجام می دهند؛ اما در روایت آمده است: «فَضَّلَ الْوَقْتِ الْأَوَّلِ عَلَى

ص: 353

الْآخِرِ كَفَضْلِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا؛ (1) فضیلت خواندن نماز در اول وقت نسبت به آخر وقت مانند فضیلت آخرت بر دنیا است».

درباره ارزش نماز جماعت روایات بسیاری وارد شده است؛ برای مثال روایت شده است: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد، اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعت ثواب ششصد نماز را دارد و هر چه شمار افراد بیشتر شوند ثواب نماز بیشتر می شود تا به ده نفر برسد، آن گاه که از ده نفر گذشت اگر تمام آسمان ها کاغذ، تمام دریاها مرکب، تمام درخت ها قلم و همه جن و انس و فرشتگان نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند. (2)

پس با وجود این همه ارزشی که برای مستحبات و ظواهر قرار داده شده، اگر این ظاهر، باطن نداشته باشد، گویا هیچ است؛ برای مثال کسی که به جای نماز با اخلاص، نماز با ریا بخواند، هر قدر نمازش در ظاهر زیباتر و رعایت مستحبات آن بیشتر باشد، گناهش هم بیشتر می شود. خدا می فرماید: {فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ}؛ (3) «پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل اند؛ همان کسانی که ریا می کنند».

فریب ظاهر را نخوردن

اکثر مردم ظاهربین اند و به باطن کاری ندارند. خدای متعال می فرماید:

ص: 354

1- . کافی، ج 6، ص 35.

2- . مستدرک الوسائل، ج 6، ص 444.

3- . سورة ماعون، آية 4-6.

{يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ}؛ (1) «آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافل اند». علت این امر هم درک پایین افراد است. اگر کسی اندکی عقلش را به کار ببندد و بیندیشد و سطح علم خود را با فهم قرآن و روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه طاهریں (علیهم السلام) بالا ببرد، می تواند باطن امور را درک کند؛ برای مثال، از دید کسی که دانش چندانی ندارد و از روی ظاهر داوری می کند، شاید سلامتی کسی را تأیید کند که از دید یک پزشک با وجود سلامت ظاهری اش، درونی بیمار داشته باشد.

فرق ما با پزشک در این است که وی سطح علمش را در تشخیص بیماری های پوشیده بالا برده است؛ از این رو پزشک حادث، بیماری را از صورت افراد یا چگونگی ضربان قلبشان تشخیص می دهد. این موضوع در امور مادی و دنیوی است، در امور معنوی نیز همین گونه است. انسانی که درک و علمش در سطح پایین است، متأسفانه ظاهر دیگران را نگاه می کند و چون به باطن نمی نگرد، خیلی اوقات فریب ظاهر افراد را می خورد و در دام آنان می افتد.

در جنگ صفین، شمار بسیاری از اصحاب حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) با دیدن قرآن بر سر نیزه لشکریان معاویه، فریب خوردند. آنان چنان اسیر ظاهر شدند که سخن مولا و رهبرشان را نشنیدند و در حالی که تا یک قدمی پیروزی رفته بودند، جنگ را متوقف کردند. در این جنگ دو گروه قرار گذاشتند که نماینده ای را به منزله داور انتخاب کنند و کار را به او بسپارند. حضرت علی (علیه السلام) ابن عباس را پیشنهاد کردند؛ ولی بسیاری از اصحاب ظاهریین حضرت،

ص: 355

نظر ایشان را نپذیرفتند و گفتند: ما ابوموسی اشعری را نماینده و حکم خویش انتخاب می کنیم. علت اصرار آنان بر تعیین ابوموسی چه بود؟! ابوموسی اشعری در زمان عثمان، والی کوفه بود. وی فردی مقدس نما، و از قراء قرآن بود. شخصی با سابقه و معروف که انسان ظاهربین چنین فردی را صد در صد تأیید می کند؛ غافل از اینکه مهم روح و باطن افراد است، تنها عامل به قرآن و سنن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد تأیید دین است.

به هر حال، حضرت علی (علیه السلام) که به خوبی از باطن ابوموسی آگاه بودند، وقتی به حکومت رسیدند، با وجود میل مردم کوفه، او را از این سیمت عزل کردند. مردم کوفه نیز مجبور به پذیرش این امر شدند؛ اما همچنان او را شخص مقدس و متدینی می پنداشتند؛ از این رو در جنگ صفین از فرمان مولای خود سر باز زدند و ابوموسی را حکم خویش انتخاب کردند؛ آن گاه عمرو عاص او را فریب داد و نتیجه را به نفع معاویه به پایان رساند. بعد هم که این افراد فهمیدند اشتباه کرده اند، امام را مقصر دانستند و بر او خروج کردند. این مشکل و ضرر بزرگ و جبران ناپذیر ناشی از جهل مردم بود.

تا وقتی امتی جاهل باشند این امت پیروز نخواهند شد. باید سطح درک و معلوماتمان را بالا ببریم، استقلال فکری داشته باشیم و درباره قضایا تأمل کنیم تا گرفتار بدبختی و سیه روزی نشویم.

نقش ظاهربینی در سوء ظن

سوء ظن یکی از محرمات و نتیجه ظاهربینی است؛ یعنی واقع، چیز دیگری است؛ اما گمان بد و ظاهربینی انسان، او را از واقع دور و دچار سوء ظن می کند. آیه شریفه می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ

الظَّنِّ إِنَّهُمْ...؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است». پس انسان مسئول است باید دقت کند. شاید گاهی بر اساس ظاهر و بدون توجه به باطن افراد یا پدیده‌ها داوری کند و بر اثر داوری سطحی خود گرفتار پیامدهای ناگوار بسیاری شود.

بنابراین با مشاهده موضوع نامطلوب باید فکر کنیم اگر چیزی است که به ما مربوط نمی‌شود، آن را نادیده فرض کنیم و اگر مربوط به ماست باید با تفکر از ظاهر به باطن منتقل شویم.

نمونه های قضاوت ظاهری

الف) توجه به ظاهر متمول افراد

معمولاً مردم وقتی افرادی را می‌بینند که در ظاهر همه امور دنیوی در آنها جمع شده است، می‌گویند خدا به فلانی رو کرده است؛ حالا چه آدم خوبی باشد چه آدم بدی. غافل از اینکه اگر مؤمن واقعی نباشد، همین ثروت برایش عذاب دنیا و آخرت می‌شود. خدای متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: {فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ}؛ (2) «فزون‌ی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند».

نمونه قرآنی فرد ثروتمند، قارون است که مردم هنگام مشاهده او حسرت ثروتش را می‌خوردند؛ ولی زمانی که زمین قارون را بلعید، گفتند: خدا را شکر که ما جای قارون نبودیم. ثروت قارون، ظاهری فریبنده داشت؛ ولی چون در

ص: 357

1- . سورة حجرات، آية 12.

2- . سورة توبه، آية 55.

راه باطل بود، باطنی پوچ داشت.

اساساً پولی که روح معنویت در آن دمیده نشده باشد، به جای آرامش، بیچارگی می آورد. پروردگار می فرماید: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا}؛ «جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند» و اما اولادشان وقتی بزرگ شدند دیگر خبری از پدر و مادر نمی گیرند و وقتی والدینشان اندکی ناتوان و از کار افتاده شوند، انتظار مرگ آنها را می کشند تا ثروتشان را به ارث برند.

ب) بی توجهی به ظاهرهای ناآراسته

در حدیث آمده: «فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَرَبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ»⁽¹⁾

هیچ یک از خلق خدا را [حتی اگر ظاهر چندانی ندارد] کوچک نشمارید، چرا که شاید ولی خدا باشد». چه بسا کسی که تحقیر می شود نزد پروردگار، منزلت بزرگی داشته باشد.

داستان مالک اشتر در این زمینه معروف است: روزی مالک اشتر از بازاری می گذشت. شخص بی نزاکتی زباله ای به سویش پرت کرد. وقتی مالک رد شد، به او گفتند: چه کردی؟! او سردار لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. پس به گمان اینکه ممکن است به او آسیبی برساند، وی را دنبال کرد تا از او معذرت بخواهد. دید مالک وارد مسجدی شد و نماز خواند. بعد از نماز، دست هایش را بلند کرد و برایش طلب مغفرت کرد. او با دیدن این حالت، بسیار شرمند شد.⁽²⁾

از این رو در قرآن آمده است که اصحاب جهنم می گویند: {وَقَالُوا مَا لَنَا لَا

ص: 358

1- . معانی الأخبار، ص 113.

2- . بحار الأنوار، ج 42، ص 157.

نَرَىٰ رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ؛ (1) «و می گویند: چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم نمی بینیم؟» روز قیامت در جهنم نگاه می کنند می گویند: فلان آقای که مسخره اش می کردیم و می پنداشتیم از اشرار است در جهنم نیست، بعد متوجه می شوند که در بهشت است، این مسئله حساسیت قضاوت در مورد افراد را نشان می دهد؛ حتی این گونه نباشد که اگر یک بار از کسی خطایی سر زد، او را برای همیشه بدکردار بدانیم؛ زیرا شاید توبه کرده باشد.

ج) توجه به عبادت های ظاهری افراد

غالباً مردم، فریب عبادت ظاهری افراد را می خورند؛ یعنی وقتی می بینند شخصی نماز و روزه اش ترک نمی شود یا در ظاهر به دیگران کمک می کند، وی را مؤمن فرض می کنند؛ در حالی که روایت می گوید: فریب عبادت ظاهری افراد را نخورید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسَدِّجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَىٰ صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ اَمَانَتِهِ؛ (2) تنها به رکوع و سجود طولانی افراد ننگرید؛ زیرا ممکن است این عبادت عادت باشد که از ترکش وحشت کند؛ بلکه به راستگویی و ادای امانت او دقت کنید؛ زیرا راستگویی و امانتداری از ایمان سرچشمه می گیرد؛ در حالی که رکوع و سجود با کفر و نفاق هم سازگار است؛ همچنان که منافقان صدر اسلام هم نماز می خواندند و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می کردند.

ص: 359

1- . سورة ص، آية 62.

2- . کافی، ج 2، ص 105.

خدای متعال می فرماید: {بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ}؛ (1) «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند».

بر همگان معلوم است که مجهولات انسان بیش از معلوماتش می باشد. اگر بخواهیم مجهولات آدمی را با معلوماتش مقایسه کنیم، مانند قطره در مقابل دریاست. شخص هر چقدر هم در کسب مدارج علمی زحمت بکشد، وقتی از او پرسند چیزی هایی که نمی دانی چیست؟ می گوید: بی شمار. حال که چنین است، آیا می شود به راحتی و بدون دلیل، مسائل محکم را تکذیب کرد؟ زمانی می شود که انسان می داند و یقین دارد مسئله ای اشتباه است، آن هم براساس دلایل صحیح نه از روی جهل، در این صورت اگر انکار کند اشکال ندارد.

اما اگر انسان، چیزی را که به آن علم و احاطه ندارد، تکذیب کند، اشتباه بزرگی است. خدای متعال می فرماید: «بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند». چیزی که سبب بدبختی مشرکان شد، همین مسئله بود. این حالت مشرکان در بسیاری از انسان ها نیز دیده می شود که برای روشن شدن موضوع به چند مورد اشاره خواهد شد:

ص: 360

گاهی انسان، چیزهایی را می شنود که به نظر عجیب می آید؛ برای مثال چند سال قبل خبری در روزنامه ها بدین شرح پخش شد: ستاره ای که تا شب قبل با تلسکوپ دیده می شد، حدود چهار میلیارد سال قبل منفجر شده بود و بعد از چهار میلیارد سال تازه نور انفجارش به ما رسید؛ یعنی ستاره ای که تا دیشب خیال می کردیم موجود است، چهار میلیارد سال قبل از بین رفته است. در علم ستاره شناسی به دلیل فاصله زیاد اجرام آسمانی از زمین این فاصله ها را با کیلومتر محاسبه نمی کنند؛ بلکه با سال نوری می سنجند؛ زیرا نور در هر ثانیه بیش از سیصد هزار کیلومتر مسافت را طی می کند. پس این نوری که از ستارگان می بینیم، نوری نیست که هم اکنون از ستاره برآمده باشد؛ بلکه به فاصله این ستاره از زمین بستگی دارد. برای مثال نزدیک ترین ستاره به منظومه شمسی چهار سال نوری با ما فاصله دارد؛ یعنی نوری که ما از این ستاره می بینیم چهار سال قبل حرکت کرده و تازه به ما رسیده است.

وقتی این خبر اعلام شد، شخصی گفت: این دروغ است، این چیزها را می بافند، حقیقت ندارد. بنده به او گفتم: اولاً چیزهایی هست که دلیلی برای دروغ گفتن آنها نیست؛ زیرا اگر شخصی بیاید فضیلتی برای یک خلیفه درست کند، می گوئیم: بله اینجا دلیل برای دروغ هست؛ اما در یک مسئله علمی، دلیلی برای دروغ گفتن نیست. دانشمندان با هم رقابت دارند و اگر یکی دروغ بگوید، دروغش کشف می شود. همچنین این مسئله، قدرت خدا را نشان می دهد که چه جهان وسیعی خلق کرده که فاصله یک ستاره با ما چهار میلیارد سال نوری است. آیا این مسئله از قدرت خدا به دور است یا در عقل محدود ما نمی گنجد؟

اگر فرد به موضوعی احاطه علمی داشته باشد و آن را بر پایه اصول علمی و تحقیق انکار کند، کلام صحیحی است؛ اما اگر بدون هیچ دلیلی انکار کند، سرمنشأ مشکلات و ضررهای بسیار خواهد شد.

(ب) تکذیب روایات و اعتقادات

یکی از مشکلاتی که هم اکنون مردم به آن گرفتار شده اند، این است که وقتی روایات ائمه (علیهم السلام) برای افرادی خوانده می شود، نمی توانند آن را هضم کنند؛ بنابراین منکر آن می شوند و می گویند: این روایت، دروغ است. می پرسیم: آیا تحقیق کرده ای؟ آیا سند و دلالت روایت را بررسی کرده ای یا بدون دلیل تکذیب می کنی؟ امروزه بسیاری از افراد، گرفتار این مشکل شده اند.

یا گاهی اوقات این نوع تکذیب در اعتقادات مشاهده می شود، همان کاری که مشرکان می کردند و تا به امروز ادامه دارد؛ در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دلیل محکمی همچون قرآن را برای اثبات مدعای خود ارائه می کند که می فرماید: بعد از عالم دنیا، عالم آخرت است. اینان به علت اینکه قادر به دیدن آن عالم نیستند، آن را انکار می کنند و به دیگر سخن، ندیدن را دلیل نبودن تلقی می کنند؛ اما انسان عاقل به صرف احاطه نداشتن حواس پنج گانه به چیزی، آن را تکذیب نمی کند.

خدای متعال درباره مشرکان می فرماید: آنان می گویند قرآن دروغ است و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را جعل کرده است.

آن گاه خدا در پاسخ این انکار واقعیت از جانب آنان می فرماید: {وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ}؛ (1) «و اگر در آنچه به بنده خود

ص: 362

نازل کرده ایم شک دارید، پس سوره ای همانند آن بیاورید». در اینجا خدای متعال بر خلاف مشرکان که انکارشان بدون اساس و دلیل است، بسیار عقلی و منطقی دلیل می آورد و می گوید: اگر می پندارید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قرآن را جعل کرده، معنایش این است که کس دیگری نیز می تواند مثلش را بیاورد. سپس پروردگار می فرماید: {وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ}؛ (1) «و گواهان خود را به جز خدا به کمک خوانید اگر شما راستگوید»؛ ولی از آن تاریخ تا به امروز، این تحدی قرآن، پاسخگو نداشته و کسی نتوانسته است مثل قرآن را بیاورد، نه در معنا و نه در ترتیب و نه در جهات دیگر.

هر کس حقیقتی را انکار کند خودش ضرر می کند. اگر پدیده ای حقیقت داشته باشد، خواه کسی آن را بپذیرد، خواه انکار کند حقیقت آن پدیده تغییر نمی کند؛ برای مثال شخصی که بیمار است اگر بگوید بیمار نیستم آیا با این انکار بیماری اش برطرف می شود؟ خیر؛ در حالی که پذیرش حقیقت مقدمه ای برای برخورد مناسب با آن حقیقت می شود.

خدای متعال نتیجه این تکذیب را متضرر شدن آن می داند و می فرماید: {كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ}؛ (2) «پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود». پیامد تکذیب و انکار واقعیت ضرر دیدن خود مردم است، همان طور که پیشینیان آنان ضرر دیدند.

جاهلان خیال می کنند که با انکار حقیقت، امور خوشایندی برایشان فراهم

ص: 363

1- . سورة بقره، آية 23.

2- . سورة يونس، آية 39.

می شود؛ اما چند صباح بعد نتیجه انکار حقیقت روشن می شود؛ برای مثال مسلمانی که صد سال قبل در مسیر شرق و غرب رفتند و قرآن و روایات را مسخره و تکذیب کردند، چه چیزی به دست آوردند؟! حالا آخرت هیچ، از نظر دنیایی به کجا رسیدند؟ آیا زندگی شان بهبود یافت یا کشورهایشان پیشرفت کرد؟ خیر، شاهدیم در همان عقب افتادگی که بودند، باقی ماندند.

در حال حاضر نیز موجی به وجود آمده است که با بسیاری از احکام قرآن ضدیت می کنند؛ برای مثال اشکال می کنند: چرا زن نصف مرد ارث می برد؛ چرا مدیر خانه مرد است، یا چرا دیه زن نصف مرد است، مگر اسلام دین مساوات نیست؟ سپس به علت اینکه احکام نصّ قرآن است و نمی شود آن را انکار کرد، به توجیه و تأویل آیات پرداخته اند؛ اما کسانی که بنا بر ذوق خودشان یا بنا بر پسند غیر مسلمانان، آیات را توجیه می کنند باید بدانند که اسلام، حقایق را بدون هیچ تعارفی بیان می کند. خدا می فرماید: {وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ}؛ (1) «و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند» و به ذوق و پسند بشر کاری ندارد. خدای حکیم، موضوعاتی را که بیان می کند، بر اساس حکمت و مصلحت انسان است؛ نه بر اساس میل و پسند آنها؛ برای مثال وقتی اسلام، شراب را تحریم کرد، شراب ماده ای بود که تقریباً تمام عرب ها با آن سر و کار داشتند و اگر یک نفر شراب نمی نوشید مشهور می شد؛ برای مثال در تاریخ زندگی جعفر بن ابی طالب آمده که او در جاهلیت خمر نمی خورده و این برای دیگران مسئله عجیبی بوده است. وقتی اسلام خمر را تحریم کرد، به همین دلیل بسیاری از آنان حاضر به پذیرفتن اسلام نشدند و خواهان لغو این

ص: 364

حکم بودند؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: این حکم از سوی خدای متعال وضع شده. شاید شراب منافی داشته باشد؛ برای مثال از لحاظ اقتصادی برای کسی که آن را کشت می کند یا کسی که کارخانه شراب سازی دارد؛ اما ضرری که به اجتماع می زند بسیار بیش از نفعش می باشد.

یا وقتی پروردگار به پیامبر امر کرد، حضرت علی (علیه السلام) را جانشین خود اعلام کند، این مسئله بسیار مشکل بود؛ زیرا بسیاری از منافقان در جنگ ها از حضرت علی (علیه السلام) ضربه خورده بودند و کینه عمیقی از ایشان به دل داشتند و بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به عقب بازگشتند؛ خدای حکیم می فرماید: {أَفَإِین مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَیْ أَعْقِبِكُمْ}؛ (1) «آیا اگر او (رسول خدا) بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟»

واضح است که با وجود چنین مردمی بیان جانشینی حضرت علی (علیه السلام) بسیار دشوار بود؛ اما خدای متعال فرمود: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...}؛ (2) «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، کاملاً به مردم برسان و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد».

از این رو اسلام، حقایق را بدون هیچ تعارفی بیان می کند و اگر عقل محدود بشر، مصلحت آن را درک نمی کند، دلیل نمی شود که اصل حکم را ردّ کند. اگر کسی نظریه انیشتین در نسبیت را برای ما شرح داد و نفهمیدیم، نباید اصل نظریه را ردّ کنیم؛ بلکه می گوئیم ما نفهمیدیم، به اضافه اینکه بسیاری از

ص: 365

1- . سورة آل عمران، آية 144.

2- . سورة مائدة، آية 67.

حقایقی که خدا بیان فرموده با مرور زمان و پیشرفت علم آشکار می شود و کسانی که تا دیروز منکر بوده و اشکال می کرده اند، ممکن است همان حقایق را به صورت دیگر بپذیرند.

چکیده سخن

اولاً: اگر خواستیم چیزی را انکار کنیم با سند و مدرک باشد، نه اینکه تحت تأثیر جوّ قرار بگیریم. فرد عاقل برای پاسخ دادن به اشکالات تحقیق می کند؛ زیرا مجهولات انسان بسیار بیش از معلومات اوست و تا به یقین نرسد چیزی را انکار نمی کند.

ثانیاً: احکام قرآنی، حقایق ثابتی است، برخلاف بسیاری از قانون های بشری که ممکن است بعد از مدتی تغییر کند. این حقایق قرآنی را بدون چون و چرا بپذیریم و در برابر آنها تسلیم باشیم که مؤمن زمانی ایمانش کامل می شود که در برابر قانون ها و حکمت های الهی تسلیم باشد: {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}؛ (1) «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

ص: 366

در قرآن آمده: {وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ}؛ (1) «و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده ام و به سویش باز می گردم».

عوامل لازم برای رسیدن به فرجام نیک

برای رسیدن به فرجام نیک، دو دسته عوامل لازم است؛ ولی غالباً انسان ها به یکی از این دو دسته می پردازند و از دیگری غافل می شوند. دسته اول: علت هایی است که در توان و اختیار بشر است و تا برای خواسته اش کوشش نکند، هیچ نتیجه ای برایش حاصل نمی شود؛ برای مثال کسی که خواهان کسب دانش است، دانا شدن در گرو یادگیری است و تا تلاش نکند، دانش کسب نمی شود یا ثروتمند شدن یک هدف است که سبب و علتش خود انسان است و تا کار نکند به ثروت نمی رسد؛ اما آیا تلاش آدمی، کافی است؟ آیا جای عامل دیگری خالی نیست؟ چرا خالی است، برخی علت ها و سبب هایی است که دست شخص نیست و انسان قدرت ایجاد و یا از بین بردن آن اسباب را ندارد. این نوع دوم در دست خدای تبارک و تعالی است.

ص: 367

اگر شخص شرایط مناسب را فراهم کند، خدا نیز علت هایی را که از قدرت او خارج است فراهم می کند تا مقصود حاصل شود. مثال ساده برای تقریب به ذهن، شخصی است که قصد سفر دارد. او برای اینکه سالم به مقصد برسد، دو چیز لازم دارد: داشتن ماشین سالم و بنزین به میزان کافی و راننده ماهر که از تجربه کافی برخوردار باشد تا به مقصد برسد؛ اما آیا همین مقدار کافی است؟ خیر؛ زیرا چیزهای دیگری در عالم طبیعت موجود است که انسان قادر به دفع شر آنها نمی باشد.

برای مثال زمانی که ماشین در حال حرکت است، دفع شر ماشینی که از رویه رو می آید، در قدرت و اختیار راننده نیست. شاید راننده آن ماشین خوابش ببرد و در یک لحظه ماشینش از مسیر منحرف شود و با ماشین مقابل برخورد کند. پس هوشیاری راننده مقابل در اختیار راننده مقابلش نیست، با اینکه تمام کارهایی که به عهده راننده است، درست انجام داده است. این واقعیت نشان می دهد که رسیدن به مقصد قسمتی از آن در اختیار افراد و قسمت مهم و بیشترش از قدرت آنان خارج است. آن دسته از سبب هایی که در قدرت انسان است، خدا از انسان خواسته که آنها را انجام دهد؛ از این رو اگر کسی در خانه بنشیند و بگوید پروردگارا به من روزی برسان، خدا به او روزی نمی دهد؛ زیرا خدا در قرآن فرموده است: {فَأْمْسُوا فِي مَنَاجِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهَا}؛ [\(1\)](#) «در فراخنای آن (زمین) رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید».

کسی که درس نمی خواند و دوست دارد آخر سال نتیجه خوب کسب کند، هر چند هم دعا کند، دعایش مستجاب نمی شود. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام)

ص: 368

می فرمایند: «الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ» (1) کسی که دعا می کند و عمل ندارد مانند کمانی است که زه ندارد». خدا وسیله کسب دانش را در اختیار بشر قرار داده است پس توقع از خدا برای موفق شدن در امتحان بدون درس خواندن، توقع بیجایی است.

یا در مورد زندگی پس از این دنیا خدای تبارک و تعالی بهشت را خلق کرده؛ اما اگر کسی عمل صالح نداشته باشد و طبق فرمان های الهی عمل نکند، بعد هم توقع داشته باشد به بهشت جاویدان برسد، خیال باطلی است؛ زیرا رسیدن به بهشت، راهی دارد که خدا این راه را به شکل روشن و آسان به وسیله پیامبران و ائمه (علیهم السلام) در اختیار بشر قرار داده است؛ ولی برخی در این راه خدا قدم بر نمی دارند و نتیجتاً به مقصد هم نمی رسند.

گویند بنده ای با حکمت یک روز اذان صبح مولایش را برای نماز صبح از خواب بیدار کرد. مولا گفت که هنوز وقت باقی است، اگر چند دقیقه بیشتر بخوابم، اشکال ندارد. یک ساعت بعد که هوا کمی روشن شد، آمد بیدارش کرد. گفت: هنوز تا آخر وقت زمان باقی است، پروردگار، ارحم الراحمین است. نزدیک طلوع آفتاب بیدارش کرد، گفت: حالا چه می شود اگر یک روز نمازمان قضا شود؟! خدا ارحم الراحمین است. بعداً توبه می کنیم و قضایش را به جا می آوریم، آفتاب طلوع کرد و او هم نماز نخواند. پس وقت کار شد، مقداری گندم به بنده اش داد که برود در مزرعه بکارد، بنده هم به جای اینکه گندم بکارد، ارزن کاشت. عصر مولا دید که هنوز بذرهای گندم موجود است. گفت: چرا نکاشتی؟ گفت: به جای گندم ارزن کاشتم، پروردگار، ارحم

ص: 369

الراحمین است، ان شاءالله به جای ارزن، گندم درمی آید. مولا گفت: امکان ندارد، نمی شود. بنده گفت: چطور در مسائل دنیا نمی شود؛ اما در مسائل آخرت می گویی: می شود با وجود کم کاری و مطیع نبودن وارد بهشت شویم؟!

به هر حال، خدا ارحم الراحمین است؛ اما دنیا و آخرت فرقی نمی کند. هر چه را انسان بکارد، همان را درو می کند. اگر انسان به وظیفه ای که خدا امر فرموده عمل نکند، به نتیجه مطلوب نمی رسد و منافاتی نیز با رحمت خدا ندارد؛ زیرا پروردگار، رحمتش را به بشر نشان داده، فرموده در راه راست الهی، حرکت کنید؛ آن گاه بیشتر از آن مقداری که حق شماست عطایان می کنم.

با عواملی که در اختیار بشر نیست، چه باید کرد؟

ما چگونه می توانیم آنچه را که در اختیارمان نیست برای خود فراهم کنیم؟ برای مثال چه کنیم تا در هنگام رانندگی راننده طرف مقابل خوابش نبرد و با ما برخورد نکند؟ چه کنیم تا از حوادث ناخواسته جلوگیری کنیم؟ چه کنیم تا بعد از انعقاد نطفه، بچه ای سالم به وجود آید؟ چه کنیم تا پس از کاشتن بذر، محصول سالمی به دست آوریم؟ چه کنیم تا با وجود رعایت بهداشت، خود را از شرب بیماری های واگیردار برهانیم و در یک جمله، چه کنیم تا پس از انجام دادن وظایف عقلی و شرعی، به مقصود و سرانجام نیک برسیم؟

در این باره خدای متعال فرموده است که من اسباب را برای شما فراهم می سازم؛ اما یک شرط دارد که در پرتو عمل به آن شرط، اسباب فراهم می شود و آن شرط توکل بر خدای تبارک و تعالی است. پروردگار می فرماید: {اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ}؛ (1) «خدا کسی است که جز او معبودی

ص: 370

نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند». {وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ}؛ (1)

«هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند».

توکل بر خدا کردن یعنی چه؟ این جمله را بسیار شنیده ایم: «توکلت علی الله»؛ معنایش چیست؟

توکل بدین معناست که شخص چیزی را که در قدرتش نیست، به خدای تبارک و تعالی بسپارد تا پروردگار عالم امورش را به سرانجام نیک ختم فرماید. اگر چیزی را که در قدرت اوست، انجام ندهد و بگوید خدا کریم است، این توکل نیست؛ بلکه سهل انگاری در کار است. انسان باید چیزی را که در قدرت و اختیارش نیست، به پروردگار واگذار نماید.

وابستگی موفقیت به توکل

اگر عاملی را که در اختیار ما نیست به خدا واگذار کنیم، پروردگار نیز به ما توفیق می دهد. در قرآن از زبان شعیب پیامبر آمده است: {وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ}؛ (2) «و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم».

اگر انسان وظیفه اش را انجام دهد و آنچه را که در قدرتش نیست، با توجه به پروردگار از او طلب کند، پروردگار نیز خواسته اش را اجابت می کند. خدا می فرماید: {ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ}؛ (3) «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». وقتی بشر بر خدا توکل می کند، خدا هم توفیق می دهد. اگر انسان همیشه به آن

ص: 371

1- . سورة طلاق، آية 3.

2- . سورة هود، آية 88.

3- . سورة غافر، آية 60.

قدرت بی نهایت توجه داشته باشد و بنده خوبی برای پروردگار باشد، پروردگار تمام راه ها را برایش می گشاید: {وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا}؛ (1) «و آنها که در راه ما [با خلوص نیت] جهاد کنند، به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد».

جهادی که در این آیه به آن اشاره شده چند نوع است که بزرگ ترینش جهاد با نفس است؛ یعنی انسان وظیفه اش را انجام دهد و انجام دادن وظیفه از آنجایی که سخت است، به مبارزه با نفس احتیاج دارد. کسی که در راه خدا جهاد کند، خدا راه ها را برای وی می گشاید: {وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ}؛ (2) «و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند». تقوا یعنی عمل کردن به دستور پروردگار و بندگی کردن برای خدا. تقوا معنایش این است که در انجام دادن تمام فرمان های الهی کوشا باشد. اگر وقت نماز است، نمازش را به جا آورد، اگر وقت کار و امرار معاش است، کار کند و در همین کار از راه حق منحرف نشود، خدا می فرماید: {رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ}؛ (3) «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا باز نمی دارد».

انسان با تقوا هنگام طلب علم باید برای یادگیری تلاش کند. باید هنگام نیاز بیندیشد و عقلش را در انتخاب راه ها به کار گیرد؛ زیرا دین ما، دین عقلانیت

ص: 372

1- . سورة عنكبوت، آية 69.

2- . سورة طلاق، آيات 2-3.

3- . سورة نور، آية 37.

است و خدا در قرآن به بشر هشدار می دهد که: {أَفَلَا تَعْقِلُونَ}؛ (1) «آیا تعقل نمی کنید». همچنین انسان باتقوا طبق فرمان الهی به پدر و مادر خود احسان می کند و احترام بسیار برایشان قائل می شود، تا آنجا که به آنان «أف» نمی گوید. پروردگار می فرماید: {فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ}؛ (2) «به آنها [حتی] اف مگو». در روایت آمده است که اگر واژه ای کوچک تر از کلمه «أف» در لغت بود، خدا آن کلمه را به کار می برد. پس اگر انسان به وظیفه خودش در همه جهات عمل کند، آن گاه خدا درب ها را برایش می گشاید.

اگر زمانی دیدیم با وجود اینکه شخصی به وظایف الهی عمل نمی کند، دری برایش گشوده شده، بدانیم که برای امتحان است یا اینکه شاید توبه کند و بازگشت نماید.

حکایت شده است: روزی وزیری در راه رفتن به قصر پادشاه با حاجتمندی برخورد کرد. حاجتمند به وزیر گفت: حاجتی از پادشاه دارم، از تو می خواهم این نامه را به پادشاه برسانی. وزیر می خواست امتناع کند که حاجتمند به او گفت: تو از رساندن این نامه، ضرر نمی کنی؛ بلکه به یک حاجتمند کمک کرده ای. وزیر قبول کرد و نامه را گرفت و به دست پادشاه رساند. پادشاه نامه را خواند. اول گفت: این حاجت را برآورده نمی کنم. وزیر گفت: والا حضرت تنها راه برآورده شدن حاجت او شمایید، کاری که می توانسته انجام دهد، انجام داده است و نامه را به من داده تا به شما برسانم. بیش از این نمی توانسته کاری انجام دهد، من نیز کاری را که می توانستم انجام دهم، انجام دادم. من

ص: 373

1- . سورة بقره، آية 44.

2- . سورة اسراء، آية 23.

نمی توانستیم حاجتش را برآورده کنیم؛ زیرا این کار به دست شماست. اگر از دست شما کاری برمی آید، انجام بدهید، توازن و آن حاجتمند پایین تر نباش. پادشاه دید سخن درستی است؛ از این رو حاجت حاجتمند را برآورده کرد.

خدای تبارک و تعالی می فرماید: کاری را که به عهده شماست انجام دهید و بقیه اش را به من واگذار کنید. اگر این چنین کردید، پروردگار در دنیا قبل از آخرت مشکلات شما را حل می کند؛ زیرا خدا در قرآن فرموده است: {إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ}؛ (1) «ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم».

هر کس بنده خوبی برای خالق باشد، خدا وی را در همین دنیا یاری می دهد. همچنین در روزی که گواهان شاهد اعمال ما هستند، گواهانی همچون ملائکه، پیامبر و ائمه (علیهم السلام)، خوبان و دیگر مقربان و حتی دست و پای انسان علیه وی یا به نفعش شهادت می دهند. زمین نیز شهادت می دهد.

ص: 374

خدای متعال می فرماید: {وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُؤْتِنَاكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ}؛ (1)

«و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود؛ آنان اند که خود پرهیزگاران اند».

مسلمانی که راستگویی را پیشه خود کند و آن را سرلوحه زندگی اش قرار دهد، رستگار خواهد شد. رستگاری در آخرت، همچون عزت و سربلندی در دنیا از آن صادقان است. کسی می تواند زندگی سعادت‌مندانه ای داشته باشد که در زندگی با صداقت رفتار کند. صادق بودن اقسامی دارد: صادق بودن با خود، با پروردگار و با مردم که به هر یک به اختصار اشاره خواهد شد:

صادق بودن با خود

انسان باید با خودش صادق باشد و هرگز خودش را نفریبد. غالباً آدمی خودش را فریب می دهد؛ برای مثال اول سال درس نمی خواند و به خود تلقین می کند که وقت بسیار است، حالا امروز درس نخواندم، فردا می خوانم، فردا هم محول به پس فردا می کند و زمان را از دست می دهد. انسان در این مورد با خودش صادق نیست؛ چون وقت برخلاف تصور ما کوتاه و محدود است و

ص: 375

باید از فرصت‌ها استفاده کرد.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرمایند: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ (1) فرصت‌ها را مغتنم بشمارید که فرصت برق آسا گذرد». دانش آموز تنبل اگر آخر سال هم در امتحان قبول شود، چون واقعاً از وقتش استفاده مفید نکرده، سوادى ندارد و در آینده به درجات علمى بالا نمى رسد؛ زیرا موفقیت در امتحان همیشه دلیل بر دانشور بودن نیست. ممکن است سؤالی آمده باشد که او اتفاقاً پاسخ آن را می‌دانسته است.

صادق بودن با خدا

همچنین انسان باید با خدا صادق باشد. وقتی می‌گوید: ای خدا من بنده توام، واقعاً اوامر مولای خود را اطاعت کند؛ اما اگر کاری که عملاً لازمه بندگی است، انجام ندهد، معنایش این است که در این ادعا خلاف می‌گوید؛ برای مثال اگر نماز نمی‌خواند و وقتی از او می‌پرسند: چرا نماز نمی‌خوانی؟ بگوید: خدا ارحم الراحمین است و اگر نماز هم نخوانیم؛ ان شاء الله آمرزیده می‌شویم، او جرأت یافته که چنین جسارت کند و از امر مولایش سرپیچی کند؛ در حالی که بنده جرأت سرباز زدن از امر مولای خود را ندارد، پس او دروغ می‌گوید و بنده خدا نیست و با خدا صادق نیست، درست است که خدا «ارحم الراحمین» است؛ اما رحمتش برای کسی است که استحقاقش را داشته باشد. کسی که مستحق رحمت الهی نیست، رحمت شامل حالش نمی‌شود، زمانی که باران می‌آید، زمینی که حاصلخیز باشد، سبز می‌شود، چون قابلیت

ص: 376

سبز شدن را دارد؛ اما زمین کویر یا شوره زار هر چند هم باران بر آن ببارد، سبز نمی شود؛ زیرا قابلیت ندارد، رحمت خدا نیز همه جا هست، بر همه نازل می شود؛ اما این ما هستیم که باید قابلیت برخورداری آن رحمت را داشته باشیم، پس به پروردگار، دروغ نگوییم، او دانای به همه چیز است و فریب نمی خورد.

شخصی نمازش ریاکارانه بود؛ زیرا دوست داشت مردم تحسینش کنند و او را آدم متدبّنی بدانند؛ در حالی که اگر کسی نمازش به این صورت باشد، باطل است. در خلوت نمازش را سریع می خواند؛ اما در حضور دیگران زیبا و آرام می خواند، البته خودش نیز از این حالت ناراحت بود. سرانجام نیمه شبی تصمیم گرفت به مسجد برود و دور از چشم دیگران با خدا نجوا کند، پس به مسجد رفت و مشغول نماز شد. در اثنای نماز، صدایی شنید و همان حالت شیطانی به سراغش آمد و با خود گفت: باید نمازم را در حضور این شخص به گونه ای بخوانم تا فردا همه جا از من تعریف کند؛ از این رو نمازش را با طمأنینه خواند، بعد از نماز برگشت، ببیند کیست، دید جانوری از باران فرار کرده و در آنجا پناه گرفته، به خودش گفت: ای بدبخت تو همیشه برای مردم نماز می خواندی، حالا دیگر کارت به جایی رسیده که برای یک جانور نماز خواندی.

بنابراین همان طور که گفتیم باید با خدا صادق بود و باور داشت که خدا، فریب اعمال نادرست را نمی خورد؛ از این رو در روز قیامت بعضی از مردم می بینند که اعمال بسیاری انجام داده، نماز خوانده، روزه گرفته، حج رفته و کارهای دیگر انجام داده اند؛ اما اعمالشان همچون ذرات غبار پراکنده و تباه شده و بی ارزش اند و به فرموده قرآن: {وَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً

مَنْشُورًا؛ (1) «و ما به سراغ اعمالی که انجام داده اند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می دهیم».

وقتی از روزنه پنجره، آفتاب می تابد، ذرات غباری در هوا دیده می شود که در زبان عربی «هباء» نام دارد. آیا این ذره های کوچک ارزشی دارد؟ خیر؛ هیچ ارزشی ندارد. در قیامت برخی از مردم می بینند با وجود اعمال بسیاری که انجام داده اند، چیزی در نامه اعمالشان ثبت نشده است، می پرسند: اعمالم کجاست؟ می گویند: اعمال تو که برای خدا نبوده که حالا توقع پاداش داری، بنابراین باید با خدا صادق بود تا رستگار شد.

صادق بودن با مردم

همچنین انسان باید با مردم نیز صادق باشد. در روایت آمده است: «فِي الصَّدَقِ السَّلَامَةُ؛ (2) سلامت در راستگویی است». غالباً افراد وقتی گرفتار مشکلی می شوند، برای نجات خود دروغ می گویند و خیال می کنند، بدین وسیله خود را نجات می دهند؛ ولی نجات در راستگویی است؛ زیرا هنگامی که کسی به مردم خلاف حقیقت را بگوید، وقتی کشف شود، آبرویش می رود و اعتماد مردم از او سلب می شود؛ برای مثال کسانی هستند وقتی پول قرض می خواهند، فوراً به آنها داده می شود؛ زیرا مردم باور دارند که آدم خوش حسابی است. وقتی می گوید: فلان وقت پول را می پردازم، به قولش عمل می کند؛ اما کسی که خوش قول نباشد؛ یعنی با مردم صادق نباشد و هنگام پرداخت بدهی اش هر روز به بهانه ای آن را به بعد محول کند و به همین صورت دائماً سعی کند با

ص: 378

1- . سورة فرقان، آية 23.

2- . تحف العقول، ص 84.

دروغ خود را نجات دهد، در نتیجه اعتماد مردم از او سلب می شود؛ از این رو وقتی هم به مشکل برخورد کند، کسی کمکش نخواهد کرد و خودش ضرر می کند.

بنابراین انسان باید همواره با مردم صادق باشد؛ حتی اگر می بیند راست گفتن اکنون موجب ضررش می شود، بداند که در واقع موجب ضررش نخواهد شد؛ برای مثال اگر نزدیک امتحانات است و دانش آموزی به جای درس خواندن مشغول بازی شود و به پدرش دروغ بگوید رفته رفته به دروغ عادت می کند. این گونه هم نیست که باطل همیشه باقی بماند، هر دروغی روزی کشف می شود و هر راستی هم حتی اگر مردم باور نداشته باشند، روزی کشف خواهد شد.

ابوذر از صحابه نزدیک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و به راستگویی معروف بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش فرمود: «روی زمین و زیر آسمان راستگوتر از ابوذر در زمان خودش نیست»،⁽¹⁾ همیشه راست می گفت، هم با خودش، هم با خدا، هم با خلق خدا صادق بود.

او حتی در شرایط سخت زمان عثمان دروغ نگفت و با خدای خود صادق بود. هر چیز خلاف شرعی می دید، برمی آشفته و حقیقت را بیان می کرد، اذیتش هم می کردند؛ اما این دردها موقت است. تحمل رنج در راه خدا، چند روزی بیشتر نیست؛ اما آثارش می ماند. اکنون بعد از هزار و چهارصد سال ما ابوذر را مدح می کنیم؛ زیرا راستگو بود، روز قیامت هم در درجات عالی بهشت جا دارد.

ص: 379

برای مثال اگر معلم از دانش آموز تکلیف بخواهد و او به دروغ بگوید یادم رفت دفترم را بیاورم، اگر بگوید: ننوشته ام، معلم ناراحت می شود؛ اما می فهمد که وی فرد صادقی است و به گفته اش اعتماد می کند.

زمانی که در سال چهارم ابتدایی درس می خواندم، یک روز معلم گفت: دفترها را روی میز بگذارید، می خواهم تکالیف را ببینم. شاگرد اول کلاس گفت: آقا فراموش کرده ام دفترم را بیاورم، معلم با وجود توجهی که به شاگرد اول داشت، گفت: برای اینکه بفهمیم حقیقت را گفتی، برو دفترت را از خانه بیاور. او رفت و چند دقیقه بعد با دفتر و تکلیف نوشته شده آمد. او راست گفت و آبرویش حفظ شد: «النَّجَاهُ فِي الصِّدْقِ».

بنابراین اگر انسان یک بار، دو بار، سه بار سر مردم کلاه بگذارد، بالاخره فاش می شود. آیه می فرماید: {وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا}؛ (1) «و بگو حق آمد و باطل نابود شد، یقیناً باطل نابودشده است»؛ یعنی باطل چیزی است که نمی تواند دوام یابد. باطل ممکن است چند روزی باشد؛ اما دوام ندارد و حق چیزی است که دوام دارد و سبب کسب آبرو می شود.

ص: 380

خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْإِقْسَاطِ سَهْدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ...}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هرچند به زیان خودتان باشد».

طبق نظریه روان شناسان در باب غرایز، قوی ترین غریزه انسانی، غریزه حب ذات است. بشر دارای غرایز و امیال نفسانی متفاوتی است؛ مانند غریزه گرسنگی و تشنگی، دوست داشتن فرزند، حبّ جاه و مقام، غریزه جنسی و... اما حب ذات، قوی ترین غریزه انسانی است و معمولاً اگر تعارضی بین این غریزه و دیگر غرایز پیش بیاید، انسان غریزه حب ذات را ترجیح می دهد.

در باب آفرینش غرایز باید توجه داشت که خدای تبارک و تعالی، حکیم است و شخص حکیم، چیزی را بیهوده نمی آفریند. {مَا خَلَقْتُ هَذَا بَطْلًا}؛ (2) «پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای». اما چیزی را که خدا در وجود انسان یا در جهان قرار داده، باید در مجرای صحیحش استفاده شود؛ وگرنه همان خیر به شر تبدیل می شود.

ص: 381

1- . سورة نساء، آية 135.

2- . سورة آل عمران، آية 191.

برای مثال آتش آفریده خداست. خدا آتش را به نفع بشر خلق کرده است؛ اما اگر به شکل ناصحیح از آن استفاده کند، به ضررش تمام می شود. این دلیل نمی شود که خالق آتش کارش باطل باشد؛ بلکه استفاده شخص ناصحیح بوده است؛ وگرنه آتش از ضروریات زندگی است. غرایز نیز همین حالت را دارند. آنها ضامن حیات و بقای زندگی اند؛ اما گاهی اوقات انسان به شکل ناصحیح از آنها استفاده می کند و بنابراین مایه شر می شود؛ از این رو خدای کریم می فرماید: {مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ}؛ (1) «هر چه از خوبی ها به تو می رسد، از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد، از خود توست».

خالق، غریزه حب ذات را خلق کرده است. این غریزه نیز در جای خود برای انسان مایه خیر است؛ زیرا همین حب ذات است که باعث پیشرفت بشر می شود؛ برای مثال کسی که کار می کند تا پولی به دست آورد، یا درس می خواند تا کسب علم کند یا هر زحمت و رنجی که انسان در طول حیات متحمل می شود تا در مقابلش چیزی به دست آورد، یا زمانی که خطری متوجه اش شد، فرار می کند و می کوشد خطرات را از خودش دور کند، اینها همه نشانه حب ذات است، نشانه این است که خودش را دوست دارد و طالب بقا و پیشرفت خودش می باشد. همه اینها به نفع انسان است تا زمانی که در جای صحیح خودش باشد.

پیامد حب ذات جاهلانه

گفتیم غریزه حب ذات سبب می شود تا انسان هر چه را به نفع خود می داند،

ص: 382

دوست داشته باشد و هر چه را به ضررش می بیند، نپذیرد و از خود دور کند. حال بحث بر سر این است که مورد درستی پیش می آید که مغایر با خواسته انسان است و او بر اساس غریزه حب ذات باید آن را دفع کند، از آن طرف عقل می گوید حق را باید پذیرفت و در برابر آن گردن نهاد، پس با این تضادی که بین عقل و نفس پیش می آید چه باید کرد؟

برای روشن شدن موضوع به داستان زیر توجه شود: روزی ابوجهل با ابوسفیان با یکدیگر ملاقات کردند و ابوسفیان از ابوجهل پرسید که آیا آنچه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید، صحیح است یا نه؟ ابوجهل گفت: بله؛ تمام آنچه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید، حق است و صحیح، گفت: اگر این گونه است، چرا به او ایمان نمی آورید؟! ابوسفیان گفت: زیرا ما همیشه در همه کار رقیب بنی هاشم بوده و سعی کرده ایم در هر پست و مقامی از آنها عقب نمایم، تا اینکه از میان آنها پیامبری ظهور کرد، پیامبری که در گفتارش امین است؛ ولی ما چگونه ادعا کنیم که ما هم پیامبری داریم؛ زیرا این مورد در اختیارمان نیست؛ بلکه در اختیار پروردگار است؛ از این جهت اگر پیامبری اش را بپذیریم، مزیتی برای بنی هاشم می شود، مزیتی که ما از آن محروم خواهیم بود. (1) بنابراین حب ذات سبب شد تا ابوجهل برای همیشه به سعادت پشت کند و با انتخاب خود، راه جهنم را برگزیند.

درست است که حب ذات وجودش برای حیات آدمی، ضروری است؛ ولی گاهی ارزش هایی والا و حقیقی مانند عدالت، راستگویی و... پیش می آید که رشد در سایه پذیرفتن آنها و گذشتن از حب ذات است.

ص: 383

خدا در قرآن کریم می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوِّمِينَ بِالْقِسْطِ سَهْدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان شما باشد».

پروردگار می فرماید: پیوسته به عدالت قیام کنید. «قَوِّم» اسم مبالغه به معنای زیاد قیام کننده است؛ یعنی عدالت را همیشه پاس دارید که مصداق این عدالت در هنگام شهادت دادن است. آیا کسی حاضر می شود علیه خودش یا پدر و مادرش یا فامیلش شهادت دهد؟ این کاری بسیار سخت و خلاف حب ذات است. ولی خدای متعال به فرد مؤمن، فرمان برپایی عدالت و گذشتن از حب ذات را در همه جا، از جمله در هنگام شهادت دادن می دهد.

بنابراین قطعاً رشد و صلاح انسان و جامعه در این است و این قدر مسئله عدالت مورد تأکید خدا است که در آیه دیگری می فرماید: {وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ}؛ (2)

«نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است». یعنی مواظب باشید که دشمنی و داشتن کینه و بغض از کسی، عدالت شما را تحت الشعاع قرار ندهد. اگر انسان به آن اندازه از درجه کمال رسید که چیزی را حتی اگر به ضررش باشد؛ اما رضای خدا در آن باشد انجام دهد به رستگاری رسیده است.

جنگ جمل به تحریک طلحه و زبیر بود. آنها عایشه را برای جنگ با

ص: 384

1- . سورة نساء، آية 135.

2- . سورة مائدة، آية 8.

حضرت علی (علیه السلام) برانگیختند و زبیر هم عامل اصلی بود. امام علی (علیه السلام) در روز رویارویی دو سپاه به زبیر نزدیک شد. زبیر پسر عمه حضرت علی (علیه السلام) است. پس آن قدر به او نزدیک شد که گردن های دو اسب کنار هم قرار گرفت. حضرت علی (علیه السلام) به وی گفت: آیا به خاطر داری که روزی من و تو در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودیم، ایشان به تو رو کردند و پرسیدند: آیا علی (علیه السلام) را دوست داری؟ تو گفتی: آری، او را دوست می دارم؛ آن گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تو فرمود: روزی خواهد آمد که در جنگ رویاروی علی (علیه السلام) می ایستی و با او می جنگی و در آن روز تو ظالمی. زبیر کمی فکر کرد و گفت: «لا حول ولا قوة إلا بالله». این قضیه را فراموش کرده بودم. حضرت گفتند: حالا که یادت آمد، خطایت را اصلاح کن؛ زیرا خدا توبه پذیر است و تا لحظه آخر، توبه بنده را می پذیرد.

اینجا بود که تصمیم گرفت برگردد و توبه کند، پسرش عبدالله از حالت پدر متوجه موضوع شد و به او گفت: آیا شمشیر پسر ابی طالب را دیدی و ترسیدی؟

در اینجا انسان عاقل و مؤمن که با آیات الهی آشناست، عار را می پذیرد و از راه حق به خاطر نپذیرفتن عار منصرف نمی شود؛ مگر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا نفرمود: «وَالْعَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ؛⁽¹⁾ ننگ بهتر از دوزخی شدن است». اگر چیزی مورد رضای خداست باید انجام داد، هر چند سبب شود عده ای نادان انسان را مسخره کنند؛ زیرا ریشخند آنان بهتر از این است که انسان برای همیشه در آتش جهنم جاودانه شود، به هر حال این سخن زبیر را برانگیخت و

ص: 385

1- . مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) ، ج 4، ص 68.

به جای توبه به سپاه حضرت علی (علیه السلام) حمله کرد. حضرت هم به اصحاب گفتند: کسی کاری به کارش نداشته باشد، راه را برایش باز کنید که او در حالت غضب است. پس از این کار از جنگ کناره گرفت بدون آنکه خطایش را اصلاح کند، سپس شخصی به او حمله کرده، سرش را از بدن جدا نمود که این شخص هم بعدها از خوارج شد و امیر مؤمنان (علیه السلام) در مورد هر دوی آنها فرمود: «القاتل والمقتول كلاهما في النار؛ قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند». این عاقبت کسی است که حق را به خاطر هوای نفسش زیر پا می گذارد. (1)

جریان دیگری نیز در صدر اسلام اتفاق افتاد که قهرمان این داستان، درست عکس زبیر عمل کرد و نامش به منزله شخص رستگار در تاریخ ثبت شد. عبدالعزّی در یکی از قبایل بزرگ عرب می زیست. عمویش شیخ قبیله بود و از آنجا که پسری نداشت، ریاست قبیله بعد از او به عبدالعزّی می رسید و افزون بر واگذاری ریاست قبیله به او بنا بود که داماد عمویش نیز بشود؛ ولی در آن زمان که آوازه اسلام همه جا پیچیده بود، او با شنیدن آیات قرآن و آشنایی با عقاید اسلام مسلمان شد. عمو فهمید که او مسلمان شده، به او گفت: از اسلام برگرد، در غیر این صورت تو را از ریاست قبیله محروم می کنم؛ اما او نپذیرفت. گفت: دخترم را به ازدواجت در نمی آورم. گفت: مهم نیست. گفت: پول هایت را می گیرم، گفت: بگیر. گفت: تو را از قبیله اخراج می کنم، گفت: اخراج کن؛ از این رو عمویش هر چه داشت، از وی گرفت، حتی لباس های تش را، به صورتی که برای پوشاندن خود دو پارچه از مادر گرفت و آن را مانند احرام به دور خود پیچید و به مدینه آمد. وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از جریان

ص: 386

او باخبر شد، عمل او را ستود و از آن به بعد نامش را «عبدالله ذوالبجادين» گذاشت؛ یعنی کسی که دو لا پارچه بر خودش پیچیده است. بعد از مدتی هم عبدالله در یکی از جنگ های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شرکت کرد و شهید شد. (1)

این جریان نشان می دهد که اعتقاد به آخرت، ارزش ها را تغییر می دهد؛ به گونه ای که انسان تمام ارزش ها و لذت های آنی دنیا، از قبیل پول و ریاست و دیگر لذایذ دنیوی را زیر پا می گذارد تا به حق برسد؛ از این رو نام نیکش هم در دنیا و هم در آخرت جاودانه می شود. پس اگر خواهان رستگاری هستیم، مواظب باشیم که حب ذات مانع از دیدن حقایق نشود یا اگر دیدیم آن را انکار نکنیم.

ص: 387

1- . امتاع الأسماع، ج 14، ص 53.

خدای متعال می فرماید: {لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ}؛ (1) «که قطعاً از حالی به حالی برو خواهید نشست».

بایستگی های مؤمن در نوسان ها

هر انسانی در طول حیاتش شاهد پستی و بلندی های بسیاری در زندگی است. زندگی خط راست و بدون نوسان نیست؛ بلکه به قول علما «بقاء الحال من المحال؛ باقی ماندن بر یک حالت، از محالات است». هرگز دنیا برای هیچ کس به یک حالت باقی نمی ماند. انسان پیروز کسی است که بتواند در حالات مختلف، توازن درونش را حفظ کند که البته کار سخت و مشکلی است و جز با ایمان به پروردگار و توکل بر او امکان پذیر نخواهد بود.

بسیاری از افراد در نوسانات زندگی، تعادل اخلاقی خود را از دست می دهند. روزی سوار تاکسی شدم راننده تاکسی گفت: روزی از تجار و ثروتمندان شهر بوده است؛ ولی به سبب پیش آمدهای زمانه، دارایی اش را از دست داده و مدتی هم به زندان رفته و پس از آزادی از زندان، مشغول کار با تاکسی شده است که مالکش نیز دیگری است. وی در مورد گرفتاری هایش

ص: 388

گفت: هر چند خدا پول را از من گرفت؛ ولی با گرفتن پول، همه چیز را از من گرفت، گفتم: یعنی چه که همه چیز را از تو گرفت؟! گفت: یعنی دین و ایمان را هم با آن پول از من گرفت، گفتم: یعنی الآن نماز نمی خوانی؟! گفت: نه، روزه نمی گیری؟ نه... به او گفتم: خدا دین را از تو نگرفت، این خودت بودی که این هدیه الهی را از دست دادی.

هدیه دینداری از جانب پروردگار به او داده شده و او آن را رد کرده است. زمانی که او گرفتار فقر و زندان شده، به جای اینکه بیشتر به سوی خدا آید، ایمان و توازن درونش را از دست می دهد و نه تنها دنیایش را می بازد؛ بلکه زندگی ابدی اش را نیز متزلزل می سازد و فکر می کند حالا که پولش رفته، پس دیگر دنیا به آخر رسیده است و باید تمام اعتقادش را ترک کند.

اما برعکس وی افراد فقیری بوده اند که روزگار به آنان رو کرده و چند روزی پول و رفاه به زندگی شان راه یافته و همین سبب غرور و طغیانشان شده است. خدا می فرماید: {كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنَىٰ}؛ (1) «به یقین انسان طغیان می کند از اینکه خود را بی نیاز ببیند». بنابراین برنده کسی است که در نوسانات زندگی خود را نمی بازد و با ایمان ثابت و استوار راهی آخرت می شود.

در اینجا دو نکته قابل ذکر است:

اول: اینکه گرفتاری دنیا استثناپذیر نیست، پروردگار دنیا را به گونه ای خلق کرده که هر کس در این دنیا قدم گذاشت، باید گرفتار نابسامانی ها شود و با آن دست و پنجه نرم کند. خدا می فرماید: {لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ}؛ (2) «که ما

ص: 389

1- . سورة علق، آية 6-7.

2- . سورة بلد، آية 4.

انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنج هاست)».

این گونه نیست که گروهی نورچشمی از بلاها مصون باشند، ما از پیامبران و اولیای الهی عزیزتر نزد پروردگار نداریم؛ اما می بینیم همین اولیای الهی نیز گرفتار سختی ها شدند؛ به طوری که عده ای از آنان کشته شدند، بسیاری از آنان هجرت کردند، همه مورد استهزاء و مسخره دیگران بودند، حتی بعضی از نظر جسمی گاهی بیمار بودند.

دوم: اینکه خدا انسان ها را امتحان می کند: {أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ؛ (1)} «آیا آنها را نمی بینند که در هر سال، یک یا دو بار آزمایش می شوند؟!» مصداق آیه این بود که هر سال پیامبر مجبور بودند برای دفاع از مسلمانان جنگی داشته باشند و شرکت در این جنگ ها برای منافقان خیلی سخت بود و همین برایشان امتحان محسوب می شد؛ اما آیه عمومیت دارد و گویای این مطلب است که هر انسانی مرتب امتحان می شود و در این حالت کسانی که بتوانند فکرشان، رفتارشان و عملشان را کنترل کنند و استوار و ثابت قدم بمانند، در امتحان پیروزند. خدا می فرماید: {إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...؛ (2)} «به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما خدای یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید...».

امام رضا (علیه السلام) از جمله اولیای الهی هستند که با نگرشی در حیات مبارکشان این مطلب کاملاً مشهود است. ایشان بعد از شهادت پدر گرامی شان، امام موسی

ص: 390

1- . سورة توبه، آية 126.

2- . سورة فصلت، آية 30.

کاظم (علیه السلام) تحت نظارت شدید هارون درآمدند؛ به طور مثال هارون یک بار به مأموران خود امر کرد برای تفتیش به خانه امام رضا (علیه السلام) بروند و اموال موجود در خانه ایشان را غارت کنند. آنان نیز به منزل حضرت یورش بردند. حضرت رضا (علیه السلام) هجده خواهر داشتند همه آنان را در اتاقی جمع کردند. مأموران نیز هر چه بود، مصادره کردند تا نوبت به آن اتاق رسید. حضرت (علیه السلام) جلو در ایستادند و اجازه ورود به آنها ندادند و فرمودند: هر چه در این اتاق هست، خودم تحویل می دهم. آن گاه از زنان خواستند هر چه زیور دارند حتی چادرهایشان را بدهند تا تحویل مأموران دهند؛ به گونه ای که هنگام اقامه نماز، تنها یک عبا داشتند و به نوبت نماز می خواندند. حضرت زمانی این گونه در فشار بودند. (1)

روزی نیز آن حضرت ولیعهد شدند و از نظر ظاهر در ناز و نعمت به سر می بردند. مأمون قصری در اختیار حضرت گذاشته بود که در آنجا زندگی کنند. هر چند در آنجا نیز حضرت زندانی بودند - زیرا وقتی انسان تحت نظارت باشد، خانه کوچک و قصر تفاوتی ندارد - . امام (علیه السلام) در آن قصر نیز بسیار ساده می زیستند، در مدینه غذای شان ساده بود، هنگامی هم که به مرو آمدند، جز غذای ساده تناول ننمودند؛ هر چند از لحاظ مقامی به جایی رسیده بودند که وزیر مأمون به نام ذوالریاستین که همه کاره بود، برای گرفتن یک امضاء در تأیید املاک و مستغلاتش نزد حضرت می آمد که در صورت به خلافت رسیدن ایشان، دارایی اش را از دست ندهد که البته حضرت برایش امضا نکرد. روزی حضرت جانش در معرض خطر و کشته شدن بود و یک روز هم قدرت داشتند با یک کلمه هزاران نفر را به کشتن دهند؛ ولی حضرت

ص: 391

در هر دو حالت، رفتار یکسانی داشتند و در هر شرایطی، دو هدف داشتند: تبلیغ دین و سامان دادن به امور مسلمانان. در همه حالات ابایی از گرفتن حق نداشتند و هیچ گاه قدرت ظاهری حکام تأثیری بر ایشان نداشت.

یک روز در حالی که مأمون در کنار حضرت نشسته بود، دزدی را نزد او آوردند. وقتی مأمون به قیافه اش نگاه کرد، دید پیشانی اش بر اثر سجده زیاد پینه بسته، به او گفت: آیا درست است که با این همه سجده و کارهای نیک به تو نسبت دزدی دهند؟ وی در پاسخ گفت: از روی اضطراب و ناچاری دزدی کرده ام؛ چرا که حق مرا از بیت المال منع کردی.

مأمون گفت: تو چه حقی در بیت المال داری؟

او در پاسخ گفت: خدای متعال خمس را شش بخش کرده است و می فرماید: «بدانید هرگونه غنیمتی که به شما برسد، خمس آن برای خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است». (1) همچنین تو که خود ناپاکی، نمی توانی دیگری را محاکمه کنی و حکم شرع را بر او اجرا کنی؛ زیرا حاکم شرع باید عادل باشد، خدا می فرماید: «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید؛ اما خودتان را فراموش می کنید؟!» (2)

مأمون متحیر ماند در جواب او چه بگوید. پس به حضرت رو کرد و گفت: یابن رسول الله چه می گویی؟

حضرت فرمودند: {قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبُلْغَةُ} (3) «بگو: برهان رسا و بی‌تردید خداست».

ص: 392

1- . سورة انفال، آية 41.

2- . سورة بقره، آية 44.

3- . سورة انعام، آية 149.

اگر دلیلی در جواب او داری بیاور.

آن گاه دزد در ادامه گفت: از شرط عدالت که بگذریم، بنده حق ندارد بر مولای خودش حکم براند.

مأمون گفت: چطور؟

گفت: چون که مادر تو کنیز بوده و پدر تو آن را با پول مسلمانان خریده و من هم یکی از مسلمانانم و از این کار پدرت راضی نبودم. پس این بیع باطل بوده و تو که نتیجه این بیع هستی، ملک مسلمانان هستی و من هم یکی از مسلمانان و یکی از مولاهاى تو هستم.

مأمون که در وضع سختی قرار گرفته بود، سعی کرد با سیاست خود را کنترل کند؛ از این رو گفت: یابن رسول الله! چه می گوئید؟

حضرت فرمودند: {قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبُلْغَةُ}؛ «برهان رسا و بی‌شک خداست». جواب داری بده.

مأمون که می خواست خود را از این درگیری خلاص کند، دستور داد دزد را آزاد کنند؛ اما در روایت آمده است که بعد از این جریان، مأمون بر کشتن حضرت (علیه السلام) تصمیم گرفت. (1)

جریان برگزاری نماز عید حضرت نیز که مشهور است. حضرت در جمع درباریانی که با تجمل و جلال ظاهری راهی نماز شده بودند، در کمال سادگی با پای برهنه بدون تشریفات به قصد نماز حرکت کردند و همگان را به شگفتی و تأسی واداشتند؛ به طوری که تمام درباریان چکمه ها را از پا درآوردند،

ص: 393

1- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 237.

تجملات را کنار گذاشتند و با پای برهنه دنبال حضرت به راه افتادند. (1) این است راه آموزگاران بشریت در نوسانات زندگی که هرگز تعادل اخلاقی خود را از دست نمی دهند.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه: انسان مؤمن در همه حال مجری فرمان های الهی خواهد بود. چیزی که خدا امر فرموده، در حالات مختلف ثابت است و تغییر نمی کند.

برای مثال خدا از ما نماز خواسته، آن هم به خاطر تربیت نفس و سعادت ما. پس اگر روزی کسی فقیر بود، باید نماز بخواند و اگر شرایط زمانی تغییر کرد و ثروتمند شد، باز هم نماز بر او واجب است؛ زیرا او را می سازد؛ از این رو باید همواره فرمان الهی را اجرا نمود.

احکام الهی همواره ثابت است؛ اما هنگامی که شرایط شخص تغییر می کند، آن گاه می گوید: در این حالت این حکم شرع، مناسب شأن من نیست؛ اما چنین نیست؛ زیرا احکام خدا برای همه است و باید آنچه را خدا از انسان خواسته در تمام حالات و شرایط ادا کند. اگر فرد این گونه عمل کند در امتحان های بزرگ، شکست نخواهد خورد.

ص: 394

خدای متعال می فرماید: {إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا}؛ (1) «در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند شیطان آنان را بلغزانید».

بسیار مهم است که بدانیم شیطان چگونه می تواند در عده ای نفوذ کند و گاهی تا جایی پیش رود که عاقبت کافران را برای آنها رقم زند؟ برای روشن شدن سؤال، جریان جنگ احد و طرز عملکرد مسلمانان را در این جنگ متذکر می شویم:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقشه جنگ احد را به شکل صحیح و کامل برای مسلمانان بیان فرمودند. در پشت جبهه، تپه ای قرار داشت که پنجاه نفر تیرانداز را برای جلوگیری از شلیک دشمن بر فراز آن قرار دادند و به آنها سفارش کردند که در هر حالتی، چه شکست و چه پیروزی لشکر اسلام، پست خود را رها نکنند و این دستور از نظر نظامی مهم ترین کار بود. دشمن از روبه رو با مسلمانان درگیر شد و مسلمانان آنها را شکست دادند و به عقب رانندند. کفار نیز فرار کردند و مسلمانان از فرصت به دست آمده استفاده کردند و مشغول

ص: 395

جمع آوری غنائم شدند. اکثر مأموران حفاظت از پشت جبهه با دیدن این حالت، فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را از یاد بردند و از تپه به پایین سرازیر شدند تا از قافله عقب نمانند. در این لحظه مشرکان که منتظر چنین فرصتی بودند، از پشت سر به مسلمانان حمله کردند و پیروزی ابتدایی به شکست تبدیل شد. این نافرمانی سبب شهید شدن هفتاد نفر از مسلمانان شد. عده زیادی از مسلمانان نیز فرار کردند.

سؤال اینجاست که چرا در میان صدها نفری که در کارزار شرکت کردند، تنها هشتاد نفر سربلند شدند؟ ده نفر همچون امیرالمؤمنین (علیه السلام) با پیامبر ماندند، به اضافه هفتاد شهید؛ ولی عده زیادی از ترس جان فرار کردند و تقریباً سی و هشت نفر از پنجاه نفری که مسئول حفاظت از پشت جبهه بودند، از امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سرباز زدند و به طمع جمع آوری غنائم - که صد در صد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به طور مساوی میان همه تقسیم می کردند - پست خود را رها کردند. اینها که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان فرستاده خدا ایمان آورده بودند و دین آباء و اجدادشان را ترک کرده بودند و معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که ما به غیر از قرآن فقط به گوشمان رسیده از نزدیک دیده و لمس کرده بودند، از نزدیک با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتگو کردند و کلام وحی را از خود ایشان شنیدند، با چنین شرایط و موقعیت خوبی که داشتند، چطور شد که دنیا و هوای نفس آنان را فریب داد و سبب شد همه چیز را فراموش کنند و این خسارات بزرگ را به بار آورند؟!

آیه قرآن درست به همین نکته اشاره می کند و سؤال را پاسخ می دهد: {إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا}؛ (1) «کسانی که

ص: 396

در روز روبه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.»

آنان به خاطر گناهانی که قبلاً انجام داده بودند لغزیدند، انسان فکر نکند اگر مرتکب یک گناه شود، حتی اگر گناه کوچکی باشد اثری بر سرنوشت او نخواهد داشت؛ زیرا ارتکاب یک گناه مانند این است که قفل در انبار گناه را باز کرده باشد. باز کردن در با کلید، کار ساده ای است؛ اما اگر در باز شد، ممکن است مشکلات زیادی به بار آید.

برای مثال شاید دزدی پشت در بایستاد و بچه ای بگوید که درست است پدرم گفته در را باز نکن؛ اما اگر کلید را در قفل بگذارم و بازش کنم، چه می شود؟! این کار در نظر یک کودک، کار کوچکی است؛ ولی عواقب آن می تواند بس خطرناک باشد.

انسانی هم که گناهی مرتکب می شود، معنایش این است که در واقع در را برای حضور شیطان باز کرده است و وقتی در برای شیطان باز شد، او سبب می شود که انسان گناهان بزرگ تری مرتکب شود. پس هر گناهی که انجام داد، گناه بزرگ تری را به دنبال دارد. گویا همان حلقه های زنجیر به هم متصل اند که کشیدن حلقه اول، سبب کشیده شدن حلقه دوم می شود و حلقه دوم، حلقه سوم را به دنبال خود می کشد و به همین ترتیب.

آن گاه نتیجه این می شود: {ثُمَّ كَانَتْ عُقُوبَةُ الَّذِينَ أَسْأَوْ السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ}؛ (1) «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند». یعنی

ص: 397

عاقبت گناه به تکذیب آیات الهی و در نهایت کافر شدن انسان منجر می شود. هیچ گاه یک گناه این حالت را ایجاد نمی کند؛ ولی طبیعت انسان بدین گونه است که انجام دادن یک گناه او را به سمت معصیت بعدی سوق می دهد. پس گناه اول گناه دوم را می کشد. به همین ترتیب تا کارش به جایی می رسد که آیات الهی را تکذیب می کند و کافر می شود. این حالت همان قصه است که «تخم مرغ دزد، شتر دزد می شود».

برای مثال در روایت آمده است: کسی که برای حج مستطیع شود با این حال حج نرود، در حالی می میرد که یهودی یا نصرانی است؛⁽¹⁾

یعنی در لحظه احتضار، شیطان سراغش می آید؛ ولی اطرافیان متوجه نیستند؛ چون شخص در حال احتضار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، امیر مؤمنان (علیه السلام)، فرشته ها و شیاطین را می بیند؛ پس کسی که این گناه کبیره را انجام دهد؛ یعنی حج نرفته، در این لحظه شیطان به راحتی فریش می دهد و ایمانش را می گیرد.

آیه شریفه می فرماید: { كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ }؛⁽²⁾ «کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو [تا مشکلات تو را حل کنم] اما وقتی کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار عالمیان است، بیم دارم». وقتی شخص به کفر مُرد، شیطان می گوید: به من ربطی ندارد، می خواستی فریب مرا نخوری. پس کسانی که راه سعادت را می پیمایند، متوجه باشند هر نقطه ضعیفی را که در ضابطه و چارچوب عقل و دین، نقطه ضعف است و در وجود انسان رخنه

ص: 398

1- . کافی، ج 4، ص 268.

2- . سورة حشر، آية 16.

کرده و سبب شده از جاده مستقیم خارج شود، رفع کند؛ وگرنه همان تاریکی و تزلزل، راهی برای نفوذ شیطان می شود.

دروغ، کلید ورود به جایگاه گناهان

روزی شخصی نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و به ایشان عرض کرد: مرا نصیحت کنید! پیامبر فرمودند: دروغ نگو؛ گفت: دیگر چه؟ باز حضرت فرمودند: همین که گفتم، سعی کن هرگز در زندگی دروغ نگویی؛ او هم پذیرفت و رفت. فردا تا خواست کار خلافی انجام دهد، با خود اندیشید که اگر رفتم مسجد و پیامبر خدا از من پرسید: آیا کار خلافی انجام داده ای یا نه، چه بگویم؟ اگر بگویم: نه، دروغ گفته و من عهد بسته ام که دروغ نگویم. اگر بگویم: بله، آبرویم رفته، پس از انجام کار خلاف منصرف شد. مرتبه بعد با یک طاعت واجبی رویه رو شد، که حوصله انجامش را نداشت، باز اندیشید که اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمود: آیا تو این طاعت را انجام داده ای یا نه، چه بگویم؟ اگر بگویم: بله، دروغ گفته ام و اگر بگویم: نه، آبرویم می رود. (1) پس بدین ترتیب در مواجهه با هر گناهی از انجامش خودداری کرد و هر طاعت واجبی را انجام داد و به بنده خوب خدا تبدیل شد.

دروغی که به نظر کوچک می آید، از گناهان کبیره است و در حدیثی از معصومین داریم که تمام گناهان در صندوقی جمع می شود و کلید قفلش دروغ است. (2)

ص: 399

1- . معدن الجواهر، ص 22.

2- . بحار الأنوار، ج 69، ص 263: «وَقَالَ الْإِمَامُ الزَّكِيُّ الْعَسْكَرِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَام) جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكَذِبُ».

طاعت کوچک، طاعت بزرگ را به دنبال دارد

درباره طاعت و بندگی خدا نیز چنین است. انجام طاعت راه را برای طاعت بزرگ تر باز می کند؛ برای مثال حر بن یزید ریاحی که به قصد جلوگیری از بازگشت امام حسین (علیه السلام) و یارانش راه را بر آن حضرت بست؛ چون رفتارش با امام به گونه ای بود که مورد خشنودی خدا قرار گرفت، عاقبت به خیر شد؛ از این رو نزد امام حسین (علیه السلام) رفت و توبه کرد و توبه اش نیز پذیرفته شد و موفق شد جان خود را فدای امام حسین (علیه السلام) کند و جزء شهدای کربلا شود.

برای مثال در وقت نماز، وقتی حضرت از او پرسید که با یارانش نماز می خواند یا نه؟ عرض کرد: «لَا ، بَلْ تُصَلِّيَ أَنْتَ وَنُصَلِّي بِصَلَاتِكَ؛ (1) خیر، همگی در نماز به شما اقتدا می کنیم». یا زمانی که از بازگشت حضرت و اصحاب ایشان جلوگیری کرد، حضرت به وی فرمود: «نَكَلْتِكَ أُمَّكَ؛ مادرت به عزایت بنشیند». حرّ در پاسخ گفت: اگر کس دیگری نام مادرم را می برد، من هم نام مادرش را می بردم؛ ولی درباره مادرت جز به عظمت نمی توانم سخن بگویم. (2) پس او حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) را احترام کرد و احترام امام طاعتی واجب و مورد خشنودی خدا است و در حقیقت این فروتنی حرّ، عاملی برای طاعتی بزرگ تر شد که همانا توبه و بازگشت او به سوی نور بود و در پی آن رستگاری عظیمی بود که نصیب حرّ شد.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه: کسانی که در زندگی دچار لغزش می شوند و گناه

ص: 400

1- . ارشاد القلوب، ج 2، ص 79.

2- . همان، ص 80.

می کنند، راه را برای نفوذ شیطان باز می کنند. پس هیچ گناهی را کوچک نشماریم تا در برابر شیطان نفوذناپذیر شویم. در این مرحله لازم است از خدا بخواهیم کمکمان کند تا نقاط ضعف خود را بیابیم و با توکل بر خدای مهربان سعی در برطرف کردن آنها کنیم. همچنین در انجام طاعات و واجبات هر چند کوچک، خود را ملتزم کنیم تا در آزمایش های بزرگ زندگی رستگار شویم.

ص: 401

از امام رضا (علیه السلام) به نقل از پدرانیش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که جبرئیل از جانب پروردگار، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصَّةَ نَبِيِّ فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصَّةَ نَبِيِّ وَمَنْ دَخَلَ حِصَّةَ نَبِيِّ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» سپس امام رضا (علیه السلام) فرمود: «بِشَرِّهَا وَشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ (1) جمله «لا-اله-الا-الله» دژ محکم من است و هرکس آن را بپذیرد وارد دژ من شده است و هرکس وارد دژ من شود، از عذابم محفوظ خواهد ماند. سپس امام رضا (علیه السلام) فرمود: البته به شرایط خودش و من جزء آن شرایطم.

مأمون، امام رضا (علیه السلام) را از مدینه به خراسان خارج کرد. وقتی حضرت در راه خراسان به نیشابور رسید، بسیاری از مردم از جمله محدثان و علمای نیشابور به استقبال آن حضرت آمدند و گرد آن حضرت جمع شدند. سپس از ایشان خواستند که کلامی گهربار برایشان به یادگار بگذارد. روشن است که فرصتی طلایی بود و باید کلامی گفته شود که بسیار والا باشد، کلامی مناسب با شأن مجلس که علما و محدثان در آن حضور دارند. (نیشابور یکی از شهرهای بسیار مهم از نظر علمی بوده و حوزه علمی مهمی داشته است) و عالمی والا مقام باید

ص: 402

برای آنها سخن ماندگاری بیان کند، فرصتی که تکرار شدنی نبود. اصولاً لازم است این سخن، بسیار ارزشمند، پرمغز و کلیدی باشد.

از این رو حضرت، این حدیث قدسی را - که در آغاز سخن بیان شد - نقل فرمودند که به حدیث سلسله الذهب معروف شد؛ چون سند سلسله راویان گران سنگی دارد که از امام هشتم (علیه السلام) شروع می شود تا به خدا می رسد. کلامی با چنین سند محکمی برای آنها مطرح شد. (1)

ص: 403

1- . حضرت، حدیث را بدین صورت نقل فرمودند: «حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عن رسول الله عن جبرئيل عن الله: كلمة لا اله الا الله حصني...». سخن فوق یک حدیث قدسی است؛ یعنی از سوی خدای متعال صادر شده است. حال اگر چنین است، تفاوت آن با قرآن در چیست؟ قرآن برای عموم مردم و با سبک خاصی نازل شده است؛ به طوری که قرآن تحدی کرده (دیگران را به مبارزه طلبیده) است. پروردگار می فرماید: {وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ} [سورة بقره، آیه 23]؛ «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس - اگر راست می گوئید - سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را - به جز خدا - فرا خوانید». حدیث قدسی به سبک قرآن نازل نشده و کلام خداست؛ ولی جنبه تحدی ندارد. فرض کنید شخصی کتاب می نویسد و سخنرانی می کند؛ اما سبک سخنرانی او با سبک نگارشش متفاوت است. قرآن و حدیث قدسی نیز هر دو کلام خداست؛ ولی پروردگار، حدیث قدسی را برای تحدی نفرموده و وعده نداده که حدیث قدسی را از زیاده و نقصان حفظ کند؛ اما نسبت به قرآن، خدا وعده داده که قرآن را از زیاده و نقصان حفظ کند. خدای متعال می فرماید: {إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}؛ [سورة حجر، آیه 9] «بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. ما او را (از هر گزندی) حافظیم».

پرسش: چرا یک جمله کوتاه یعنی «لا اله الا الله» انسان را از عذاب الهی ایمن می کند؟!

جواب: سخن یکی از مهم ترین عناصر اثرگذار در زندگی است. گاهی شخصی پس از ده ها سال خواب غفلت بر اثر یک جمله کوتاه که در قلبش نفوذ می کند، از خواب غفلت بیدار می شود.

یکی از علما کتابی درباره گناهان زبان نوشته و حدود صد و نود گناه را برشمرده است. دروغ، تهمت، غیبت، نمایی، شماتت، طعن، تمسخر و... همه این گناهان زبان به دلیل اثرگذار بودن کلام بر بشر است؛ زیرا ممکن است در هنگام صادر شدن گناه از زبان، یک کلمه کوتاه بیشتر نباشد؛ اما به اعتبار پیامدی که دارد، گناهان بی شماری را محقق می سازد.

در روایت آمده است: «إِنَّمَا يُحَلِّلُ الْكَلَامُ وَيَحْرِمُ الْكَلَامُ» (1) کلام است که حلال کننده یا حرام کننده است». برای مثال اگر شخصی بدون انعقاد عقد با زنی همبستر شود، مرتکب گناه خواهد شد؛ اما اگر بین این دو شخص عقد ازدواج کنند اینجاست بر مرد حلال است.

«انما» برای حصر است؛ یعنی فقط و فقط کلام، چیزی را حلال و چیزی را حرام می کند. پس انسان باید مواظب کلامش باشد.

اگر تاریخ غزوات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بررسی شود، می توان نقش تأثیرگذار سخن را در تعیین سرنوشت جنگ ها دریافت؛ برای مثال در جنگ احد که مسلمانان از امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سرپیچی کردند و باعث شدند دشمن از پشت به مسلمانان

ص: 404

شیخون بزند، آنچه سبب تضعیف روحیه مسلمانان شد، کلام بود.

عاملی که سبب شد تمام مسلمانان به جز حدود ده نفر فرار کنند، شایعه ای بود که دشمن پخش کرد، مبنی بر اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) کشته شده است (قُتِلَ مُحَمَّد). همین جمله دو کلمه ای سبب تضعیف روحیه ها و فرار مسلمانان شد. اگر این دو واژه شایع نمی شد شاید استقامت می کردند، با اینکه از دو طرف محاصره شده بودند؛ زیرا در بسیاری از موارد، لشکرهایی بوده اند که بدین صورت محاصره شده و بر اثر استقامت شکست نخورده اند. پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با علم به تأثیر فراوان کلام بر شکست یا پیروزی لشکریان به این موضوع توجه داشتند.

مشرکان بعد از جنگ، کنار کوه احد جمع شدند و ابوسفیان، بُت هُبل را به دست گرفت و فریاد زد: «أَعْلُ هُبلُ أَعْلُ هُبلُ؛ سرفراز باد هُبل، سرفراز باد هُبل». ابوسفیان می خواست علاوه بر پیروزی ظاهری به پیروزی روانی نیز دست یابد که اگر ما پیروز شدیم به کمک بت هُبل بود. بسیاری از نوکیشان، سست عقیده می باشند و این گونه تبلیغات واهی بر آنها اثر می گذارد؛ زیرا همه مانند عمار، ابوذر و سلمان نمی شوند. عمار بود که می گفت: اگر دشمن، ما را شکست دهد به گونه ای که مجبور شویم از صفین که در سوریه است، تا سعفات هجر در منطقه شرقی عربستان عقب نشینی کنیم، باز هم می دانیم و می گوئیم: علی بر حق و معاویه بر باطل است.

به هر حال، در اینجا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جلوگیری از تأثیر کلام دشمن بر سپاهیان فوراً شعاری مقابل شعار آنها قرار دادند و فرمودند: «اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ؛ خدا بلندمرتبه و ارجمندتر است». مشرکان از پایین کوه می گفتند: «أَعْلُ هُبلُ» و

مسلمانان از بلاسی کوه فریاد می زدند: «اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌّ». تأثیر این شعار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر قلب مسلمانان کاملاً مشهود بود و غرض ابوسفیان حاصل نشد. پس شعار را عوض کرد و گفت: «إِنَّا لَنَا الْعَزَى وَلَا عَزَى لَكُمْ؛ مَا عَزَى دَارِيم، وَلِي شِمَا عَزَى نَدَارِيد». [عزّی یکی از بت های جاهلیت بود. قرآن می فرماید: {أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ}؛ (1) «به من خبر دهید از لات و عزّی»]. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سریع در جوابش فرمودند: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ؛ خدای سرپرست ماست و شما سرپرست ندارید». مشرکان دو سه کلمه بیان می کردند؛ ولی تأثیر کلام، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را وا می داشت، سریع به آنها پاسخ بدهد.

در روایت آمده است وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت زهرا (علیها السلام) را به عقد حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) درآورد، طبق عادات جاهلی، این گونه تبریک می گفتند: «بالرفاء والبنین؛ با سازش و فرزندان بسیار». آرزوی انسجام بین زن و شوهر و بسیار بچه دار شدن در ظاهر، کلمات بدی نیست؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: این گونه تبریک نگویند. «بل عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَکَةِ؛ (2) بگویید: خیر و مبارک باد». در ظاهر، این جمله نیز همان معنا را می رساند، وقتی انسجام باشد خیر است و فرزند هم خیر زیاد است. پس چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را تغییر دادند؟!

برخی از واژه ها برای آدمی، تداعی معانی می کند؛ یعنی معانی دیگری در ذهن می آید؛ از این رو گاهی کسی درباره شرق داستان می گوید و شنونده بر اثر شنیدن آن، مطلبی از غرب به یادش می آید. شخصی درباره امروز سخن می گوید و شنونده به یاد رخدادی در پنجاه سال قبل می افتد که باز همین

ص: 406

1- . سورة نجم، آية 19.

2- . کافی، ج 5، ص 568.

واژه‌ها در آن استفاده شده است. بنابراین ممکن است واژه‌ای زیبا و پسندیده باشد؛ اما چون معانی ناپسند دیگری به ذهن می‌آورد، باید تغییر کند.

در این تبریک جاهلی نیز (بنین) یعنی اولاد ذکور. عرب‌های جاهلی از دختر بدشان می‌آمد و با اینکه جمله (بالرفاء والبنین) معنای خوبی دارد؛ اما آن معنا تداعی می‌شد که خدا به تو دختر ندهد؛ بلکه پسر بدهد. پس باید تغییر می‌کرد، برعکس جمله (بالخیر و البرکه) که این تداعی را ندارد.

علت ممنوعیت شدید گسترش فحشا

خدا در قرآن، کسانی را که به همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تهمت می‌زدند، به عذاب تهدید فرمود: {إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفُحْشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}؛ (1) «کسانی که دوست دارند زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع یابد، برای آنان در دنیا و آخرت، عذابی پر درد خواهد بود و خدا [ست که] می‌داند و شما نمی‌دانید». این تهمت در دو سه کلمه خلاصه می‌شود؛ اما چه تأثیر و بازتابی دارد که آنان چنین عتاب می‌شوند؟!

1. این سخنان در حقیقت، جعل و پخش شایعات دروغین و نگران‌کننده در جامعه است که زشتی‌ها را در میان مردم باایمان شایع می‌کند. شایعه‌سازی یکی از سلاح‌های دشمن برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنهاست. در جنگ احد، یک شایعه چگونه جنگ را به نفع مشرکان تغییر داد. شایعه‌سازی، یک نوع جنگ روانی برای

ص: 407

لکه دار ساختن حیثیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و متزلزل ساختن و جاهت عمومی ایشان بود. آنان با جعل ناجوانمردانه ترین شایعات، پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را زیر سؤال بردند و برای مدتی چنان افکار مسلمانان را ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مارگزیدگان به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد.

2. درست است که گاهی تهمت، دو سه کلمه است؛ ولی این دو سه کلمه، گناه بزرگی است؛ زیرا تأثیر عظیمی بر فرد و جامعه دارد. گناه همانند آتشی است که اگر در نقطه ای از انبار بزرگ یا جنگل گسترده ای روشن شود، باید فوری آن را مهار و خاموش کرد؛ وگرنه همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر نخواهد بود آنها را کنترل کند.

آشکار کردن فحشا و منکرات، دروغ گفتن و نسبت های ناروا دادن به مردم از گناهان بزرگ زبان است که به علت تأثیرات مخرب آن بر فرد و جامعه در اسلام ناروا شمرده شده است. پس مسلمان، حق اشاعه و نشر فحشا و تجاهر به فسق را ندارد؛ زیرا گناهان را کوچک جلوه می دهد.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: مردی خدمت آن حضرت، عرض کرد: فدایت شوم درباره یکی از برادران دینی، کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد؛ در حالی که جمعی از افراد موثق، این مطلب را از او نقل کرده اند.

امام (علیه السلام) فرمودند: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ؛ فَإِنْ شِئْتَ هَدَّ عِنْدَكَ خَمْسُونَ فَسَامَةً، وَقَالَ لَكَ قَوْلًا، فَصَدَّقَهُ، وَكَذَّبَهُمْ، وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا يَشِينُهُ تَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ {إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفُحْشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (1)-(2) گوش و چشم خود را در [بارۀ عیب] برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند یاد کنند که وی کاری را انجام داده و او انکار کند، از وی بپذیر و از آنها نپذیر. هرگز چیزی که مایۀ عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می برد، در جامعه پخش مکن، چون در زمره کسانی خواهی بود که خدای عزوجل می فرماید: کسانی که دوست دارند زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود».

بنابراین دو سه کلمه به ظاهر ناچیز، هم جنگ روانی به راه می اندازد و هم اشاعه فحشا می کند و گناه را در نظر عموم کوچک جلوه می دهد که این خود بزرگ ترین معصیت است. امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ؛ (3) بدترین گناهان، گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد».

کلمۀ توحید

خدای متعال می فرماید: کلمۀ «لا اله الا الله» دژ من است. در گذشته، برای محافظت از شهرها قلعه هایی می ساختند که تعدادی از افراد بر آن نگهبانی می دادند و گاهی یک لشکر صد هزار نفری، قادر به فتح آن نبود، حال یکی از معنای های حصن، قلعه است. پروردگار می فرماید: تأثیر این کلام بر نفس و قلب آدمی به حدی است که هر کس این کلمه را بر زبان آورد، وارد دژ محکم من خواهد شد و از عذابم ایمن خواهد بود.

ص: 409

- 1- . سورة نور، آية 19.
- 2- . أعلام الدين، ص 405.
- 3- . وسائل الشيعه، ج 15، ص 312.

در جای دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا؛ (1)

بگوئید: معبودی جز خدا وجود ندارد تا رستگار شوید». مسلمانان زیر لوای لا اله الا الله در مدت کوتاهی، سرور دنیا شدند. این شعار عقیده سازی می کند و عقیده، هدف ساز است و به انسان قدرت می دهد. عقیده به اینکه هیچ خدایی جز «الله» نیست، تورا بنده و مطیع او می سازد و کسی که در راه پروردگار قرار گیرد، رفتاری خداپسندانه خواهد داشت.

سپس امام رضا (علیه السلام) به دنبال این کلام قدسی اضافه می کنند: «بَشِّرْهَا وَشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ با شرایط آن و [ولایت] من جزء آن شرایط است». حضرت فرمودند: هر چند گفتن این جمله، دژ الهی است؛ ولی برای نتیجه دادن این جمله، شرایطی لازم است که ولایت ما اهل بیت جزء آن شرایط است؛ وگرنه بسیاری این جمله را بر زبان می آورند؛ ولی نتیجه ای برای آنان در بر ندارد.

همچنین ولایت بدون طاعت هم تأثیرش محدود است. کسی که ولایت بدون طاعت دارد، معلوم می شود که ولایتش چندان عمیق نیست. در روایت آمده است: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعْدَتْ لِحَمَّتُهُ وَإِنْ عَدَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ؛ (2)

دوست محمد کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوند خویشاوندی او دور باشد، و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد».

ولایت بدون طاعت معنا ندارد و ولایت نیست. به هر حال، جمله «لا اله الا

ص: 410

1- . مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ج 1، ص 56.

2- . نهج البلاغه، حکمت 96.

الله» با پیش شرط هایش تأثیر بسزایی دارد؛ پس هنگام گفتن این جمله باید مواظب باشیم که آیا با شرایطش است یا نه؟ اساساً هر سخنی می‌گوییم باید یقین داشته باشیم که یکی از آن صد و نود گناه زبان نباشد.

در روایت آمده است: «مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى؛ (1) اگر کسی با بخشی از یک کلمه بر قتل مسلمانی کمک کند روز قیامت در حالی که بر پیشانی اش نوشته شده او از رحمت خدا مأیوس است، به محشر وارد می‌شود».

شطر یعنی جزئی از کلمه؛ یعنی حتی یک حرف بگوید و همین یک حرف بر قتل مسلمانی کمک کند، آن شخص در قیامت از رحمت پروردگار، مأیوس خواهد بود، نه شفاعتی شامل حالش می‌شود، نه کارهای شایسته‌ای که انجام داده برایش فایده دارد؛ بلکه مستقیم به جهنم می‌رود.

داستان لقمان حکیم معروف است. روزی مولایش به لقمان گفت: یک گوسفند ذبح کن و بهترین اعضایش را برایم بیاور، او هم به دستورش عمل کرد و زبان و قلب گوسفند را برایش برد. روز دیگر گفت: گوسفندی ذبح کن و بدترین اعضایش را برایم بیاور. وی نیز به دستورش عمل کرد و زبان و قلبش را برایش برد. مولا- به لقمان گفت: چگونه است که در دو درخواست متضاد، زبان و قلب گوسفند را آوردی؟ گفت: زیرا اگر زبان و قلب، پاک باشند، بهترین اعضا خواهند بود و اگر ناپاک باشند بدترین اعضا خواهند بود (2) و همان عضوی که ممکن است بهترین عضو باشد، بدترین عضو خواهد بود.

ص: 411

1- . ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص 276.

2- . بحار الأنوار، ج 13، ص 424.

باید توجه داشت که ممکن است یک کلمه، تأثیر بسیار خوب یا بدی بر فرد و جامعه داشته باشد؛ پس انسان باید مواظب باشد و هرگز نسنجیده سخن نگوید.

فرجام ناسنجیده گویی

شخصی به نام جلودی، از مأموران هارون الرشید بود، بعد از شهادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)، به دستور هارون منزل امام رضا (علیه السلام) را غارت کرد، حتی زیور آلات و چادرهای خواهران امام رضا (علیه السلام) را مصادره کرد، مدتی گذشت تا اینکه امام رضا (علیه السلام) به ولایت عهدی مأمون منصوب شدند، در آن زمان چند نفر از سران حکومت هارون علیه مأمون شورش کردند که جلودی هم از جمله آنها بود. سپس آنان را دستگیر کردند و مأمون دستور داد، آنها را به مجلسی بیاورند که امام رضا (علیه السلام) نیز کنار مأمون نشسته بودند.

آن گاه نفر اول و دوم وارد شدند و مأمون دستور داد گردن آنان را بزنند. سپس نفر سوم که جلودی بود وارد شد. حضرت رضا (علیه السلام) وقتی او را دیدند، آهسته از مأمون خواستند که از وی درگذرد.

مأمون گفت: مگر یادتان نیست که جلودی چقدر شما را آزار داده و در حق شما ستم روا داشته است؟

حضرت فرمود: به خاطر من وی را ببخشای.

مأمون نمی خواست او را ببخشاید؛ زیرا علیه مأمون قیام کرده بود؛ اما نمی خواست درخواست امام را نیز رد کند و دنبال بهانه ای می گشت. ناگاه جلودی دید که امام رضا (علیه السلام) با مأمون صحبت می کند و خیال کرد دارد بر ضدش با مأمون سخن می گوید؛ از این رو بدون اینکه بداند حضرت به مأمون

چه می گویند، گفت: به حق خدمتی که به پدرت هارون کرده ام، درخواست این آقا را قبول نکن.

مأمون هم که منتظر بهانه ای بود و اگر جلودی این حرف را نمی زد مجبور می شد او را آزاد کند، به حضرت رو کرد و گفت: یا علی بن موسی الرضا دیگر حجت کامل شد. خودش گفت: کلام شما را قبول نکنم؛ وگرنه می خواستم درخواست شما را بپذیرم. پس دستور قتل وی را صادر کرد.⁽¹⁾

گفتن یک جمله کوتاه از روی جهل چنین عاقبت سوئی در پی داشت. همچنین باید توجه داشت که یکی از صفات زشت، سوء ظن است. انسان تا وقتی چیزی برایش قطعی نشده، باید حسن ظن داشته باشد؛ چرا سوء ظن؟! در داستان بالا، جلودی بر اساس سوء ظن سخن گفت و ضرر کرد و خسر دنیا و الآخرة شد.

امیدواریم که خدای تبارک و تعالی به ما توفیق دهد بتوانیم زبان خود را کنترل کنیم و به تأثیر کلام توجه داشته باشیم.

ص: 413

1- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 161.

خدای متعال می فرماید: { فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَبًا إِنَّ اللَّهَ سَدِّيعٌ عَلِيمٌ }؛ (1) «و شما آنان را نکشتید؛ بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی؛ بلکه خدا افکند [آری، خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو، بیازماید. قطعاً خدا شنوای داناست».

نقش اصول شرعی و اجتماعی در زندگی

همان گونه که در احکام و مسائل شرعی، اصول عملی وجود دارد، در امور اجتماعی نیز اصولی وجود دارد؛ برای مثال در شرع، اصلی به نام «اصالة الطهارة» داریم؛ یعنی اصل بر طهارت است. اساساً هر چیزی را که شک کنیم آیا پاک است یا نجس، از لحاظ شرع، پاک است. شرع می فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّىٰ تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ»؛ (2) هر چیزی برای تو پاک است تا وقتی یقین پیدا کنی که آن شیء نجس است»، یا حجت شرعی بر نجاست قائم شود.

بنابراین باید هر چیزی را که به نجاستش یقین نداریم و حجت شرعی بر

ص: 414

1- . سورة انفال، آية 17.

2- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 583.

نجاستش نیست، پاک بدانیم؛ برای مثال شاید فرشی به وسیله خون یا هر چیز نجسی نجس شده باشد؛ اما تا وقتی به نجاست آن یقین نداشته باشیم، این فرش از لحاظ ظاهر شرع، پاک است؛ هر چند شرع، خواهان نظافت و پاکی است؛ ولی در عین حال نمی خواهد زندگی را بر مردم مشکل کند و مردم مانند وسواس ها رفتار کنند.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَيْتَةٌ فَلَا تَأْكُلْ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ فَاشْتَرِ وَبِعْ وَكُلْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْتَرِضُ السُّوقَ فَاشْتَرِي بِهَا اللَّحْمَ وَالسَّمْنَ وَالْجُبْنَ وَاللَّهَ مَا أَظُنُّ كُلَّهُمْ يُسْمُونَ هَذِهِ الْبُرْبُرُ وَهَذِهِ السُّودَانُ؛ (1) من وارد بازار می شوم و پنیر می خرم با وجود اینکه می دانم بعضی کسانی که در بازار کار می کنند، از نجاست پرهیز نمی کنند». این سخن برای تعلیم دیگران است که «اصالة الطهارة» را جاری کنند و زندگی را بر خود سخت نگیرند.

همان گونه که در شرع، اصولی برای تنظیم زندگی وجود دارد، در اجتماع نیز اصولی وجود دارد که لازم است انسان هنگام شک به آن اصول عمل کند؛ وگرنه خودش ضرر خواهد کرد.

یکی از این اصول اجتماعی «اصالة الأقدام یا اصالة العمل» است. زمانی که شخص می خواهد کاری را انجام دهد، اگر به درستی آن یقین دارد، به راحتی آن کار را انجام می دهد و اگر به نادرستی آن یقین دارد، آن را ترک می کند؛ ولی گاهی انسان شک می کند که کاری مفید است یا مضر؛ برای مثال گاهی تاجری می داند که تجارتي سودآور است، انجام می دهد یا می داند آن تجارت زیان آور است که ترکش می کند؛ ولی گاهی شک می کند که تجارتي سودآور است یا

ص: 415

نه؟ در اینجا قاعده «اصالة العمل» می گوید: هرگاه کسی در درستی کاری شک کرد، تحقیق کند؛ اما اگر تحقیق کرد و دریافت که قطعاً خلاف عقل و شرع نیست و امکان موفقیت آن نیز وجود دارد، آن عمل را انجام دهد. افراد موفق بدین گونه عمل می کنند و حتی ممکن است گاهی اقدامشان با شکست مواجه شود؛ اما کسانی که ذاتاً اهل عمل و اقدام هستند، اکثر اوقات به نتیجه می رسند.

در سفری همراه با دوستان مشاهده می کردیم که عده ای از دوستان در کار و تجارت پیشرفت کرده اند و وضع کسب و کارشان رونق گرفته و عده ای دیگر کارشان چندان پیشرفتی نکرده است. از یکی از آنان پرسیدم: چرا این گونه شده؟! شما تقریباً در یک سطح بودید؛ اما برخی این قدر پیشرفت کرده اند و برخی نه؟ گفت: گاهی در تجارت، موردی پیش می آید که شخص نمی داند سودآور است یا نه، در این میان یکی می ترسد و می خواهد سرمایه ای را که دارد حفظ کند، دیگری در این مورد اقدام می کند، شاید در چند مورد نیز ضرر کند؛ اما صد بار هم سود می کند. پس کسانی که شجاعت اقدام کردن به کارها را دارند پیشرفت می کنند.

مرحوم والد (رحمه الله) نقل می کردند: زمانی تصمیم گرفتیم در کربلا مدرسه ای بسازیم که هزینه ساختش تقریباً پانصد دینار می شد و در آن زمان پول نسبتاً هنگفتی بود و تقریباً معادل هزینه ساخت دو منزل بزرگ بود؛ از این رو به برخی از رفقا گفتیم با تجار صحبت کنند تا آن پول را جمع کنند. در این میان، تاجری از ایران آمده بود و معروف به بخل بود. آنان برای جمع آوری پول، سراغ همه رفتند، جز او. سرانجام پس از کوشش بسیار توانستند تنها مبلغ پنجاه دینار؛ یعنی یک دهم مبلغ یاد شده را جمع آوری کنند. آن گاه به آنان توصیه

کردیم که با وی نیز در این باره گفتگو کنند، گفتند: وی معروف به بخل است و گفتگو با او بی فایده است و برای ما مایه سبکی است. به آنان گفتیم: اگر کسی برای خودش چیزی بطلبد و جواب رد بشنود شاید خیال کند آبرویش رفته است؛ اما کسی که برای موضوع دینی از مردم تقاضای کمک کند و تقاضایش پذیرفته نشود کسی نمی گوید آبرویش رفت؛ بلکه برعکس، آبرویش در اجتماع بیشتر می شود. گفتیم شما بروید با او گفتگو کنید فوئش تقاضای شما را رد می کند، ضرر دیگری که به شما وارد نمی شود.

به هر حال آنها با وجود اکراه زیاد، راهی شدند و بعد از مدتی خوشحال برگشتند. پرسیدم: قصه چیست؟! گفتند: رفتیم با سختی فراوان، جریان را به او گفتیم، پرسید: تا حالا چقدر جمع کرده اید؟ گفتیم: پنجاه دینار، پرسید چقدر مانده؟ گفتیم: چهار صد و پنجاه دینار و او کل چهار صد و پنجاه دینار را پرداخت و آن مدرسه ساخته شد.

بله ممکن هم بود که تقاضای آنان را رد کند، شاید موارد دیگری هم بوده باشد از کسانی که چنین تقاضاهایی را رد کرده اند؛ اما شخصی که اصل برایش اقدام و عمل کردن است، اگر در یک مورد موفق نشد، در موارد بسیاری، موفق خواهد شد.

امتحان نیک

یکی از مواردی که انسان باید مترصد فرصت باشد و سریع اقدام کند، موردی است که باور کرده باشد از لحاظ شرع و عقل، حق است. اگر به درستی کاری، باور داشته باشد؛ ولی برای انجام دادنش دودلی کند، شیطان از این فرصت استفاده می کند و او شانس کسب سعادت را از دست می دهد.

جنگ بدر اولین جنگ مسلمانان در برابر مشرکان است. این جنگ امتحانی بود که هر دو طرف مؤمن و مشرک را گرفتار کرد؛ ولی برای مؤمنان، امتحان نیکو بود. در این جنگ نابرابر، شمار مسلمانان سیصد و سیزده نفر و شمار مشرکان هزار نفر بود. مشرکان همراه با ساز و برگ جنگی فراوان بودند؛ اما مسلمانان تنها سه اسب و هشتاد شتر داشتند. در این درگیری نابرابر با وجود شمار اندک مسلمانان در مقابل کفار که بیش از سه برابر مسلمانان بود، مسلمانان به پیروزی دست یافتند و غنایم فراوانی نصیبشان شد. مشرکان هفتاد کشته و هفتاد اسیر دادند که تنها سی و پنج نفر از کشته ها به دست حضرت علی (علیه السلام) کشته شدند و آن گاه آیه نازل شد: {فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ}. (1)

در مورد جمله {وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ}، در روایات اسلامی و کلمات مفسران، توضیحی بدین شرح آمده است: در روز جنگ بدر، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده. حضرت علی (علیه السلام) چنین کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه؛ (2) رویتان سیاه و زشت باد». در این زمان خدای تبارک و تعالی، بادی فرستاد که این سنگریزه ها و خاک را به صورت و چشم های مشرکان رساند.

خدای متعال در این آیه مبارکه، تمام پیروزی ها و اقدامات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به خود نسبت داده است که با تفسیرهای متفاوت سازگار است؛ زیرا اگر گفته شود برای این است که مسلمانان به قدرت جسمانی خود مغرور نشوند و

ص: 418

1- . سورة انفال، آية 17.

2- . ارشاد القلوب، ج 1، ص 69.

سرچشمه همه قدرت ها چه جسمانی، چه روحانی و نیروی ایمان خود را از ناحیه پروردگار بدانند درست است و اگر بگوییم حوادث معجزه آسایی در این جنگ رخ داد که همه از ناحیه خدا بود، درست است و اگر بگوییم پیروزی با تلاش مسلمانان و اراده پروردگار بود، نیز درست است؛ اما اگر از نگاهی فراتر به این پیروزی نگاه کنیم، عامل اصلی آن، مقوله درستی و حقیقت مداری بود؛ زیرا خدای متعال نظام آفرینش را به گونه ای خلق کرده که همیشه هر آنچه حق است به نتیجه خواهد رسید، خواه امور مادی باشد، خواه امور معنوی؛ برای مثال هم اکنون در علم جدید این مطلب ثابت شده که هر نقطه ای از زمین یا هوا یا دریا آلوده شود، به مرور زمان عناصر اصلی آن پدیده دوباره بازسازی می شود و به حالت اولیه باز می گردد؛ چون حالت اصلی و طبیعی هر چیزی همان است که خدا قرار داده و آن حق است و آلودگی یک مقوله باطل است.

امور معنوی نیز همین طور است. ممکن است عده ای برای تحقق آن کارشکنی کنند؛ اما چون حق است سرانجام پیروز خواهد شد. پروردگار می فرماید: {هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ}؛ (1) «اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را خوش نیاید». از این رو در جریان شهادت امام حسین (علیه السلام) در درگیری با لشکر یزید، می بینیم با وجود پیروزی ظاهری یزید، امام حسین (علیه السلام) که به حق بود نامش زنده ماند و تا ابد جاودانه خواهد ماند و نامش کاخ هر ظالمی را می لرزاند.

ص: 419

در روایت آمده است: «لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ، لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ»؛ (1) باطل تاخت و تاز دارد، حق دولت پایدار است». شخصی می گفت: چگونه این روایت، عینیت می یابد؛ در حالی که برای مثال بنی امیه حدود هشتاد سال حکومت کردند، بنی عباس حدود پانصد سال و بنی عثمان حدود ششصد سال حکومت کردند؛ اما حکومت های حق، مدت کمی دوام داشتند؟!

به او گفتم: از دو زاویه می شود به مسئله نگاه کرد:

1. ظاهری: خدا می فرماید: {يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا}؛ (2) «از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند».

2. واقعی: در این نگرش، حکومت های ظالمان امتداد دارد؛ اما سرانجام برای همیشه زایل می شوند، مگر حزب بعث سی و پنج سال حکومت نکرد؛ اما سرانجام سرنگون و نابود شد و هرگز کسی از آن به نیکی یاد نمی کند؛ ولی امام حسین (علیه السلام) حق است و نام و عملش جاودانه خواهد ماند تا زمانی که حکومت برحق مهدی موعود تشکیل شود و حکومت آرمانی آن حضرت، جامه عمل بپوشد.

خدای متعال حق را پیروز می کند؛ ولی مؤمنان باید در این راه قدم بگذارند و این راه را طی کنند. در نظام هستی، قطعاً پروردگار می تواند حق را بدون نیاز به بشر پیروز گرداند؛ ولی باید انسان به صورت نیکو آزموده شود؛ برای مثال اگر قطاری به سوی مشهد در حال حرکت است و به کسی بگویند ده ساعت دیگر، این قطار به مشهد می رسد، فقط شما باید به خود کمی زحمت بدهید، از خانه خارج شوید، بلیط تهیه کنید، و سوار قطار شوید. حالا یا او از این

ص: 420

1- . عیون الحکم والمواعظ، ص 403؛ غرر الحکم ودرر الکلم، ص 544.

2- . سورة روم، آیه 7.

فرصت، استفاده و اقدام می کند یا می گوید: نه! من در خانه بمانم بهتر از این زحمت است. خوب این شخص با قدم نگذاشتن در این مسیر، خود را از زیارت محروم خواهد کرد. قطار حقی هم که خدا قرار داده در حال حرکت به سوی جلو است و خدای عالم، محور حرکت این قطار را به دست دارد و این انسان است که باید در این قطار حق سوار شود.

به هر حال همه مردم امتحان می شوند؛ اما گروهی در راه حق قدم می گذارند و به صورت نیکو و با نعمت هایی آزموده می شوند و گروهی در راه باطل قدم می گذارند و گرفتار امتحان های بد و مصیبت ها می شوند. در صدر اسلام برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مشرکان در جنگ ها کشته شدند، برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مشرکان نیز در جنگ ها معلول شدند؛ اما اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، گرفتار آزمایش نیکو و مشرکان، گرفتار آزمایش بد شدند.

یا در حادثه کربلا اکثر مردم آن زمان، امتحان بدی دادند و شکست خوردند؛ در حالی که پروردگار اراده کرده بود که خواه مردم امام حسین (علیه السلام) را یاری کنند، خواه نکنند دستگاه بر حق امام حسین (علیه السلام) را پیروز گرداند. کسانی که همراه امام حسین (علیه السلام) بودند و کسانی که مقابل او قرار داشتند هر دو دسته از دنیا رفتند، مگر انسان در دنیا چقدر زندگی می کند؟! حبیب بن مظاهر در این جنگ کشته شد، حمله هم به دست مختار کشته شد؛ اما حبیب بن مظاهر ضرر نکرد و گرفتار آزمایش نیکو شد؛ زیرا حالا که قرار بود بمیرد در راه خدا کشته شد و قبل از آخرت، نامش در همین دنیا جاودانه شد.

در آیه بعد می فرماید: {ذُلِّكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكُفْرِينَ}؛ (1) «[ماجرا] این بود،

ص: 421

و[بدانید که] خدا نیرنگ کافران را سست می گرداند». «ذلکم» در این جمله برای تأکید بر محتوای آیه قبل است.

پروردگار، نقشه های کافران را سست می کند تا نتوانند به مؤمنان و برنامه های آنها آسیبی برسانند. اساساً باطل، ضعیف و از بین رفتنی است.

یاری امام حسین (علیه السلام) در رؤیا

خواب، حجت نیست؛ ولی بعضی از خواب ها واقعاً بیدارکننده است تا انسان دریابد آنچه را به زبان می گوید با عملش سازگار است یا خیر؟! آیا در امتحان موفق می شود یا مردود؟

شخصی برایم نقل کرد: وقتی از سخنرانان می شنیدم یا می خواندم که اهل کوفه، امام حسین (علیه السلام) را یاری نکردند، با خود می گفتم: ای کاش آن زمان در کربلا- بودم و امام حسین (علیه السلام) را یاری می کردم؛ همچنان که در روایت آمده است: کسانی که به فیض یاری امام حسین (علیه السلام) نرسیدند، همیشه این جمله را تکرار می کنند: «یا لیتَّيَّ كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» (1) ای کاش با آنان بودم تا به رستگاری عظیم نایل شوم».

وی گفت: یک شب در عالم رؤیا دیدم که روز عاشورا است و من هم جزء اصحاب امام حسین (علیه السلام) هستم و همه شهید شدند؛ به طوری که در آن کارزار، تنها امام حسین (علیه السلام) بود و من. امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: از ما دفاع کن. در این لحظه دستم را بالا آوردم و گفتم: نه آقا، دوباره فرمود: ما را یاری ده، گفتم: نه، بار سوم تکرار کردند، گفتم: نه. پس از خواب بیدار و گفتم خدا را

ص: 422

شکر که در خواب بودم، چون اگر در بیداری بود قطعاً اهل جهنم می شدم.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه: دنیا محل امتحان است و همه امتحان خواهند شد؛ اما باید آرزو کنیم که به صورت نیکو آزموده شویم. باید باور کنیم راهی را که خدای متعال قرار داده قطعاً به نتیجه خواهد رسید و در هر کاری که دیدیم رضای پروردگار در آن است با توکل به خدا شروع کنیم. هرگاه شک کردیم که آیا موفق خواهیم شد یا نه باید اصل برای ما عمل باشد. باید کار حق را انجام داد، گاهی نیز ممکن است شخص ضرر مادی کند؛ اما انسانی که نیتش خالص باشد خدای تبارک و تعالی به وی عوض خواهد داد.

کسی که به بدنش آسیبی وارد شود یا نقص عضوی پیدا کند؛ اگر صبر پیشه کند، پروردگار در عوض بردباری به وی ثواب می دهد. مردم در روز قیامت، هنگامی که پاداش عظیم صبر آنان را می بینند، آرزو می کنند: ای کاش با قیچی بند بند بدنشان را جدا می کردند تا در قیامت پاداش های عظیم می گرفتند؛ (1) زیرا انسان قطعاً خواهد مُرد و به گفته شاعر:

«ومن لم یمت بالسیف مات بغيره؛ کسی که با شمشیر نمیرد با غیر شمشیر خواهد مرد».

ص: 423

1- . فقه الرضا (علیه السلام)، ص 341: «وَرَوِي أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوَدُّ أَهْلُ الْبَلَاءِ وَالْمَرْضَى أَنْ لُحْمَهُمْ قَدْ قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيضِ لِمَا يَرُونَ مِنْ جَزِيلِ ثَوَابِ الْعَلِيلِ». ارشاد القلوب، ج 1، ص 42؛ وَقَالَ (علیه السلام): «يَوَدُّ أَهْلُ الْعَافِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ لُحْمَهُمْ قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيضِ لِمَا يَرُونَ مِنْ ثَوَابِ أَهْلِ الْبَلَاءِ».

خدای متعال می فرماید: {وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ}؛ (1) «و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید».

خدای متعال، بشر را اجتماعی آفریده است؛ از این رو حفظ و دوام زندگی انسان را به زندگی دیگران وابسته کرده و در علم جامعه شناسی درباره این ویژگی آمده است: «الإنسان مدنيّ بالطبع؛ انسان طبیعتاً اجتماعی است». از این رو اجتماع سالم، اجتماعی است که در آن پیوندهای اجتماعی، بیشتر و عمیق تر باشد.

اجتماعی که روابط و پیوندهای بین انسان ها در آن ضعیف باشد، دچار مشکل می شود. اگر کتاب های روایی را در این زمینه جستجو کنید، در می یابید که فصل بسیار وسیعی را به خود اختصاص داده و در باب معاشرت به نکات مختلف حتی نکات بسیار ریز پرداخته است؛ نکاتی که سبب قوی تر شدن روابط بین انسان ها می شود.

اسلام برای قوی شدن روابط بین افراد به گونه ای اهتمام ورزیده است که

ص: 424

می فرماید: {ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ}؛ (1) «[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد». کسی که در صدد آزار و اذیت توست، با برخورد کریمانه، دوست و یارت می گردد؛ زبان حال این است:

ما برای وصل کردن آمدیم *** نی برای فصل کردن آمدیم

اهمیت پیوند خویشاوندی

دین برای محکم شدن روابط بین افراد، دستورها و توصیه های زیبایی صادر کرده است. همچنین بر تحکیم پیوندهای خویشاوندی یا «صله رحم» به دلیل فواید بسیارش برای فرد و اجتماع، تأکید فراوان کرده است. نبود این پیوند، پیامدهای ناگوار فردی و اجتماعی به دنبال دارد؛ زیرا طبع انسان، اجتماعی است و انسان ها برای گذران زندگی و رسیدن به تکامل به یکدیگر نیاز دارند و هرچه به سبب صله رحم به یکدیگر نزدیک تر باشند بهتر می توانند به یکدیگر کمک کنند.

از این رو خدای متعال در قرآن به صورت های مختلف بارها بر حفظ این ارتباط گوشزد و تأکید کرده است. پروردگار می فرماید: {وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ}؛ (2) «و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید».

روز قیامت درباره این مقوله از شما سؤال خواهد شد. لازم است بر این نکته تأکید شود که صله رحم از جمله مواردی است که مراعات یا قطع آن در

ص: 425

1- . سورة فصلت، آية 34.

2- . سورة نساء، آية 1.

همین دنیا و قبل از آخرت، اثرش را نشان می دهد و استثنا بر دار هم نیست. مسلمان و کافر در این قاعده شریک اند. اگر مسلمان رعایت کند، سود می برد، اگر کافر هم رعایت کند، سود می برد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای فرمودند: پناه می برم به پروردگار از گناهایی که در فنا کردن صاحب خود تعجیل می کنند. عبدالله بن کوّاء عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناهی هست که در فنای آدمی تعجیل کند؟ فرمود: بلی، قطع رحم. به درستی که وقتی اهل خانواده ای با هم اجتماع، دوستی، مواسات و نیکویی می کنند؛ در حالی که ایشان اهل فسق و فجورند؛ ولی به جهت دوستی و نیکویی با هم، خدا روزی ایشان را وسیع می نماید. وقتی اهل یک خانواده از هم دوری و قطع رحم می نمایند، ایشان را از زندگی آسوده و سعادت محروم می سازد و حال اینکه اهل تقوا و پرهیزگاری اند. (1)

شخصی عمه پیری داشت، روزی به دیدنش رفت. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: خدای متعال، مرگ معلقی را برایت تقدیر کرده بود که از دنیا بروی؛ اما به خاطر صله رحم با عمه ات این مرگ را از تو دور کرد و چند سال بر عمرت افزود. (2)

امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید: چیزی را نمی شناسم که عمرها را زیاد کند؛ مگر صله رحم. حتی اینکه می شود از عمر کسی سه سال باقی مانده باشد و صله رحم به جا آورد، پروردگار، عمر او را سی سال زیاد کند و سی و سه سال بگرداند و می شود از عمر کسی، سی و سه سال باقی مانده باشد و صله

ص: 426

1- . کافی، ج 2، ص 347.

2- . وسائل الشیعه، ج 21، ص 536.

رحم را قطع نماید و خدا سی سال عمر او را کم کند و سه سال بگرداند. (1)

از بررسی روایات باب معاشرت روشن می شود که قطع رحم موجب فقر، پریشانی و کوتاهی عمر می گردد. هنگام صدقه دادن نیز ابتدا باید فامیل را ترجیح داد و به آنان رسیدگی کرد.

در روایت آمده است: اگر کسی خویشاوند نیازمند داشته باشد و صدقه را به دیگری دهد، پروردگار این صدقه را قبول نمی کند. (2) خدای متعال در آیات متعددی بر این امر تأکید کرده است: {وَأَتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ...}؛ (3) «و مال [خود] را با وجود دوست داشتن، به خویشاوندان و یتیمان و بینویان و... بدهد». در صدقه دادن مال به ذوی القربی (خویشاوندان) تأکید شده است.

با توجه به آیات و روایاتی که در باب مراعات حقوق خویشاوند خوانده شد، اگر دو خویشاوند با هم قهر باشند، تکلیف چیست؟ در این موارد، هر یک دیگری را مقصر جلوه می دهد؛ از این رو، در روایت آمده است که حتی اگر طرف مقابل شما مقصر باشد، از او درگذرید. (4) افزون بر این تأکید شده است که بهترین نوع صدقه دادن، صدقه ای است که شخص به خویشاوندی که با او قهر است پرداخت کند؛ زیرا باید به شدت روی هوای نفس پا گذاشته

ص: 427

1- . کافی، ج 3، ص 224.

2- . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 68: «لَا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُّحْتَاجٍ».

3- . سورة بقره، آیه 177.

4- . کافی، ج 2، ص 107: عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي خُطْبَتِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ».

است. در روایت آمده است: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ فِي اللَّيْلِ إِلَى ذِي رَحِمٍ كَاشِحٍ؛⁽¹⁾ برترین صدقه صدقه ای است که در شب و به خویشاوند متنفر از صدقه دهنده پرداخت شود». کاشح در لغت عربی یعنی کسی که وقتی شما را ببیند روی خود را برمی گرداند.

گاهی کسی با دیگری قهر است؛ ولی در ظاهر مراعات می کند. گاهی کسی با دیگری قهر است و به محض دیدنش روی خود را برمی گرداند. روایت می فرماید بهترین صدقه، آن است که به چنین فردی پرداخت شود؛ زیرا در قهر، هر شخصی حق را با خود می بیند و شاید همین طور هم باشد. پس این گذشت، نیازمند اراده نفس است که شخص از خدا و معصومین اطاعت کند و او را ببخشد و افزون بر آن به او هدیه عطا کند.

در زمینه کمک مادی به خویشاوندان، برخی از افراد صندوقی دارند که هر کس تمکن مالی بهتری دارد ماهانه پولی به آن صندوق واریز می کند و به کسانی که وضعشان ضعیف تر است، برای ازدواج، خرید وسایل منزل و ایجاد اشتغال به عنوان قرض، مبالغی به آنان پرداخت می شود.

متأسفانه امروز مانند قدیم نیست و روابط خویشاوندان و همسایگان ضعیف شده است و کمتر از حال یکدیگر خبر دارند که شاید یک جهش نشر فرهنگ غرب در کشورهای اسلامی باشد.

یکی از دوستان ساکن در آلمان، برایم نقل کرد: زمانی همایشی داشتیم که در انگلیس برگزار می شد و باید از آلمان به انگلیس سفر می کردیم. یکی از همراهان ما مسیحی و مادرش ساکن انگلیس بود. به او گفتم: حالا که تا اینجا

ص: 428

آمده ای، نمی خواهی با مادرت دیداری داشته باشی؟ گفت: نه، احتیاجی نیست. هفت ماه پیش به او زنگ زدم و تلفنی با هم صحبت کردیم.

بنابراین با وجود این خطرات فرهنگی اگر علاقه مندیم در دنیا و قبل از آخرت زندگی بهتری داشته باشیم، باید به دستورهای اسلام درباره وظایف فردی و اجتماعی خویش بها بدهیم.

ص: 429

خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى}؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت و آزار باطل نکنید».

نیاز به عبادت

انسان به طور طبیعی نیازهایی را در خود احساس می کند؛ برای مثال زمانی که کودک است، به خوردن و آشامیدن احساس نیاز می کند و زمانی که به نوجوانی و جوانی می رسد، نیازهای دیگری مانند نیاز به شخصیت اجتماعی، اشتغال، تشکیل خانواده، آموختن علم و... را در خود احساس می کند.

همچنین زمانی که به کهنوت می رسد، یک مرحله بالاتر می رود و به این فکر می افتد که چگونه نام و یاد خود را زنده نگه دارد؛ خواه به وسیله فرزندان، خواه از طریق انجام دادن کارهای خیر؛ یعنی برایش مهم است که نامش زنده بماند.

انسان نیاز دیگری نیز در زندگی احساس می کند که بعد معنوی است. این بعد، فراتر از حالت مادی است. در این مرحله باید ماورای ماده را درک کرد؛ برای مثال آخرت را تصدیق و باور کرد که پیامد آن تأمین نیازهای زندگی در

ص: 430

عالم آخرت است. غالب افراد آن قدر مشغول دنیا و نیازهای مادی می شوند که از جنبه مهم معنوی غافل می شوند، یا اگر هم توجه داشته باشند، بیشتر زبانی است و درک عمیقی از آن ندارند.

در روایت آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک اذان به بلال می فرمود: «أَرْحَنَّا يَا بِلَالُ!» (1) ای بلال ما را راحت کن». گو اینکه نماز، استراحتی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است تا ساعتی ایشان را از سختی های دنیا برهاند.

بنابراین جنبه دیگری که متضمن سعادت واقعی است، این است که انسان واقعاً درک عمیقی درباره خدای متعال داشته باشد و نسبت به عبادت و امور معنوی احساس نیاز کند.

انواع عبادت

بر اساس میزان درک انسان از خدا و عبادت، عبادات افراد متفاوت است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبادت کنندگان را به سه گروه تقسیم می کند: «قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (2) گروهی او را به امید عطا و بخشش پرستش می کنند که این عبادت بازرگانان است، گروهی خدا را از روی ترس عبادت می کنند. این عبادت بردگان است، و گروهی خدای را از روی سپاسگزاری می پرستند و این عبادت آزادگان است».

گروهی از اول عبادت کنندگان، آنهایی هستند که از ترس عذاب، اعمال عبادی را انجام می دهند که این عبادت بردگان است. یک برده چرا کار

ص: 431

1- بحار الأنوار، ج 79، ص 193.

2- نهج البلاغه، حکمت 237.

می کند و زحمت می کشد؟ چون می داند اگر کار نکند مولا عقابش می کند. این گروه نیز همین گونه اند؛ یعنی اگر روزه، واجب نبود، روزه نمی گرفتند، اگر نماز، واجب نبود، انجام نمی دادند؛ یعنی اگر نماز، مستحب باشد؛ ولی همین ثوابی که خدا برای نماز واجب گذاشته است به نماز مستحب عطا کند، با وجود این همه ثواب، نماز مستحبی را نمی خوانند و می گویند: واجب که نیست، عقاب هم نمی شویم؛ پس نمی خوانیم؛ زیرا عبادت این گروه، مانند اطاعت بردگان است؛ از این رو پروردگار را عبادت می کنند؛ ولی این گونه عبادت، پایین ترین مرتبه عبادت است.

گروه دیگر به طمع بهشت است؛ چون ثواب دارد، خدا را عبادت می کنند و این عبادت تجار است. اگر تاجر پولدار، یک روز سر کار نرود زندگی اش مختل نمی شود، نرفتن او به سر کار به خاطر خوف نیست، اگر یک روز سر کار نرود کسی او را بازخواست نمی کند؛ بلکه سر کار رفتنش برای این است که ثروتش را بیشتر کند. خوب این در امور مادی، هیچ اشکالی ندارد؛ اما اگر با خدای متعال این گونه برخورد شود، هرچند عبادت او صحیح است؛ اما باز هم درجه و مرتبه پایینی دارد.

گروه دیگر افرادی هستند که به عبادتشان عبادت احرار است، آنان نه به سبب ترس از جهنم و نه به خاطر طمع در بهشت؛ بلکه چون خدا را شایسته بندگی دیده اند، او را عبادت می کنند؛ برای مثال کسی که به دیگری کمک می کند، شایسته سپاس است. آیا سپاسگزاری از او به علت ترس است؟ یا شخص به امید بردن نفع این عمل را انجام می دهد؟ هیچ کدام. سپاسگزاری شخص از عطاکننده از روی خوف یا طمع نیست؛ بلکه او را شخصیتی اهل

فضل و بخشنده دیده است و بر اساس این شناخت از او تشکر می کند؛ از این رو حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) از این نوع عبادت به عبادت احرار تعبیر کرده اند؛ یعنی عبادت کننده به طمع یا از ترس کاری را انجام نمی دهد؛ بلکه بنا بر شناختش تواضع و بندگی می کند. ترس باشد یا نباشد کاری را که باطل است انجام نمی دهد، ثواب باشد یا نباشد کاری را که صحیح است انجام می دهد، این عبادت آزادگان است.

البته عبادت هر سه گروه صحیح است؛ اما مراتب و درجاتش مختلف است تا حدی که عبادت احرار قابل قیاس با عبادت آن دو گروه نیست؛ برای مثال در یک نماز جماعت که افراد مختلفی شرکت می کنند، آیا درجات ثواب همه مساوی است؟ خیر؛ بلکه درجات بسیار متفاوت است، یکی نسبت به دیگری معرفتش به خدا بیشتر است پس با خضوع و خشوع بیشتری نماز می خواند، دیگری فکرش در نماز است و دیگری فکرش پراکنده و در جاهای دیگر است، پس همه آنان نمازشان صحیح است؛ ولی درجاتشان بسیار تفاوت دارد.

روشن شد که عبادت کنندگان سه گروه اند و همه آنان عباداتشان صحیح است، البته با مراتب متفاوت.

آیا می شود کسی عبادت کند، ولی عبادتش باطل باشد؟! بله، گاهی اوقات شخصی به خاطر ریا عبادت را انجام می دهد، این شخص عبادتش باطل است. خدا می فرماید: {فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ}؛ (1) «پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند». ریا در عبادت از محرمات است و همان نمازی که در

ص: 433

شرایطی شخص را به بهشت می برد، ممکن است او را به جهنم ببرد؛ پس عبادتی که به خاطر مردم باشد، نه تنها صحیح نیست؛ بلکه ممکن است موجب عقوبت شود.

صدقه

صدقه دادن نیز در صورت داشتن نیت صادقانه و خالصانه یک نوع عبادت محسوب می شود. صدقه چیست؟ صدقه از تصدیق گرفته شده و هر کار خیری که با آن امر الهی تصدیق شود، صدقه نام دارد؛ برای مثال هر گونه منفعت رسانی به دیگران به خاطر پروردگار، صدقه است.

در روایت آمده است: «عَوْنُكَ الضَّعِيفَ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ؛ (1) یاری رساندن به ضعیف از بهترین صدقات است». گرفتن دست یک نفر نابینا و رد کردن او از خیابان، صدقه است؛ چون شخص با این کار خواست خدا را تصدیق می نماید؛ زیرا خدای متعال فرموده است: دیگران را کمک کنید و با این کار، امر الهی تصدیق می شود.

یا روایت دارد: «إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ؛ (2) برداشتن مانع از سر راه صدقه است». چه دین زیبایی! اگر کسی مانعی بر سر راه مردم مشاهده کند که احتمال دهد باعث آسیب مردم خواهد شد و آن را با نیت الهی از سر راه بردارد صدقه حساب می شود و نزد پروردگار، ارزش و پاداش دارد. خدا می فرماید: {وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى}؛ (3) «یکدیگر را بر نیکی و پرهیزگاری

ص: 434

1- . کافی، ج 5، ص 55.

2- . بحار الأنوار، ج 72، ص 50.

3- . سورة مائده، آية 2.

کمک کنید».

بنابراین صدقه دادن اصلاح جامعه است. اگر مکانی خراب شود و انسانی آن را اصلاح کند یا به فقیری کمک نماید، چون کمبودی را با یاری خود برطرف می کند، به اصلاح جامعه کمک می شود.

صدقه باطل

اگر صدقه دهنده منظوری غیر خدایی در دل داشته باشد، صدقه اش باطل می شود؛ برای مثال اگر شخص صدقه دهد و پس از آن بر صدقه گیرنده منت بگذارد یا صدقه دهد تا وجهه اجتماعی پیدا کند، صدقه اش باطل می شود. آیه قرآن به طور مستقیم به این دو حالت اشاره کرده، می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى}؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت و آزار باطل نسازید». {كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ}؛ (2)

«همانند کسی که مال خود را برای خودنمایی به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد»؛ زیرا عملش با ریاکاری و خودنمایی همراه است.

صدقه دهنده، خواه از ابتدا هدفش خودنمایی باشد، خواه بعداً شیطان فریبش دهد، عملش حبط می شود؛ همچنان که از جمله {لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ} استنباط می شود، پاره ای از اعمال ناروا ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد.

منت گذاشتن گاهی با لفظ و گاهی با عمل است. اگر کسی کار نیکی برای دیگری انجام دهد، باید آن را فراموش کند، نه اینکه همیشه منت بگذارد

ص: 435

1- . سورة بقره، آية 264.

2- . همان.

در روایت آمده است: برخی در روز قیامت می بینند اعمالی که انجام داده اند، در نامه عملشان نیست، می گویند: این همه زحمت کشیدم، کار خیر کردم، به او می گویند: آنها را برای خدا انجام ندادی، برای مردم انجام دادی، برو مزدت را از مردم بگیر. (1) اگر کسی کاری را برای پروردگار انجام داد حق منت گذاشتن بر دیگران را ندارد.

شیخ عباس قمی 6 نویسنده کتاب ارزشمند مفاتیح الجنان و دیگر کتاب های گرانسنگ، داستانی را برای پسرش بدین شرح بیان کرده است: مرحوم پدرم (کربلایی محمدرضا) از علاقه مندان منبر «شیخ عبدالرزاق مسئله گو» بود؛ به گونه ای که هر روز در مجلسش حاضر می شد و شیخ هم بعد از مسئله گفتن، کتاب منازل الآخرة مرا می گشود و بخشی از آن را برای شنوندگان و حاضران می خواند. روزی پدرم به خانه آمد و مرا صدا زد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل عبدالرزاق مسئله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و از این کتاب که او برای ما می خواند تو هم می خواندی. در این لحظه نفس من گفت که بگویم: پدر، آن کتابی را که شیخ عبدالرزاق می خواند من نوشته ام، تا خواستم این مطلب را بگویم خود را کنترل کردم، گفتم: عجب! کتاب را برای پدرت نوشته ای یا برای خدا؟ اینجا جایی است که باید سکوت کنی.

خدا کسانی را که پس از صدقه دادن منت می گذارند، به سنگ سختی تشبیه کرده که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده است. می فرماید:

ص: 436

{فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ (1) عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ (2) فَتَرَكَهُ صَلْدًا (3) لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}؛ (4)

«کار او همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد، (و بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند، و خدا جمعیت کافران را هدایت نمی کند».

چه تعبیر لطیف، رسا و گویایی! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که پوشش نازکی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهایی متعددی نیز در آن خاک افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، پس رگبار شدیدی بر آن بیارد، و با وجود اینکه زمینه های نمو و رشد در آنجا فراهم است، به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین برود، و این باران کاری جز این نمی کند که آن پوشش نازک را همراه بذرها می شوید و با خود می برد و سختی و غیر قابل نفوذ بودن آن سنگ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید، آشکار می سازد.

این مثال بسیار گویاست؛ زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیرخواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی انجام می دهند که هیچ گونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد؛ اما حوادث زندگی به زودی پرده را از چهره باطن آنان کنار می زند و باطنشان را آشکار می سازد، پس صاحبانشان

ص: 437

1- . صفوان: تخت سنگ بزرگ و صاف.

2- . وابل: باران سنگین دانه درشت.

3- . صلداً: سنگ صافی است که چیزی بر آن نمی روید.

4- . سورة بقره، آية 264.

هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحماتشان بر باد می رود.

اما کسانی که کوچک ترین عمل خیری را به نیت خدایی و خالصانه انجام می دهند، خدا عملشان را رشد می دهد. همانند زکات که در لغت به معنای نمو کردن است، خدا عمل زکات دهنده را نمو می دهد. خدای متعال هر عمل خیر دیگری را نیز همانند عمل خیر زکات نمو می دهد. خدای متعال می فرماید: { مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا }؛ (1) «کسی که کار نیکو کند برای او ده برابر آن پاداش است». یعنی خدای متعال حداقل ده برابر عملش به وی عوض می دهد.

خدا در این باره می فرماید: { وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِدِّ بِهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ }؛ (2) «و مثل [صدقات] کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان، انفاق می کنند، همچون باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد [که اگر] رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی [برای آن بس است]، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست». او می داند آیا انفاق شما انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه یا آمیخته با منت و آزار یا همراه با محبت و احترام است.

چه تشبیه زیبایی! صدقه و انفاقی که برای خدا باشد، مانند باغی است که بر بلندی قرار دارد و بهترین بهره و ثمره را می دهد.

نکته دیگری که در این آیه به چشم می خورد، جمله { ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ } است که انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن

ص: 438

1- . سورة انعام، آية 160.

2- . سورة بقره، آية 265.

دو چیز است: «طلب خشنودی خدا» و «تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان صدقه دهنده». در آخر آیه جمله {وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ} هشدار است به همه کسانی که می خواهند عمل نیکی انجام دهند. آنان باید مراقب باشند کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند؛ زیرا خدا کاملاً مراقب اعمال آنهاست.

چکیده سخن

چکیده سخن آن است که، اگر انسان بخواهد اعمالش پسندیده و مورد قبول خدا قرار گیرد و نتیجه پایداری داشته باشد، باید اولاً: سعی کند در زمره گروه سوم عبادت کنندگان باشد، یعنی کسانی که عمل را نه از روی طمع و نه از روی خوف؛ بلکه به خاطر اینکه خدا را شایسته عبادت می دانند انجام می دهند؛ ثانیاً: عمل خیر را برای خوشایند مردم انجام ندهند؛ بلکه عمل خیر را تنها برای کسب رضای خدا انجام دهند تا رنج و تلاششان تباه نشود.

ص: 439

اشاره

خدای متعال می فرماید: {أَبْلَغُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ}؛ (1) «پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امینم».

این عبارت به شکل های مختلف از زبان پیامبران نقل شده که ایشان به قوم خودشان می فرمودند: من برای شما ناصح امینی هستم.

شرایط نصیحت دیگران

اشاره

نصح در زبان عربی به معنای خلوص است؛ برای مثال «الذهب الناصح» یعنی طلای خالص بدون مخلوط. پس نصیحت در معنای لغوی اش یعنی انسان برای طرف مقابلش خلوص داشته باشد. شخص ناصح وقتی چیز ناروا یا کاستی در طرف مقابل می بیند، چون به او اخلاص دارد، به وی گوشزد می کند تا از هرگونه کمبودی پیراسته باشد. اگر کسی رفیق عزیزی دارد و می بیند بدون اینکه متوجه باشد نقصی در ظاهرش وجود دارد، به وی گوشزد می کند؛ زیرا دوستش دارد و دوست دارد این نقص از وی برداشته شود.

بنابراین نصیحت، یکی از صفات مؤمنان است که در حق همدیگر و حتی در حق حاکم خودشان اعمال می کنند؛ یعنی هدفشان از تذکر، برطرف کردن

ص: 440

عیب آنهاست؛ زیرا تنها معصوم است که خطایی ندارد، بقیه عمداً یا سهواً جایز الخطايند. البته در نصیحت باید شرایطی رعایت شود، تا نصیحت واقعی و سازنده تحقق یابد:

الف) واقعی بودن نقص و عیب

باید چیزی که در طرف مقابل مشاهده می شود، واقعاً نقص باشد؛ زیرا گاهی مسائلی در اجتماع وجود دارد که نقص نیست و ما خیال می کنیم طرف مرتکب خطایی شده است؛ در حالی که کاری خلاف رضای الهی انجام نداده است. آیه می فرماید: {أَبْلَغُكُمْ رَسُولًا رَبِّي}؛ «می خواهم امر الهی را به شما برسانم»، وقتی خلاف شرعی صورت نگرفته، تذکر جایی ندارد. در موارد بسیاری شاهدیم که اجتماع برخی از ارزش های خداپسند را نمی پذیرد و مخالف آن را می پذیرد؛ یعنی چیزی که مورد رضای خدا نیست در جامعه رواج می یابد.

شاهد بودم که دختری می گفت: من برای ازدواج مهر السنه حضرت زهرا (علیها السلام) را می خواهم - قرار دادن مهر السنه حضرت زهرا به عنوان مهر ازدواج مستحب است و دویست و شصت و دو و نیم مثقال نقره می شود که مهر حضرت زهرا (علیها السلام) بوده است - اما خانواده دختر می گفتند: در عرف مردم بد است، به ویژه حالا که مهریه های گزاف رواج یافته است.

من به والدین وی گفتم این مهرالسنه حضرت زهرا (علیها السلام) است، شما می گوید پیامبر نقصی را برای دخترش خواسته، و این برای حضرت زهرا (علیها السلام) نقص است. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: بهترین زنان امت من زنانی هستند که زیباتر و کم مهرتر باشند. (1) رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) یک ویژگی دنیوی و یک ویژگی اخروی بیان

ص: 441

فرمودند که جمع بین دنیا و آخرت است. پس در اینجا که نقص واقعی وجود نداشته، نمی توان گفت نصیحتی صورت گرفته یا رسالتی به انجام رسیده است. بنابراین، شرط اول نصیحت این است که نقص شرعی وجود داشته باشد تا رسالت الهی محقق شود.

ب) اخلاص داشتن نصیحت کننده

شرط دوم، این است که در نصیحت دیگری، حس انتقام جویی و مچ گیری وجود نداشته نباشد. نباید شخص از دیگری دلگیر شود؛ آن گاه ناراحتی اش را این گونه جبران کند. افرادی هستند که وقتی از کسی ناراحت می شوند، منتظر فرصتی می مانند که نقصی در او ببینند و مچش را بگیرند، نصیحت این افراد از روی اخلاص نیست؛ بلکه از روی دشمنی است؛ برای مثال می خواهد آبروی طرف را ببرد یا اینکه ناراحتش کند؛ این برخوردها تأثیر مثبت ندارد؛ بلکه طرف به بهانه دفاع از خود، اگر نقصی هم داشته باشد نمی پذیرد و به فرموده قرآن: {أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ}؛ (1) «نخوت، وی را به گناه کشاند». بنابراین باید سعی کنیم در نصیحت دیگران، اخلاص داشته باشیم و غرض ورزی را از خود دور کنیم.

ج) امین بودن نصیحت کننده

در موارد بسیاری، افراد در هنگام نصیحت کردن، دنبال تأمین مصالح خودند، نه مصالح طرف مقابل؛ در حالی که این گونه عمل کردن خیانت است: «الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ»؛ (2) مشورت دهنده باید امین باشد». آیه نیز به نصیحت کننده

ص: 442

1- . سورة بقره، آية 206.

2- . محاسن، ج 2، ص 601.

صفت امین می دهد. می فرماید: {نَاصِحٌ أَمِينٌ}؛ «اندرز دهنده امین». گاهی شخص مطلبی را به طرف مقابل گوشزد می کند؛ اما نه به خاطر اینکه طرف را از اشتباه باز دارد؛ بلکه منفعت خویش را می جوید و این خلاف امین بودن است. هدف از نصیحت دیگران باید تأمین مصلحت آنها باشد.

نقل شده است: حضرت زهرا (علیها السلام) یک شب تا صبح برای همسایه ها دعا می کردند. امام حسن (علیه السلام) پرسیدند: چرا من نشنیدم که برای خودتان دعا کنید؟ حضرت فرمود: «الْجَارُ ثَمَّ الدَّارِ» (1) اول همسایه بعد خودمان». باید توجه داشت که ویژگی امانتداری و مصلحت طلبی برای طرف مقابل، باعث امین شدن ناصح می شود که ویژگی پیامبران و ائمه و بندگان صالح خداست.

چکیده سخن آنکه در هنگام نصیحت باید:

1. عیب واقعی وجود داشته باشد؛ یعنی عیبی که خدا و پیامبر، آن را عیب می دانند، نه عیب های سلیقه ای.

2. اخلاص وجود داشته باشد و حس انتقام جویی در کار نباشد.

3. هدف تأمین مصلحت طرف مقابل باشد، نه تأمین منافع نصیحت کننده.

نصیحت فرزند بی مبالا

شخصی که فرزندش به سن تکلیف رسیده است؛ اما نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد یا به دیگر تکالیف دینی خویش پایبند نیست، باید برای نصیحت او به فرموده قرآن عمل کند که می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ}؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان

ص: 443

1- . علل الشرائع، ج 1، ص 181.

2- . سورة تحریم، آیه 6.

را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید». به فرموده این آیه، پدر و مادر وظیفه نجات و حفظ فرزندان خویش را از آتش جهنم دارند. باید توجه داشت که برای موفقیت در این امر بزرگ از همان دوره کودکی باید والدین در تربیت دینی کودک و محکم شدن عقایدش کوشا باشند، تا کودک همچنان که رشد می کند، تربیت دینی یابد.

اگر کسی این کار را نکرد یا سعی خودش را کرد؛ اما در مواردی موفق نشد و فرزند سرکشی کرد، در این گونه موارد باید نصیحت و گفتگو کردن با او را پیشه کند و با فراهم کردن شرایط مناسب، محیطی را که وی در آن زندگی می کند، از ناپاکی ها سالم سازد؛ برای مثال اگر دوستان نابابی دارد با روش صحیح (نه با زور) دورشان کند؛ ان شاء الله با صبر و تلاش سنجیده به نتیجه خواهد رسید.

پرسش: گناهکارانی که به علت پرورش یافتن در محیط های ناسالم این گونه شده اند، چرا باید در آخرت مجازات شوند؟

پاسخ: زیرا انسان در هر محیطی قرار گیرد، اختیار از او سلب نمی شود؛ از این رو افرادی بوده اند که با وجود محیط پاک، راه سرکشی را پیش گرفتند. مثالش پسر نوح پیامبر (علیه السلام) است. او با اختیار خودش راه غیر مستقیم را انتخاب کرد و کسانی نیز هستند که در محیط های ناسالمی تربیت شده اند؛ اما با اختیار خودشان راه صواب را برگزیده اند.

پروردگار می فرماید: {إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا}؛ (1) «ما انسان را از نطفه ای اندر

ص: 444

آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار».

خدا در این آیه سخن از مختار بودن انسان به میان می آورد و می فرماید: ما بعد از خلق شکفت انگیز انسان (به هم آمیخته شدن نطفه زن و مرد) به او قدرت شنیدن و دیدن دادیم، سپس راه را به او نشان دادیم، حال عده ای به اختیار خود راه صحیح را برمی گزینند و عده ای دیگر با وجود دیدن راه، به سوی کفر و عصیان پیش می روند. بعد می فرماید: {إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا}؛ (1)

«به درستی که ما برای کیفر کافران زنجیر و غل ها و آتش سوزان مهیا نموده ایم». بنابراین چه در محیط خوب و چه در محیط بد و ناپاک، اختیار از انسان سلب نمی شود. در کنار اختیار، عقل هم به انسان داده شده و همیشه گفته شده است که عقل، پیامبر درونی است.

بنابراین انسان مختاری که عقل و شرع به او فرموده است، وجود محیط ناسالم بیرونی عذر موجهی برای برگزیدن گمراهی نخواهد بود؛ همچنان که در این دنیا اگر کسی پدر و مادرش دزد باشند و خودش نیز دزدی کند، دادگاه او را مجازات خواهد کرد، در دادگاه عدل الهی هم چنین خواهد بود.

ص: 445

خدای متعال می فرماید: {وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً}؛ (1) «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید».

اجتماع از افراد مختلفی تشکیل شده است که جامعه یکپارچه ای را تشکیل می دهند؛ از این رو هرگونه خللی که در بخشی از بخش های اجتماع به وجود آید، به کل این مجموعه آسیب می رساند.

شخصی در قایق نشسته بود و در محدوده خودش، سوراخی در قایق ایجاد می کرد. به او اعتراض شد که چرا این کار را انجام می دهی، گفت: جای خودم را سوراخ می کنم و به کسی کاری ندارم. در این مثال درست است که او قسمت مربوط به خود را سوراخ می کند؛ ولی اگر قایق سوراخ شود، آب، همه را غرق می کند. اجتماع مانند این مثال است و هر خللی در اجتماع وارد شود، گریبان همه را می گیرد.

اگر گروهی در اجتماع ظلم کنند و بلایی نازل شود، این بلا مخصوص ظالمان نخواهد بود؛ بلکه دیگران را هم فرا می گیرد؛ پس خدای تبارک و تعالی و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) بر این نکته تأکید می کنند که صالح بودن یک فرد، لازم

ص: 446

است؛ اما کافی نیست؛ بلکه همه باید صالح باشند تا اجتماع صالح شود.

حال یکی از مسائلی که سبب صلاح جامعه می شود، انصاف داشتن است. انصاف، یعنی آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آنچه را برای خود روا نمی داری، برای دیگران نیز روا مدار. در ادامه به چند مورد از مواردی اشاره می شود که رعایت انصاف در آنها ضروری است:

1. انصاف در خرید و فروش

بعضی افراد، هنگام خریدن دوست دارند کالا را تمام و کامل دریافت کنند؛ ولی هنگام فروختن دوست دارند از آن جنس کم بگذارند. خدای متعال در مورد چنین افرادی می فرماید: {وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ}؛ (1)

«وای بر کم فروشان. آنان که وقتی برای خود پیمان می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند. اما وقتی می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند».

کم فروشان تلاش می کنند که در وقت خرید، جنس، خوب و مرغوب باشد و کم نباشد؛ حتی سنگ ترازو را نیز بررسی می کنند؛ اما هنگام فروش بر اثر کم فروشی به مردم خسارت وارد می کنند. جنس فاسد می فروشند یا از وزنش کم می گذارند.

بعد از آن خدای متعال آنها را متوجه قیامت و حسابرسی آن روز هولناک می کند و می فرماید: {أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ}؛ (2) «آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، در روزی

ص: 447

1- . سورة مطففين، آية 1-3.

2- . همان، آية 4-6.

بزرگ، روزی که مردم در پیشگاه رب العالمین می ایستند».

این گروه می پندارند زندگی دیگری پس از زندگی دنیا نیست و هر کاری انجام دهند، ثبت و ضبط نمی شود و دست آنها برای انجام هرگونه خطایی باز است؛ ولی حاکمی به نام «رب العالمین» که مالک حقیقی دنیا و آخرت است، تمام اعمال آنها را ثبت می کند و از ذره ای نمی گذرد و آن را به حساب می آورد. خدا می فرماید: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ}؛ (1) «پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

2. انصاف در مشورت

انصاف در مشورت، یعنی همان گونه که هنگام مشورت خواستن از کسی، علاقه مندیم او ما را به بهترین صورت راهنمایی کند، باید درباره دیگران نیز این گونه باشیم. هنگامی که با ما مشورت می شود، دروغ نگوئیم و حقیقت را پنهان نکنیم؛ بلکه آنچه به نظرمان صحیح است، به او بگوئیم؛ از این روی یکی از مستثنیات غیبت، جواز غیبت در مشورت است؛ برای مثال اگر در امر ازدواج درباره شخصی از شما سؤال کردند، اگر خواستید او را معرفی کنید، معرفی واقعی او غیبت محسوب نمی شود و اگر مطلبی را بدانیم و خلاف آن را بگوئیم، بنابر روایات خیانت در مشورت است. (2)

ص: 448

1- . سورة زلزله، آية 7-8.

2- . بحار الأنوار، ج 72، ص 104: عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أنه قال: «مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمَحْضْهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ لُبَّهُ»؛ غرر الحكم ودرر الكلم، ص 363: الإمام علي (عليه السلام): «خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَفْطَحِ الْأُمُورِ وَأَعْظَمِ الشُّرُورِ وَمَوْجِبَةٌ عَذَابِ السَّعِيرِ»؛ غرر الحكم ودرر الكلم، ص 439: الإمام علي (عليه السلام): «ظُلْمُ الْمُسْتَشِيرِ ظُلْمٌ وَخِيَانَةٌ».

ممکن است کسی بگوید: من به این مسائل کاری ندارم از شخص دیگری سؤال کن. این برخورد اشکال ندارد؛ اما اگر خواست درباره پرسش او توضیح دهد، باید راستش را بگوید. پس همان طور که دوست داریم در امر مشورت، دیدگاه صحیح را بشنویم، ما نیز باید درباره دیگران همین گونه باشیم.

3. انصاف در مستحبات

بحث انصاف بسیار گسترده است که حتی مستحبات را نیز شامل می شود؛ برای مثال زیارت امام رضا (علیه السلام) یکی از مستحبات است و در این میان خواندن دو رکعت نماز بالای سر حضرت ثواب زیادی دارد؛ اما اگر در آن ازدحام جمعیت، جایی را بالای سر حضرت یافتیم، نماز بخوانیم و جای خود را به دیگری بدهیم تا او نیز بهره مند شود؛ یعنی همان طور که دوست می داریم دیگری جایش را به ما بدهد، ما نیز انصاف را در مورد دیگران رعایت کنیم. در مورد رساندن دست به ضریح نیز همین طور است، با تبرک جستن و اظهار ارادت، سریع حرکت کنیم تا دیگری نیز به این فیض نایل شود؛ از این موارد رعایت انصاف در مستحبات فراوان است و زیارت از باب مثال بود؛ ولی مراعات انصاف در تمام روابط انسانی با دیگران و حتی با محیط زیست ضروری است.

اجتماع سالم، اجتماع با انصاف

مصادق هایی از انصاف در خرید و فروش، مشورت و مستحبات بیان شد. در یک حکم کلی باید بگوییم اجتماع سالم، اجتماع با انصاف است؛ یعنی خود را میزان قرار می دهیم و هرچه را برای خود می پسندیم، برای دیگران نیز

امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید: «أَحَبُّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ (1) آنچه را برای خود می پسندی برای برادر مسلمانان نیز بخواه». اگر این اخلاق زیبا و خداپسندانه در اجتماع فراگیر شود، اجتماع سالمی خواهیم داشت؛ اما اگر انصاف نباشد وضع ناگوار امروز در جامعه ادامه خواهد یافت و اجتماعی پر از مشکلات و ناهنجاری های اخلاقی پدید خواهد آمد؛ زیرا یک دلیل بزرگش همین است که به واجب ها و مستحبات این چنینی عمل نمی شود، در نتیجه عنایت خدا به ما کم می شود و رحمت الهی را به دلیل نداشتن نفس پاک کمتر دریافت می کنیم؛ زیرا رحمت الهی واسعه است؛ اما هر کس به اندازه لیاقتش آن را دریافت می کند.

درست است که انجام بعضی کارها واجب نیست؛ اما مراعاتش سبب به وجود آمدن اجتماعی سالم و خداپسند می شود. اجتماعی که همه از آن سود می برند و همچنان که در مقدمه عرض کردیم، اگر اجتماعی ناسالم شد، انسان شایسته نیز گرفتار مصیبت می شود، هرچند در آخرت رستگار باشد؛ از این رو باید سعی کنیم در تمام کارها چه در کسب و کار، چه در مشورت و چه در رفتار با دیگران و...، همان رفتاری را که دوست داریم دیگران با ما داشته باشند ما نیز با آنان داشته باشیم تا خدای متعال نیز با ما آن گونه که ما دوست داریم عمل کند.

ص: 450

خدای متعال می فرماید: {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ}؛ (1) «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد».

انسان هر عملی را با نیتی خاص انجام می دهد. اکنون پرسش این است که از لحاظ شرعی نقش نیت در عمل چیست؟ آیا نیت هر چه باشد، پروردگار به عمل شخص نگاه می کند؟ آیا تنها بر اساس عمل به انسان ثواب داده می شود؟

خیلی اوقات نیت شخص بد بوده، ولی نتیجه کارش خوب است؛ برای مثال شخصی با قصد خودنمایی به فقیری کمک می کند یا بر اثر دشمنی به قصد کشتن کسی به او سم می دهد؛ ولی اتفاقاً زهر، علاج بیماری اش شده است.

یا برعکس کسی نیتش خوب بوده است؛ اما نتیجه کارش بد شده است؛ برای مثال پزشکی نیتش معالجه بیمار بوده و تمام سعی خود را نیز کرده است؛ اما تشخیصش اشتباه بوده و موجب مرگ بیمار شده است. آیا آن پزشک در دادگاه الهی مقصر است؟ خیر، حتی عقلاً نیز مقصر نیست و عقاب نمی شود.

ما یک حسن فاعلی داریم که همان نیت است و یک حسن فعلی که عملکرد شخص است. اسلام بر این امر تأکید دارد که هر چه حسن فاعلی بهتر

ص: 451

باشد، عمل شخص با ارزش تر است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»؛ (1) ارزش اعمال به نیت ها بستگی دارد».

اگر انسان سعی کند نیتش پاک باشد، حتی اگر عملش ناچیز باشد، پروردگار قبول می کند. قرآن می فرماید: {إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ}؛ (2) «خدا فقط از تقوایندگان می پذیرد». کثرت عمل، مطلوب است؛ اما مهم کیفیت عمل است که با نیت خالص تحقق می یابد.

برای مثال اگر با نیت خالص خوانده شود موجب قرب به خداست، اما اگر به نیت ریا خوانده شود، صاحبش را جهنمی می کند.

با توجه به سخن پیش گفته معنای این حدیث روشن می شود که می فرماید: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ؛ ارزش اعمال به نیت بستگی دارد» یا «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»؛ (3) نیت مؤمن بهتر از عمل اوست»؛ زیرا عمل بدون نیت، باطل است؛ اما نیت خیر بدون عمل ثواب دارد؛ یعنی اگر انسان نیت انجام دادن کار خیری را کرد؛ ولی موفق به انجام آن نشد، نزد خدا پاداش دارد. اگر کسی نیت کند به فقیری کمک کند، ولی متوجه شود پولی ندارد، به ثواب خود رسیده است.

باید توجه داشت که نیت غیر از آرزوست؛ نیت بدین معناست که انسان برای انجام دادن کاری اقدام و به سوی هدف روانه شود، در حقیقت نیت، جوهر و روح کار است و عمل ما از نیت، رنگ می پذیرد.

می گویند شخصی سی سال در صف اول، نماز جماعت می خواند؛ زیرا

ص: 452

1- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 4.

2- . سورة مائده، آية 27.

3- . کافی، ج 2، ص 84.

ایستادن در صف اول، مستحب است. یک روز که برای نماز آمد صف اول جا نبود و مجبور شد در صف های دیگر بایستد؛ ولی هنگام نماز خواندن احساس کرد از این حالت خجالت زده است، مردم سی سال او را در صف اول دیده اند و امروز در صف چهارم یا پنجم یا صف آخر ایستاده است. او احساس کرد این مسئله شاید یک نوع شکست برایش باشد و خجالت کشید. بعد از نماز به خود آمد که عجب! سی سال به خاطر صف اول نماز خواندم تا مردم بگویند: او چه آدم متدینی است. به هر حال وقتی شخص متوجه این حالت خود شد، گفت: پس ممکن است تمام این سی سال نماز من برای مدح مردم بوده است؛ پس تمام سی سال را قضا کرد.

البته انسان نباید وسواس پیدا کند. بعضی ها با این پندار، عمل خیر انجام نمی دهند و می گویند: ما عمل خیر انجام نمی دهیم تا ریا نشود. نخیر، باید عمل خیر انجام داد و ریا نیز نکرد. در مجموع چون شیطان، کارش را بلد است، گاهی انسان را به این سو و آن سو می اندازد؛ از این رو همواره باید مواظب و هوشیار بود؛ زیرا شیطان القا می کند که شخص کار خوب انجام ندهد و اگر کسی بخواهد کار پسندیده ای انجام دهد، او را به بهانه پرهیز از ریا از آن عمل باز می دارد:

خدا می فرماید: {قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ صَلَّى سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا}؛ (1) «بگو آیا شما را به زیان کارترین مردم آگاه کنیم؟ آنانند که کوشش هایشان در دار دنیا بر باد رفته و می پندارند که مردمی نیکوکار بوده اند».

ص: 453

یکی از فضایل اخلاقی که در قرآن و روایات بر آن تأکید فراوان شده، ایثار و فداکاری در راه خداست. فداکاری فضیلتی است که عقل نیز ارزش آن را درک و تأیید می‌کند؛ زیرا عقل بعضی چیزها را درک نمی‌کند، مثل اینکه چرا نماز صبح دو رکعت یا نماز مغرب سه رکعت است؛ اما مسائلی است که عقل حسن و قبح آنها را خوب درک می‌کند، مثل صداقت در مقابل دروغ، عدالت در مقابل ظلم یا احسان و نیکی به دیگران و فداکاری نیز از جمله فضایلی است که عقل، حسن آن را درک می‌کند.

ایثار با چه نیت و هدفی مهم و ارزشمند خواهد بود؟ نقش نیت در فضیلت یافتن ایثار مورد تأکید عقل و شرع است. گاهی ایثار به خاطر دین و گاهی به خاطر دنیا است. اگر نیت در ایثار، صحیح نباشد، پیامدی جز زیان و خسران نخواهد داشت.

در مقابل ستاره درخشانی را داریم که قرآن، ایثارگری و جانبازی اش را ستایش می‌کند و او کسی جز حضرت علی (علیه السلام) نیست. پروردگار می‌فرماید: {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ}؛ (1) «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا به [این] بندگان مهربان است». این آیه درباره ارزش فداکاری و ایثارگری علی (علیه السلام) در حادثه لیلۃ المبیت است که حضرت جانش را برای تحصیل رضای خالق در کف اخلاص گذاشت.

در آن شب عده ای از مشرکان، نقشه کشیده بودند همه با هم در حالی که

ص: 454

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوابیده اند، به ایشان حمله کنند و ایشان را بکشند و چون هر کدامشان از قبیله ای بودند، انتقام از آنها نیز میسر نبود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که از جانب پروردگار از این نقشه آگاه شدند، برای حفظ جان و تکمیل مأموریت ابلاغ رسالت، تصمیم گرفتند وطن را ترک کنند؛ اما اینکه چگونه بتوانند خود را از تیرس نگاه مشرکان خارج کنند، به برنامه ریزی دقیقی نیاز داشت؛ زیرا دشمنان دائماً در حال دیده بانی از خانه ایشان بودند و فوراً از غیبت ایشان آگاه می شدند و ایشان را می یافتند.

از این رو باید شب هنگام، کسی در جای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوابید و با پذیرفتن خطر مرگ، جان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نجات می داد. چه کسی جز حضرت علی (علیه السلام) حاضر بود این خطر را به جان بخرد و نفسش را فدای برگزیده خدا کند؛ پس این آیه درباره عظمت کار امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شد که می فرماید: {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ}.¹

امام علی (علیه السلام) و خانواده بزرگوارشان، در زمینه ایثار و فداکاری در راه خدا کار را به جایی رساندند که یک سوره کامل قرآن (انسان) در مدح فداکاری های آنان نازل شد. در قسمتی از این سوره، خدا از ایشان به نام عبادالله (بندگان خاص پروردگار) یاد می کند و می فرماید: {عَيْنًا يَشْرِبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا}؛⁽¹⁾ «چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و [به دلخواه خویش] جاری اش می سازند».

چکیده سخن

نیت خالص الهی است که بالاترین ارزش را به عمل می دهد. انسان باید

ص: 455

1- . سورة انسان، آية 6.

مراقب باشد هر سختی و ضرری را که تحمل می کند با نیت خالص الهی باشد؛ وگرنه تنها تحمل سختی ها چندان ارزش ندارد.

البته ممکن است داشتن نیت خالص در ابتدا سخت باشد؛ اما پروردگار، انسان را به گونه ای آفرید که قابل تربیت باشد. خدا می فرماید: {وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا}؛ (1) «و قسم به جان آدمی و آن کسی که آن را منظم ساخته، سپس به او الهام کرد که چه چیزی فجور و چه چیزی تقوا است»، پس انسان به دلیل الهام فجور و تقوا قابل تعدیل و تغییر است.

انسان می تواند بر نفسش چیره شود و آن را تغییر دهد. می گویند: ترک عادت، بسیار سخت است؛ اما می تواند و این قدرت را دارد که خود را تغییر دهد. فرد می تواند هر کاری را که انجام می دهد به نیت الهی باشد. اگر می خواهد کار خیر انجام دهد، به خاطر تعریف دیگران نباشد.

در قرآن آمده است که صدقه پنهان، ثوابش از صدقه علنی بیشتر است. (2) مطلوب است که انسان گاهی آشکارا صدقه دهد تا مردم یاد بگیرند؛ اما در اصل صدقه پنهان، ثوابش بیش از صدقه علنی است؛ زیرا در صدقه پنهانی، احتمال اینکه نیت، نادرست باشد کمتر است.

حال اگر انسان سعی کند به سمت اخلاص و نیت پاک پیش رود، اگر اتفاقاً

ص: 456

1- . سورة شمس، آية 7-8.

2- . سورة بقره، آية 271: {إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ وَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ}. کافی، ج 4، ص 8: عن عمّار السَّاباطي قال قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): «يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ وَاللَّهِ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنْهَا فِي الْعَلَانِيَةِ».

در بعضی موارد در عمل اشتباه و خطا کرد، آن گاه با توجه به نیت پاکش باز هم نزد پروردگار، پاداش دارد. خدا می فرماید: {فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا}؛ (1) «پس خدا بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و همواره آمرزنده مهربان است».

ص: 457

1- . سورة فرقان، آية 70.

خدا می فرماید: { كَتَبْنَا نُورًا لِّلنَّاسِ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ }؛ (1) «کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری: به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده».

این آیه شریفه قرآن کریم، بر این دلالت دارد که مردم در تاریکی اند و خدای متعال با فرستادن قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به وی مأموریت داده است تا در پرتو راهنمایی قرآن، آنان را از ظلمات به نور منتقل کند.

بنابراین اگر کسی بخواهد بداند که آیا در نور است یا در ظلمات باید اعمالش را با قرآن کریم بسنجد؛ به این معنا که رفتار خود را بر قرآن عرضه کند، اگر مطابق قرآن باشد، در نور است و اگر مطابق قرآن نباشد، معلوم می شود که در ظلمات است.

با مطالعه و تأمل در آیات قرآن کریم درمی یابیم که محور همه آیات قرآن کریم سه موضوع عقاید، احکام و اخلاق است که به اختصار به این سه موضوع اشاره خواهد شد:

ص: 458

کسی که واقعاً به خدا باور دارد باید به تمام آموزه های قرآن نیز باور داشته باشد و به تمام احکام و اخلاق اسلامی عمل کند؛ زیرا باور واقعی همواره عمل زاست؛ برخلاف دانش که از این ویژگی برخوردار نیست. بنابراین نشانه باور واقعی به پروردگار و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل به همه بایدها و نبایدهای الهی است که در قرآن کریم بر پیامبرش نازل شده و امروز در دسترس بشر است.

همواره باورها در عمل بازتاب می یابد؛ از این رو، جایگاه عقیده در اسلام بسیار مهم است. آیات فراوانی در قرآن بر توحید، نبوت، امامت، معاد و مسائل عقیدتی تأکید کرده است؛ زیرا شخصیت، منش و روش و رفتار انسان ناشی از عقیده اش می باشد.

مهم ترین موضوع از میان این سه موضوع محوری قرآن، عقاید است؛ زیرا عقاید مهم ترین نقش را در زندگی بشر دارد و دو موضوع دیگر، برآمده از آن است؛ زیرا اعمال و اخلاق انسان را عقیده اش تعیین و تنظیم می کند؛ از این رو اعمال و اخلاق کسی که به خدا، نبوت، معاد و ثواب و کیفر معتقد است با کسی که به این اصول اعتقاد ندارد، متفاوت است.

بدیهی است، کسی که معتقد است آفریدگار بشر خدای عالم، قادر، ازلی و ابدی است، خدایی که به تمام اسرار و رموز وجودی انسان اعم از جسمی و روحی آگاهی دارد، با کسی که به چنین خدایی اعتقاد ندارد، قطعاً تفاوت دارد؛ زیرا انسان خدا باور اعتقاد دارد که تنها پروردگار، شایستگی هدایت را دارد و می تواند وی را از ظلمات زندگی جاهلی به نور زندگی عالمانه و آگاهانه خدایی، رهنمون شود؛ چون علم حقیقی به بایدها و نبایدهای زندگی

الهی، نور است؛ از این رو گفته شده است: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (1) دانش نوری است که خدا در دل هرکس که بخواهد قرار می دهد».

بسیاری از افراد که تنها از ترس نیروی بازدارنده بیرونی و مجازات از ارتکاب جنایات خودداری می کنند، هرگاه در موردی، نیروی بازدارنده حاضر نباشد که به دستگیری مجرم منجر شود، بدترین جنایات را مرتکب می شوند؛ اما کسانی که به خدا و معاد باور دارند، همواره از بازدارنده درونی برخوردارند و هیچ گاه تصور ارتکاب جرم نیز به ذهنشان نمی آید؛ زیرا باور دارند که خدای متعال بر همه چیز آگاه است و همه اعمال ما را در نامه اعمالمان ثبت می کند و در قیامت پاداش ذره ای عمل خیر یا شر را خواهد داد.

اگر مسلمانی به احکام شرع ملتزم نباشد؛ برای مثال نماز نخواند یا روزه نگیرد، در واقع در عقیده اش به خدا یا پیامبر، ضعفی وجود دارد یا باور به معاد ندارد؛ از این رو مسلمان باید سعی کند اعتقاداتش را در حد توان تقویت کند که در روایت از آن به یقین تعبیر شده است. وقتی انسان به وجود خدا یقین داشته باشد، عمل و اخلاقش نیز صحیح و خداپسندانه خواهد شد.

2- احکام

خدا راه صحیح زندگی را در چارچوب احکام الهی در قرآن بیان کرده است. کسی که به خدا باور دارد باید سعی کند کردارش طبق موازین شرع باشد. شرع نیز فقط واجبات و محرمات نیست؛ بلکه مستحبات و مکروهات نیز است.

به هر حال یکی از موضوعات محوری قرآن، احکام است. احکام درباره همه بایدها و نبایدهای زوایای زندگی فردی و اجتماعی است که شامل نماز،

ص: 460

روزه، حج، خمس، زکات، رفتار با همسر، فرزندان، خویشاوندان و افراد جامعه، امر به معروف و نهی از منکر - که وظیفه اجتماعی است - می شود. انسان باید سعی کند همه اعمالش صددرصد طبق احکام شرع باشد؛ زیرا این نور است و خلاف این شیوه، تاریکی محسوب می شود.

3- اخلاق

هر شخصی دو چهره دارد: یک چهره ظاهری که همان صورت جسمی اوست که شامل چشم، گوش، دهان و... می باشد. حال اگر شخصی چهره ظاهری اش زیبا باشد، او را زیبا می نامند و اگر ظاهرش زشت باشد، مردم او را زشت می خوانند. هرکس یک صورت باطن دارد که اخلاق نامیده می شود. اگر صورت باطنی به اخلاق فاضله آراسته باشد، به صورت ظاهری انسان، زیبایی می بخشد و زیبایی هایش را چند برابر می کند و اگر ظاهری ناآراسته نیز داشته باشد، زشتی های ظاهری وی را می پوشاند و اگر صورت باطنی اش آلوده به گناه باشد، زیبایی های ظاهری فرد را می پوشاند و زشتی هایش را چند برابر می کند.

نکته مهم در این باره آن است که اگر چهره باطنی شخصی به اخلاق رذیله آلوده باشد، صورت واقعی وی بسیار زشت و کریه خواهد بود؛ اما حقیقت آن در قیامت آشکار می شود؛ از این رو در روایات آمده است که افراد در روز قیامت به صورت باطنی شان محشور می شوند؛ (1) یعنی فردی که در روز قیامت محشور می شود، اگر صورت باطنی اش به اخلاق فاضله آراسته باشد، به

ص: 461

صورت انسان محشور می شود؛ اما اگر صورت باطنی اش به اخلاق رذیله آلوده باشد، به صورت موجودی غیر از انسان محشور می شود. ما در دنیا همه افراد را به صورت انسان می بینیم؛ اما بسیاری از آنان در واقع انسان نیستند. بنابراین مؤمن باید تلاش کند خود را به فضایل اخلاقی آراسته کند و اگر کسی گرفتار رذیله اخلاقی مانند تکبر، عجب، حسد و مانند اینهاست سعی کند که خود را از این آلودگی های اخلاقی پیراسته کند تا صورت واقعی و باطنی اش صورت انسانی باشد. خدا بشر را به گونه ای آفریده است که می تواند با اراده و تلاش، اخلاق و عاداتش را تغییر دهد.

عامل رستگاری و هدایت

به هر حال، این سه موضوع محوری قرآن، یعنی عقاید، احکام و اخلاق اسلامی همان نوری است که قرآن به وسیله آن انسان را از ظلمات به سوی نور هدایت خواهد کرد. پیام قرآن در این سه مسئله خلاصه شده است. اگر انسان به این سه مسئله یا برخی از آنها عمل نکند گرفتار ظلمت و سپس دچار خسران عظیم خواهد شد. چون خدای تبارک و تعالی به عبادت و اطاعت بنده اش نیاز ندارد، پروردگار غنی مطلق، و بشر فقر مطلق است. از این رو اگر ما بخواهیم به مدارج عالی کمال و سعادت دنیا و آخرت نایل شویم، باید به این سه موضوع محوری و اساسی قرآن پایبند شویم تا از ظلمات جهل و گمراهی به نور هدایت و رستگاری برسیم.

خدای متعال می فرماید: {لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ}؛ (1) «[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند».

سعادت، همسویی با سنن الهی است

خدای تبارک و تعالی، دنیا را بر اساس یک سلسله قوانین پایه گذاری کرده و در فرهنگ قرآن، سنن الهی نامیده شده است. این سنن تا دنیا برپاست تغییر نخواهد کرد. پروردگار می فرماید: {فَلَنْ تَجِدَ لِسَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسَةَ اللَّهِ تَحْوِيلًا}؛ (2) «هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی». حال با توجه به تغییرناپذیری سنن الهی، چه کسی در این دنیا پیروز است؟ معلوم است، هر انسانی که خودش را با این سنن تطبیق دهد، پیروز می شود؛ وگرنه، نه تنها پیروزی به سراغش نمی آید؛ بلکه با مشکلات بسیاری نیز مواجه خواهد شد.

در مثال مادی، یکی از قوانین خدا در جهان هستی، قانون جاذبه زمین است

ص: 463

1- . سورة نساء، آية 123.

2- . سورة فاطر، آية 43.

که بر این اساس زمین هر چیزی را به سوی خود می کشد. حال اگر کسی در طول زندگی، متوجه این قانون باشد و آن را مراعات کند، از این جهت با مشکلاتی مواجه نخواهد شد؛ اما اگر کسی بگوید من این قانون را قبول ندارم و خود را از جای بلندی پرت کند، مسلماً ضرر خواهد کرد، تازه مردم نیز اذعان می کنند که عقلش را از دست داده است.

در امور معنوی نیز سنت هایی وجود دارد که انبیا و اولیا، آنها را بیان کرده و به مردم توصیه کرده اند با آن شیوه حرکت کنید یا خود سنت را بیان نکرده اند؛ اما راه را به ما نشان داده اند، همانند پزشکی که گاهی علت بیماری و دارویش را می گوید و گاهی تنها دارو را تجویز می کند و می گوید: تنها با عمل به این نسخه بهبودی حاصل خواهد شد.

پیامبران و ائمه (علیهم السلام) نیز همین کار را انجام داده اند، گاهی برای مردم، سنت و گاهی نتیجه را بیان کرده اند، شاید از این جهت که می دیدند مخاطبان، گنجایش فهم مطلب را ندارند.

به هر حال اگر کسی رفتارش را طبق سنت های الهی تطبیق دهد، زندگی سعادت‌مندی خواهد داشت؛ وگرنه قطعاً گرفتار بلا و چالش خواهد شد؛ هر سنتی را بشناسیم و بدان عمل کنیم پیشرفت خواهیم کرد و اگر نخواهیم به آن عمل کنیم یا طبق تمایلات و خواسته های بشری پیش رویم، مسلماً صدمه خواهیم دید، نه تنها خودمان بلکه آسایش دامنگیر همه خواهد شد.

البته این گونه نیست که اگر کسی به سنتی عمل نکرد، فوری صدمه ببیند؛ بلکه کسی که خودش را از پشت بام پرت کند، جاذبه او را بر زمین می کوبد؛ ولی همه سنن الهی چنین نیست؛ برای مثال فرض کنید که یک نفر قصد دارد

دانشمند شود، این گونه نیست که در همان روز اول به نتیجه برسد؛ بلکه باید سال ها زحمت بکشد تا نتیجه بگیرد.

سنت کار و تلاش

یکی از سنن یا قانون های الهی، سنت تلاش است. هر فردی بر این کره خاکی از پیامبر گرفته تا افراد عادی برای رسیدن به هدف باید زحمت بکشد. خدای متعال می فرماید: {وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى}؛ (1) «و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی او نیست»؛ یعنی هیچ چیز را بدون تلاش در طبقی از طلا به کسی نمی دهند.

سید زُئَل، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) که اشرف مخلوقات است و پروردگار، والاتر از او خلق نکرده، بیست و سه سال شب و روز زحمت کشید، یعنی از روزی که مبعوث شد تا روزی که دنیا را ترک کرد. او افضل مخلوقات است؛ اما مشمول سنت های الهی حاکم بر جهان هستی است.

در روایت آمده است (2) شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: چه وقت امام زمان ظهور می کند تا ما راحت شویم؛ [چون ظهور حضرت مهدی را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بشارت داده بودند: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي... فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» (3) مهدی از فرزندان من است... که پس از فراگیر شدن ظلم و جور بر زمین، آن را از عدل و داد پر می کند] حضرت فرمودند: خیال نکن وقتی حضرت حجت ظهور کنند دیگر وقت تنبلی است، نه این گونه

ص: 465

1- . سورة نجم، آية 39.

2- . غیبت، نعمانی، ص 283-285.

3- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 287.

نیست: «رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ؛ (1) عبادتگرانی در شب و شیرهایی [مجاهدانی] در روز». درست است که خدا حضرت حجت را در زدودن ظلم و برپایی عدل نصرت می دهد؛ ولی در عین حال یاران حضرت باید عبادت شبانه و جهاد روزانه داشته باشند.

البته راه اهل بیت (علیهم السلام) صحیح است؛ ولی این گونه نیست که هر کس مدعی محبت اهل بیت (علیهم السلام) باشد خدا او را یاری کند؛ بلکه شرط دارد. پروردگار می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَصَبَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ}؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند».

در نتیجه وقتی مردم کوفه، امام حسین (علیه السلام) را یاری نکردند، سبب شهادت امام حسین (علیه السلام) شد و اولین کسانی که از این کار ضرر کردند، خود مردم کوفه بودند یا در جنگ صفین وقتی مردم از یاری حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) سر باز زدند، طولی نکشید که معاویه بر کل کشورهای اسلامی مسلط شد و کسانی که از یاری کردن آن حضرت سر باز زدند، بیش از دیگران ضرر کردند.

باید توجه داشت که کسی تنها با آرزو، به جایی نمی رسد. آیه شریفه می فرماید: {لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ}؛ (3) «[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند». بد نیست که انسان آرزو داشته باشد؛ اما آرزوی همراه با

ص: 466

-
- 1- . بحار الأنوار، ج 52، ص 308: عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «... رَجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ يَبِيْتُونَ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ وَيُصْبِحُونَ عَلَى خِيُولِهِمْ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ...».
 - 2- . سورة محمد، آية 7.
 - 3- . سورة نساء، آية 123.

عمل، اگر آرزوی بدون عمل باشد، آرزویی دراز است که در روایات، مذموم دانسته شده است. در روایت آمده است: «إِنَّمَا أَحْسَى عَلَيْكُمْ ائْتَيْنِ طَوْلَ الْأَمَلِ وَاتَّبَاعَ الْهَوَىٰ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ وَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصِدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ (1) همانا بر شما از دو چیز می ترسم، درازی آرزو و پیروی هوای نفس. اما درازی آرزو سبب فراموشی آخرت می شود و پیروی از هوای نفس، آدمی را از حق باز می دارد».

برای مثال یک شخص کاسب که آرزو دارد تاجر بزرگی شود، آیا رسیدن به این هدف تنها با آرزو کردن برایش امکان پذیر است؟ خیر؛ بلکه باید با عمل همراه شود. پس تاجر بزرگ زحمت می کشند، کسانی که از پدرشان ارث برده اند، اگر کار نکنند رفته رفته ثروتشان از بین می رود. یک تاجر پیوسته باید فکر کند که چگونه سرمایه اش را حفظ کند و افزایش دهد و در صورت خسران، چگونه آن را جبران کند.

فقهای بزرگ نیز تنها با آرزو فقیه نشده و هیچ کدام علم لدنی نداشته اند. آنان افرادی بوده اند که با کمترین امکانات و با زحمت و رنج بسیار به این درجات علمی نایل شده اند.

اهل کتاب همواره سرگرم آرزوهای خود بودند، آنها خود را فرزندان پروردگار می دانستند و شیطان آنها را به آرزوهایشان سرگرم ساخته بود. خدا می فرماید: {وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ}؛ (2) «یهود و نصارا گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم»؛ ولی پروردگار می فرماید: {لَيْسَ

ص: 467

1- . تحف العقول، ص 204.

2- . سورة مائده، آية 18.

بِأَمَانِيكُمْ...}؛ (1) پاداش و کیفر به دلخواه شما نیست؛ بلکه اگر کار پسندیده انجام دهید نتیجه را می بینید و اگر کار ناپسند انجام دهید نتیجه اش را خواهید دید». خدا می فرماید: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ}؛ (2) «پس هرکس هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هرکس هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

هرکس عمل ناپسند انجام دهد، خواه مسلمان باشد، خواه غیرمسلمان نتیجه آن را خواهد دید. بعضی افراد می گویند: ما حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست داریم و در حدیث آمده: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتَهُ»؛ (3) دوست محمد کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوند خویشاوندی او دور باشد، و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد».

کسی که ادعا می کند، پیرو امیر مؤمنان (علیه السلام) است، ولی در عمل پیرو ایشان نیست، ادعای او نادرست است. شیعه واقعی به واجبات و محرمات الهی عمل می کند، نه اینکه تنها ادعای دوستی اهل بیت (علیهم السلام) را داشته باشد.

بهره مندان از شفاعت

قطعا کسی که شیعه بمیرد شفاعت در قیامت، شامل حالش می شود؛ اما اولاً: چه کسی گفته شخصی که معصیت می کند، در حال مرگ، شیعه می میرد؟ شاید کافر از دنیا رود؛ برای مثال روایت دارد کسی که عمداً حج را ترک

ص: 468

1- . سورة نساء، آية 123.

2- . سورة زلزله، آية 7-8.

3- . نهج البلاغه، حکمت 96.

کند؛ یعنی مستطیع بوده و می توانسته حج برود و مانعی نیز برایش نبوده، ولی حج را ترک کرده است، هنگام مرگ با دین یهودیت یا نصرانیت از دنیا می رود، پس شیعه نمی میرد که شفاعت شامل حالش شود. (1)

ثانیاً: اگر فرضاً شخص شیعه بمیرد، زمان شفاعت او معلوم نیست. پس اگر گناهکار بوده ممکن است مدت طولانی در برزخ عذاب بکشد. قیامت نیز وقتی فرا رسد سال ها طول می کشد تا به پرونده اعمال همه رسیدگی شود. خدا درباره قیامت می فرماید: {فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ}؛ (2) «در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است»، در آن مدت طولانی که روزش برابر پنجاه هزار سال دنیاست، ممکن است بعضی ها همان اول شفاعت شامل حالشان شود؛ ولی بعضی ها ممکن است در آخر.

در روایت (3) است: بعضی از شیعیان ما شفاعت شامل حالشان نمی شود؛ مگر اینکه مدتی را در آتش جهنم بگذرانند.

بنابراین نتیجه می گیریم که اگر کسی نیز شیعه از دنیا برود و برزخ را هم بگذرانند، باز ممکن است بعد از زمان طولانی شفاعت شامل حالش شود. پس این گونه نیست که انسان با خیال و آرزو به درجات عالی برسد؛ بلکه باید چه برای دنیا و چه برای آخرت زحمت کشید، تا به نتیجه دست یافت.

پیشرفت در دنیا نیز اینگونه است، طبق آمار گرفته شده از برخی کشورهای اسلامی میانگین کار مفید در روز نیم ساعت است. آیا امیدوارید کسی که

ص: 469

1- . کافی، ج 4، ص 268.

2- . سورة معارج، آية 4.

3- . بحار الأنوار، ج 6، ص 154.

هشت ساعت کار می کند پیشرفتش با کسی که نیم ساعت کار می کند مساوی باشد؟ وضعیت بعضی از کشورهای اسلامی از این هم بدتر است. در یکی از کشورها ساعت کار مفید یک کارمند سه دقیقه است؛ از این رو، از دیگران عقب افتاده و گرفتار فقر و بیچارگی شده ایم. آن گاه می گوئیم ما که مسلمان هستیم چرا اینگونه هستیم؟

بنابراین هرکس کار پسندیده انجام دهد، نتیجه اش را می بیند و هر کس کار ناپسند انجام دهد، نتیجه اش را خواهد دید. از آیات قرآن چنین استنباط می شود که این نتیجه هم در دنیا و هم در آخرت وجود دارد. کسانی که امام حسین (علیه السلام) را شهید کردند اضافه بر عذاب اخروی، در دنیا نیز خدا از آنها انتقام گرفت و اضافه بر ذلت اخروی دچار ذلت دنیوی نیز شدند، مردم پیوسته آنان را سرزنش کردند. در کتب تاریخی آمده است که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) تا وقتی مختار از عمر سعد انتقام گرفت، شش سال طول کشید و در این مدت او هر جا می رفت، مردم می گفتند: وی قاتل امام حسین (علیه السلام) است و به او ناسزا می گفتند، همچنان در بدبختی به سر بُرد تا به دست مختار کشته شد.

افراد نیکوکار خود و خاندانشان با عزت و سربلندی به سر می برند.

پس کسی خیال نکند اگر در راه مستقیم و با عقیده صحیح است دیگر همه چیز تمام است و به نتیجه خواهد رسید. خیال نکنیم چون در این دنیا مشکلات داریم همین که فوت کردیم خدا درهای بهشت را روی ما می گشاید، خیر این گونه نیست. پروردگار می فرماید: {وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَّسْئُولُونَ}؛ (1) «و [در موقف حساب برای بازجویی] بازداشتشان کنید که آنها مسئول اند» و مورد حسابرسی

ص: 470

الهی قرار خواهند گرفت. آن گاه از آنان می پرسند: چرا فلان جا فلان عمل خلاف را مرتکب شدی؟ چرا به فلان آیه عمل نکردی؟ چرا به فلان حدیث عمل نکردی؟ باید توجه داشت کسانی که احکام خدا را می دانند و به آن عمل نمی کنند کارشان سخت تر می شود؛ در روایت آمده است: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ» (1) پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود، هفتاد گناه جاهل آمرزیده خواهد شد». مقصود از عالم در اینجا کسی است که مسائل را بداند و با این حال، از فرمان های الهی تعدی کند. خود ما نیز در زندگی روزمره، همین گونه برخورد می کنیم؛ برای مثال فرض کنید در کارگاهی که دو کارگر کار می کنند، اگر به یکی گفته شود فلان کار را انجام نده؛ ولی با وجود این او از نهی کارفرما سرپیچی کند، چون از نهی کارفرما آگاهی داشته و سرپیچی کرده است، بیشتر از دیگری سرزنش می شود.

بنابراین باید با تحمل رنج و زحمت به نتیجه رسید، اگر کسی زحمت نکشد، نه دنیا دارد و نه آخرت.

ما به شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) امیدواریم آنان نیز بسیار بزرگوارند، خدای متعال هم لطف و کرمش نامحدود است؛ اما در عین حال انسان باید بکوشد تا قابلیت رحمت الهی و شفاعت معصومین (علیهم السلام) را پیدا کند.

در روایت است: خدای متعال به بنده اش از پدر و مادر به فرزند رحیم تر است. (2) چطور مادر به فرزندش بسیار علاقه مند است؛ به ویژه اگر کوچک باشد،

ص: 471

1- . کافی، ج 1، ص 47.

2- . تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص 36: «أَنْتَ أَرْحَمُ بِي مِنْ أَبِي وَأُمِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُوسَى وَإِنَّمَا رَحِمْتُكَ أُمَّكَ لِفَضْلِ رَحْمَتِي...».

آن گاه زنی که در آن مجلس حضور داشت عرض کرد: پس چرا پروردگار، بندگان را عذاب می کند؟! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جواب فرمودند: بله خدا رحیم است؛ اما شما نیز تلاش کنید که رحمت الهی شامل حالتان شود.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) خطاب به شیعیان می فرمایند: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهِ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنِي بَوْرِعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَسَدَادٍ؛ (1) آگاه باشید که امام شما در زهد و مخالفت هوای نفس تا آنجا رسیده که از دنیا به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، حال شما توانایی و قدرت چنین کاری را ندارید؛ ولی می توانید زحمت بکشید و او را با بورع (پرهیزگاری) و اجتهاد (تلاش فراوان) و پاکدامنی و راستی در سخن یاری کنید».

ص: 472

پروردگار می فرماید: {وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ}؛ (1)

«و بگو: [هر کاری می خواهید] انجام دهید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست».

حاکم بودن قانون علت و معلول بر هستی

خدای متعال، جهان هستی را به گونه ای آفریده که تا علت و مقدمات پدیده ای فراهم نشود، آن پدیده به وجود نیاید و برای رسیدن به هر هدفی باید مقدمات آن فراهم شود و در غیر این صورت هدف، دست نیافتنی خواهد بود و چون تقدیر آفریدگار در اداره نظام هستی بر این بوده است، آن را بر اساس قانون علت و معلول و سبب و مسبب آفریده است.

البته استثناهایی در مورد پیامبران و ائمه (علیهم السلام) به نام معجزه و کرامت وجود دارد که به خواست الهی، برخی از امور برخلاف قانون حاکم بر نظامی هستی به دست آنان تحقق می یابد؛ اما چنین مواردی از حیطه قدرت بشر خارج است و باید برای رسیدن به اهداف خویش مقدمات لازم آن را فراهم کنند و منتظر به وجود آمدن معجزه در امور خود نباشند؛ زیرا معجزه و کرامت با اذن خدا و

ص: 473

تنها به پیامبران، ائمه و اولیای خاص الهی اختصاص دارد، آن هم در زمان و مکان خاص.

از این رو برای کسب هر دانش، فن و هنری ناله و دعای تنها بدون فراهم کردن مقدمات لازم آن بی فایده است. بنابراین هرکس خواهان کسب دانش، رزق، ثروت یا هر خواسته دیگری است باید مقدمات و اسباب آنها را فراهم کند و هرگز نباید توقع داشته باشد که خدا بدون تلاش و فراهم کردن مقدمات لازم با اعجاز، خواسته هایش را برآورده کند. اگر کسی بدون کوشش لازم، از خدا درخواست روزی کند، هرگز پروردگار به طور مستقیم، پول در دامن او نمی ریزد؛ زیرا خدا رزق را مقدر فرموده است؛ ولی شرط دستیابی به آن تلاش است.

سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در رسیدن به هدف

از بررسی سیره رسول گرامی خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درمی یابیم آن حضرت با اینکه ولایت تکوینی داشته است؛ اما برای هدایت مردم و ابلاغ دین خدا از روش های طبیعی حاکم بر نظام هستی بهره گرفته اند. آن حضرت نخست نزدیکان خود را به پذیرش دین فرا خواندند و اندازشان فرمودند. پروردگار می فرماید: {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ}؛ ⁽¹⁾ «و خویشان نزدیکت را هشدار ده».

ایشان سیزده سال در مکه برای گسترش اسلام تلاش کردند و از جانب مشرکان مورد ریشخند و آزار قرار گرفتند و در آن مدت طولانی تنها حدود دویست نفر مسلمان شدند که شماری از آنان از خویشاوندان آن حضرت و بقیه نیز غالباً از افراد مستضعف بودند.

ص: 474

پس از سیزده سال آن حضرت از مکه به مدینه هجرت کردند و مردم آن شهر را به اسلام دعوت کردند که شمار بسیاری از آنان ایمان آوردند. در مدت ده سالی که آن حضرت در مدینه بودند حدود هشتاد جنگ بر ایشان تحمیل شد که آن حضرت برای دفاع از مسلمانان و غلبه بر دشمن از روش ها و اسباب طبیعی و نقشه های صحیح جنگی بهره گرفتند و در همه آن جنگ ها جز در احد - که سربازان به نقشه جنگی دقیق و کامل عمل نکردند - پیروز شدند.

ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز هرچند به اذن خدا قدرت بر معجزه داشتند؛ اما غالباً بنای آنان در امور دنیا بهره گرفتن از معجزه نبود؛ بلکه اساس کارشان استفاده از روش های طبیعی موجود در نظام هستی بود.

از این رو دیگران هرگز نباید توقع داشته باشند که بدون تلاش به خواسته های مادی و معنوی خود نایل شوند؛ بلکه برای رسیدن به اهدافشان باید مقدمات آن را فراهم کنند.

خدا می فرماید: {يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِيهِ}؛ (1) «ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». کادح یعنی کسی که کارهای پرزحمت و سنگین انجام می دهد. رسیدن به پاداش های سنگین اخروی نیازمند کار طاقت فرساست. حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ»؛ (2) از کسانی مباش که خواهان [سعادت] آخرت بدون تلاش هستند؛ بلکه برای رستگاری در آخرت باید سخت تلاش کرد.

ص: 475

1- . سورة انشقاق، آية 6.

2- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 151.

سخت کوشی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تمام عمر شریفشان را برای هدایت مردم یا عبادت پروردگار، سپری کردند. آن قدر نماز خواندند که آیه نازل شد: {طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِشِقَاقٍ}؛ (1) «طه قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی».

همچنین پیامبر بر اثر ایستادن طولانی در نماز و عبادت شب ها پاهای مبارکشان ورم کرد؛ از این رو خدا خطاب به وی فرمود: {يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا}؛ (2) «ای جامه به خویشتن فرو پیچیده، به پا خیز شب را، مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان».

خدا به حضرت دستور دادند: شبی چند ساعت عبادت کن و متناسب شب های بلند و کوتاه در زمستان و تابستان، نصف یا کمی بیش از نصف شب را عبادت کن. بنابراین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز باید برای دنیا و آخرت تلاش کند.

تردید، تباه کننده سرمایه ها

گاهی افرادی را می بینیم که در زمینه کاری خود بسیار موفق بوده اند؛ مثلاً فردی پزشک یا صنعتگر بسیار موفق یا در زمینه های علمی، اقتصادی یا اجتماعی فرد نامداری است. اگر زندگی تک تک آن افراد را بررسی کنیم درمی یابیم که آنان با تلاش بسیار و کنار گذاشتن تردید و دودلی و تصمیم به آن جایگاه ها رسیده اند؛ زیرا تردید، مانعی بزرگ بر سر راه رسیدن به هدف است و انسان را از تلاش مثبت باز می دارد.

ص: 476

1- . سورة طه، آية 1-2.

2- . سورة مزمل، آية 1-4.

در روایت آمده است که شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: گاهی من نمی توانم برای انجام دادن کاری، یکدل و قاطع تصمیم بگیرم و به نظر صحیحی نمی رسم، در این موارد چه کنم؟ حضرت فرمود: قرآن را باز کن و به آن نگاه کن. اولین چیزی که دیدی، به آن عمل کن. (1) یعنی اگر نشانه های رحمت در آن آیه بود، آن کار را انجام بده و اگر از عذاب در آن آیه سخن گفته شده، آن عمل را ترک کن.

یکی از دلایل استخاره، رفع تحیر و تردید است. در مواردی که عقل درستی یا نادرستی عملی را مشخص می کند، به استخاره کردن نیاز نیست. آیا در مواردی که درستی عملی مانند خواندن نماز صبح روشن است، به استخاره، نیاز است؟ هرگز؛ زیرا ادای نماز صبح، واجب است یا برای اصل خوردن غذا به استخاره، نیازی نیست؛ زیرا برای حفظ سلامتی بدن، خوردن اصل غذا ضروری است.

راهکار رفع تردید

بنابراین انسان باید برای رفع تردید ابتدا فکر کند اگر تردیدش ادامه یافت با افراد باتجربه مشورت کند و اگر با مشورت تردیدش رفع شد که چه بهتر؛ ولی اگر دیگران نیز درباره آن موضوع نظر روشنی نداشتند و یا دیدگاه های آنان متفاوت یا متضاد بود و کاملاً به بن بست رسید، در آن صورت استخاره کند و در تردید نماند؛ زیرا این حالت افزون بر تباه کردن عمر و مال کشنده است و به روح انسان سخت آسیب وارد می کند. در این گونه موارد شخص باید با استخاره و توکل به خدا عملی را که مخالف عقل، شرع و خرد جمعی نیست

ص: 477

انتخاب و به آن عمل کند و به تردید که تباہ کننده است پایان دهد.

پیامدهای ناگوار دو دلی

نقل شده است که عده ای از روان شناسان تصمیم گرفتند به صورت تجربی، آثار روانی و پیامدهای تردید را بررسی کنند؛ از این رو وارد مدرسه ای شدند و به صورت جداگانه از تک تک دانش آموزان پرسیدند: قصد داری در آینده چه کاره شوی؟ و پاسخ های آنان را یادداشت کردند. همچنین پاسخ عده ای از آنان را که تا آن زمان تصمیم نگرفته بودند چه کاره شوند و تردید داشتند نیز ثبت کردند. پس از گذشت بیست سال بار دیگر به همان افراد مراجعه کردند و پس از بررسی دریافتند غالب کسانی که آن زمان می دانستند می خواهند چه کاره شوند، هر کدام به شغل دلخواه خود مانند پزشکی، مهندسی، خلبانی و... رسیده اند؛ اما کسانی که آن زمان درباره شغل آینده خود تردید داشتند، هنوز بیکارند یا شغل های ثابتی ندارند و تردید آنان ادامه یافته است و با برداشتن یک گام به عقب و یک گام به جلو هنوز در زندگی درجا می زنند و در نقطه صفر مانده و به جایی نرسیده اند.

آغاز فتح قله ها با برداشتن گام اول

افراد موفق، تردید و دو دلی به خود راه نمی دهند و با تلاش خستگی ناپذیر غالباً به هدفشان دست می یابند. البته گاهی نیز افراد تصمیم قاطع، پایدار و تلاش در رسیدن به هدفشان دارند؛ اما بروز حوادثی پیش بینی نشده و غیر مترقبه که تحمل آن از توان خارج است، مانع دستیابی شخص به هدفش شود. چه بسا انسان تصمیم به سفر می گیرد و همه مقدمات را فراهم می کند و

ص: 478

حرکت می کند؛ اما در حال سفر باخبر می شود که بر اثر حادثه ای راه بسته شده و تا مدت ها مسدود خواهد بود. این گونه موانع غیر منتظره و استثنایی است؛ اما غالباً افراد با برنامه، پرتلاش، پایدار و مصمم به هدف خود دست می یابند.

این گونه مشکلات دلیل نمی شود که شخص برای رسیدن به هدف حرکت نکند؛ زیرا هیچ هدفی به ویژه اهداف بزرگ ناگهان و فوری به دست نمی آید؛ بلکه رفته رفته و در جریان حرکت به سوی هدف به دست می آید و فتح همه قله ها با گام اول شروع می شود. انسان باید پس از بررسی و برنامه ریزی برای رسیدن به هدف حرکت کند تا اگر اشتباهی در برنامه بوده آشکار شود و برای آن راه حل مناسب پیدا کند و اگر مانعی ایجاد شد برای عبور از آن مانع فکر کند و اگر رسیدن به آن هدف ناممکن است، زودتر روشن شود تا فرصت ها از دست نرود و با برنامه یا هدفی دیگر از تباه شدن عمر و سرمایه های مادی و معنوی برای هدف ناممکن، جلوگیری شود.

اگر کسی بر سر دوراهی باشد و نداند کدام یک از آن دو راه نجات است و توان و توشه او رو به اتمام باشد، مرگش قطعی خواهد بود. باید یکی از آن دو راه را انتخاب کند و به حرکتش ادامه دهد؛ زیرا در این صورت پنجاه درصد احتمال نجات از مرگ قطعی وجود دارد؛ اما در ماندن صددرصد نابودی است و عقل ایجاب می کند که پذیرش پنجاه درصد خطر از صددرصد خطر بهتر است.

دستیابی تدریجی به پیشرفت

نوزادی که به دنیا می آید، هیچ توانی ندارد. پروردگار می فرماید: {وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ}؛ (1) «و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی دانستید - بیرون آورد و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید».

نوزاد هنگام ولادت هیچ توانی ندارد؛ اما به کمک اعضای مهم بدن و مهم تر از همه به کمک عقلی که خدا به او عطا کرده است، رفته رفته توان جسمی، روحی و عقلی او افزایش می یابد و پس از گذشت ده ها سال که با آفرینش وی در ناتوانی شروع شد، به جایی خواهد رسید که همان نوزاد به دانشمندی توانا تبدیل می شود؛ اما گام به گام به آن مرحله از رشد خواهد رسید، نه یکباره و ناگهانی. دستیابی به هدف نیز این گونه است.

پیشرفت اسلام نیز پس از سال ها کوشش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و تحمل سختی ها در مکه و هجرت به مدینه و پشت سرگذاشتن آسیب ها و رنج های ده ها جنگ و سختی های دوران پرنج محاصره همه جانبه در شعب ابوطالب و شهادت چهره های برجسته مسلمانان مانند حمزه، جعفر بن ابی طالب و عبیده پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حاصل شد و روزهای طلایی و شکوفایی اسلام فرا رسید و این آیه نازل شد: {وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا}؛ (2) «و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند». پذیرش گسترده اسلام از جانب مردم که پیروزی بزرگی برای اسلام قلمداد شده است، پس از آن همه تلاش و پایداری و پس از گذشت حدود بیست سال به وجود آمد که به فرموده قرآن مردم دسته دسته اسلام آوردند.

ص: 480

1- . سورة نحل، آية 78.

2- . سورة نصر، آية 2.

کسانی که خواهان هدایت مردم هستند، نباید انتظار داشته باشند که با چند سخنرانی پس از گذشت مدت کوتاهی به هدف نهایی خود برسند و همه مردم هدایت شوند؛ بلکه آنچه مهم است، شروع چنین حرکت ارزشمندی است؛ اما همه دست اندرکاران هدایت و ارشاد مردم باید بدانند که این اقدام، نفس گیر و زمانبر است و راهی جز حرکت گام به گام به سوی هدف وجود ندارد و نباید با مدت کوتاهی تلاش، از دست نیافتن کامل به هدف ناامید شوند.

همواره تغییرات قابل توجه فوری به راحتی مشاهده و نمودار می شوند؛ اما تغییرات کند و تدریجی، نمود چندانی ندارند و پس از گذشت زمان قابل توجه به چشم می آیند؛ مثلاً پدر و مادری که با نوزاد هستند، رشدش را کمتر احساس می کنند؛ اما بستگانی که گاهی وی را مشاهده می کنند، رشدش را بهتر احساس می کنند؛ زیرا رشد روزانه نوزاد، بسیار کند و ناچیز است و روزانه محسوس نیست؛ اما پس از گذشت مدتی رشدش محسوس خواهد شد. هدایت مردم نیز از مقوله های زمانبر و تدریجی است و در درازمدت نتیجه می دهد؛ اما در راستای رسیدن به هدف هر گامی به جلو هر چند کوچک باشد، مؤثر است و اگر درصدی از هدف تحقق یابد در شکل گیری نتیجه نقش دارد و قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود؛ از این رو هر اندازه از احکام خدا به مردم ابلاغ شود و مردم به آن عمل کنند، اهمیت دارد و هر تلاشگری در این عرصه در زنجیره ای از عوامل و مقدمات پیدایش نتیجه، سهم دارد و تلاشش ستودنی است.

پروردگار در مواردی به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دلداری داده است؛ زیرا رسول

خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای هدایت مردم، سخت تلاش و دلسوزی می کردند و از باقی ماندن مردم در گمراهی ناراحت بودند؛ از این رو گاهی خدا به آن حضرت دلداری می داد و گوشزد می فرمود: تو ابلاغ کننده ای و این مأموریت را به خوبی انجام داده ای؛ پس نگران عدم هدایت مردم نباش؛ زیرا این مشکل آنان است، نه تو.

مثلاً آموزگاری که جهت آموزش دانش آموزان نهایت کوشش خود را انجام داده است؛ ولی برخی از آنان فرا نگرفته و در پایان سال تحصیلی موفق نشده اند، نباید نگران باشد؛ زیرا وی انجام وظیفه کرده است؛ اما دانش آموزان ناموفق قابلیت فراگیری را نداشته اند و مشکل از جانب آنان بوده است، نه آموزگار وظیفه شناس.

خدای متعال می فرماید: {أَنْتَ لَا أُضِيْعُ عَمَلٍ عَمِلَ مِنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ}؛ (1) «من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم». به فرموده خدا هرکس کوشش کند، خدا او را بدون نتیجه نخواهد گذاشت. ممکن است دستیابی به نتیجه کاری زمانبر باشد، یا به علت آشکار نبودن نتیجه بدون نتیجه پنداشته شود؛ اما اگر کاری برای پروردگار باشد، قطعاً بدون نتیجه نیست یا ممکن است کاری به زحمت فراوان نیاز داشته باشد؛ ولی همواره هدف های بزرگ به سخت کوشی و پایداری نیازمند است و نباید نگران بود. اگر کارها بر اساس تفکر و تعقل و با برنامه باشد و نیت خالصانه در کار باشد، حتماً نتیجه بخش خواهد بود و خدا هیچ عمل خدایسندانه ای را بدون پاداش و نتیجه نمی گذارد.

ص: 482

نکته مهمی که باید در تصمیم‌گیری‌ها حتماً مورد توجه قرار گیرد، این است که اصل عمل کردن است؛ یعنی هرگاه انسان شک کرد که کاری را که با رضایت الهی و موافقت عقل آمیخته است، انجام دهد یا خیر، اصل را انجام دادن آن عمل بدانند، نه ترک آن و بدانند که خدا و سنت‌های الهی حاکم بر هستی به موفقیت او کمک می‌کنند؛ چون اگر انجام ندهد، قطعاً نتیجه نمی‌گیرد؛ اما اگر انجام دهد ممکن است نتیجه بگیرد و روشن است که تفاوت این دو از کجا تا به کجاست.

کار امروز را به فردا وا نگذاشتن

نکته قابل توجه دیگری که باید همواره در شروع کارها ملاحظه شود، ارزش زمان و عمر است. بنابراین در هیچ کاری نباید امروز و فردا شود. گاهی برخی برای انجام دادن کارها می‌گویند: وقت بسیار است؛ اما باید این جمله را از قاموس فکر بیرون نمود و برای پیشبرد هدف از لحظه‌ها استفاده کرد. در مثل است: «لا تُوَجَّلْ عمل الیوم لغد فانک لا تدری ما یصنع غدا؛ (1) عمل امروز را به فردا وا مگذار؛ زیرا نمی‌دانی فردا چه خواهد شد».

هر روز ظرف وجودی و انرژی ویژه خود را دارد و در زمانبندی کارها می‌توان ارزش هر روز، ساعت و لحظه را شناخت. گذاردن کار امروز به فردا ایجاد مزاحمت برای کارهایی است که باید در فردا انجام گیرد. غالباً کسانی

ص: 483

1- . این مضمون در روایات نیز آمده است؛ مانند: کافی، ج 2، ص 142: «إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ» و مانند «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا أَصَبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ، وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ، وَخُذْ مِنْ صِدْقِكَ قَبْلَ سَقْمِكَ، وَ مِنْ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا»؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 95.

که در انجام دادن کارها امروز و فردا می کنند، در زندگی شکست خواهند خورد. بنابراین هرکس باید پس از مطالعه و بررسی زوایای کار و تصمیم سازی برای انجامش برای آغاز کردن کار درنگ نکند و نگوید وقت بسیار است؛ زیرا با گذشت هر روز، فرصتی مغتنم از دست رفته است.

غالباً کسانی که فکر می کنند، وقت بسیار است. ناگاه متوجه می شوند که عمرشان رفته و کاری انجام نداده اند. دانش آموزانی که درس خواندن را برای ماه نهم و می گذارند، معمولاً موفق نمی شوند.

به هر حال خدا می فرماید: {وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ}؛ (1) «و بگو: [هر کاری می خواهید] بکنید، که به زودی پروردگار و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست».

پروردگار به بندگانش سفارش می کند: تلاش کنید و مپندارید که بدون نتیجه است؛ بلکه خدا و پیامبر و مؤمنان (ائمه معصومین (علیهم السلام)) ناظر اعمال شمايند؛ از این رو هر عملی که افراد انجام می دهند، خدا آن را می بیند و به پیامبر و ائمه خبر می دهد و روز قیامت آنان شهادت می دهند که فلان شخص در فلان زمان و مکان عمل نیک یا بدی انجام داد.

هنگامی که خدا، پیامبر، امامان (علیهم السلام) تمام اعمال مردم را می بینند، انسان باید سعی کند عملش پسندیده باشد؛ زیرا این اعمال روز قیامت بر تمام بشر آشکار می شود؛ مانند جنایتکارانی که مخفیانه جنایتی را مرتکب می شوند؛ اما بعداً در دادگاه علنی و سپس در تلویزیون بر همگان آشکار می شود.

سپس خدا می فرماید: {وَسْتَرْدُّونَ اِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

ص: 484

تَعْمَلُونَ»؛ (1) «و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده می شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می دادید آگاه خواهد کرد».

در روز قیامت نیز دادگاه افراد علنی است و هرکس هرکاری انجام داده است، بر همگان آشکار می شود. بنابراین باید به گونه ای عمل کنیم که در روز قیامت رستگار و سربلند باشیم.

ص: 485

1- . سورة توبه، آية 105.

خدای متعال می فرماید: {وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ}؛ (1) «و کوه ها را می بینی [و] می پنداری که آنها بی حرکت اند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت اند. [این] صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت او به آنچه انجام می دهد آگاه است».

اتقان در تکوین و تشریح

اتقان در امور، یعنی محکم کاری، دقت و استواری در کارها. پروردگار در قرآن کریم به طور مستقیم، این کلمه را آورده و قوانین و سنت های خود را در نظام هستی دارای اتقان معرفی کرده است.

در زبان عربی چیزی را که می خواهند به سرعت داشتن تشبیه کنند، به ابر تشبیه می کنند. ما می دانیم که کره زمین چندین حرکت دارد. یکی از آنها حرکتی است (وضعی) که در هر بیست و چهار ساعت یک بار زمین به دور خودش می چرخد. محصول این حرکت پدید آمدن شب و روز است. آیا تا به حال شده که در پدید

ص: 486

آمدن شب و روز، خلل رخ دهد؟ برای مثال روز کمی زودتر از وقت معین برآید، یا یک شبانه روز کاملاً شب باشد؟! خیر؛ چنان برآمدن این دو پدیده شب و روز دقیق است که می توان پیش بینی کرد در هر فصلی چه ساعتی روز و چه ساعتی شب می شود. میلیون ها سال است که این حرکت ها بدون ذره ای اشکال یا تأخیر در نظام خلقت تکرار می شود. از این رو خدا در ادامه می فرماید: این است ساخت خدایی که هر چیز را محکم و استوار ساخت.

در آخر آیه خدا به عالم آخرت اشاره می کند که سعادت مندی در آن عالم، با اجرای قوانین تشریحی در زندگی دنیا، میسر می شود. تمام قوانین تشریحی نیز بر اساس فطرت انسان، برنامه ریزی و وضع شده است. مجموعه قوانین متقن و استواری که هیچ گاه به تغییر نیاز ندارد و در سایه عمل به آنها شخص به تکامل می رسد.

با کشف قوانین علمی و نیازهای بشری، هر روز متقن بودن قوانین تکوین و تشریح بیشتر کشف می شود؛ برای مثال آنچه مخترعان می سازند، برگرفته از قوانین الهی در تکوین است. از دانشمندی سؤال شد بفرض محال اگر خدا تدبیر جهان را به دست تو می داد چه می کردی؟ آیا تغییری در برنامه ها و قوانین عالم می دادی؟ جواب داد: ذره ای از این نظام هستی را تغییر نمی دادم. تمام پدیده های دنیا از کوچک ترین آنها که اتم باشد، تا بزرگ ترین آنها که کهکشان ها باشند، بر اساس ضوابط خاص و دقیقی خلق شده که به بهترین صورت است.

اتقان در امور دنیا

یکی از رموز موفقیت در کارها، محکم کاری و دوری از سهل انگاری

است. به زبان ساده در جامعه ای زندگی می کنیم که هر کس شغلی دارد و به این ترتیب نیاز یکدیگر را برآورده می کنیم. از پزشک، مهندس، عالم دین، حاکم، قاضی گرفته تا کارگر، نانوا، بنا و... اگر همه احساس مسئولیت کنند و کار را به شکل استوار انجام دهند، محصولش جامعه ای پویا و نیکو خواهد شد.

از این رو پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از نظم و اتقان و خوب انجام دادن کارها بسیار خرسند می شدند؛ برای مثال روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جنازه سعد بن معاذ را با گروهی از اصحاب تشییع نمود، هنگام خاک ریختن روی قبر ملاحظه کرد که یاران وی خاک ها را به طور نامنظم روی قبر ریختند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این کار که فاقد اتقان بود ناراحت شد و در کنار قبر آن افسر نشست و خاک ها را با دست مرتب نمود. سپس به یارانش گفت: من می دانم این قبر به زودی کهنه و فرسوده می شود؛ ولی خدا بنده ای را دوست دارد که وقتی کاری می کند، آن را صحیح و کامل انجام دهد. (1) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند این بی نظمی به سایر مراحل زندگی نیز سرایت می کند؛ از این رو راضی نمی شود چنین کار کوچکی که پس از چند روز اثرش از بین خواهد رفت، به صورت غیر متقن انجام گیرد.

اتقان در امور آخرت

سهل انگاری در کارها چنان که باعث نقصان امور دنیوی می شود، آخرت را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می دهد. حال برای روشن شدن مطلب، از چندین زاویه به آن نگاه می کنیم:

1. هر کس در کاری که مربوط به اوست؛ برای مثال اگر بنّا در ساختن خانه

ص: 488

1- . امالی، شیخ صدوق، ص 384.

سهل انگاری کند و کار را صحیح انجام ندهد، از نظر فقهی مسئول است و اجرتی که می گیرد اشکال دارد.

2. اگر سهل انگاری سبب زیان جانی شود، مانند اینکه سهل انگاری پزشک سبب مرگ بیمار شود، پزشک از نظر شرعی مسئول است.

3. کسی که در یادگیری مسائل دینی اش که روزانه با آنها سر و کار دارد، از نماز و روزه و خمس گرفته تا ازدواج، تجارت و کسب و کار سهل انگاری کند، در آخرت مقصر است و عذرش پذیرفته نیست و زندگی مطلوب - که نتیجه بازتاب اعمال است - نخواهد داشت.

4. سهل انگاری در گناهان صغیره به گناه کبیره منجر خواهد شد.

5. گاهی سهل انگاری و بی توجهی نسبت به مفاسدی که در جامعه مشاهده می شود و به دیگر سخن کم رنگ شدن امر به معروف و نهی از منکر، سبب فراگیر شدن فساد در کل جامعه می شود.

چکیده سخن

چکیده سخن آنکه هستی با اتقان، موجودیت و استواری یافت؛ عمل ما نیز با محکم کاری در دنیا و آخرت، نتیجه نیکو خواهد داد؛ ان شاء الله. بنابراین در همه زمینه های زندگی محکم کاری را ترک نکنیم.

ص: 489

1. قرآن كريم.
2. ابراهيم بن علي كفعمي، بلد الأمين، ت905ه ق، مؤسسة اعلمي، بيروت، 1418ه ق.
3. ابراهيم بن علي كفعمي، المصباح للكفعمي، ت905ه ق، مؤسسة رضی، بيروت، 1405ه ق.
4. ابراهيم بن محمد ثقفي، الغارات، ت283ه ق، انجمن آثار ملی، تهران، 1395ه ش.
5. ابن ابی الحديد معتزلی، شرح نهج البلاغة، ت656ه ق، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، قم، 1404ه ق.
6. ابن شعبه حرّاني، تحف العقول، ت القرن 4ه ق، جامعة مدرسين، قم، 1404ه ق.
7. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ت588ه ق، انتشارات علامه، قم، 1379ه ق.
8. ابن قولويه، كامل الزيارات، ت367ه ق، دار المرتضوية، نجف اشرف، 1356ه ش.
9. ابو الفتح محمد بن علي كراجكي، معدن الجواهر، ت449ه ق،

10. احمد بن على مقریزی، إمتاع الأسماع، ت845هـ ق، دار الكتب العلمية، بيروت، 1420هـ ق.
11. احمد بن فهد حلي، عدة الداعي، ت841هـ ق، دار الكتاب الإسلامي، 1407هـ ق.
12. احمد بن محمد برقي، المحاسن، ت274، دار الكتب الإسلامية، قم، 1371هـ ق.
13. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (عليه السلام)، مدرسة امام مهدي، قم، 1409هـ ق.
14. جلال الدين سيوطي، الدر المنثور، ت911هـ ق، دار المعرفة، بيروت.
15. حسن بن فضل طبرسي، مكارم الأخلاق، ت قرن 6هـ ق، شريف الرضي، قم، 1412هـ ق.
16. حسن بن محمد ديلمی، إرشاد القلوب، ت841هـ ق، شريف الرضي، قم، 1412هـ ق.
17. حسن بن محمد ديلمی، أعلام الدين في صفات المؤمنين، ت841هـ ق، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1408هـ ق.
18. حسين بن سعيد كوفي اهوازي، الزهد، ت القرن 3هـ ق، چاپ علميه، قم، 1402هـ ق.
19. حسين بن محمد حلواني، نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، ت قرن 5هـ ق، مدرسة امام مهدي، قم، 1408هـ ق.

20. سيد عبد الرزاق مقرّم، مقتل الحسين (عليه السلام)، ت1391هـ ق، مؤسسة بعثت.
21. سيد محمد شيرازي، الفقه، ت1422هـ ق، دار العلوم، بيروت، 1410هـ ق.
22. سيد نعمت الله جزايري، رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، (ت1112هـ ق)، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، 1427هـ ق.
23. سيد هاشم بحراني، البرهان في تفسير القرآن، ت1107هـ ق، مؤسسه بعثت، قم، 1374هـ ش.
24. شهيد ثاني، مسكن الفؤاد، م966هـ ق، قم، بصيرتي.
25. شيخ حر عاملي، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ت1104هـ ق، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، 1425هـ ق.
26. شيخ حر عاملي، وسائل الشيعة، ت1104هـ ق، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1409هـ ق.
27. شيخ حسين نوري، مستدرک الوسائل، 1320هـ ق، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1408هـ ق.
28. شيخ صدوق، أمالي، ت381هـ ق، كتابچي، تهران، 1376هـ ش.
29. شيخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ت381هـ ق، شريف الرضي، قم، 1406هـ ق.
30. شيخ صدوق، الخصال، ت381هـ ق، جامعة مدرسين، قم، 1362هـ ش.
31. شيخ صدوق، علل الشرائع، ت381هـ ق، انتشارات داوري، قم، 1385هـ ش.
32. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ت381هـ ق، انتشارات جهان، تهران، 1378هـ ق.

33. شيخ صدوق، معاني الأخبار، ت381هـ ق، جامعة مدرسين، قم، 1403هـ ق.
34. شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ت381هـ ق، جامعة مدرسين، قم، 1413هـ ق.
35. شيخ طوسي، أمالي، ت460هـ ق، دار الثقافة، قم، 1414هـ ق.
36. شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، ت460هـ ق، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1407هـ ق.
37. شيخ كليني، الكافي، ت329هـ ق، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1407هـ ق.
38. شيخ مفيد، اختصاص، ت413هـ ق، كنگره بين المللى شيخ مفيد، قم، 1413هـ ق.
39. شيخ مفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ت413هـ ق، جامعة مدرسين، قم، 1413هـ ق.
40. شيخ مفيد، أمالي، ت413هـ ق، جامعة مدرسين، قم، 1413هـ ق.
41. عبدالواحد بن محمد آمدي، تصنيف غرر الحكم ودرر الكلم، ت550هـ ق، دفتر تبليغات، قم، 1366هـ ش.
42. علامه مجلسي، بحار الأنوار، ت1110هـ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت، 1403هـ ق.
43. علي احمدى ميانجى، مكاتيب الأئمة (عليهم السلام)، م1421هـ ق، قم، دار الحديث، 1426هـ ق.
44. علي بن ابراهيم قمى، تفسير القمي، ت القرن 3هـ ق، دار الكتاب، قم، 1404هـ ق.

45. علي بن حسين مسعودي، إثبات الوصية، ت346هـ ق، انتشارات انصاريان، قم، 1426هـ ق.
46. علي بن حسين مسعودي، مروّج الذهب، ت346هـ ق، انتشارات هجرت، قم، 1404هـ ق.
47. علي بن محمد ليثي واسطي، عيون الحكم والمواعظ، ت القرن 6هـ ق، دار الحديث، قم، 1376هـ ش.
48. فخر الدين طريحي، مجمع البحرين، ت1087هـ ق، انتشارات مرتضوي، تهران، 1375هـ ش.
49. فرات بن إبراهيم كوفي، تفسير الفرات الكوفي، ت307هـ ق، وزارت ارشاد اسلامي، طهران، 1410هـ ق.
50. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، مشهد مقدس، 1406هـ ق.
51. فيض كاشاني، المحجة البيضاء، ت1091هـ ق، جامعه مدرسين، قم.
52. قطب الدين راوندي، الدعوات، ت573هـ ق، انتشارات مدرسة امام مهدي، قم، 1407هـ ق.
53. محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ت360هـ ق، انتشارات صدوق، تهران، 1397هـ ق.
54. محمد بن احمد فتال نيشابوري، روضة الواعظين، ت508هـ ق، انتشارات رضي، قم، 1375هـ ش.
55. محمد بن الحسن صفار، بصائر الدرجات، ت290هـ ق، كتابخانه آيت

الله مرعشي النجفي، قم، 1404هـ ق.

56. محمد بن محمد شعيري، جامع الأخبار، ت قرن 6هـ ق، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف.

57. ملا احمد نراقي، معراج السعادة، ت 1245هـ ق، قم، انتشارات هجرت، 1377هـ ش.

58. ملا محمد مهدي نراقي، جامع السعادات، ت 1209هـ ق، اعلمى، بيروت.

59. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ت 212هـ ق، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، قم، 1404هـ ق.

60. نعمان بن محمد مغربي، دعائم الإسلام، ت 363هـ ق، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1385هـ ق.

61. وژام بن أبي فراس، مجموعة وژام، ت 605هـ ق، مشهد، 1369هـ ش.

ص: 496

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

